

چاپ اول

دولت پیم

بزرگے جامعہ شناختے
عوامل تہلیل کنندہ
جنبش اصلاحات
۱۳۷۸-۱۳۷۹



فہرست
عمومی



دولتِ پنهان

بررسی جامعه‌شناختی عوامل تهدیدکننده

جنبش اصلاحات

(۱۳۷۹-۱۳۷۸)

حمیدرضا جلائی‌پور



انتشارات طرح نو

خیابان خرمشهر (آپادانا) - خیابان نوبخت
کوچه دوازدهم - شماره ۱۴ تلفن: ۸۷۶۵۶۳۲

دولت پنهان: بررسی جامعه‌شناسی عوامل تهدید جنبش اصلاحات (۱۳۷۸-۱۳۷۹) • نویسنده:

حمیدرضا جلائی‌پور • ویراستار: عبدالرحیم مروودشتی • مدیر هنری و طراح جلد: بیژن

صیفوری • حروفچینی و صفحه‌آرایی: حروفچینی هما (امید سیدکاظمی) • چاپ و صحافی:

فرنو • نوبت چاپ: چاپ اول، ۱۳۷۹ • شمارگان: ۳۳۰۰ جلد • قیمت: ۲۰۰۰ تومان

همه حقوق محفوظ است.

شابک: X-۲۲-۷۱۳۳-۹۶۲ ISBN: 964-7134-24-X

جلائی‌پور، حمیدرضا، ۱۳۳۶-

دولت پنهان: بررسی جامعه‌شناختی عوامل تهدیدکننده جنبش اصلاحات (۱۳۷۸-۱۳۷۹) /
حمیدرضا جلائی‌پور. - تهران: طرح نو، ۱۳۷۹.

۳۹۴ ص. - (فرهنگ عمومی)

۱. ایران. مجلس شورای اسلامی - انتخابات - جنبه‌های جامعه‌شناختی. ۲. نمایندگان مجلس - ایران - انتخابات. ۳. ایران - تاریخ - جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸ - .. جناح‌های سیاسی.
۴. ایران - سیاست و حکومت - قرن ۱۴. ۵. انتخابات - ایران - جنبه‌های جامعه‌شناختی.
۶. کنفرانس برلین، ۱۳۷۸ - جنبه‌های جامعه‌شناختی. الف. عنوان.

فهرست

- ۱۱ □ پیشگفتار
۱۴ □ مقدمه

بخش اول: آخرین روزهای روزنامه نشاط

- ۲۷ جبهه دوم خرداد و نیروهای ملی-مذهبی
۳۰ جسارت تا کجا؟
۳۳ کارنامه سیاسی دولت خاتمی
۳۵ روشنفکری دینی و مسأله زنان
۳۹ جامعه «کوتاه مدتها»
۴۳ محافظه کاران و فوران بی بصیرتی سیاسی
۴۸ خطاب به آیت الله هاشمی شاهرودی

بخش دوم: آغاز فعالیت روزنامه عصر آزادگان

و شروع بحثهای انتخابات مجلس ششم

- ۵۳ علامت جامعه مدنی
۵۸ حق همگانی انتخاب: شاخصی برای ارزیابی نیروهای اصلاح طلب
۶۲ روزنامه کیهان، جعل خبر تا کجا!
۶۹ پدیده عبدالله نوری و چالش دو الگوی رفتار سیاسی در جمهوری اسلامی
۷۴ مسافران کوچولو
۷۹ جهانی زندگی می کنیم و محلی تربیت می شویم
۸۵ دوره زندانی ۱۵ روزه شمس الواعظین

بخش سوم: چالشهای پیش از انتخابات مجلس ششم

- ۹۱ توسعه سیاسی و علانم امیدوارکننده اجلاس روحانیان و محتوای ایران فردا
- ۹۶ جایگاه پارلمان در جامعه مدنی
- ۱۰۲ نمایندگان مستقل
- رویکرد متأخر در جامعه‌شناسی؛ جامعه و نقد راهبردهای محدود در سیاست خارجی
- ۱۰۶
- ۱۱۵ مجلس ششم و تعداد بهداشتی نمایندگان مستقل
- ۱۱۹ رفسنجانی و اصلاح‌طلبان
- ۱۲۴ اولترا اصلاح‌طلبی
- ۱۳۳ غفلت‌های اساسی در پس ردّ صلاحیت‌ها
- ۱۳۷ هسته میانه پخش شده
- ۱۴۴ «مشارکت» و نو شدن چپ نو
- ۱۴۹ ساهرگ دموکراسی کجاست؟
- ۱۵۴ جامعه و تجربه نخست کار جمعی
- روزنامه کیهان به عنوان سرمایه ملی نباید مصروف تسویه حسابهای گروهی و فرقه‌ای شود
- ۱۵۹
- ۱۶۳ سه کارکرد پارلمان در جامعه جدید
- ۱۶۶ صمیمانه با اصلاح‌طلبان
- ۱۷۲ جنبش اصلاحی و مجلس ششم
- ۱۷۵ وقتی می‌پرسند، حتی دلخورها

بخش چهارم: چالشهای پس از انتخابات مجلس ششم: ترور حجاریان

- ۱۷۹ چرا چنین شد؟
- ۱۸۱ ۲۹ بهمن، «دوم‌خرداد» است
- ۱۸۴ محافظه‌کاران، اصلاح‌طلبان و آینده
- ۱۹۱ جامعه مدنی یا جامعه «اول‌من»
- ۱۹۸ سفری انقلابی یا فانتزی
- ۲۰۱ سیاستهای «ستون نگاه ملی»
- ۲۰۵ چرا سعید حجاریان حتی در میان اصلاح‌طلبان شخصیت مرجع است؟

۲۰۹	شهر آلوده و دولت پنهان
۲۱۳	نتیجه انقلاب
۲۲۱	نگاهی به روزهای داغ در کردستان
۲۳۳	اندیشه حاکمیت مردم و شهید مطهری

بخش پنجم: درباره کنفرانس برلین

۲۳۹	کنفرانس برلین
۲۴۵	اصلاح طلبان مسلمان؛ حاملان «جامعه دربرگیرنده» در زمینه ایرانی آن
۲۵۴	ویران نمی‌کنیم، ما اصلاحگر هستیم
۲۶۲	مصاحبه با هفته‌نامه خلیج فارس درباره کنفرانس برلین
	پخش فیلم گزینش شده کنفرانس برلین از صدا و سیما و پیامدهایش در
۲۶۷	افکار عمومی

بخش ششم: تعطیلی روزنامه‌ها و افتتاح مجلس ششم

۲۸۷	سه سال جنبش اصلاحی بر شانه‌های مطبوعات
۳۰۷	رویکردهای «نوسازی»

۳۲۷	□ نتیجه‌گیری
	□ پیوستها

پیوست ۱: اصلاحات در چالش: گزارش مختصر وقایع پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ تا

۳۳۹	انتخابات مجلس ششم در بهمن ۱۳۷۸
-----	--------------------------------

پیوست ۲: باورها، برنامه‌ها و اولویتهای ائتلاف روشنفکران دینی و روزنامه‌نگاران

۳۷۵	اصلاح طلب برای مجلس ششم
-----	-------------------------

۳۸۱	□ نمایه
-----	---------

تقدیم به

محمد رضا، علیرضا و زهرا: نوجوانانی که فکر و دل در گرو فراز و نشیبهای جنبش مدنی دوم خرداد دارند، و در عین حال در انجام برنامه‌های تحصیلی و دینی خود سخت کوشا هستند و بدین سان عقبه آرامی را برای پدر و مادر فراهم می‌کنند.

به محمد مهدی، کوچولوی خانواده، که بی‌خبر از دلهره‌ها و شادیهای ناشی از چالشهای جنبش دوم خرداد، همچنان غرق در بازیهای کودکانه است و مهمترین دغدغه‌اش، نه مجلس ششم، که رفتن به پارک آبی است.

پیشگفتار

کتاب حاضر، مانند کتاب پس از دوم خرداد، دربرگیرنده یادداشتها و مقالات نگارنده در روزنامه عصر آزادگان و برخی روزنامه‌های دیگر است، یعنی از شهریور ۱۳۷۸ تا خرداد ۱۳۷۹. مضمون اصلی این یادداشتها جنبش مدنی و اصلاحی ایران، پیش و پس از انتخابات مجلس ششم است که با نگاهی جامعه‌شناسانه مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. مجموعه مطالب این کتاب بدین ترتیب تنظیم شده است که در مقدمه، «دوم خرداد» به عنوان یک واقعیت و یک جنبش اجتماعی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. در شش بخش بعدی، به ترتیب زمانی، مسائل این جنبش، که عمده آنها به «چالشهای پیش از انتخابات مجلس ششم و پیامدهای آن» مربوط می‌شود، پرداخته است. در پایان کتاب، مقاله «آینده جنبش دوم خرداد» به عنوان نتیجه‌گیری به رشته تحریر درآمده است. دو گزارش نیز، یکی لیستی از چالشهای هزارروزه جنبش مدنی و دیگری متن برنامه‌ها و اولویتهای روزنامه‌نگاران اصلاح طلب برای مجلس ششم، در قسمت پیوستها آمده است. در ابتدای کلیه یادداشتها سعی شده توضیحی درباره نکات و اخباری که در پس پرده آن وجود داشته یا منجر به تحریر آن شده ذکر شود. اینک این مطالب و یادداشتها به طور یکجا در برابر خواننده گرامی و علاقه‌مند به فهم چالشهای جنبش مدنی ایران قرار می‌گیرد. در سراسر کتاب، سعی شده زمینه موضوعی، روش و نحوه نگارش یکسانی دنبال شود. «زمینه موضوعی» این کتاب اغلب درباره امور سیاسی-اجتماعی کلان جامعه است؛ مسائلی مانند شناسایی نوع جامعه ایران، جامعه جهانی، جنبش انقلابی، جنبش اصلاحی، نقش نیروهای سیاسی در جنبش مدنی و حکومت. از حیث «روش» کوشش شده است در بررسی موضوعات مختلف از مفاهیم و تئوریهای جامعه‌شناسی استفاده شود. برای نمونه، از مفاهیمی مانند جامعه مدنی،

توده‌ای، تکثرگرا، اول من؛ یا توسعه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی؛ یا حکمرانی قانونی، محدود؛ یا اصلاح طلبی، محافظه کاری، میانه روی و اولترا اصلاح طلبی، برای بیان و تفسیر مسائل استفاده شده است. از حیث نحوه «نگارش»، هر یادداشت از سه قسمت تشکیل شده است. قسمت اول شامل «مقدمه» است که ضمن آن، موضوع، سؤال و جواب اجمالی به آن مطرح شده است. در قسمت دوم ابعاد «سؤال» مورد نظر تبیین شده و نهایتاً در قسمت سوم «نتیجه گیری» آمده است.

یکی از مشکلات جامعه وجود فاصله میان تحقیقات علوم انسانی، که در محیطهای آموزشی انجام می‌گیرد، با مسائل بغرنج و حساسی است که در جامعه و اطرافمان می‌گذرد. تقریباً هر یک از این دو فضا در یک دنیای جداگانه قرار دارند. به یاد دارم آنچه در کلاسهای درس جامعه‌شناسی در دوره لیسانس و فوق لیسانس گفته و آنچه به عنوان تحقیقات درسی انجام می‌شد، با آنچه در جامعه جریان داشت فاصله زیادی با یکدیگر داشتند. شمار اندکی از استادان و دانشجویان علوم انسانی در خدمت تفسیر مسائل جدی جامعه قرار داشته و دارند. البته شاید حق با آنها باشد، زیرا محقق علوم انسانی اگر بخواهد نتایج تحقیقات خود را در جامعه ارائه دهد آرامش و امنیت از زندگی او رخت بپوشاند. لذا در ایران برای حل و فصل معضلات جامعه — که شناخت آن معضلات شرط اول هر اصلاحی است — از ابزار بی‌بدیلی چون روشها و مفاهیم رشته‌های علوم انسانی به درستی استفاده نمی‌شود. بنابراین، کتاب حاضر از آن نظر که سعی کرده از منظر جامعه‌شناسی به مسائل جدی جامعه بپردازد درخور توجه است. بیش از بیست یادداشت در این کتاب آمده که هر کدام می‌تواند به عنوان نمونه‌ای از «طرح تحقیق» برای تحقیقات — پایان‌نامه‌های — دانشجویان مورد استفاده قرار گیرد.

نگارنده، قبل از اخذ درجه دکترا، توفیق آن را داشت که در دانشگاه تهران و سایر مراکز آموزش عالی تدریس کند؛ لیکن پس از اخذ دکترا، که با صرف بودجه بیت‌المال — بورس — همراه بوده است، عملاً از توفیق تدریس در محیطهای دانشگاهی محروم است، لذا از این که طی سه سال گذشته توانسته‌ام از طریق چاپ مطالب این کتاب در روزنامه‌های اصلاح طلب، کاری انجام دهم خرسندم و خدای مهربان را شکرگزارم. در همین جا دانشجویان عزیز را تشویق می‌کنم که نیروی تحقیقی خود را حول و حوش مسائل جدی جامعه متمرکز کنند و از انجام تحقیقات

کلیشه‌ای پیر هیزند. اگرچه انجام تحقیقات واقعی در کشور ما با درجه خطرپذیری بالایی همراه است، اما رضامندی شغلی آن شیرین است.

در پایان از همکاران و دوستانی که مرا در مراحل مختلف این کتاب یاری رسانده‌اند تشکر می‌کنم، از آقایان: عبدالرحیم مروذشتی، محمدجواد مظفر، حسین پایا، امید سیدکاظمی، سید مرتضی مردیها، داریوش عباس‌آبادی، امیر حسن ابراهیمی و از خانمها: فرحناز گرامی‌مقدم، لیلا جعفری، سحر جعفری، فاطمه شاهق، نوروزی، سمانه خسروی، لیلا صفریان و اشرف سارینخانی.

تابستان ۱۳۷۹

حمیدرضا جلایی‌پور

مقدمه

چرا جنبش دوم خرداد یک حزب یا روزنامه نیست که بتوان آن را تعطیل کرد؟ این روزها عده زیادی از مردم با تعبیر جنبش دوم خرداد - یا جنبش مدنی یا جنبش اصلاحی - آشنا هستند. در عرصه افکار عمومی هرکسی از ظن خویش یا یا مخالف مضمون این تعبیر می شود. مخالفان یا برای مضمون این تعبیر اصالتی قائل نیستند و آن را ناشی از سوء تدبیر می دانند^۱، یا آن را جریانی می دانند که ریشه در گرایشهای اسلامی مردم ایران ندارد، بلکه جریانی است که از سوی دشمن خارجی و لائیکهای وطنی و انقلابیون مسلمان پشیمان تقویت می شود و قصد آن استحاله حکومت دینی، رواج بی بند و باری و لوٹ کردن دستاوردهای ارزشی انقلاب اسلامی است. لذا این مخالفان بنای مقاومت در برابر این زائده و بختک را، که به جان جامعه اسلامی افتاده، داشته و دارند. موافقان نیز این جنبش را وسیله ای برای نجات جامعه می دانند. البته عده ای نجات آن را در نهادهای تر کردن شعار اصلی دوران انقلاب، استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی - و پاسخگو کردن ارکان جمهوری اسلامی - جستجو می کنند و بر تقویت انجمنها و تشکلهای مستقل از حکومت تأکید می کنند؛ عده ای این نجات را به اعاده حقوق شهروندی و نهادهای تر کردن مردم سالاری تعبیر می کنند؛ عده ای دیگر، نجات جامعه را در آبادانی کشور، آزادی بیشتر در روابط اجتماعی و امنیت حریم زندگی خصوصی پی می گیرند؛ و سرانجام

۱. به عنوان مثال می گویند، اگر صلاحیت سید محمد خاتمی برای کاندیداتوری هفتمین دوره ریاست جمهوری توسط شورای نگهبان تأیید نشده بود، در آن صورت با چیزی به نام دوم خرداد روبرو نمی شدیم.

برای عده‌ای این نجات عبارت از آن است که از سرمایه‌های قدسی و نهادهای دینی سوء استفاده نشود و تعالیم دینی — که باید بر موعظهٔ حسنه استوار باشد — با ابزار حکومتی بر افراد جامعه تحمیل نشود. بر این اساس موافقان بنای تقویت این جنبش را داشته و دارند، و شعارهای توسعهٔ سیاسی و جامعهٔ مدنی، که از سوی خاتمی وعده داده شده است، گویا خواسته‌های نجاتبخش آنان را مطرح می‌کند. این نوشته قصد ندارد دوم خرداد را از منظر موافقان و مخالفان مورد ارزیابی قرار دهد، بلکه قصد دارد این پدیده را، اعم از این که مخالف یا موافق آن باشیم، به عنوان یک «واقعیت اجتماعی»، آن هم از منظر جامعه‌شناسی، ارزیابی کند. به طور مشخص تر، این نوشته در پی پاسخ به این سؤالات است: دوم خرداد از لحاظ اجتماعی چگونه پدیده‌ای است؟ ریشه‌ها و علل آن کجاست؟ و چه آینده‌ای در پیش رو دارد؟^۱

از لحاظ اجتماعی دوم خرداد یک «جنبش» است نه یک «هیجان جمعی» یا یک «جبهه و حزب سیاسی» یا یک «نهاد بوروکراتیک». دوم خرداد هیجان جمعی نیست، زیرا در یک هیجان جمعی تعداد زیادی از مردم نسبت به امری شادی یا ناراحتی نشان می‌دهند اما این واکنش آنها تداوم ندارد و هدف مشخصی را در سطح جامعه تعقیب نمی‌کند. واکنش شادمانهٔ مردم شهرنشین پس از پیروزی تیم ملی فوتبال ایران بر استرالیا، یک هیجان جمعی بود؛ در صورتی که «دوم خرداد» فقط در هیجان جمعی روزی (۱۳۷۶/۳/۲) که سیدمحمد خاتمی در هفتمین دورهٔ انتخابات

۱. این نوشته ادعای ارائهٔ یک کار تحقیقی و علمی را ندارد. نگارنده بیشتر قصد دارد ارزیابی خود را از جنبش دوم خرداد با خوانندگان در میان بگذارد. با این همه، بی‌فایده نیست که رویکرد نظری این نوشته را نسبت به دیگر رویکردهای نظری موجود در جامعه‌شناسی، که برای تفسیر جنبشهای اجتماعی به کار می‌رود، مشخص کنم. به طور کلی در جامعه‌شناسی شش رویکرد — و پارادایم — برای تحلیل جنبشهای اجتماعی وجود دارد: رویکرد مارکسیسم جدید (Neo-Marxism)؛ رویکرد تعامل‌گرایی (Interactionism)؛ رویکرد ساختی-کارکردی (Structural-Functional) که این رویکرد خود به سه تئوری بزرگ تقسیم می‌شود — تئوری جامعهٔ توده‌ای، فشار ساختاری و محرومیت نسبی —؛ رویکرد بسیج منابع — منابع مادی و نمادین — (Resource Mobilization)؛ رویکرد جنبشهای جدید اجتماعی (New Social Movements)، که در این جنبشها شبکهٔ روابط ضعیف فرض می‌شود و حوزهٔ نهادهای مدنی سیاسی می‌شود و نهایتاً این جنبشها در درون ساختار رسمی سیاسی حرکت کرده و نهادینه می‌شوند؛ و بالاخره رویکرد جامعه‌شناسی عمل (Sociology of Action) است. رویکرد تلفیقی این نوشته، ترکیبی از تئوری جامعهٔ توده‌ای، بسیج منابع و جنبشهای جدید اجتماعی است. برای آشنایی با این رویکردها بنگرید به:

W. Outhwaite & T. Bottomore, *Social Thought* (Oxford: Blackwell, 1995), pp. 597-600.

ریاست جمهوری پیروز شد، خلاصه نمی‌شود، بلکه جریانی - یا جنبشی - در پی این روز است که به دنبال تأمین هدف یا اهدافی در جامعه است و موجی نیست که در یک روز آمده و همان روز رفته باشد. دوم خرداد یک «جبهه و حزب» نیست، زیرا «جبهه» متشکل از ائتلاف چندین گروه یا حزب سیاسی به منظور تأمین هدف خاصی است؛ در صورتی که یک جنبش دارای اهداف گوناگونی است - اعم از این که چقدر تحقق‌یافتنی باشد یا نباشد - و ممکن است توسط یک یا چند حزب و جبهه سیاسی هدایت شود - و پاره‌ای از اهداف جنبش را پی بگیرد -.

جدا از این، اصولاً نمی‌توان یک جنبش را فقط در وجه سیاسی آن خلاصه کرد. چه بسا افرادی که وابسته به هیچ حزب و جبهه‌ای نیستند اما خود را از طرفداران پروپاقرص یک جنبش می‌دانند. به عنوان نمونه، در جنبش دوم خرداد حزب مشارکت، کارگزاران، مجمع روحانیون [و...] «جبهه دوم خرداد» را تشکیل می‌دهند و بخش اعظم هدایت سیاسی این جنبش را به عهده دارند، ولی نمی‌توان انبوه جوانان و زنان طرفدار جنبش دوم خرداد را صرفاً به یکی از گروه‌های یادشده وابسته دانست. همچنین روشن است که دوم خرداد یک سازمان بزرگ بوروکراتیک نیست، زیرا یک نهاد بوروکراتیک برای هدفی مشخص، با بودجه‌ای مشخص، با تقسیم کار و اعضای مشخص، در چارچوب یک سازماندهی از بالا به پایین شکل می‌گیرد؛ عضو سازمان مورد تشویق یا تنبیه قرار می‌گیرد؛ تداوم عضویت او تضمین می‌شود؛ در صورتی که پتانسیل و طرفداران یک جنبش را نمی‌توان در چارچوب یک سازمان بوروکراتیک خلاصه کرد. ممکن است در جامعه چندین سازمان بوروکراتیک با اهداف یک جنبش، همراهی یا مخالفت کنند. به عنوان نمونه، هم‌اکنون اغلب سازمانهای بوروکراتیک در ایران از اهداف اصلاحی جنبش دوم خرداد حمایت می‌کنند، ولی سازمانهایی هم هستند که با اهداف این جنبش سر سازگاری ندارند. از این رو، دوم خرداد «واقعیتی اجتماعی» است که با هیچ کدام از مقوله‌های یادشده تطابق ندارد، ضمن این که با همه این مقوله‌ها ارتباط و تعامل دارد. جنبش دوم خرداد از این نظر اجتماعی است که در سطح جامعه تعداد زیادی از گروه‌ها، رسانه‌ها، سازمانها، محافل، شخصیتها و مردم، بدون این که همدیگر را بشناسند، به تحقق هدف یا اهداف خاصی علاقه نشان می‌دهند و آنرا پی می‌گیرند. به عنوان نمونه، هم‌اکنون اهدافی چون تقویت مردم‌سالاری، پاسخگو کردن

جمهوری اسلامی و تقویت نهادهای مدنی - مستقل از حکومت - و جدی گرفتن فرآیندهای انتخاباتی، از اهداف فعال این جنبش است که از سوی جبهه سیاسی دوم خرداد به طور جدی پیگیری می شود و عده زیادی از مردم، بدون این که رسماً عضو این جبهه و یا گروههای سیاسی آن باشند، از این جبهه و کاندیداهای آن حمایت می کنند، به طوری که ضمن سه تجربه به طور چشمگیر می توان از حضور مؤثر و قابل رؤیت این جنبش یاد کرد؛ یکی وقتی که خاتمی کاندیدای ریاست جمهوری شد و بخش اصلی قدرت سیاسی، به مدد امکانات مذهبی و رسانه ای خود به مخالفت با آن برخاست، ولی چون شعارهای خاتمی با خواسته ها و اهداف اصلاح طلبانه نزدیکی داشت، قدرت اجتماعی این گرایش بر آرای مردم اثر گذاشت و از قدرتهای مذکور پیشی گرفت.

دومین تجربه، استقبال بی نظیر مردم از رسانه های کوچک - روزنامه های دوم خردادی - در برابر رسانه های بزرگ - مانند صدا و سیما و روزنامه هایی که از محل بودجه عمومی تغذیه می کنند - است. حضور روزانه دو میلیون نفر در مقابل دکه های روزنامه فروشی را می توان ناشی از این خصیصه دانست که هواداران جنبش دوم خرداد خواستها و مطالبات خود را در این رسانه های کوچک - روزنامه های دوم خردادی - بهتر پیدا می کنند. تجربه سوم در ۲۹ بهمن ۱۳۷۸ بود. با این که پس از سه سال در اوضاع معیشتی مردم بهبودی حاصل نشده بود و به رغم همه محدودیتهای قانونی و تبلیغاتی که برای کاندیداهای جبهه دوم خرداد ایجاد شد، کاندیداهای مورد حمایت این جنبش توانستند اکثریت کرسیهای پارلمان را، با مشارکت بالای مردم، به دست بگیرند.

اگر جنبش دوم خرداد «واقعیتی اجتماعی» است، این جنبش چگونه به وجود می آید؟ جنبش دوم خرداد یکشبه و با خواست و اراده چند نفر و به صورت خلق الساعه به وجود نیامد، و لذا بر همین اساس با اراده و خواست چند نفر هم خاموش نمی شود. وقوع جنبشهایی مثل جنبش دوم خرداد، در درجه اول به شرایط ساختاری نیازمند است؛ یعنی ساختار جامعه ای که در معرض روندها و سیاستهای نوسازی قرار گرفته باشد؛ روندهایی مانند تنوع در تقسیم کار و اقشار اجتماعی، شهرنشینی، سوادآموزی، شبکه های ارتباطی و اطلاعاتی و.... حضور این روندها

سبب می‌شود نهادهای پیشین و مآلوف جامعه با تغییرات اساسی روبرو شوند و در چنین شرایطی است که افراد رها شده از کنترل نهادهای اجتماعی آماده پذیرش گفتمانها، ایده‌های نو، و جنبشهای اجتماعی تازه، به منظور استقرار نهادهای جدید می‌شوند. با این همه، برای وقوع یک جنبش آمادگی شرایط ساختاری کافی نیست، بلکه به ظهور گفتمانها و اندیشه‌های جدید - برای نقد وضع موجود و ترسیم وضع مطلوب آینده -، حضور فعال حاملان، رهبران و سازمانهایی که اهداف این گفتمانها را در سطح جامعه پیگیری کنند، و حتی وقوع رخدادهایی که به طرفداران و رهبران جنبش «فرصت عمل» دهد، نیاز است. جدا از عوامل مذکور، رویکرد و نحوه برخورد حکومت با این جنبشها در سرنوشت آنها مؤثر است. لذا، از این چشم‌انداز، می‌توان گفت جامعه ایران بیش از یکصد سال است که در معرض روندهای نوسازی قرار گرفته و شاهد جنبشهای اجتماعی متعددی است. اما برای درک این که چرا در دوره‌ای جنبش مشروطه و در دوره‌ای جنبش ملی کردن نفت و جنبش انقلاب اسلامی و در دوره‌ای دیگر جنبش دوم خرداد رخ داده است، باید به سراغ محتوای گفتمانها و رخدادها و عملکرد حکومت در هر یک از این دوره‌ها رفت. به عنوان نمونه، در دوران پهلوی به خاطر رواج گفتمانهای رهایی‌بخش در سطح بین‌الملل و انسداد سیاسی حکومت، «گفتمان انقلابی» گفتمان مسلط دوران انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ بود، و این جنبش انقلابی توانست خارج از ساختار سیاسی حکومت، با بسیج میلیونی مردم و با رهبری استثنایی امام خمینی (ره)، حکومت پهلوی را ساقط و نهاد حکومتی جمهوری اسلامی را مستقر کند. اما در دوم خرداد، به خاطر رواج و نفوذ گفتمانهای ضدخشونت و نیمه‌باز بودن سیستم سیاسی، گفتمان زمانه گفتمانی اصلاحی است و حاملان و رهبران این جنبش سعی می‌کنند به روشهای مسالمت‌آمیز و قانونی مطالبات خود را پیگیری کنند.^۱

۱. جدا از تحلیل شکل‌گیری جنبش دوم خرداد که در این نوشته به آن اشاره شد، در سه سال گذشته تحلیلهای متعددی که بیشتر ناظر بر «رخداد» دوم خرداد - نه «جنبش» دوم خرداد - بوده ارائه شده است. این تحلیلهای کوشیده‌اند برای این پرسش پاسخی بیابند که چرا رخداد غیرقابل پیش‌بینی دوم خرداد اتفاق افتاده است. در ذیل به شش نمونه از این تحلیلهای اشاره می‌شود. اول، تحلیل مخالفان دوم خرداد است که به آن اشاره کردیم. آنان این روند را ناشی از یک محاسبه غلط شورای نگهبان در هنگام تأیید صلاحیت سید محمد خاتمی، یا ناشی از فعالیت تبلیغاتی غلامحسین کرباسچی در

رویکرد تحلیلی فوق پاسخ به این سؤال را روشن تر می کند که آیا جنبش دوم خرداد ادامه انقلاب اسلامی است یا بین این دو رخداد «گستی» رخ داده است. در پاسخ به این سؤال ابتدا باید تفاوتها و شباهتهای این دو رخداد را معلوم کرد تا پس از آن بتوان نشانه های «گست» و «پیوست» میان این دو پدیده را روشن کرد. از لحاظ ساختاری و نیز هدف و حاملان، میان هر دو رخداد تشابه وجود دارد. زیرا جامعه کنونی ایران همچنان در معرض روندهای شدید نوسازی است و جامعه همچون زمان انقلاب تشنه جنبشهای اجتماعی است. از لحاظ هدف نیز هر دو رخداد در پی تقویت نهادهای مردم سالار بوده اند: در انقلاب اسلامی شعار استقلال، آزادی،

→ طرفداری از خاتمی، یا ناشی از عملیات روانی طرفداران خاتمی - مثل شایعاتی از این دست که اگر مخالفان خاتمی روی کار بیایند چادر اجباری خواهد شد - می دانند. دوم، رخداد دوم خرداد برای کسانی تعجب آور است که جمهوری اسلامی را مساوی با حکومت روحانیان فرض کرده بودند. در صورتی که صحنه سیاسی ایران محصول تعامل سه مؤلفه - یکی روحانیون سیاسی، دوم نهادهای بوروکراتیک و سوم نهادهای مدنی - است که لزوماً دو مؤلفه اخیر تحت نفوذ روحانیان سیاسی نیستند. این دو مؤلفه در دوم خرداد در حمایت از خاتمی، در مقابل رقیب او، وارد عمل شدند. سوم، رخداد دوم خرداد و پیروزی غیرمتظره خاتمی را ناشی از حضور جمعیت انبوه محذوف - یعنی جوانان و زنان - که در سالهای اخیر به خاطر سیاستهای تنگ نظرانه از متن سیاست حذف شده بودند، و در روز انتخابات به پای صندوقهای رأی آمدند، می دانند. این جمعیت میلیونی محذوف به وسیله آن نسلی از انقلابیون - که خود پس از انقلاب به تدریج حذف و طرد شده بودند - به سوی خاتمی هدایت شدند. چهارم، می گویند دوم خرداد پاسخ به بحران مشروعیت بود. به این معنا که مشروعیت کاریزماتیک امام (ره) پس از وفات او کمرنگ شد و کوششهایی که برای تداوم این مشروعیت صورت گرفت، در مقایسه با زمان امام (ره)، ریشه نگرفت. ایجاد مشروعیت سستی هم، آن طور که بعضی روحانیان خواستار آن بودند، در جامعه گسترش نیافت. یعنی این اندیشه که ریشه مشروعیت جمهوری اسلامی در آسمان است و کشف و اجرای آن با روحانیان است، با اقبال فراگیر اجتماعی روبرو نشد. لذا در شرایط ضعف این دو مشروعیت، خاتمی که از مشروعیت قانونی - و ریشه مردمی - جمهوری اسلامی دفاع کرد مورد توجه مردم قرار گرفت. از این رو دوم خرداد پاسخ به بحران مشروعیت جمهوری اسلامی قلمداد می شود. پنجم، رخداد دوم خرداد حاصل تلاقی دو رکن دموکراسی - و توسعه سیاسی -، یعنی رقابت و مشارکت سیاسی مردم در ساختار سیاسی است. به بیان دیگر، دوم خرداد ترکیبی از اهداف انقلاب مشروطه بود که در آن اصل رقابت در ساختار حکومت مورد نظر بود، و انقلاب اسلامی، که در آن حضور سیاسی و میلیونی مردم در سیاست تمهید شده است، بود. ششم، دوم خرداد روزی بود که نشان داد در آن تغییر فاز در گروههای مرجع جامعه رخ داده است، یعنی تغییر فاز گروههای مرجع روحانی به گروههای مرجع مکتلا. و از این رو عده ای این تغییر فاز را در چارچوب روند سکولار شدن جامعه تجزیه و تحلیل می کنند. در برشمردن این شش نمونه، از دست نوشته های کارگاه Workshop سود برده ام که در آن سعید حجاریان به تجزیه و تحلیل دوم خرداد پرداخت.

جمهوری اسلامی حکایتگر این هدف بود و اینک شعارهای «توسعه سیاسی» و «حکومت پاسخگو» حکایتگر آن هدف است.^۱ اما از لحاظ «عملکرد حکومت» و «روش تأمین اهداف» میان این دو رخداد تفاوت مشاهده می‌شود. در انقلاب اسلامی حکومت پهلوی بسته عمل می‌کرد و روش انقلابی - و غیرمسالمت‌آمیز و قانونی - مورد توجه طرفداران انقلاب بود، اما در جنبش دوم خرداد حکومت بسته عمل نمی‌کند و روشهای اصلاحی - آرام، مسالمت‌آمیز و قانونی - مورد توجه طرفداران آن است.^۲ از این‌رو، از لحاظ ساختاری و هدف - و حاملان جنبش - میان رخداد انقلاب اسلامی و دوم خرداد پیوستگی کامل وجود دارد ولی از لحاظ روش و عملکرد حکومت میان این دو رخداد «گسست» است. لذا بین این دو رخداد به طور کلی نمی‌توان از «گسست» یا «پیوست» سخن گفت، بلکه، همان‌طور که گفته شد، باید موضوع گسست و پیوست را روشن کرد.

این جنبش به کجا می‌رود؟ واقعیت این است که از لحاظ علمی پاسخ دقیقی نمی‌توان به این سؤال داد، چون همان‌طور که گفته شد، جنبش اجتماعی دوم خرداد واقعه‌ای نیست که به اراده یا خواست چند نفر تند و کند شود، بلکه مجموعه عللی - ساختاری، گفتمانی و فرصتها - در آن مؤثر است و فقط در اعمال ارادی افراد و گروهها خلاصه نمی‌شود. از این‌رو، ما فقط می‌توانیم آینده را از روی نحوه عملکرد

۱. عده کثیری که آن روزها از انقلاب اسلامی حمایت می‌کردند، این روزها از حامیان و حاملان اهداف جنبش دوم خرداد هستند.

۲. تفاوت در روش و عملکرد حکومت در دو رخداد انقلاب اسلامی و جنبش دوم خرداد، باعث تفاوت در نحوه عملکرد اعضای فعال جامعه می‌شود، به طوری که این تفاوتها را می‌توان با چشم غیرمسلح در جامعه دید. افراد چهل سال به بالا به خوبی به یاد دارند که در دوران انقلاب، این جلسات مخفی بود که در جریان انقلاب فعال بود؛ شبانه‌ها و اعلامیه‌ها در محافل رد و بدل می‌شد؛ کتابهایی که به نحوی از انقلاب و انقلابیگری دفاع کرده بود، صرف‌نظر از این که چه کسانی و چگونه آنرا نوشته‌اند، با تیراژ بالا خرید و فروش می‌شد؛ سخنرانیهای انقلابی پُر جاذبه و پُر طرفدار بود؛ اوج حرکتهای جمعی دانشجویان، در برنامه‌های خودسازی، کوهنوردی و شکستن شیشه‌های کلاسهای درس در هنگام اعتصابات، خود را نشان می‌داد؛ در آن روزها شرکت در انتخابات امری مذموم بود و کسی به آن توجه نداشت. اما برخلاف آن دوران، در دوران جنبش دوم خرداد به جای جلسات و محافل مخفی، این تشکلهای دارای شناسنامه - مثل انجمنها - و احزاب سیاسی و جبهه دوم خرداد است که هدایت امور سیاسی را بر عهده دارد. نشستهای نقد و بررسی در سالنهای شهر - و در دانشگاهها - رونق دارند؛ گویی در جنبش دوم خرداد کانالهای اصلاح، جلسات نقد و بررسی، روزنامه‌ها، احزاب و تشکلهای شناسنامه‌دار، شرکت در انتخابات و مصوبات مجلس هستند.

موافقان و مخالفان جنبش دوم خرداد - یعنی از دریچهٔ اعمال ارادی فعالان جنبش و مخالفان آن - تا حدودی حدس بزنیم. به این معنا که آینده به این بستگی دارد که موافقان جنبش دوم خرداد، تا چه اندازه قادرند معضلاتی را که در پیش رو دارند، حل کنند. در اینجا حداقل می‌توان به چهار معضل اشاره کرد.

معضل اول، این جنبش از لحاظ گفتمان، اصلاحی و دموکراتیک است و پیشبرد گفتمان دموکراتیک در سطح جامعه به تجربهٔ جمعی دموکراتیک در تجمعهای کوچک نیازمند است. در جامعهٔ ما هنوز تجربه‌های دموکراتیک در سطح خانواده، مدرسه - به عنوان پایه‌ای‌ترین سطوح جامعه‌پذیری - و نهادهای مدنی، به درستی تمرین نمی‌شود و هنوز تجربه‌های پدرسالارانه، تجربه‌های مسلط جمعی هستند و هنوز تا گفتمان دموکراتیک در سطح تجمعهای کوچک ریشه و مایه بگیرد، راه زیادی مانده است. معضل دوم، غیر از ضعف تجربهٔ جمعی، ساختار جمعیتی جوان جامعه است. درست است که این ساختار جمعیتی جوان در روزهای رأی‌گیری از کاندیداهای جنبش حمایت می‌کنند، ولی این جمعیت مستعد «هیجانات جمعی» است. این «هیجانات» لزوماً با گفتمان آرام اصلاحی و دموکراتیک تطابق ندارد.^۱

معضل سوم، این جنبش اصلاحی می‌خواهد اهداف خود را در چارچوب جمهوری اسلامی و قانون اساسی به پیش ببرد؛ لذا این که جمهوری اسلامی در آینده به عنوان حکومت در برابر تحقق اهداف جنبش - که اغلب آن باید از طریق تصویب قانون در مجلس عملی شود - مقاومت می‌کند یا تحقق آن را تسهیل می‌کند، مسألهٔ تعیین‌کننده‌ای است.

معضل چهارم، این جنبش بر دوش حاملان جوانی - زن و مرد - استوار است. این نسل جوان علاقه دارد «همه» خواسته‌های جنبش، آن هم به «سرعت»، جامعهٔ عمل پیوشد، اما «جبههٔ سیاسی» دوم خرداد - «جبهه‌ای» که بر دوش میانسالان قرار دارد - برای پیشبرد اهداف جنبش با انواع مشکلات روبروست. لذا لاجرم باید اهداف جنبش را اولویت‌بندی کند - یعنی به دنبال تحقق همهٔ هدفها در یک زمان واحد نباشد - و با حوصله به پیش برود، و این حرکت تدریجی با تمایل نسل جوان

۱. نمونه‌های تهدیدکنندهٔ این هیجانات جمعی در روزهای پس از حمله به کوی دانشگاه قابل رؤیت بود.

سازگاری ندارد. از این رو، آینده به این ارتباط دارد که حاملان جنبش دوم خرداد چقدر قادر خواهند بود با این معضلات دست و پنجه نرم کنند.

عملکرد مخالفان این جنبش نیز برای روشن کردن وضع آینده تعیین کننده است. از دوم خرداد تاکنون، مخالفان سعی نکرده‌اند که رخداد دوم خرداد را به عنوان یک واقعیت اجتماعی و یک جنبش اجتماعی در نظر بگیرند. آنان هیچ وقت تحقق اهداف اصلاحی این جنبش را حرکتی مثبت قلمداد نکرده‌اند، بلکه برعکس، تحقق آن را تحقق توطئه دشمنان خارجی برای گسترش ناامنی و بی دینی تفسیر کرده‌اند، چنان که رفتار این مخالفان از آغاز تاکنون در برخورد با این جنبش این ادعا را نشان می‌دهد. وقتی این جنبش در مرحله جنینی بود - یعنی سالهای پس از جنگ - و در زمانی که گفتمان این جنبش در حال تکوین و صورتبندی مفهومی بود، مخالفان از روشنفکرانی که در تولید این گفتمان نقش داشتند به عنوان مزدوران قلم به دست و عاملان تهاجم فرهنگی یاد می‌کردند. آنان از حملات فیزیکی گروههای فشار به محیطهایی که در آن اقبال تحصیل کرده از فرآورده‌های فرهنگی این روشنفکران تغذیه می‌کردند^۱ یا دفاع کردند یا در مقابل آن سکوت در پیش گرفتند. پس از دوم خرداد بخشی از مخالفان در لایه‌های پایینی جامعه برای جلوگیری از پیشرفت این جنبش، خشونت و ترور را در برنامه خود قرار دادند - که آخرین آن ترور سعید حجاریان بود - و بخشی دیگر نیز از طریق پایگاههای خود در ساخت سیاسی حکومت در برابر خواستهای اصلاحی جنبش مقاومت کردند، و هنوز هم می‌کنند.^۲ از این رو، آینده به نحوه عملکرد این مخالفان در درک جنبش دوم خرداد و نحوه

۱. مثل نهضت‌های علمی، کتابفروشیها و...

۲. به عنوان نمونه، از طریق قوه مقننه با تصویب قوانینی چون اصلاحیه قانون مطبوعات؛ از طریق قوه قضائیه با به تعطیل کشاندن روزنامه‌ها - مثل تعطیل کردن ۱۸ نشریه در ظرف چند روز - و زندانی کردن افراد تأثیرگذار این جنبش - مثل محسن کدیور، عبدالله نوری، غلامحسین کرباسچی، ماشاءالله شمس الواعظین، اکبر گنجی، لطیف صفری و عمادالدین باقی -؛ از طریق شورای نگهبان با رد صلاحیت کاندیداهای دوم خرداد یا تعویق در اعلام نتایج انتخابات؛ از طریق رسانه‌های خود - که اغلب آنها از بودجه عمومی تأمین می‌شود - سعی کردند با پخش برنامه‌هایی مثل «چراغ» - که در آن از متهمان و عاملان قتل‌های زنجیره‌ای دفاع می‌شد - یا با پخش گزیده کنفرانس برلین - که در آن عملکرد زشت نیروهای برانداز جمهوری اسلامی علیه اصلاح طلبان مسلمان، به حساب عملکرد نیروهای اصلاح طلب و طرفداران جنبش دوم خرداد ریخته می‌شد - افکار عمومی را نسبت به جنبش دوم خرداد بدبین کنند.

مقابله با آن بستگی دارد. اگرچه عقل سلیم مخالفان حکم می‌کند که برای کنترل جنبش دوم خرداد، همچون سایر جوامع — که حکومتها و نیروهای تأثیرگذار اهداف این جنبشها را از طریق قانونی کردن، به رویه‌های جاری و نهادی تبدیل می‌کنند، و از این طریق پتانسیل این جنبشها را تخلیه و آنرا آرام می‌کنند — عمل کنند، اما ظاهراً نگرش نزدیک‌بین مخالفان نسبت به منافع و مصالح آنها اجازه چنین کاری را نمی‌دهد.

به سؤالی که در پیشانی این نوشته آمده است، بازگردیم. روزنامه و حزب را می‌توان تعطیل کرد؛ یک سازمان بوروکراتیک را نیز می‌توان منحل کرد، ولی یک جنبش اجتماعی، مثل دوم خرداد، تا زمانی که اهداف آن در جامعه نهادینه نشده است، تعطیل یا خاموش‌شدنی نیست. تعطیلی روزنامه‌ها و گروههای دوم‌خردادی در سرعت جنبش و نحوه عملکرد آن اثر می‌گذارد، اما ریشه این جنبش را نمی‌خشکاند؛ زیرا ریشه این جنبش در ساختار جامعه — که در معرض روندهای نوسازی است — قرار دارد؛ وضعیتی که در آن جمعیت زیادی از مردم خود را تشنه گفتمانهای جدید می‌یابند و برای تحقق و تقویت نهادهای جدید کوشش می‌کنند. اگر بشود دبیرستانها، دانشگاهها و روند تولید فکر — و سایر روندهای نوسازی — را تعطیل کرد، آنگاه جنبش دوم خرداد را هم می‌توان تعطیل کرد. اگر در جامعه‌ای بتوان سازمانهای بوروکراتیک را تعطیل کرد — که نمی‌توان، و می‌بینیم که روز به روز بر تعداد آنها افزوده می‌شود —، جنبشهای اجتماعی را نیز می‌توان به تعطیلی کشاند. جنبشهای اجتماعی و نهادهای بوروکراتیک دو واقعیت غیرقابل انکار جامعه جدیدند. این واقعیات اجتماعی لزوماً با توطئه خارجیان و با کمک قلم به‌دستان مزدور شکل نمی‌گیرند. حکومتها و احزاب موفق، حکومتها و احزابی هستند که جنبشهای زمان خود را می‌شناسند و پیش از سپری شدن فرصت با آنها از در سازگاری وارد می‌شوند. این منطق رایج حکومتها در جوامع جدید است.

بخش اول

آخرین روزهای روزنامهٔ نشاط

جبهه دوم خرداد و نیروهای ملی-مذهبی

حمله به نیروهای ملی-مذهبی یکی از ویژگیهای گفتمان سیاسی محافظه کاران در دو دهه گذشته بوده است. گروههای اصلی جبهه دوم خرداد نیز در روزنامه صبح امروز به اظهار نظر درباره این نیروها پرداخته بودند. به همین دلیل برای نگارنده بررسی این که گفتمان گروههای جبهه دوم خرداد تا چه اندازه از گفتمان محافظه کاران فاصله دارد، جالب بود. یادداشت زیر در این باره است.

در مورخه ۳۰ مرداد ۱۳۷۸، در روزنامه صبح امروز دیدگاه اعضای برجسته شش تشکل سیاسی دوم خردادی درباره ایجاد جبهه مشترک و انتخابات مجلس ششم منعکس شده بود. همه آنها بر همکاری جبهه‌ای، البته با حفظ هویت مستقل، تأکید کرده بودند. یکی از سؤالاتی که در این گفتگو با آنان در میان گذاشته شده بود، چگونگی همکاری تشکلهای دوم خردادی با نیروهای ملی-مذهبی بود. اعضای سه تشکل سیاسی - مجمع روحانیون، کارگزاران سازندگی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی - تشکیل جبهه مشترک با نیروهای ملی-مذهبی را در شرایط فعلی به مصلحت کشور ندانسته بودند. از سه تشکل دیگر، دیدگاه دو تشکل - مجمع نمایندگان ادوار مجلس و حزب همبستگی ایران اسلامی - نسبت به همکاری با نیروهای ملی-مذهبی تقریباً مثبت بود، ولی به طور اجمال بیان شده بود. دیدگاه تشکلی «جبهه مشارکت اسلامی» نیز در این باره روشن نبود. بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که هنوز تشکلهای اصلی جبهه دوم خرداد درباره نحوه بزرگتر کردن این

جبهه، و از آن جمله نحوه همکاری با نیروهای ملی-مذهبی در انتخابات مجلس ششم، به توافق نرسیده‌اند؛ به طوری که نیروهایی که ائتلاف با نیروهای ملی-مذهبی را در شرایط فعلی به صلاح نمی‌دانند در میان اعضای جبهه دوم خرداد کم نیستند. نتیجه فوق، بحث خودی/غیرخودی را به لحاظ عملی مجدداً در میان جبهه دوم خرداد مطرح می‌کند. چون از لحاظ تئوریک تمامی نیروهای مؤثر جبهه دوم خرداد اعلام کرده‌اند که هر شهروند و گروهی که به قانون اساسی احترام می‌گذارد و برای رسیدن به هدفش به خشونت متوسل نمی‌شود خودی و حقوق او، و از آن جمله حقوق سیاسی‌اش، باید رعایت شود.^۱ با این همه، و با این که نیروهای سیاسی دوم خرداد ایران را برای همه ایرانیان می‌دانند و ایرانی قانونمدار را خودی قلمداد می‌کنند، اما در عمل، یعنی در آنجا که پای استفاده برابر از امکانات سیاسی پیش می‌آید - مثل امکان داشتن تریبون، دادن لیست مشترک -، همچنان که در مصاحبه عده‌ای از اعضای تشکلهای سیاسی دوم خرداد اعلام شده، این گروه‌ها را غیررسمی، یعنی عملاً غیرقانونی، می‌دانند. البته نگارنده حق ائتلاف کردن یا نکردن را برای نیروهای دوم‌خردادی محترم می‌داند، ولی مسأله این است که ضمن گفتگو با اعضای تشکلهای دوم‌خردادی اثری از دفاع عملی از گروه‌هایی که از حقوق سیاسی محروم شده‌اند در کلام آنان مشاهده نمی‌شود.

این موضعگیری دوگانه در نظر و عمل نشان‌دهنده این است که بحث خودی/غیرخودی در جامعه ایران فقط مشکل تئوریک ندارد، بلکه بعضی از این گروه‌ها که از لحاظ تئوریک هم مشکلی ندارند چون بحث خودی قلمداد کردن غیرخودیها عرصه سیاسی را وسیع می‌کند و شانس پاره‌ای از گروه‌ها را در گرفتن کرسیهای سیاسی پایین می‌آورد، و به عبارت دیگر چون منافع سیاسی آنها محدود می‌شود، عملاً یا دست به مخالفت می‌زنند یا نیروهای ملی-مذهبی را نصیحت می‌کنند که اگر شما وارد عرصه رسمی سیاست بشوید این به ضرر توسعه سیاسی و مالاً به نفع نیروهای اقتدارگراست و از این رو صلاح نیروهای ملی-مذهبی این است که به جای مطالبات سیاسی خود دعاگوی جبهه دوم خرداد باشند!

۱. اتفاقاً همین مواضع صریح نیروهای دوم‌خردادی است که آنها را از نیروهای محافظه کار و اقتدارطلب جدا می‌کند، چون برای نیروهای اقتدارطلب بحث خودی/غیرخودی یک بحث اصولی است و همچنان برای آن مبانی تئوریک و عقیدتی قائل‌اند.

نگارنده قبل از آن که به نیروهای دوم خردادی یا ملی-مذهبی علاقه داشته باشد، به تحقیق معیارهای توسعه سیاسی در جامعه ایران علاقه دارد و اعتقاد دارد حل دوگانگی فوق یکی از شاخصههایی است که در پناه آن می توان به صداقت یک یک نیروهای دوم خرداد- در پایبندی عملی آنها به معیارهای توسعه سیاسی- پی برد. از آنجا که همه نیروهای سیاسی دوم خردادی را مسلمان می دانم، در پایان فقط یک سؤال شرعی را با آنان در میان می گذارم. می پرسم، اگر مسلمان حق ندارد حق مالکیت را به ناحق از کسی سلب کند، و اگر چنین کرد وظیفه نهی از منکر مسلمانان ایجاب می کند که قدمی پیش بگذارند، حالا اگر عده ای، افراد و گروههایی را از حق کاندیدا شدن و لیست دادن و سایر فعالیتهای رسمی و علنی سیاسی محروم کنند، آیا مسلمانان از حیث فریضه امر به معروف و نهی از منکر در جایی که حقوق سیاسی مسلمانان پایمال می شود، وظیفه ای ندارند؟ مگر حقوق سیاسی ملک پدری یا قبیله ای است که بر مبنای آن بتوان حقوق سیاسی افراد و گروههای قانونمدار را پایمال کرد؟

نشاط، ۱۳۷۸/۵/۳۱

جسارت تا کجا؟

نقد سخنان نقدی

وقتی سخنان آقای نقدی، معاون حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی را در روزنامه صبح امروز خواندم، از این که چرا یک مسئول امنیتی چنین با زبان خشونت سخن می گوید متأثر شدم، لذا به نقد آن پرداختم. ولی چون در این یادداشت پای احساساتم نیز به میان آمده بود آن را بدون نام و در ستون «با مسئولیت سردبیر» چاپ کردم.

قبل از این که دغدغه هایم را به عنوان یک مسلمان که به انسانیت، اخلاق و مدنیت عشق می ورزد و یک دهه جوانی اش را در مناطق جنگی به خاطر اعتلای این مرز و بوم با هزار آرزو گذرانده است با شما در میان بگذارم، لطف کنید ابتدا به گفته های این مقام نیروی انتظامی گوشه چشمی بیندازید - کاش می توانستیم بگوییم این سخنان هیچ گاه از جانب ایشان بیان نشده است -:

ما در اینجا جمع شده ایم تا اعلام کنیم برای دریدن پرده نفاق و ریا هر آنچه لازم باشد، خون خواهیم داد. این بزدلان هستند که جرأت مبارزه ندارند و فقط هنرشان این است که ژست خون دادن بگیرند. روزی نامه ننگین راه بیندازند و از امریکا پول بگیرند. [...] جبهه حق آماده خون دادن است. ملت ما ملت عاشورایی است، ملت حسینی و علوی است و خون دادن برای احقاق حق، برای ما آسانترین راه است. [...] ظریفترین توطئه دشمن نفی هرگونه فعالیت قهرآمیز و دفاعی است. [...] اینها می گویند استفاده از قهر و غضب بدست. [...] چند نفر را می کشند تا دیگر نیروهای اطلاعاتی نتوانند در

تعقیب قلم به داستان باشند. [...] اگر توطئه این گروه فاسد استمرار پیدا کند اول پدرخوانده‌ها را به تیر می‌بندیم.^۱

دغدغه اول: به یاد دارم در دوران کودکی و نوجوانی وقتی بر منابر ذکر اهل بیت پیامبر اکرم (ص) می‌رفت، وقتی پای مظلومیت امام حسین (ع) به میان می‌آمد - و می‌آید -، شوریدگی و تأسف عمیقی جان آدمی را می‌فشرد - و می‌فشارد - . وقتی سخنان فوق را می‌خواندم دوباره دلم بر مظلومیت امام حسین (ع) سوخت و لرزید. مظلومیت از این بیشتر می‌شود، در مملکتی که مردمانش قرن‌ها یاد امامان خود را در دل، خانه، مسجد و بازار نگه داشته‌اند، با الهام از آزادگی آن امام، انقلابی مردمی را در مقابل دیدگان مردم جهان به نمایش گذاشتند، با یاد او هشت سال در جنگی نابرابر ایستادگی کردند، باز مسؤولی پیدا شود که برای تأیید سخنان خشونت‌آمیزش از عاشورا و امام حسین (ع) هزینه می‌کند؟ این کاربرد نابجای میراث عاشورا در روز روشن، آن هم توسط یک مقام مسؤول، اگر نشانی از مظلومیت آن امام نیست پس چیست؟

دغدغه دوم: ببینید چگونه دستاورد یک انقلاب پس از دو دهه به سُخره گرفته می‌شود؟ ما برای چه انقلاب کردیم؟ قطعاً به این خاطر انقلاب نکردیم که کسانی بخواهند از موضع پُست حکومتی به جای خدمتگزاری به زبان خشونت صحبت کنند. من از شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» استقرار یک جامعه قانونمند را می‌فهمم. در یک جامعه قانونمند - که خاتمی آن را جامعه مدنی می‌نامد و میلیون‌ها نفر ایرانی نیز به همین دلیل به او رأی می‌دهند - پلیس باید حافظ حقوق شهروندان باشد. این وظیفه پلیس تا به حدی خطیر است که هر دولت و کابینه‌ای در کشور بر سر کار بیاید نمی‌تواند این وظیفه اساسی را از پلیس و نیروی انتظامی سلب کند. اگر در جامعه‌ای پلیس حافظ حقوق شهروندان نباشد، به حال آن جامعه باید گریست، زیرا حقوق ضایع شده مردم در بطن چنین جامعه‌ای در بخش ناپیدای آن پنهان می‌شود و جامعه را به انواع بحرانه‌های غیرقابل پیش‌بینی دچار می‌کند. در حالی که مردم ایران منتظر شنیدن نتایج رسیدگی به پرونده عاملان حمله به کوی دانشگاه

۱. سخنرانی آقای نقدی در قزوین، صبح امروز، ۱۳۷۸/۵/۱۹.

هستند، آیا این کم دردی نیست که در سخنان یک مسؤول نیروی انتظامی که باید حافظ امنیت باشد خشونت — با کاربرد واژه‌هایی مثل «دریدن»، «بزدلان»، «به تیر می‌بندیم»، «روزی نامه ننگین» — موج بزنند؟

دغدغه سوم: این درد را باید با که در میان گذاشت که چنین آشکارا دستاورد نیروهای فکری جامعه به بازی گرفته می‌شود؟ مهمترین دستاورد و تولید نیروهای فکری جامعه در یک دهه گذشته خطاب به شهروندان و گروههای متنوع جامعه در همین جمله خلاصه می‌شود: هرگونه فعالیت قهرآمیز باید نفی شود، زیرا از آن دفاع نظری نمی‌توان کرد. چه دردی از این بالاتر که یک مقام مسؤول برقراری امنیت در سخنانش این «نفی خشونت» را در جامعه، توطئه دشمن بدانند! آیا با این افاضات کار دشمنان را در این مرز و بوم سبک نکرده‌ایم؟

نشاط، ۱۳۷۸/۵/۲۰

کارنامهٔ سیاسی دولت خاتمی

مقاومت در برابر نیروهای برانداز

پس از آنکه در شهریور سال ۱۳۶۰ محمدعلی رجایی — رئیس‌جمهور — و محمدجواد باهنر — نخست‌وزیر — به دست افراد سازمان مجاهدین خلق — منافقین — به شهادت رسیدند، همه‌ساله هفتهٔ اول شهریور به عنوان هفتهٔ دولت گرامی داشته می‌شود و دولت گزارش کار خود را به مردم می‌دهد. در شهریور ۱۳۷۸ طبق روال گذشته، همه انتظار شنیدن گزارش کار اقتصادی دولت را داشتند. این انتظار باعث می‌شد کار بزرگ دولت، یعنی مبارزه با نیروهای برانداز — که خود را خودی می‌دانستند و به همین دلیل مبارزه با آنها مشکل بود — نادیده گرفته شود. به همین مناسبت یادداشت زیر به جای کارنامهٔ اقتصادی بر کارنامهٔ سیاسی دولت خاتمی تأکید دارد.

یکی از روشهای بررسی عملکرد دولت، ارزیابی از دریچهٔ شعارمحوری آن است. دولت خاتمی، به رغم موانع جدی در برابر اجرای تصمیمات راهبردی‌اش، شعار اصلی خود را که توسعهٔ سیاسی بود در سه زمینه پیش برد.

اول، تشنج‌زدایی از روابط خارجی بود، به طوری که هم‌اکنون در صحنهٔ بین‌المللی از دولت خاتمی با ویژگی دولتی صلح‌طلب و پایبند به روشهای دموکراتیک یاد می‌شود. این موفقیت در حالی به دست آمد که دولت خاتمی کار خود را پس از دادگاه میکونوس، که رأی آن اعتبار بین‌المللی جمهوری اسلامی را به مخاطره انداخته بود، آغاز کرد.

دوم، برگزاری انتخابات شوراهای که پس از دو دهه تأخیر، مشارکت مردمی را به نمایش گذاشت.

سوم، تقویت و دفاع دولت از مطبوعات مستقل است، تا جایی که می توان گفت هم اکنون فعالترین بخش نهادهای مدنی حوزه مطبوعاتی آن با بیش از یک میلیون تیراژ است. اهمیت دستاورد سیاسی فوق وقتی روشنتر می شود که به موانعی که دولت خاتمی با آن روبرو بود توجه کنیم. یکی از این موانع جدی، حضور نیروها و محافل برانداز در عرصه سیاسی بود. همان گونه که دولت جمهوری اسلامی در سالهای اول انقلاب با اقدامات گروه تروریستی رجوی روبرو بود، دولت خاتمی هم با نیروهای برانداز محفلی، مانند گروه سعید امامی و محافلی که در بخشهایی از نهادهای حکومتی نفوذ کرده بودند، روبرو است. با این همه، و به رغم فعالیت نیروهای برانداز، باز دولت خاتمی موفق شده است که سه گام ذکر شده را در راه تحقق شعار و راهبرد توسعه سیاسی بردارد.

ممکن است عده ای به معضلات اقتصادی مردم اشاره کنند و به کارنامه مثبت سیاسی دولت زیاد بها ندهند، اما چنین قضاوتی صحیح نیست؛ زیرا، به رغم این که توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی در یک رابطه متقابل پیش می روند، ولی توسعه اقتصادی در ایران با یک خصیصه اختصاصی روبرو است. در جامعه ایران، دولت عظیم ترین دستگاه، بنگاه و مهمترین عامل در صحنه اقتصادی کشور است و وقتی این دولت می تواند راهبردهای بلندمدت توسعه اقتصادی را به پیش ببرد که بر سازوکارهای مشروع - یعنی همان فرآیند مشارکت و رقابت سیاسی همه شهروندان - تکیه زده باشد، اگر مشروعیت سیاسی دولت - به خاطر ضعف فرآیند توسعه سیاسی - ضعیف باشد، دستگاه عظیم دولت قادر به پیگیری راهبردهای بلندمدت اقتصادی نخواهد بود و داستان دولتهای گذشته ایران، که اغلب آنها توان پیگیری راهبردهای بلندمدت اقتصادی را نداشته اند، تکرار خواهد شد. لذا، برخلاف تصور اولیه، تقویت توسعه سیاسی در ایران یکی از پیش زمینه های محوری توسعه بلندمدت اقتصادی کشور است.

بدین ترتیب آغاز جراحی نیروهای برانداز و محفلی و جدا کردن آن از پیکر حکومت در ایران کم دستاوردی نیست. همه دعا کنیم دولت خاتمی بتواند این جراحی بزرگ را تا سرانجام آن به پیش ببرد. ان شاء الله!

روشنفکری دینی و مسأله زنان

هفته‌ای یک بار در روز شنبه با اصلاح طلبان اهل قلم — یا همان روشنفکران دینی — در محل دفتر مجله کیان جلسه داشتیم. دفتر مجله زنان نیز در طبقه دوم آن ساختمان قرار دارد. خانم شرکت، مدیرمسئول این نشریه، بحثی را درباره جریان روشنفکری و مسأله زنان مطرح و سؤالاتی را تنظیم کرده بود که در اختیار افراد مختلف، از جمله من، قرار داد. مطلب زیر پاسخهایی است که به آن سؤالات داده‌ام.

□ آیا جریان روشنفکری دینی اساساً «مسأله زنان» را به رسمیت شناخته و به آن توجه داشته است؟

○ اگر منظورتان از این سؤال این باشد که «آیا روشنفکران دینی اصل برابری انسانها و از آن جمله برابری مرد و زن، را به رسمیت می‌شناسند؟» یا این که «آیا آنان خواهان رفع تبعیض از روابط زنان و مردان در جامعه — که متأسفانه در فرهنگ سنتی ما و نهادهای وابسته به آن این تبعیض نهادینه هم شده است — هستند؟» پاسخ به طور اجمالی معلوم است. به این معنا که روشنفکران دینی از ابتدا تاکنون هم نسبت به برابری و هم نسبت به رفع تبعیض از روابط اجتماعی نظر مثبت داشته‌اند. اما اگر منظورتان این باشد که آیا روشنفکران دینی توانسته‌اند در جامعه ایران که زنان از لحاظ تاریخی، فرهنگی و سیاسی علی‌الغالب اقشاری درجه دوم بوده‌اند — اگرچه در پشت پرده بخشی از زنان برای اعمال تسلط خود بر مردان چندان بیکار نبوده‌اند — و یک ادبیات و فرهنگ دینی «مردمحور» در این جامعه نهادینه شده است، کار درخور توجهی انجام داده‌اند یا نه، به نظر من پاسخ این سؤال به روشنی سؤال

اول نیست. من در اینجا ادعای پاسخ به این سؤال را ندارم. برای پاسخ به این سؤال به یک مطالعه جامعه‌شناختی از تاریخ زنان در ایران نیاز است. با این وصف در پاسخ به این سؤال به دو نکته، آن هم به صورت فرضیه‌وار، اشاره می‌کنم.

نکته اول، در مشارکت توده‌وار زنان در سیاست، که در جریان انقلاب اسلامی و پس از آن به خوبی قابل رؤیت است، می‌باید نقش روشنفکران دینی را در تشویق به این مشارکت جدی گرفت. این که سهم مشارکت زنان در انقلاب اسلامی نسبت به جنبشهای سیاسی پیشین چندین برابر شده، علل گوناگونی دارد که یکی از آنها نشر اندیشه‌های روشنفکران دینی — از بازرگان، طالقانی و مطهری گرفته تا اندیشه‌های حرکت‌آفرین شریعتی — است. روشنفکران دینی توانستند به نام انقلاب و ایدئولوژی دینی — خصوصاً تحت رهبری استثنایی امام خمینی (ره) — و با آگاه کردن زنان از نقش اسوه‌های زنان صدر اسلام مانند فاطمه زهرا (س) و زینب کبری (س) و تأسی به آنان، زنان را به چالش با حکومت پهلوی دعوت کنند و آنها را به خیابانها بکشند. حضور زنان در برابر رژیم شاه فوق‌العاده مؤثر بود و پس از انقلاب نیز از این حضور در جهت استقرار جمهوری اسلامی استفاده شد. علاوه بر روشنفکران دینی، روحانیت و مرجعیت دینی هم به عنوان یک نیروی قدرتمند سیاسی-مذهبی از مشارکت زنان — به رغم این که این مشارکت در سنت گذشته ما امر متداولی نبود — دفاع کردند. از این رو خود این مشارکت سیاسی یکی از عواملی است که می‌تواند زنان را به تدریج — و به شرط حضور سایر علل — از وضعیت درجه دوم و فرهنگ «مردمحوری» نجات دهد. بنابراین، نقش جریان روشنفکری دینی را در مسأله مشارکت زنان — البته به صورت توده‌وار — می‌توان مؤثر ارزیابی کرد.

نکته دوم، اما اگر نخواهیم نقش روشنفکران دینی را در مسأله زنان فقط از دریچه مشارکت توده‌وار ارزیابی کنیم، بلکه بخواهیم نقش آنان را از دریچه حقوق بشر و خصوصاً حقوق زنان و مشارکت قانونمند آنان در عرصه سیاست مورد ارزیابی قرار دهیم، کارنامه چشمگیری از عملکرد روشنفکران دینی در پیش روی ما قرار ندارد. یکی از علل این کاستی این است که اولاً، از پیش، و حتی تا سالها پس از انقلاب، گفتمان روشنفکری دینی تحت تأثیر مقوله انقلاب و مشارکت توده‌ای بود و تنها پس از پایان جنگ است که رفته‌رفته مباحثی اصولی مثل حقوق بشر:

دموکراسی، پلورالیسم و بحث نهادهای مدنی در گفتمان روشنفکری حضور می‌یابد. لذا اگر مباحثی چون حقوق بشر بتواند در فضای روشنفکری عمق پیدا کند، رفته‌رفته می‌توان امیدوار بود که بحث مسئله زنان، و خصوصاً حقوق آنها، در سطحی فراتر از مشارکت توده‌وار — و نزدیکتر به مباحث اصلی پلورالیت — مطرح شود.

□ آیا جریان روشنفکری دینی برای حل «مسئله زنان» راه حل خاصی عرضه می‌کند؟

○ پاسخ به این سؤال ساده نیست، چون یک سؤال کلی — و تا حدودی مبهم — است؛ مثل این که کسی از «راه حل» جریان روشنفکری درباره دموکراسی یا توسعه سؤال کند. به اندازه دیدگاه‌های متفاوت روشنفکری دینی و نظریات متفاوت درباره دموکراسی و توسعه، درباره این سؤال پاسخ وجود دارد. لذا فقط کوشش می‌کنم که به سؤال شما به صورتی سردستی در ضمن چند نکته پاسخ بدهم و فکر می‌کنم در این نکات کمتر اختلاف نظر هست.

اولاً، بار سنگین اتخاذ راه حل بردوش زنان روشنفکر است: زنانی که هم دغدغه دین دارند و هم نسبت به مسائل و مقتضیات مدرنیته و جامعه جدید حساس هستند. شما می‌دانید یکی از ضعف‌های زنان در ایران این است که روشنفکرانشان اغلب روشنفکران مصرف‌کننده — مصرف‌کننده تئوریا — هستند. روشنفکران تولیدکننده تئوری و نظریه‌پرداز دست اول در میان زنان یا وجود ندارند یا من از وجود آنها اطلاع ندارم. اغلب روشنفکران تولیدکننده، مثل شریعتی و سروش، از مردان هستند نه زنان. ثانیاً، برای درک موقعیت زنان در ایران، زنان روشنفکر باید به مطالباتی که با رویکرد جدید جامعه‌شناسی — نه رویکردهای کلاسیک — انجام می‌شود توجه نشان دهند. رویکرد جدید جامعه‌شناسی، که در یک دهه گذشته اوج گرفته، حداقل دو ویژگی برجسته دارد. یکی این که واحد تحلیل آنها برخلاف جامعه‌شناسی کلاسیک دولت-ملت^۱ نیست بلکه جامعه جهانی است.

نکته دیگر — که به بحث ما هم مربوط می‌شود — این است که در این رویکرد مسئله جنسیت — و مسئله زن و مرد — در مرتبه بحث‌های درجه اول جامعه‌شناسی — مثل بحث همبستگی، قشربندی و طبقات اجتماعی — قرار گرفته است؛ لذا تحلیل

مسائل زنان از این دریچه در نوع خود بحث جدیدی است. نکته سوم این که زنان باید بیش از پیش در جهت تقویت نهادهای مستقل از دولت N.G.O^۱ قدم بردارند. این خود زنان هستند که با تقویت زمینه N.G.O «مشارکت توده‌ای» زنان را به «مشارکت نهادمند» تبدیل کنند. آنها اگر چنین کنند موفق شده‌اند یک نیروی مهم اجتماعی را که از حقوق زنان دفاع می‌کند به وجود آورند و در این صورت می‌توان ادعا کرد که یکی از شرایط بنیانی برای دفاع از حقوق زنان در جامعه ایران ایجاد شده است.

مجله زنان، پاییز ۱۳۷۸

۱. Non-Government Organization

جامعه «کوتاه مدتها»^۱

این که شبانه یک روزنامه را توقیف می کنند به چه معناست؟

توقیف روزنامه نشاط به نحو غیرمنتظره ای صورت گرفت. دلیل شکایت مدعی العموم چاپ مقاله حسین باقرزاده - که با فاکس به روزنامه ارسال شده بود - اعلام شد. این مقاله در نقد مقاله ای از من بود که در آن یکی از ویژگیهای جامعه مدنی را این دانسته بودم که حکومت تنها نهاد انحصاری اعمال قدرت است و گفته بودم با وجود چند قدرت یا حکومت موازی جامعه مدنی شکل نمی گیرد. این بحث یک بحث جامعه شناسی بود، در حالی که باقرزاده با یک بحث حقوق بشری به نقد آن پرداخته و اعدام را توسط حکومتها زیر سؤال برده بود. چون این مقاله در نقد مقاله من بود، تحریریه اقدام به چاپ آن کرد. من مقاله را روز بعد در روزنامه خواندم ولی اگر قبل از انتشار خوانده بودم با چاپ آن موافقت نمی کردم، زیرا به اعتقاد من کسانی که درباره مسائل حساس صحبت می کنند و یا مطلبی می نویسند باید افراد شناخته شده ای باشند که در ایران ساکن اند. بعداً معلوم شد که حسین باقرزاده قبل از انقلاب از اعضای سازمان مجاهدین بوده و در حال حاضر ساکن لندن است. این سوابق و اظهار نظر او درباره اعدام، زمینه ای شد تا مدعی العموم مقاله او را برخلاف مسلمات اسلام - یعنی اصل قصاص - تلقی کند و دادگاه مطبوعات هم بر مبنای آن روزنامه را تعطیل کند و پس از آن نیز پای سردبیر - شمس الواعظین - و عمادالدین باقی - نویسنده نشاط - را به دادگاه بکشانند و در نهایت آنها را رهسپار زندان کنند.

۱. عبارت «جامعه کوتاه مدتها» را از محمدعلی کاتوزیان، محقق برجسته تاریخ معاصر ایران، در یک گفتگوی خصوصی وام گرفته ام.

ساعت ۹ شب قاضی جوان دادگاه مطبوعات آن قدر با سرعت و عجله مدیرمسئول و سردبیر روزنامه را احضار کرد که نگارنده چهار ساعت بعد در حالی که سرگرم نوشتن مقاله‌ای برای روز بعد بودم خبر توقیف نشاط را با ناباوری شنیدم. معنای این حادثه این بود که حتی مسئول شورای سیاستگذاری روزنامه‌ای که در سطح کشور به طور روزانه با دویست هزار مخاطب اهل فکر سروکار دارد، قادر نیست وضع و حال فردای خود را در جامعه پیش‌بینی کند. چرا در جامعه ایران امور مهم غیرقابل پیش‌بینی‌اند؟ چرا ایران جامعه «کوتاه‌مدتها» است؟ هدف این نوشته بررسی علل ساختاری، تاریخی و فکری این سؤال نیست، بلکه فقط قصد دارد به یکی از علل پردازد. سخن این است که یکی از شرایط قابل پیش‌بینی شدن امور جامعه این است که دستگاه قضایی روالمند، با دلایل متقن و غیرشخصی — نه به فرموده — به امر قضاوت پردازد. دادگاه مطبوعات به عنوان بخشی از دستگاه قضایی در انجام این وظیفه واقعاً ناتوان است.

دستور توقیف یک روزنامه کثیرالانتشار در شامگاهان، به معنی نقض آشکار اصل روالمندی دستگاه قضایی است. طبق روال و قانون، برای توقیف یک روزنامه باید پرونده تشکیل شود؛ هویت شاکیان در دادگاه احراز شود — و دادگاه بررسی کند که آیا این شکایات واقعی است یا این که شکایاتی کلیشه‌ای است که تنها توسط افراد و سازمانهای خاصی علیه روزنامه‌های مستقل در دو سال گذشته باب شده است —؛ متهم و وکیل او از قبل در جریان اتهامات قرار بگیرند و وقت کافی برای دفاع از خود داشته باشند؛ دادگاه مطبوعات با حضور اعضای هیأت منصفه تشکیل بشود؛ پس از طی این مراحل قاضی اقدام به صدور رأی کند. تازه پس از آن نیز متهم این امکان را دارد تا نسبت به حکم صادره فرجام‌خواهی کند. اگر دادگاه مطبوعات به انجام این مراحل متعهد باشد آنگاه روالمند است. در صورت پایبندی قاضی به فرآیند و روال قضایی، سرنوشت روزنامه‌ها، حتی روزنامه‌های خطاکار، قابل پیش‌بینی است.^۱

دلایل یک قاضی برای توقیف یک روزنامه باید محکم و قابل دفاع باشد. برای سستی رأی این قاضی جوان به اطلاعیه وزارت ارشاد اشاره نمی‌کنم که در آن صریحاً تأکید شده است که توقیف روزنامه نشاط منحصرأً برابر مواد ۲۳، ۳۰ و ۳۱

۱. بستن یک روزنامه بدون طی این مراحل یعنی بازگشت به دوران پیش از انقلاب مشروطه که امر قضا روالمند و نهادینه نبود.

قانون مطبوعات پیش‌بینی شده و دستور قاضی دادگاه مطبوعات مصداق هیچ‌یک از مواد یادشده نیست؛ بلکه توجه به سه دلیلی که قاضی دادگاه در آن شب به مدیرمسئول روزنامه تفهیم کرده سستی دلایل توقیف را بهتر روشن می‌کند. دلیل اول استناد به مقاله حسین باقرزاده بود. این در حالی است که این قاضی روح اصلی آن مقاله را نفهمیده است. نویسنده آن مقاله تیغ اصلی انتقادش متوجه ایده مسئولان روزنامه نشاط است: مسئولان نشاط کراراً بر این ویژگی مهم جامعه مدنی تأکید کرده و می‌کنند که افراد و گروه‌ها در درون جامعه رأساً حق اعمال زور و خشونت برای رسیدن به مقاصد خود را ندارند و این حق را باید به حکومت قانونی و منتخب مردم واگذار کنند. اگر در جامعه نهاد حکومت تنها نهاد مشروع و انحصاری اعمال قدرت نباشد آن جامعه، هر نامی بگیرد، دیگر نامش جامعه مدنی نیست.^۱ باقرزاده با آن مقاله‌اش، بی‌خبر از دانش جامعه‌شناسی، می‌خواست به مخاطبان نشاط بگوید: «ببینید، این نشاطی‌ها هم زیاد مدنی نیستند، چون خشونت را از اساس نفی نمی‌کنند و اعمال آن را برای حکومت لازم می‌دانند!» به عبارت دیگر، نویسنده مقاله قصد داشته گردانندگان نشاط را در میان طرفداران جامعه مدنی خراب کند و این نکته‌ای بود که اصلاً قاضی نفهمیده و فقط بازار نویسنده مقاله را گرم کرده است. دلیل دوم استناد قاضی جوان به مقاله «قصاص و اعدام» به قلم عمادالدین باقی بود. این قاضی این مقدار اطلاع ندارد که بداند نفی ضروریات دینی توسط منکران و ملحدان صورت می‌گیرد، در صورتی که آقای باقی از نویسندگان و محققان نسل انقلاب، مسلمان، متدین و دین‌شناس این مرز و بوم است. چنین فرد مسلمانی چگونه می‌تواند منکر ضروریات دین باشد؟ لذا چگونه قاضی می‌تواند اتهامی به این بزرگی را نسبت به یک مسلمان ثابت کند؟ دلیل سوم استناد به چاپ نامه دکتر یدالله سحابی است و این‌که در این نامه به مقام رهبری اهانت شده است. متأسفانه این قاضی تا آنجا بی‌اطلاع است که نمی‌داند سحابی کیست. قاضی نمی‌داند که اغلب مسئولان این کشور در دوران انقلاب از پستان معرفت این پیر روشنفکری دینی شیر نوشیده‌اند. چگونه می‌توان نصیحت این پیر دوران را به مقام رهبری توهین به وی

۱. البته این ایده کشف گردانندگان روزنامه نیست، بلکه از ایده‌های ماکس وبر جامعه‌شناس در تحلیل جامعه جدید و تفاوت آن با جامعه قدیم است.

قلمداد کرد؟ این قاضی جوان کم‌بصیرتی را تا آنجا پیش می‌برد که یکسره از پیامدهای این اتهام غافل می‌شود. او نمی‌داند که نسبت دادن این اتهام افکار عمومی را به این سو هدایت می‌کند که گویا جمهوری اسلامی پس از گذشت بیست سال از انقلاب کارش به جایی رسیده که نمی‌تواند نصیحت یک مصلح دینی — و شخصیت دوران انقلاب — را تحمل کند. آیا این رفتار قاضی مخدوش کردن شئونات رهبری در جامعه نیست؟ بدین ترتیب وقتی دلایل یک قاضی برای توقیف یک روزنامه می‌تواند تا بدین اندازه بی‌پایه باشد، چگونه می‌توان به غیرشخصی و روالمند بودن امر قضا امیدوار بود؟

جدا از ویژگیهای فوق، حکم قاضی نباید متغیر و بی‌ثبات باشد. در هنگام احضار سردبیر به دادگاه یکی از دلایل توقیف روزنامه، انتشار نامهٔ یدالله سبحانی و اهانت به رهبری اعلام می‌شود و همین اتهام در نامهٔ قاضی دادگاه به وزیر ارشاد و در اطلاعیهٔ دادگستری تهران قید می‌گردد؛ اما در اطلاعیهٔ دیگری به فاصلهٔ چند ساعت اتهام اهانت به رهبری حذف می‌شود و بر اتهام توهین به مقدسات تأکید می‌شود. آیا اتهامات و دلایلی که به وسیلهٔ آن یک روزنامهٔ کثیرالانتشار توقیف می‌شود باید در ظرف چند ساعت و با عجله تغییر کند؟ بدین ترتیب آیا این تغییر سریع اتهامات علامت این نیست که دادگاه با عجله و «به فرموده» عمل کرده است؟ اگر دادگاه به فرموده عمل کند آیا استقلال — و روالمندی — دستگاه قضایی زیر سؤال نمی‌رود و سرنوشت امور خطیر را در جامعه به مخاطره نمی‌اندازد؟

به سؤال این نوشته بازگردیم. وقتی یک روزنامه را شبانه توقیف می‌کنند و ویژگیهای روالمندی، اتقان و ثبات دلایل، غیرشخصی بودن امور و استقلال در امر قضاوت رعایت نمی‌شود، و وقتی «وجدان حقوقی دستگاه قضایی» با سرعت به این امر خلاف قانون واکنش نشان نمی‌دهد، معنایش برای مسؤولان محترم و جدید امر قضا این است که دستگاه قضایی برای ایفای کارکرد عمومی خود در جامعه با ناتوانی روبروست. وقتی یک روزنامه از فردای خود خبر ندارد چگونه سرمایه‌گذار — چه در بخش اقتصاد و چه در بخش فرهنگ — خطر ورود سرمایه را به بازار کار در جامعه خواهد پذیرفت؟ در چنین جامعه‌ای پروژه‌های جدی، که با سرنوشت معیشتی مردم هم رابطهٔ تنگاتنگ دارد، در درون جامعه ریشه نمی‌گیرند و بدین‌سان «جامعهٔ کوتاه‌مدتها» به ذهن متبادر می‌شود.

محافظه کاران و فوران بی بصیرتی سیاسی

روزنامه نشاط به بهانه اهانت به مقدسات تعطیل شد و محافظه کاران به شدت از این اقدام دادگاه مطبوعات دفاع کردند. ولی تعطیلی روزنامه نشاط تنها اقدام آنها نبود. آنان برای جلوگیری از پیروزی اصلاح طلبان در مجلس ششم دست به یک سری اقدامات نامعقول دیگر هم زدند. مدتها فکر می کردم چه عنوانی را می توان برای کارهای آنها انتخاب کرد. سرانجام از تعبیر «فوران بی بصیرتی» استفاده کردم. یادداشت زیر نتایج برخی از اقدامات آنها را مورد بررسی قرار می دهد.

جمهوری اسلامی به عنوان نظام سیاسی ایران در هفتمین انتخابات ریاست جمهوری در دوم خرداد، با باز کردن درهای خانه حکومت بر کاندیداهای رقیب - مانند خاتمی و ناطق نوری - از آزمون امکان «اصلاح و ترمیم پذیری نظام» موفق بیرون آمد. بار دیگر این نظام سیاسی در انتخابات مجلس ششم - بهمن ۱۳۷۸ - آزمون جدیدی را در پیش روی دارد. شاخص «بسته یا باز بودن در به روی نمایندگان واقعی مردم» در این انتخابات نشان خواهد داد که آیا نظام سیاسی همچنان ترمیم پذیر است یا نه؟ لذا هر کوششی که شرایط برگزاری یک «انتخابات باز و معقول» را در مجلس ششم توضیح دهد با ارزش خواهد بود. این نوشته ادعای توصیف و تحلیل همه شرایط را ندارد، بلکه سخن اصلی آن این است که «فوران بی بصیرتی سیاسی» محافظه کاران، یکی از شرایطی است که تداوم آن می تواند جمهوری اسلامی را در این آزمون جدید با بحران جدی روبرو کند. چهار نشانه زیر این «فوران بی بصیرتی» محافظه کاران را در جامعه ایران آشکار می کند.

نشانه اول: پیامد ناخواسته تبلیغات مذهبی-سیاسی محافظه کاران مبانی نظری هر نظام سیاسی - و از آن جمله جمهوری اسلامی - را متزلزل می کند و محافظه کاران به رغم این که شعارشان «حفظ نظام» است از پیامد ویرانگر مشی تبلیغاتی خود غفلت می کنند. این غفلت را در حمایت بی دریغ محافظه کاران از سخنان آیت الله مصباح یزدی آشکارا می توان نشان داد. اگر شاه بیت سخن ایشان را با دید مثبت، فرموله کنیم این می شود که یک مسلمان واقعی اگر فکر کرد که دینش مورد تعرض قرار گرفته و پنداشت که حکومت دست به اقدام بایسته نخواهد زد، رأساً می تواند وارد عمل شود و حکم خدا را اجرا کند^۱. بررسی میزان صحت و سقم این اندیشه در چارچوب مبانی دینی با اسلام شناسان است، ولی توجه به پیامدهای عملی این طرز تلقی از منظر جامعه شناسی قابل توجه خواهد بود. پیامد این اندیشه این است که در جامعه «تنها نهاد حکومت نیست» که مجاز است برابر قانون از حقوق - چه دینی و چه عرفی - فردی و اجتماعی مردم پاسداری کند، بلکه افراد و گروههای مذهبی هر وقت احساس تکلیف کردند می توانند رأساً وارد عمل شوند که تحقق چنین ایده ای یعنی هرج و مرج دائمی یا استقرار جامعه آناشیک. ممکن است خواننده در برابر این غفلت محافظه کاران بر این نکته تأکید کند که درست است که محافظه کاران از پیامد غیرمستقیم تبلیغاتشان غافل اند، اما از پیامد مستقیم تبلیغاتشان، که همانا باز کردن راه برای افراد و گروههایی است که بتوانند در برابر دولت خاتمی بایستند، غافل نیستند! اتفاقاً بی بصیرتی محافظه کاران از همین جا ناشی می شود که برای مقابله با دولت خاتمی، به جای اتخاذ روشهای قانونی مبارزه و رقابت سیاسی، از مشی ای - به نام دین - حمایت می کنند که از منظر جامعه شناختی پایه های نظام سیاسی را به چالش می کشد.

نشانه دوم: محافظه کاران اصلی «غیرت دینی» را آشکارا در تبلیغاتشان مخدوش کرده اند. اولین شرط غیرت دینی این است که فرد یا گروهی که درد دین دارد از این که امر مقدسی زیر سؤال برود و اشاعه پیدا کند جداً پرهیز و تقوای خدا را پیشه

۱. خود ایشان در نماز جمعه ۱۳۷۸/۶/۱۲ صریحاً گفتند:

اسلام به هر مسلمانی حق داده است که وقتی دید شخصی به مقدسات اسلام توهین می کند، خونس را بریزد. این حکم اسلام است، دادگاه هم نمی خواهد.

می‌کند. وقتی «مطلب موهنی» در نشریه‌ای با تیراژ محدود - حدود صد و پنجاه نسخه - در محیطی محدود توزیع شده، غیرت دینی اقتضا می‌کند که با مقصران این عمل موهن به نحوی برخورد شود - در صورت قصد آگاهانه داشتن مسببان آن - که از اشاعه آن جلوگیری شود یعنی دقیقاً همان کاری که وزارت اطلاعات به موقع انجام داد. اما وقتی محافظه کاران این موضوع موهن را، خصوصاً با رواج آن از طریق صدا و سیما و سایر تربیونهای مذهبی، در سطح ملی و حتی تا سطح بین‌المللی مطرح می‌کنند، آشکارا نشان می‌دهند که نه فقط اصل غیرت دینی رعایت نشده بلکه از آثار سوء آن نیز غفلت کرده‌اند. ممکن است محافظه کاران در این «امواج تکفیر تبلیغاتی» با دولت خاتمی تسویه حساب کنند یا مطبوعات اصلاح طلب را زیر فشار ببرند، ولی آنان نمی‌دانند که اگر فردا این موج تکفیر و تسویه حساب فرونشست چگونه می‌توانند در چشمان دانشجویان، این قشر تأثیرگذار، نگاه کنند. محافظه کاران از این اصل بدیهی غافل‌اند که دانشجویان نسبت به ایمان قلبی شان به اسلام و ائمه اطهار شک ندارند، لذا از «وااسلامای» محافظه کاران فقط این را می‌فهمند که آنان تا آنجا پیش می‌روند که حتی برای رسیدن به مقاصد سیاسی خود حاضرند اصل «غیرت دینی» را مخدوش کنند. از این رو، آیا این چوب حراج زدن به مقدسات دینی یک بی‌بصیرتی بزرگ دینی و سیاسی نیست؟

نشانه سوم: محافظه کاران به پشتوانه اکثریتی که در کرسیهای مجلس دارند همچنان از پیامدهای مصوباتی که در مجلس به آن مشغول‌اند غافل‌اند. لازم نیست آنان برای پی‌بردن به پیامدهای منفی مصوباتشان به تحقیقات علمی مراجعه کنند و ببینند آنجا که در جامعه‌ای «حقوق اولیه مردم»، مثل «حق انتخاب شدن» و یا «حق مطبوعات مستقل از حکومت داشتن»، محدود می‌شود چه پیامدهای ناخوشایندی بر سر جامعه خواهد آمد، چرا که بی‌بصیرتی را به آنجا رسانده‌اند که حتی از پیامدهایی منفی که بر سرنوشت جامعه پس از تصویب کلیات طرح اصلاحیه قانون مطبوعات - و تعطیلی غیرمنتظره روزنامه سلام - در دانشگاههای کشور پیش آمد و با چشمانشان مشاهده کردند بی تأمل رد می‌شوند. تداوم این بی‌تدبیری را در عملکرد اخیر محافظه کاران پس از پایان تعطیلات مجلس، در تصویب قانون انتخابات که به موجب آن اختیارات وزارت کشور محدود و اختیارات شورای نگهبان افزایش

می‌یابد می‌توان دید، طرحی که اگر اجرا شود، داشتن یک انتخابات باز و سالم دیگر افسانه خواهد بود. همچنین طرح اصلاحیه قانون مطبوعات که در برنامه آینده نزدیک مجلس قرار دارد اگر تصویب و اجرا شود دیگر یک روزنامه صبح و دو روزنامه عصر برای تمامی کشور کافی است. این اقدامات نشان می‌دهد که محافظه کاران از اصل «مانجام می‌دهیم و می‌شود» پیروی می‌کنند و اگر نشود دوباره «انجام» می‌دهند تا «بشود»، حتی اگر اساس نظام سیاسی هم با بحران روبرو شود. اگر این رفتارها بی‌بصیرتی نیست پس چیست؟

نشانه چهارم: اوج فوران بی‌بصیرتی را در تشتت راهبرد و نحوه رویکرد محافظه کاران نسبت به مجلس ششم می‌توان دید. برای محافظه کاران دو راهبرد وجود دارد و محافظه کاران هنوز تکلیف خود را به طور نهایی با یکی از این راهبردها معلوم نکرده‌اند.

اول، راهبرد قانونی و مشروع است. یعنی این که آنان با اتکا به هواداران شان در لایه‌های اجتماعی جامعه، قواعد یک انتخابات — و آزمون — برابر سیاسی را رعایت کنند، تا آنجا که حتی اگر اکثریت مجلس ششم را هم از دست دادند حاضر باشند در برابر آرای مردم تسلیم شوند.

راه دوم این است که چون احتمال شکست در انتخابات را از هم اکنون پیش‌بینی می‌کنند، از تأخیر در این انتخابات به هر دلیل — مانند استفاده از سلاح تکفیر در جامعه — که مناسب تشخیص دهند استقبال کنند. حوادث اخیر نشان می‌دهد که توجه به راهبرد دوم در میان محافظه کاران می‌رود که جنبه غالب پیدا کند و این یعنی اتخاذ راهبردی که هیچ گروه محافظه کاری در هیچ کجای جهان به آن متوسل نمی‌شود.

بنابراین، غفلتهایی چون متزلزل کردن مبانی تئوریک نظام سیاسی به نام دین، اشاعه وسیع «امری موهن» به منظور تسویه حساب با رقیب سیاسی، استفاده از اکثریت آرای مجلس علیه حقوق اولیه مردم، و اتخاذ راهبرد تخریبی پیش از انتخابات مجلس ششم، همگی نشان می‌دهند محافظه کارانی که باید به لحاظ اصولی حافظ دین، جامعه و حکومت باشند، بی‌بصیرتی را در تضعیف این سه امر حیاتی جامعه به اوج رسانده‌اند، تا جایی که حتی اگر در مقصود خود هم توفیق یابند فقط

ناکارآمدی نظام سیاسی ایران را به نمایش گذاشته‌اند! این حد بالای بی بصیرتی محافظه کاران، رسالت رهبران عالیرتبه، عالمان و روحانیان بابصیرت، افشار دانشجویی و تحصیل کرده، گروه‌های سیاسی و مطبوعات اصلاح طلب را فوق‌العاده سنگین، ظریف و حساس می‌کند، زیرا نیروی سیاسی پُروزی به نام محافظه کاران نه تنها در برابر روند اصلاحات مقاومت می‌کند بلکه آماده است با «فوران بی بصیرتی» خود را به هر آب و آتشی بزند.

صبح امروز، ۱۳۷۸/۷/۱۱

خطاب به آیت الله هاشمی شاهرودی

بعد از تعطیلی نشاط تصمیم گرفتیم روزنامه عصر آزادگان را منتشر کنیم، اما چند روز پیش از آن نامه‌هایی را برای مقامات کشور فرستادیم تا تکلیف ما را روشن کنند: یا بگویند شما حق فعالیت ندارید و یا در هنگام فعالیت از حقوق ما دفاع کنند. نامه به آقای خاتمی را شمس‌الواعظین و نامه به آقای هاشمی شاهرودی - رئیس قوه قضائیه - را من نوشتم. این نامه‌ها در روزنامه‌های کثیرالانتشار به چاپ رسیدند.

بسمه تعالی

سلام علیکم

سربلندی مسلمانان و همزیستی مسالمت‌آمیز آنان با پیروان سایر ادیان در جهان کنونی، داشتن جامعه‌ای خود اتکا - و در عین حال متصل به جامعه جهانی -، باثبات، خلاق، آباد و از همه ظرفیتر جامعه‌ای معطوف به ارزشهای اخلاقی و دینی، از اهداف اقشار فرهیخته و مسلمان این مرز و بوم بوده و هست. ما نیز به عنوان پرورش‌یافتگان دامن آن قشر فرهیخته در راه کسب این اهداف، در دوره‌های حساس دو دهه گذشته، صادقانه در حد توان محدودمان انجام وظیفه کرده‌ایم. در زمان حکومت پهلوی که رسیدن به اهداف مذکور به خاطر «انسداد سیاسی» از طرق اصلاحی و مسالمت‌آمیز ممکن نبود زندگی خود را با انقلاب عجین کردیم تا این که تحت رهبری امام خمینی (ره) انقلاب شکوهمند اسلامی و مردمی - با حداقلی از خون و خونریزی در مقایسه با انقلاب الجزایر و کوبا - به پیروزی رسید. پس از آن نیز در راه استقرار نظام جمهوری اسلامی و در راه دفاع از کیان کشور در برابر تجاوز

حکومت بعث عراق در مناطق خطر خیز و در حوزه خطر فرهنگی از هیچ کوششی دریغ نکردیم. در دوم خرداد سیاستهای هوشمندانه رئیس جمهور - مانند تقویت توسعه سیاسی، نهادهای جامعه مدنی، دولت پاسخگو و احقاق حقوق و مسئولیت شهروندی - را در راه تحقق همان اهداف قشر فرهیخته و برای سلامت جامعه و حکومت ضروری و اساسی تلقی کردیم. از این رو با همان قصد و نیتی که یک سرباز انقلاب و جنگ سبکبالانه سرمایه زندگی اش را به میدان می آورد، در دوران تقویت نهادهای مدنی نیز سرمایه های مادی و معنوی خود را در چارچوب قانون برای تأسیس یک روزنامه غیردولتی به میدان آوردیم.

در جریان انتشار روزنامه های جامعه، توس، نشاط، در حالی که بعضی از گروهها - چه برخی گروهها که معتقد به نظام اند و چه برخی گروهها که معاند با نظام هستند - سعی می کردند، و می کنند، برای رسیدن به اهدافی - که گاه آنرا با نام دین همراه می کنند - از روشهای خشونت آمیز دفاع نظری و عملی کنند. روزنامه های مذکور، بدون این که ادعای معصومیت داشته باشند، به طور بنیانی و ثوریک - از زوایای فلسفی، جامعه شناسی، کلامی و دینی - کوشش می کردند با هرگونه تحلیلی که روشهای خشونت آمیز را برای رسیدن به هدف - جز از طریق قانونی در چارچوب حکومت مشروع - توجیه و توصیه می کند، به درمان فکری و فرهنگی بپردازند و از این طریق بنیادهای نظری لازم برای ثبات سیاسی جامعه را تقویت کنند. چنان که مستحضرید این حرکت فرهنگی - سیاسی ما از سوی بعضی از جریانهای سیاسی تلقی به قبول نشده است و چون آنرا مخالف دیدگاههای خود یافته اند تحمل آنرا روا نداشته اند. آخرین روزنامه از این مجموعه اخیراً در شرایطی اضطراب آور و همراه با تعجیل و تشنج و بدون اعتنای لازم به مواد قانون و مراحل، لغو امتیاز شد.

گردانندگان روزنامه نشاط، چه از حیث فعالیت سیاسی - فرهنگی و چه از حیث فعالیت حرفه ای، به ادامه فعالیت خود در حوزه روزنامه نگاری مستقل علاقه مند و امیدوارند و راهی جز ادامه کار در پیش روی خود نمی بینند، اما به نظر می رسد تأمین لازم برای ادامه کار وجود ندارد. از یک سو بار مالی سنگینی که تعطیلی روزنامه بر این مجموعه تحمیل می کند و نیز دشواری دست برداشتن از وظایف دینی، ملی و مسؤولیتهای مدنی، توقف فعالیت را دشوار می کند، و از سوی دیگری و عدم

تحمل که ضربات آن مکرر بر ما فرود آمده راه تداوم فعالیتهای قانونی را بر ما تنگ کرده است. لذا از آن برادر بزرگوار که به تدبیر و بصیرت اشتها دارند، تقاضا داریم ما را در این انتخاب مهم یاری دهند. به نظر جنابعالی کدام یک از دوسوی این انتخاب با موازین عقلی و شرعی و صلاحدید کارشناسان توسعه و امنیت جامعه همخوانی بیشتری دارد: این که ما از حق شرعی و شهروندی خود دایر بر حق انتخاب شغل و حق فعالیت فرهنگی، بر اثر فشارهای غیرقانونی دست برداریم، و یا این که علی رغم این فشارها با استفاده از فضاهاى محدود قانونی حرکت خود را بدون حداقل امنیت ادامه دهیم؟ با وصف این، از آنجا که برخلاف آنچه تبلیغ شده است ما مصالح ملی کشور را بر منافع فردی و گروهی خود ترجیح می دهیم، و نیز از آنجا که به صداقت و بی طرفی شما امید واثق داریم، مشکل خود را با شما در میان گذاشتیم تا در این مشکل باب هدایت شوید و از فرزندان خود دستگیری کنید.

بخش دوم

آغاز فعالیت روزنامه عصر آزادگان و شروع بحثهای انتخابات مجلس ششم

علامتِ جامعهٔ مدنی

استمرار در انتشار روزنامه به چه معناست؟

یادداشت زیر اولین نوشته نگارنده در شمارهٔ اول - سری جدید - روزنامهٔ عصر آزادگان بود. البته آن هماهنگیهایی را که ما با مدیران روزنامه‌های قبلی، مثل جوادی حصار، مدیرمسئول روزنامهٔ توس و لطیف صفری مدیرمسئول روزنامهٔ نشاط داشتیم با آقای غفور گرشاسبی نداشتیم. آن دو مدیرمسئول در این که باید نهادهای مدنی را تقویت کرد هیچ‌گونه تردیدی نداشتند، لذا زمینهٔ همکاری با آنها جدی‌تر بود، اما مهمترین زمینهٔ همکاری آقای غفور گرشاسبی با ما، به قول خودش، وجود بدهیهای این روزنامه بود که در شماره‌های قبلی ایجاد شده بود؛ لذا همکاری ایشان بیشتر دلایل اقتصادی داشت. به هر تقدیر، پس از انجام قرار و مدارها با آقای گرشاسبی، روزنامهٔ عصر آزادگان را منتشر کردیم. یادداشت زیر را با این هدف نوشتم که محافظه‌کاران تصور نکنند که ما با انتشار یک روزنامه پس از تعطیلی روزنامهٔ قبلی، قصد لجبازی داریم؛ بلکه می‌خواهیم بگوییم این کار نوعی دفاع از حقوق قانونیمان و در عین حال حکایت از شکل‌گیری جامعهٔ مدنی دارد.

علامتِ جامعهٔ مدنی این نیست که در یک جامعهٔ شصت میلیونی کسی با کسی دست به یقه نشود و از بینی کسی خون نیاید. اگر این علامت جامعهٔ مدنی باشد اغلب کشورهای صنعتی، با توجه به آمار آدمکشی - و فراوانی خشونت - از لیست جوامع مدنی خارج می‌شوند. از علامتهای استقرار جامعهٔ مدنی این است که تصمیمات مهم و سرنوشت‌ساز در جامعه، مثل تغییر مقامات کشور یا تعیین محدودهٔ آزادی

مطبوعات، به شیوه‌های خشونت‌آمیز اتخاذ نمی‌گردد، بلکه این تصمیمات از طریق روشهای توافقی، قانونی و نهایتاً با مراجعه به آرای مردم یا نمایندگان آنان - به نحوی که حقوق اولیه مردم از طریق «آرای اکثریت» ضایع نشود - گرفته می‌شود. اگر در جامعه‌ای، صرف‌نظر از خشونت‌هایی که - در سطح روابط - میان افراد اتفاق می‌افتد، روال اخذ تصمیم بدین نحو بود، آنگاه آن جامعه «مدنی» خواهد بود. جذابیت سیاستهای خاتمی برای اقشار فرهیخته در این بوده است که او وعده تقویت چنین جامعه‌ای را داده است. موضوع این نوشته بررسی علل و نحوه تقویت جامعه مدنی نیست؛ بلکه سؤال اصلی آن است که آن‌طور که مخالفان اصلاحات می‌گویند، در شرایطی که دولت خاتمی سعی در تقویت جامعه مدنی دارد، آیا اصرار بر انتشار روزنامه جدیدی پس از توقیف جامعه، توسل، نشاط، نوعی لجبازی و ایجاد تشنج، نوعی حرکت غیراصلاحی و غیرمدنی در جامعه نیست؟ در پاسخ باید گفت بنا به سه دلیل زیر، انتشار قانونی روزنامه جدید حرکتی اصلاحی و در عین حال نشان‌دهنده حیات جامعه مدنی است.

دلیل اول به برداشت گردانندگان روزنامه از حق حکومت و شهروندان بازمی‌گردد. در جامعه جدید اعمال اصلی رسیدن به هدف با توسل به روشهای خشونت‌آمیز - چه روشهای عریان خشونت و چه روشهای ساختاری خشونت -، اصلی غیرقابل دفاع است. در جامعه مدنی فقط حکومت قانونی است که حق اعمال قدرت - و در صورت لزوم اعمال زور از طریق قانون - را بر شهروندان دارد؛ در غیر این صورت، اگر در جامعه‌ای فرد یا گروهی خود را به دلایل مختلف مذهبی یا سیاسی یا اقتصادی در کاربرد زور به منظور به کرسی نشاندن حق یا حرفش محق بدانند، این جامعه یک جامعه همراه با هرج و مرج - آناشیک - است نه جامعه مدنی. اما در برابر این حق انحصاری حکومت، حق غیرقابل لغو شهروندان قرار دارد. در جامعه مدنی گرچه افراد و گروهها حق اعمال قدرت خود را به حکومت واگذار می‌کنند، اما حق دارند هر وقت بخواهند مستقیماً از «حقوق اولیه» خود استفاده کنند و حکومت نیز به رغم قدرت انحصاری اش حق ندارد حقوق اولیه افراد و گروهها را ضایع کند، چرا که در این صورت آن جامعه، جامعه‌ای استبدادی - نه مدنی - خواهد بود. لذا گردانندگان روزنامه برای استفاده از حقوقشان، که یکی از

آنها حق انتشار روزنامه است، مادامی که قانون را رعایت می کنند، نباید منتظر اخذ موافقت از حکومت باشند، اگرچه انتظار کمک دارند. بر همین مبنا وقتی روزنامه آنها توقیف و لغو امتیاز می شود، با این که از نظر حقوقدانان و انجمن دفاع از آزادی مطبوعات این توقیف و لغو امتیاز غیرقانونی اعلام شد، می توانند در چارچوب یک روزنامه جدید انجام وظیفه کنند.

از زاویه تاریخی-جامعه شناختی نیز می توان دلیل دوم را بر انتشار روزنامه استنباط کرد: جامعه ایران جامعه ای است که یکصد سال است با چالشهای ساختاری و نهادی روبرو است - به این معنا که کارکردهای نهادهای کهن آموزشی، تربیتی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن با کارکردهای نهادهای مدرن که هنوز در جامعه ایران ریشه نگرفته اند در اصطکاک، رویارویی، رقابت و حتی آمیزش اند. جامعه ایران حداقل از چهار دهه پیش تاکنون برای عبور از این بحران ساختاری سه راهبرد کلان را تجربه کرده است. تجربه اول، راهبرد انقلاب از بالا - یا همان انقلاب سفید - است که از طریق آن نخبگان حکومت پهلوی می خواستند با اعمال سیاستهایی از بالا - مانند سیاستهای نوسازی اقتصادی در همه بخشها، سوادآموزی و گسترش اطلاعات و ارتباطات، اصلاحات ارضی، مشارکت کارگران در منافع کارخانه ها و... - و به طور آمرانه ابتدا نوع زندگی مردم را عوض کنند و سپس در پناه این تغییر نوع زندگی، شرایط را برای استقرار نهادهای مدرن فراهم کنند. اما چون راهبرد انقلاب از بالا در لایه های پایین جامعه ریشه نداشت و ایده ای نبود که از پایین جوشیده باشد، یکی از عواقب آن، برخلاف انتظار نخبگان آن دوران، این بود که پس از دو دهه، خانواده پهلوی مجبور به ترک ایران شد. تجربه دوم، راهبرد انقلاب از پایین - یا همان انقلاب اسلامی - بود. وقتی حکومت پهلوی، به رغم اتخاذ سیاستهای سریع نوسازی اقتصادی، گام مؤثری در رفع انسداد سیاسی - یا گرفتگی مجاری حایل میان لایه های پایین جامعه با لایه های بالای آن - برنداشت، نخبگان جامعه که از حضور در لایه های بالا و تأثیرگذار جامعه محروم بودند توانستند با رهبری بی نظیر امام (ره)، مردم محروم از مشارکت سیاسی - خصوصاً جمعیت شهری - را در برابر حکومت پهلوی بسیج کنند و یکی از انقلابهای موفق و مسالمت آمیز را - با حداقل تلفات در مقایسه با انقلابهای الجزایر و کوبا - به ظهور برسانند و حکومت «جمهوری اسلامی» را برقرار کنند.

تجربه سوم، راهبرد تقویت «جامعه مدنی» است که از دوم خرداد ۱۳۷۶ به صورت یک خواست اساسی مورد تأکید اکثریت مردم قرار گرفت. ضرورت این راهبرد از آنجا ناشی می‌شد که گرچه پس از پیروزی انقلاب مشارکت مردم در صحنه سیاسی به شدت تقویت شد، اما این مشارکت بیشتر خیابانی و توده‌ای بود، حال آن‌که راهبرد جامعه مدنی می‌خواهد این حضور میلیونی و توده‌ای را از طریق تشکلهای قانونی - مانند انجمنها، احزاب و مطبوعات مستقل - به مشارکتی قانونی و مبتنی بر رقابت سالم تبدیل کند؛ زیرا نوع مشارکت میلیونی و خیابانی بیشتر با جامعه در حال انقلاب و جنگ تناسب دارد، در حالی که برای جامعه‌ای که پس از جنگ قصد توسعه همه‌جانبه را دارد راهی جز مشارکت متشکل و قانونمند نیست. لذا گردانندگان روزنامه این تجربه و راهبرد سوم را جدی تلقی کرده‌اند و به سهم خود - و در حد تأسیس مجموعه‌ای که بتواند یک روزنامه تولید کند - برای تحقق آن کوشش می‌کنند تا از این طریق وظیفه خود را نسبت به چالش ساختاری و نهادینی که جامعه ایران با آن روبرو است انجام داده باشند. پس وقتی یک روزنامه را با مخاطبانی وسیع و تأثیرگذار توقیف می‌کنند چرا نباید برای انتشار روزنامه‌ای دیگر تلاش مجدد کرد؟

جبران صدمات مالی دلیل سوم انتشار روزنامه است. گردانندگان روزنامه شعارهای دولت خاتمی را درباره جامعه مدنی و توسعه سیاسی جدی گرفته‌اند و با هزار زحمت سرمایه‌های انسانی و مالی خود را در قالب یک روزنامه اصلاح طلب سر و سامان داده‌اند، اما هرگاه که روزنامه می‌رفته تا پا بگیرد، همه دست‌اندرکاران با تعطیلی آن یک ضربه مهلک اقتصادی دریافت کرده‌اند. با این همه، گردانندگان روزنامه با تحمل مشکلات دوباره سر پا شده و به کار خود ادامه داده‌اند. هم‌اکنون، به رغم این که درخواستهایمان را مرتباً به مقامات مسؤول کتباً و شفاهاً منعکس کرده و منتظر پاسخ هستیم، باز برای جبران صدمات گذشته راهی جز ادامه انتشار روزنامه در پیش روی خود نمی‌بینیم، زیرا طلبکاران روزنامه از پیگیری مطالبات مالی خود دست برنمی‌دارند.

به سؤال نخست این نوشته بازگردیم. کوشش گردانندگان نشریه در انتشار روزنامه به معنای لجاجت و رجزخوانی - بگرد تا بگردیم! - نیست، بلکه اولاً،

به معنای اعتقاد آنها به «نفی روشهای خشونت‌آمیز برای رسیدن به هدف» است؛ ثانیاً. به معنای قبول حکومت جمهوری اسلامی به عنوان تنها مرجع مشروع برای اعمال قدرت، با رعایت حقوق افراد و گروه‌ها، است و افراد و گروه‌ها تا زمانی که از حقوق خود به طور قانونی بهره می‌برند نباید منتظر کسب اجازه برای فعالیتشان باشند؛ ثالثاً، تداوم انتشار روزنامه به معنی استفاده از تجربیات راهبردی گذشته این مرز و بوم است: تجربیاتی که وظیفه اقشار میانسال و فرهنگی این کشور را برای ایجاد تعادل ساختاری و نهادی در جامعه جوان این کشور سنگین می‌کند و تا وقتی که حکومت امکان کاربرد مسالمت‌آمیز این تجربیات را برای افراد و گروه‌ها فراهم می‌کند از زنده بودن جامعه مدنی حکایت دارد.

عصر آزادگان، ۱۳۷۸/۷/۱۴

حق همگانی انتخاب: شاخصی برای ارزیابی نیروهای اصلاح طلب

با وجود آن که چهار ماه به انتخابات مانده بود، بحث انتخابات داغ شده و هر گروهی نظرات خود را ارائه می کرد. در برخی از این مباحث حتی میان گروههای دوم خردادی نیز آثاری از بحثهای خودی، غیرخودی به چشم می خورد. لذا یادداشت زیر را در نقد این وضعیت نوشتم.

حق ویژه طلبی محافظه کاران، که در اعمال شیوه های نظارت استصوابی حداکثری، کمیسیون ماده ده احزاب و اعمال گزینشهای آشکار و پنهان در نحوه استفاده از امکانات جامعه خود را نشان می دهد، معایب گوناگونی برای سلامت و تعادل جامعه در پی دارد. از جمله آن معایب یکی این است که اصلاح طلبان را در رویارویی با حق ویژه طلبی چنان به خود مشغول می کند که ممکن است مانع از آن شود که آسیبهایی که در درون نیروهای اصلاح طلب رخنه می کند به روشنی آشکار شود. این نوشته در پی تأکید بر شاخصی است که به وسیله آن می توان یکی از آسیبهای مقدری را که ممکن است دامن بخشی از نیروهای اصلاح طلب را در جریان انتخابات مجلس ششم آلوده کند، شناخت.

هنوز زود است که بتوان اوضاع کشور را از منظر عملکرد نیروهای سیاسی-اجتماعی فعال در صحنه انتخابات آینده پیش بینی کرد. یکی از شرایطی که این پیش بینی را ممکن می کند این است که طیف محافظه کاران در رفتار و مواضع سیاسی خود عملاً نشان دهند که در برگزاری انتخابات خواهان «حق ویژه» نیستند، بلکه آماده اند تا قاعده و «حق برابر همگان» را در هنگام انتخاب کردن و انتخاب شدن

به رسمیت بشناسند و در پایبندی به این حق تا آنجا راسخ باشند که حتی اگر اکثریت فعلی را در مجلس ششم از دست دادند باز نسبت به نتایج انتخابات سر تسلیم فرود آورند. پایبندی به انجام انتخابات بر اساس حق برابر، به عنوان راهبردی بلندمدت، در وضع فعلی محافظه کاران قابل مشاهده نیست؛ زیرا این طیف با بحران جدی رهبری و ضعف در اتخاذ راهبردهای بلندمدت روبروست و هنوز نیروهای عقلانی تر این طیف نتوانسته اند سیادت خود را بر اداره طیف اعمال کنند و همچنان در حاشیه اند.^۱ لذا این ویژگی محافظه کاران امکان پیش بینی آینده را با مشکل روبرو می کند.

با این همه، از فشار ناشی از مطالبات سیاسی-اجتماعی جدی در جامعه که خود را به عنوان واقعیت بر محافظه کاران تحمیل می کند نباید غافل شد؛ فشاری که بر مبنای آن می توان احتمال وقوع اقداماتی مثبت را از ناحیه این طیف گمانه زد. زیرا اینک مطالبات جامعه فقط خود را از طریق افکار عمومی که در رسانه های اصلاح طلب - و حتی در رسانه های خنثی - منعکس است، یا فقط از طریق گفتگوهای درون تاکسی و پیچ پچهای درگوشی در محافل، نشان نمی دهد، بلکه این فشار مطالبات به وسیله فرزندان و خویشاوندان محافظه کاران به گوش محافظه کاران می رسد. این فشار مطالبات و توجه به پاره ای از عبرتهای زمانه، ممکن است زمینه ای را فراهم کند که محافظه کاران به بخشی از نیروهای اصلاح طلب که به قدرت سیاسی نزدیکتر - و خودی ترند - روی خوش نشان دهند و حضور آنان را در رقابت انتخاباتی بپذیرند.

به فرض، اگر اتفاق فوق رخ داد، یکی از ملاکهایی که می توان به وسیله آن به ارزیابی نیروهای اصلاح طلب نزدیک به قدرت سیاسی پرداخت این است که ببینیم آیا آنها حاضرند در مقام عمل از «حق همگانی انتخاب شدن» - و انتخاب کردن - دفاع کنند یا فقط تا وقتی از توسعه سیاسی - و حق برابر و دموکراسی - دفاع می کنند که احساس کنند احتمال محرومیت خودشان از کرسیهای مجلس وجود

۱. صدور اطلاعیه عجولانه جامعه روحانیت مبارز، به عنوان گروهی که رکن رکن طیف محافظه کاران را تشکیل می دهد، در ماجرای نشریه موج نشانه روشنی از وجود بحران در این طیف است.

دارد، و به محض رفع این محرومیت دیگر دغدغه داشتن «حق همگانی انتخاب» نیز رفع می‌شود. اگر بخشی از اصلاح‌طلبان چنین به صورت ابزاری از «حق همگانی» دفاع کنند البته برای افکار عمومی توجیهاتی هم خواهند داشت. آنان می‌توانند عدم دفاع خود را از «حق همگانی» به پای انحصارگری محافظه‌کاران بنویسند و چنین توجیه کنند که درست است که بخشی از نیروهای سیاسی از حقوقشان محروم می‌شوند اما با ورود «ما اصلاح‌طلبان» در مجلس، آینده بهتری برای توسعه سیاسی و دموکراسی در ایران فراهم خواهد شد! با این وصف، قبول چنین استدلالی از سوی پاره‌ای از اصلاح‌طلبان آشکارا در برابر منطق اجتماعی توسعه سیاسی است. برابر این منطق، کسان یا گروه‌هایی از اصلاح‌طلبان که آماده‌اند به هر دلیل حق همگانی انتخاب را محدود کنند باید آماده باشند تا کسانی دیگر نیز حق همگانی آنان را مخدوش نمایند، و بدین‌سان جامعه روی تعادل و ثبات را نخواهد دید.

در اینجا ارزیابی منطق اجتماعی که پشتوانه حق انتخاب همگانی است محتاج توضیح بیشتری است. مزایای «حق انتخاب همگانی» این است که اگر نیروهای سیاسی-اجتماعی و مقامات حکومتی نسبت به اجرای آن پایبند باشند، این فرآیند از دوقطبی شدن جامعه جلوگیری می‌کند و دیگر در کشور شاهد «جمعیت محذوف» - یا جمعیت حذف‌شده، یا همان اکثریت درجه دو در برابر اقلیت درجه یک - نخواهیم بود. از دید این منطق اجتماعی تازمانی که در کشور جامعه محذوف وجود دارد این جامعه روی تعادل، ثبات، توسعه همه‌جانبه و امنیت ملی پایدار را نخواهد دید. اما در برابر چنین منطقی ممکن است پاره‌ای از اصلاح‌طلبان نزدیک به قدرت سیاسی استدلال کنند، کسانی که در جامعه‌ای با ویژگی‌های ایران بر حق انتخاب همگانی بیش از اندازه تکیه می‌کنند این کار آنان باعث می‌شود که محافظه‌کاران عصبانی شده و عصبانیت آنان راه را حتی بر حضور «حداقلی» از اصلاح‌طلبان در مجلس - و پایگاه‌های قدرت سیاسی - ببندد. لذا، از نظر آنان، تأکید بر حق انتخاب همگانی مآلاً تأکید بر دموکراسی «حداکثری» است که جامعه ایران را از «دموکراسی حداقلی» هم محروم می‌کند. در پاسخ به استدلال آنها باید گفت روح استدلالشان با روح استدلال محافظه‌کاران، که از یک الیگارش - حکومت عده‌ای محدود و شناخته‌شده - دفاع می‌کند فرقی ندارد. تنها اتفاقی که می‌افتد این است که تعدادی از

نیروهای اصلاح طلب به گردونه الیگارشی محافظه کاران اضافه می شوند و در مقابل، جامعه همچنان با جمعیت محذوف و با بحران ساختاری روبرو خواهد بود. لذا منطق اجتماعی که پشتوانه «حق انتخاب همگانی» است منطق همه یا هیچ است. اگر نیروهای سیاسی از این منطق، چه در زمان داشتن قدرت سیاسی و چه در زمان محرومیت از قدرت سیاسی، دفاع کردند، آنان اصلاح طلب، دموکرات و آزادیخواه خواهند بود و جامعه را به سوی تعادل و ثبات پیش می برند و اگر به هر دلیل بخشی از اصلاح طلبان آماده بودند در مقام کسب قدرت، این «حق انتخاب همگانی» را نادیده بگیرند، صرف نظر از نامی که به خود نسبت می دهند، مخالف اصلاح اند و جامعه را در حالت دو قطبی، متضاد و نامتعادل نگه می دارند.

بنابراین، حق ویژه طلبی محافظه کاران نباید چشمان نقاد اصلاح طلبان را در بررسی آسیب هایی که به جبهه خودشان مربوط می شود بیند. یکی از شاخص هایی که می توان به وسیله آن صداقت نیروهای سیاسی را در میزان تعهدشان نسبت به توسعه سیاسی در جریان انتخابات مجلس ششم محک زد میزان پایبندی آن گروه ها به «حق همگانی انتخاب» - چه انتخاب شدن و چه انتخاب کردن - است.

روزنامه کیهان، جعل خبر تاکجا!

این یادداشت در واکنش به دو موضوع نوشته شد: یکی رفتار مرتضوی، قاضی دادگاه مطبوعات، علیه روزنامه نشاط و دیگری دروغ پردازی روزنامه کیهان. داستان خاطرات من درباره رفتار مرتضوی در دادگاههای جامعه، توس، نشاط محتاج فرصت و گزارش ویژه‌ای است. این یادداشت را زمانی نوشتم که مرتضوی - و همکارانش در مجتمع قضایی - به این نتیجه رسیده بودند که بستن روزنامه‌ها به تنهایی کافی نیست، بلکه باید نویسندگان را نیز دستگیر کرد؛ زیرا پس از تعطیلی یک روزنامه همان مجموعه افراد دست به انتشار روزنامه دیگری می‌زنند. لذا مرتضوی پس از تعطیل کردن روزنامه نشاط و محکوم کردن مدیرمسئول آن به دو و نیم سال زندان، کوشش کرد پرونده‌ای برای محاکمه شمس الواعظین درست کند. در جریان دادگاه شمس، من نیز به طور مرتب حضور داشتم و این در حالی بود که قاضی برای دستگیری دیگران، و از جمله من، به دنبال بهانه می‌گشت. جالب این بود که اطلاعات مربوط به تحرکات مرتضوی به طور کامل در اختیار روزنامه کیهان قرار می‌گرفت و شما نمونه‌ای از آن را در این یادداشت می‌خوانید.

مدیرمسئول روزنامه کیهان

سلام علیکم، در روزنامه کیهان ۱۳۷۸/۷/۱۸، در صفحه ۱۵، خبری تحت عنوان این سؤال که «چه رابطه‌ای میان درج مقاله موهن نشاط با سفر جلایی‌پور به لندن وجود دارد؟» چاپ شده و آمده است که: «۸ ساعت بازجویی رئیس دادگاه از شمس الواعظین پیرامون کشف رابطه سفر جلایی‌پور به انگلستان و شهر لندن محل

اقامت حسین باقرزاده نویسنده مقاله موهن و همزمانی این مجالست و چاپ مقاله موهن و دخالت شمس الواعظین در چاپ این مطالب اهانت آمیز دور می زد.

در ادامه همین خبر نیز در توضیح علت ناراحتی اینجانب از قاضی مرتضوی به این نکته اشاره شده که چون قاضی از رابطه سفر جلایی پور «به انگلستان و همزمانی آن با چاپ مقاله باقرزاده از آقای شمس الواعظین سؤال و تحقیق» کرده وی ناراحت شده است. «و نامبرده برای ارائه مدارکی در همین رابطه یک هفته مهلت» خواسته است. در پاسخ، اینجانب صریحاً اعلام می کنم که کلیه مطالب خبر مذکور ساختگی و کذب محض است و از مصادیق بارز نشر اکاذیب به منظور تشویش اذهان عمومی محسوب می شود.^۱

۱. در ۱۳۷۸/۷/۱۶ که آقای شمس الواعظین به عنوان شاهد به اتفاق وکیل خود، آقای سید محمد سیف زاده، در دادگاه مطبوعات حضور پیدا کرد، همراه آنان بودم و حضور اینجانب در دادگاه کاملاً اختیاری بود و اساساً نه به عنوان متهم، نه به عنوان گواه و نه به عنوان هیچ صفت دیگری در دادگاه حاضر شدم؛ به طوری که در طول هشت ساعت بازجویی از شمس که در زیر فشار روحی صورت می گرفت حتی یک سؤال رسمی، نه کتبی و نه شفاهی، از اینجانب نشد. نه من از قاضی مهلت خواستم و نه قاضی چنین تقاضایی از من داشت. لذا درخواست یک هفته مهلت توسط اینجانب از ریشه و اساس بی ربط و دروغ محض است.

۲. در جلسه هشت ساعته بازجویی مرتضوی هیچ خبرنگاری وجود نداشت و تنها وکیل، شمس و اینجانب در اتاق قاضی حضور داشتیم و در بیشتر مواقع منشی قاضی نیز حضور نداشت. در این هشت ساعت شاید یک-دو دقیقه قاضی از شمس سؤال کرد که آیا در زمان چاپ مقاله، جلایی پور در تحریریه حضور داشت یا مسافرت بود. لذا آنچه من و وکیل در اتاق قاضی شاهد بودیم هشت ساعت خستگی روحی بر شمس بود که طی آن قاضی کوشش می کرد با طرح سؤالهای تلقینی و گمراه کننده و با اجبار، اکراه و برخلاف حقیقت شمس را مجبور به اقرار در داشتن نقش در چاپ مقاله باقرزاده کند. لذا این که نویسنده خبر جعلی کیهان سخن از هشت

۱. لطفاً برابر ماده ۲۳ قانون مطبوعات مطالب زیر را، که دروغ و معمول بودن مطالب آن خبر را از اساس روشن می کند، برای تنویر افکار عمومی در همان صفحه چاپ و منتشر کنید.

ساعت بازجویی از شمس درباره ارتباط چاپ مقاله و سفر اینجانب به لندن گفته است شاید ناشی از توطئه اندیشی نویسنده خبر باشد نه آنچه ما در دادگاه شاهد آن بودیم.

۳. در خبر، به دروغ — و کراراً — سعی شده از «مجالست» و «همزمانی» چاپ مقاله باقرزاده با سفر اینجانب به لندن سخن گفته شود.^۱

در ردّ این خبر جعلی می‌گویم که اولاً، اینجانب برابر مهر ورود و خروجی که در صفحات پاسپورتم حک شده است در تاریخ سوم شهریور ۱۳۷۸ از کشور خارج شدم و نه روز بعد در تاریخ دوازدهم شهریور ۱۳۷۸ وارد کشور شدم. مقاله حسین باقرزاده یک روز قبل از خروج من از کشور، یعنی در دوم شهریور ۱۳۷۸ به چاپ رسیده است.^۲ این اولین دلیل.

ثانیاً، نه فقط در نُه‌روزی که در لندن بودم، حتی در مدت چهل و یک سال عمری که خداوند به من داده، نه اسمی به نام حسین باقرزاده شنیده‌ام و نه کسی به نام حسین باقرزاده را می‌شناسم و تاکنون عکس و قیافه او را ندیده‌ام و اساساً نمی‌دانم که در کجا زندگی می‌کند. تنها پس از چاپ مقاله‌اش — که مقاله‌ای علیه مقاله اینجانب بود — و طرح شکایت علیه روزنامه نشاط، من با چنین اسمی روبرو شدم. لذا از عجایب روزگار است که نویسنده جاعل کیهان چگونه در عالم خیالش تا آنجا پرواز می‌کند که خبر از «مجالست» و «همزمانی» چاپ مقاله با سفر اینجانب می‌دهد. «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ».

۴. در این خبر مجعول به ناراحتی من از قاضی اشاره شده و علت آن جستجوی قاضی «از کشف حقیقت رابطه سفر به لندن و همزمانی چاپ مقاله» ذکر شده است. در حالی که من از انجام و نتیجه آن سفر راضی هستم چرا باید از عیان شدن آن ناراحت شوم؟ اهداف سفر من به لندن آنچنان آشکار است که هر کس در هر کجای دنیا با تایپ کلمه NESHAT می‌تواند از طریق شبکه اینترنت در صفحه کامپیوتر

۱. تا بلکه از این راه مدیرمسئول آن روزنامه بتواند جای پای دشمن قهار خارجی را در روزنامه نشاط نشان دهد و بدین‌سان احساس آرامش کند و رسالت انقلابی خود را در سرکوب نیروهای وابسته ایفا کرده باشد!

۲. تازه این مقاله چند روز قبل به روزنامه فکس شده بود و در صفحات لایبی روزنامه، که همیشه چند روز قبل از فروش آماده می‌شود، چاپ شده بود.

به روزنامه نشاط وارد شده و کارنامه آن سفر را ببیند.^۱ هدف مشخص مسافرت من به لندن انجام قرارداد با مسؤولان شرکت کامپیوتری وب استار^۲ بود که روی شبکه اینترنت به روزنامه نشاط خدمات می دهد. این شرکت کامپیوتری متعلق به مسلمانان شیعه انگلستان و به مدیر عاملی دکتر اقبال است. دکتر اقبال از مسلمانان شیعه خُجه و رئیس مرکز - محفل - علی (ع) و از یاران برجسته مرحوم کریم صدیقی است. دکتر اقبال شخصیتی است که نه تنها مورد وثوق شخصتهای طراز اول کشور است، بلکه آنان او را چهره به چهره - نه بعد از انقلاب که از پیش از انقلاب - می شناسند. هم اکنون شرکت او تنها شرکتی است که توسط مسلمانان اداره می شود و تولیدکننده خدمات دست اول در شبکه اینترنت است. این شرکت فقط خدمات اینترنتی به روزنامه نشاط نمی دهد، بلکه همین شرکت تمام خدمات اینترنتی مرکز اسلامی لندن را که به وسیله نماینده مقام معظم رهبری، حجت الاسلام محسن اراکی، اداره می شود نیز تأمین می کند. دکتر اقبال از شخصتهای مورد وثوق سفارت جمهوری اسلامی در لندن نیز هست، و سفارت جمهوری اسلامی در جریان برنامه سفر و محل اقامت من - از بدو ورود تا هنگام خروج - بوده است. از این رو چرا باید از تحقیق درباره سفر به لندن ناراحت شوم؟ اما این جعل خبر توسط مسؤولان کیهان باعث می شود که من به ذکر علت واقعی ناراحتی ام در جریان بازجویی قاضی از شمس پردازم، علتی که جاعل خبر کیهان نخواسته است آنرا توضیح دهد.

۵. موضوع ناراحتی من موضوعی است که حتی ارزش آنرا دارد که مسؤولان محترم قضایی کشور آنرا مورد توجه قرار دهند و بنا به گزارش شاهدان عینی بدانند که در دادگاه مطبوعات بر اصحاب قلم چه می رود. موضوع از این قرار بود که صبح ۱۳۷۸/۷/۱۶ وقتی وارد اتاق قاضی مرتضوی شدیم او با حضور ده - بیست نفر، جلسه دادگاه - درباره مسائل غیرمطبوعاتی - داشت. تا چشمش به شمس افتاد از حاضران در جلسه تقاضا کرد که فقط برای چند دقیقه - با این دلیل که قاضی با شمس کار دارد - اتاق را ترک کنند. پس از ترک اتاق، قاضی با رویی خندان و خیلی

۱. آیا روزنامه نشاط که صدهزار ایرانی و مسلمان همه روزه در خارج از کشور از طریق اینترنت بدون صرف هزینه بیت المال و بودجه نفت آنرا مطالعه می کنند شرمندگی دارد یا افتخار؟

2. Web Star Co.

دوستانه خطاب به شمس گفت: «ای شمس! با تو کاری ندارم. من اصلاً قصد بازجویی تو را نداشته و ندارم. می‌خواهی ورقه‌های بازجویی دفعه پیش را به تو بدهم؟ این ورقه‌ها اصلاً به درد من نمی‌خورد. بگیر و پاره کن!» بعد قاضی برای نشان دادن صداقتش اوراق بازجویی دفعه قبل را که هفت-هشت صفحه بود به شمس داد. شمس از او سؤال کرد: آقای مرتضوی؛ پس این کاغذها به درد نمی‌خورد، آنها را پاره کنم؟ مرتضوی گفت: پاره کن! شمس هم آن اوراق را پاره کرد. در این فضای دوستانه - و نشان دادن درِ باغ سبز - قاضی گفتگوهای خود را با شمس شروع کرد. پس از چند بار رفت و آمد به بیرون اتاقش، قاضی دوباره به شمس گفت: تو می‌توانی بروی؛ فقط به چند سؤال من جواب بده بعد برو؛ من هم خیلی کار دارم. و دوباره رو به شمس کرد و گفت: «دیدی چقدر آدم توی اتاق بود! الآن همه آنها پشت در منتظرند. من غیر از چند سؤال کوچک کاری با تو ندارم». در چنین حال و هوایی قاضی از شمس درباره نقشش در چاپ مقاله حسین باقرزاده و عمادالدین باقی سؤال می‌کرد و به تدریج جلسه را برخلاف قول اولیه‌اش طول می‌داد و دمامد از اتاقش بیرون می‌رفت و وقت را می‌کشت و شمس را معطل و خسته می‌کرد. شمس هم در پاسخ به سؤالات او می‌گفت: «بابا! برابر قانون در برابر محتویات یک روزنامه مدیرمسئول روزنامه مسئول است؛ روزنامه را که توقیف و بعد هم لغو امتیاز کردی و مدیرمسئول آن را هم که به زندان محکوم کرده‌ای، دیگر چه می‌خواهی؟ چرا برخلاف اصل ۱۶۸ قانون اساسی و ماده ۳۴ قانون مطبوعات در حضور هیأت منصفه دادگاه را تشکیل نمی‌دهی؟» بعد از گذشت سه-چهار ساعت، این جوابها قاضی را راضی نکرد. او ناگهان و دفعه‌ای در اتاق را باز کرد و خطاب به شمس گفت، هم‌اکنون دستور بازداشت تو را به جرم «پاره کردن اسناد دولتی» به مأموران زندان توحید داده‌ام! در این حال من و وکیل شمس که از ابتدا شاهد همه قضایا بودیم با کمال تعجب گفتیم، آقای مرتضوی! شما قاضی جمهوری اسلامی هستید؛ این چه اتهام بی‌پایه‌ای است که به شمس می‌زنی؟ مگر خودت در ابتدای جلسه نگفتی که این کاغذها به درد من نمی‌خورد و پاره کن؟ حالا چرا زیر حرفهایت می‌زنی؟ آقای قاضی، مگر در مقابل شما یک‌سری گوسفند نشسته‌اند؟! پس از این، اینجانب به نشانه اعتراض به این عمل نادرست قاضی ساختمان مجتمع قضایی را

ترک کردم و به محل کارم برگشتم. پس از نیم ساعت قاضی که به شدت نگران بود از آقای سیف‌زاده و شمس تقاضا کرد که من را راضی کنند تا برگردم.^۱

شمس با موبایل تماس گرفت و چندین بار خواهش کرد که به مجتمع قضایی برگردم. بازگشتم. قاضی مرتضوی جلو آمد و چندین بار صورت من را بوسید و گفت: «آقای جلایی‌پور، چرا ناراحت شدی؟ من فقط یک شوخی کردم. دستگیری شمس به جرم پاره کردن اسناد دولتی فقط یک شوخی بود! تو نباید از این شوخی من ناراحت شوی! من بالاخره باید بازجویی‌ام را بکنم». با این همه، رفتار تعجب‌برانگیز و متضاد مرتضوی در دادگاه در برابر چشمان سیف‌زاده و شمس آن قدر آشکار بود که پس از چندین بار روبوسی وقتی دید که من صورت او را نمی‌بوسم دوباره رو به من کرد گفت: «من تو را این همه بوس کردم، تو چرا یک بوس نمی‌کنی؟! بابا، من شوخی کردم!» متأسفانه بدین نحو قاضی این رفتار شُل‌کن سفت‌کن را آن قدر ادامه داد که باعث شد دو ساعت بعد سید محمد سیف‌زاده - وکیل شمس - به عنوان اعتراض به رفتار و اعمال خلاف قانون وی دادگاه را ترک کند. بدین ترتیب عامل اصلی ناراحتی اینجانب و وکیل، این رفتار متضاد و روح‌آزار قاضی بود، که نویسنده‌ی جاغل کیهان ذکر از آن به میان نمی‌آورد و در مقابل، به دروغ، علت ناراحتی من را سؤال از سفر لندن ذکر می‌کند. معلوم نیست در شرایطی که طی هشت ساعت بازجویی کسی جز قاضی، شمس، وکیل و اینجانب در اتاق دادگاه حضور نداشت، آن نویسنده از کدام محفل غیبی اطلاع گرفته و برای کدام اتاق اشباح خوراک تهیه می‌کند!

۶. با ذکر یک افسوس این نوشته را به پایان می‌برم. نگارنده برای اولین بار نیست که در دو سال گذشته شاهد جعل اخبار و تحلیلهای بی‌پایه، کینه‌توزانه و ضد اخلاقی هستم؛ رفتاری که توسط افرادی ویژه زیر نظر آقای شریعتمداری به اهل فرهنگ در این مرز و بوم روا داشته می‌شود. تا جایی که حتی یک بار آقای شریعتمداری رسم جوانمردی و مسلمانی را به اوج رساند! و در قضیه یادداشتی که نگارنده درباره سخنان فرمانده محترم سپاه در روزنامه جامعه چاپ کرده بودم، مأمور خود را با یک ضبط صوت مخفی به منزل مادرم، بدون اجازه قبلی، فرستاد تا آن مأمور بتواند از

۱. به خاطر این که نکند اینجانب آنچه را در دادگاه دیده‌ام با خبرنگاران در میان بگذارم.

مادر سه شهید چند حرف دندان‌گیر و باب‌کیف پیدا کند تا بعد مدیرمسئول کیهان بتواند با مکالمات ضبط‌شده سیاست تبلیغی خودش را علیه مدیرمسئول روزنامه جامعه دنبال کند، هدفی که البته به مقصد نرسید. فردای آن روز که مادرم «مطالب خودساخته کیهان» را خواند دلش به درد آمد و پاسخ کیهان را با امضای خودش داد، ولی آن پاسخ، که سخن مادر دردکشیده سه شهید این مرز و بوم بود، به چاپ نرسید. با این حال، نگارنده ناراحتی‌اش از این بی‌وفاییهای مدیرمسئول کیهان نیست، بلکه از این ناراحت است که چرا صفحات و امکانات روزنامه‌ای که از محل بودجه عمومی تأمین می‌شود این‌چنین به رایگان علیه آبروی مردم به کار می‌رود! روزنامه‌ای که حتی برای خانواده‌ای که تمام هستی‌اش را در مسیر انقلاب اسلامی وارد میدان کرده چنین جعل خبر می‌کند، با آن شهروند بی‌پناهی که در روزنامه کیهان آبرویش می‌رود و دستش هم به هیچ جایی نمی‌رسد چه می‌کند؟ آیا این کم‌مصیبتی است؟

عصر آزادگان، ۱۳۷۸/۷/۲۰

پدیده عبدالله نوری و چالش دو الگوی رفتار سیاسی در جمهوری اسلامی

پس از دوم خرداد، عبدالله نوری حساب خود را با پروژه «توسعه سیاسی» روشن کرد. وی به عنوان وزیر کشور کوشش کرد و زیری باشد که مخالفان دولت را به رسمیت می شناسد. وقتی هم استیضاح شد و فعالیت خود را در چارچوب مدیرمسئولی روزنامه خرداد ادامه داد، تلاش کرد روزنامه اش محلی برای تعاطی افکار باشد. تا اینجا اقدامات نوری در مقایسه با سایر شخصیت های اصلاح طلب از ویژگی خارق العاده ای برخوردار نبود. کار خارق العاده او دفاعیه ای بود که در دادگاه مطرح کرد. او در این دفاعیه سطح مطالبات جنبش اصلاحی را بالا برد و تمامی سیستم جمهوری اسلامی را از بالا تا پایین به پاسخگویی دعوت کرد. او در این راه حتی به نصیحت دوستان نزدیکش در میان کارگزاران و نیروهای چپ خط امام هم گوش نکرد و با دفاعیه خود خشم محافظه کاران را به اوج رساند، تا جایی که نهایتاً وی را به پنج سال زندان محکوم و از حضور در مجلس ششم و ایفای نقش هماهنگ کننده در مبارزات انتخاباتی و ریاست احتمالی مجلس محروم کردند.

انتشار خبر سنگین ترین اتهامات علیه عبدالله نوری، که در کیفرخواست دادگاه ویژه روحانیت تنظیم شده، تعجب نسل اول انقلاب را برانگیخته و نسل دوم و جوان انقلاب را که به تحقق وعده جامعه مدنی امید بسته با گنجی و سرگشتگی روبرو کرده است. افراد زیادی از این دو نسل تعجب می کنند که چگونه شخصیتی روحانی،

انقلابی و مورد اعتماد امام، پس از سه دهه فداکاری، به نام اسلام و انقلاب محاکمه می‌شود. این نوشته قصد ندارد بررسی کند که چرا عبدالله نوری، به رغم آن سوابق مبارزاتی، مدیریتی و علمی‌اش، به نام اسلام و انقلاب به محاق کشیده می‌شود. در این نوشته عبدالله نوری از آن نظر پدیده محسوب می‌شود که در دوران وعده تحقق جامعه مدنی این سؤال جدی را پیش روی نسل اول و دوم قرار می‌دهد که مگر الگوی رفتار سیاسی در جمهوری اسلامی چه مشخصاتی دارد که شخصیت طراز اولی مثل او نه می‌تواند در سطح حکومت — به عنوان وزیر کشور — انجام وظیفه کند و نه در سطح نهادهای مدنی — به عنوان مدیرمسئول روزنامه خرداد —؟ از نظر این نوشته، پاسخ این سؤال را باید در چالش دو الگوی رفتار سیاسی که در درون جمهوری اسلامی جاری است جستجو کرد.

الگوی اول رفتار سیاسی مبتنی بر «پاسخگویی حکومت در برابر مردم» است؛ یا الگوی طرفداران حکومت پاسخگو. ریشه این الگو به انقلاب مشروطه بازمی‌گردد. در انقلاب اسلامی تقاضا برای تحقق این الگو به یکی از خواسته‌های اصلی نسل انقلاب تبدیل شد، به طوری که آن نسل توانست «حکومت غیر پاسخگوی پهلوی» را به وسیله انقلاب اسلامی و به رهبری امام خمینی^(ره) به سقوط بکشد و جمهوری اسلامی را برپا کند و در اصول قانون اساسی چارچوب یک حکومت پاسخگو را با اتکا به آرای مردم به تصویب برساند. در دوم خرداد مردم توانستند از طرق پیش‌بینی شده در قانون اساسی، مثل انتخابات، کسی را به عنوان رئیس‌جمهور انتخاب کنند که وعده تقویت الگوی حکومت پاسخگو را می‌داد. خاتمی با پشتیبانی بیست میلیون رأی، عبدالله نوری را به عنوان وزیر کشور برگزید. نوری در این پُست می‌خواست به حقوق سیاسی شهروندان، مانند حق داشتن «تشکل» و حق داشتن «اجتماع» پاسخ بدهد. اما در جمهوری اسلامی در برابر الگوی حکومت پاسخگو، طرفداران الگوی دوم قرار دارند که توانستند با استفاده از اکثریت خود در مجلس شورا، عبدالله نوری را استیضاح کنند و پس از این که او به عنوان یک شهروند کوشش کرد روزنامه‌ای را که از الگوی اول رفتار سیاسی حمایت می‌کرد تأسیس کند دوباره سعی کردند این امکان را نیز از او بگیرند. لذا توجه به معنای الگوی دوم ضروری است.

الگوی دوم رفتار سیاسی، مبتنی بر «حکومت هدایتگر پدرمآب» است. در عالم سیاست دغدغه اصلی طرفداران این الگو نه پاسخگویی حکومت، بلکه هدایت مردم در این دنیای ضلالت‌بار و گمراه‌کننده، در پناه ضرب و زور حکومت است، که از آن به عنوان طرفداران حکومت پدرسالار یا پدرمآب یاد می‌کنیم. برخلاف الگوی اول که ریشه‌اش به تاریخ معاصر ایران بازمی‌گردد، الگوی دوم در دو هزار و پانصد سال تاریخ حکمرانی پدرمآب این مرز و بوم ریشه دارد.^۱ برابر این الگو، درست است که عبدالله نوری به عنوان وزیر کشور و مدیرمسئول روزنامه خرداد از شخصیتها و یاران ممتاز انقلاب و امام است، ولی چون در پی تحقق آن نوع الگوی رفتاری است که مبتنی بر حکومت پاسخگو است، باید در برابر وی ایستاد؛ زیرا در این الگوی رفتاری قداست از حکومت گرفته می‌شود و به جای آن، مسئولیت حاکمان می‌نشیند. بر طبق این الگو مردم در برابر حکومت فقط مکلف نیستند بلکه صاحب حق‌اند: الگویی که به مردم در هر چهار سال حق می‌دهد که به مسئولان خود نمره بدهند.

از نظر طرفداران الگوی دوم، این پایبندی عملی نوری به حکومت پاسخگو، چشم و گوش مردم را باز می‌کند و جامعه مثل خانواده‌ای می‌شود که بچه‌های چموش آن احترام پدر و قدر زحمات او را بجا نمی‌آورند. بنابراین، اگر در برابر چنین جامعه و خانواده‌ای ایستادگی نشود، افراد جامعه - و خانواده - از مسیر هدایت دور خواهند شد. بدین جهت طرفداران حکومت پدرمآب سعی کرده‌اند با تفسیر محدود از حقوق شهروندان و تفسیر وسیع از حق ویژه برای کسانی که از نظر آنان نقش هادی و پدر را برای جامعه دارند، سازوکارهایی را برای مقاومت در برابر الگوی اول ایجاد کنند. به عنوان نمونه، آنها توانسته‌اند دادگاه ویژه روحانیت را که روزگاری در دوران اضطراری انقلاب و بنا به دستور امام^(ره) برای مجازات «روحانی‌نماها» شکل گرفته بود، به دادگاهی تبدیل کنند که در آن بتوان روحانیون واقعی و دوستان امام، مثل محسن کدیور، موسوی خوئینی‌ها و هم‌اکنون عبدالله نوری را نیز محاکمه و مجازات کرد.

۱. اگرچه در هر دوره‌ای این حکمرانی پدرمآب با تعابیر مختلف ایلی، قومی، دینی، ناسیونالیستی و ایدئولوژیک توجیه شده است.

در برابر پاسخ فوق، سؤال دیگری در برابر طرفداران «حکومت پاسخگو» قرار می‌گیرد: آیا در یک حکومت پاسخگو وزیر کشور خطا نمی‌کند، و اگر خطا کرد مگر مجلس شورا به عنوان نهادی که مسئولان حکومت را به پاسخگویی دعوت می‌کند، نباید وی را استیضاح کند؟ آیا مدیرمسئول روزنامه‌ای که خطا کرده نباید محاکمه شود؟ مگر اقداماتی که در دو سال گذشته علیه عبدالله نوری انجام شده غیر از این دو بوده است؟ در پاسخ به این اشکال می‌توان گفت اتفاقاً استیضاح و محاکمه نوری به خاطر خطاهای او نبوده، بلکه به خاطر پایبندی او به الگوی رفتار سیاسی مبتنی بر حکومت پاسخگو بوده است. در پُست وزارت کشور خطای او از چشم مخالفانش این بود که به دفتر تحکیم وحدت به عنوان یک تشکل دانشجویی حق داده بود تا برای مخالفت با نظارت استصوابی حداکثری، روبروی در دانشگاه اجتماع کنند؛ یعنی از حق اجتماع کردن شهروندان دفاع کرده بود. جرم او در روزنامه خرداد این است که روزنامه‌اش به آزادی پایبند بوده و آرای مختلف را در آن منعکس کرده است و در انعکاس نظر صاحب‌نظران، آنان را به خودی و غیرخودی تقسیم نکرده است و از این طریق سعی نکرده جامعه را به سوی دو قطب متضاد و متخاصم خودی و غیرخودی تشویق کند.

اینها همه از نظر طرفداران الگوی حکومت پدرمآب خطاست، چرا که اگر خطا نبود آنان در آستانه مسافرت رئیس‌جمهور به فرانسه به جای این که کوشش خود را بر این متمرکز کنند که نوری را محاکمه کنند سعی می‌کردند تمرکز خود را بر مجازات قاتلان قتل‌های زنجیره‌ای، عاملان حمله به خوابگاه دانشگاه و دهها مشکل جدی لاینحل قرار دهند. از این رو مخالفت مخالفان بر سر مسئولیت‌خواهی از مسئولان نیست، بلکه مسأله اصلی چالشی است که به موجب آن طرفداران الگوی حکومت پدرمآب با طرفداران الگوی حکومت پاسخگو دارند؛ چالشی که اگر در آن الگوی رفتار سیاسی مبتنی بر حکومت پاسخگو وجه غالب را پیدا نکند، جامعه از تعادل ساختاری و از داشتن شرایط لازم برای توسعه همه‌جانبه و پایدار محروم خواهد ماند.

به سؤال نخست این نوشته بازگردیم. این که عرصه بر عبدالله نوری، هم در سطح حکومت و هم در سطح نهادهای مدنی تنگ می‌شود ناشی از موقعیتی است که

طرفداران الگوی پدرمآب، در مقایسه با طرفداران الگوی حکومت پاسخگو، در ساختار سیاسی جمهوری اسلامی در اختیار دارند. ممکن است در کوتاه مدت طرفداران حکومت پدرمآب نوری را در جامعه سیاسی - یعنی در حوزه عمل حکومت و گروههای سیاسی - در محاق بکشند، اما این عمل آنها محبوبیت عبدالله نوری را در جامعه مدنی - یعنی در حوزه نهادها و تشکلهای و جنبشهای مستقل از حکومت - افزایش می دهد؛ زیرا اگرچه موقعیت طرفداران الگوی حکومت پاسخگو در ساختار حکومت دست بالا را ندارد، اما طرفداری از حکومت پاسخگو ریشه عمیقی در لایه های زیرین جامعه و خصوصاً در میان اقشار فرهیخته جامعه دارد. لذا این درست است که مخالفان نوری عرصه را در جامعه سیاسی بر او تنگ می کنند، اما نمی دانند که با این مخالفتشان عرصه بی بدیلی را برای او در سطح جامعه مدنی ایجاد می کنند.

مسافران کوچولو

یادی از هفت یار دبیرستانی

چاپ مقاله‌ای از عباس نعمتی در نشریه دانشجویی موج، متعلق به انجمن اسلامی دانشگاه پلی تکنیک، زمینه‌ای شد تا محافظه کاران تمام نیروی خود را بسیج کنند و به نام دفاع از دین و امام زمان (عج) علیه اصلاح طلبان وارد عمل شوند. توزیع فقط ۱۵۰ نسخه از این نشریه، تبدیل به یک بحران ملی شد و اگر مقام رهبری پایان این ماجرا را اعلام نکرده بود معلوم نبود این واقعه کشور را به کجا می برد. در این جو فشار دیگر هیچ کس را جرأت آن نبود که به واقعیت این مقاله و نویسنده آن بپردازد. به یاد دارم که ما هم در روزنامه نتوانستیم درباره این موضوع که در واقع از هیچ، همه چیز ساخته بودند، حرفی بزنیم. اما این سکوت برای من در جریان دادگاه نعمتی شکست. خصوصاً آنجا که همه متوجه شدند که یک رگه خلوص عالی در کار نعمتی است. او صادقانه قصد داشت به امام زمان (عج) بگوید: «ای امام زمان! برای من بنده گنهکار، امتحان کنکور از ظهور شما مهمتر شده است». و این خلوصی بود که اساساً مورد توجه محافظه کارانی که دم از دین خدا و پیغمبر می زنند قرار نگرفت.

در صفحه چهار روزنامه خرداد ۱۳۷۸/۷/۲۹ محاکمه نویسنده نمایشنامه موهن «کنکور وقت ظهور» و سایر افراد مرتبط با این نوشته و نشریه دانشجویی موج گزارش شده بود. در دفاعیه معصومانه مسافر کوچولو - نام مستعار عباس نعمتی نویسنده نمایشنامه - صداقت و پاکبختگی موج می زد و قلب و روح خواننده را با خود همراه می کرد. صداقت این مسافر کوچولو، نگارنده را به یاد مسافران کوچولوی

دیگری انداخت که روزگاری نمونه‌هایی از اعمال صادقانه را از خود به یادگار گذاشته بودند و اتفاقاً از همین دبیرستان مفید، که مسافر کوچولو فارغ‌التحصیل آن است، فارغ‌التحصیل شده بودند. یاد «صداقت بی تکلف و بی منت» این مسافران کوچولو برنامه روزانه‌ام را، که یادداشتی درباره «جهانی زندگی می‌کنیم و محلی تربیت می‌شویم» بود، به هم ریخت و باعث شد آن‌را به کناری بگذارم و این مطلب را بنویسم. البته این نوشته، برخلاف نوشته‌های معمول نگارنده، در پی بررسی سؤال خاصی نیست، بلکه فقط قصد دارد برای نسل دوم انقلاب دو صحنه را که یادآور «صداقت‌های» فرزندان این مرز و بوم است بازخوانی کند.

اول: خدا حافظی معصومانه شش یار دبیرستانی

سال ۱۳۶۵، جبهه‌ها سخت به نیروی داوطلب نیاز داشت. برادرم، شهید حسین جلالی‌پور، که فارغ‌التحصیل همین دبیرستان مفید بود و سال چهارم دانشکده فنی دانشگاه تهران را می‌گذراند، به دلیل مخالفت مادرم، با این‌که پدرم با رفتن او به جبهه موافق بود، نمی‌توانست به جبهه برود و گویی از خودش شرمنده بود؛ لذا خود را بیشتر با آموزش درس ریاضی به دانش‌آموزان مستعد جنوب شهر سرگرم می‌کرد. آموزشی که او می‌داد مطابق استانداردهای دبیرستان مفید بود. او به من می‌گفت: «پدران این بچه‌ها آن قدر پول ندارند که بچه‌های خود را به مدرسه‌های خصوصی و خوب بفرستند، ولی نمیدونی چقدر گیرنده شون قوی است! با یک مقدار فوق برنامه راحت میرن دانشگاه». و دمام به قول خودش پدرم را تیغ می‌زد و برای این بچه‌ها فوق برنامه می‌گذاشت. او هیچ‌وقت به من رو نینداخت. فقط یک بار که از کردستان آمده بودم به من رو کرد و گفت: «وضع جبهه‌ها خوب نیست، این مامانو یک کاریش بکن». خیلی صادقانه این حرف را زد. من فقط در پاسخ به درخواستش گفتم: «بابا درستو تموم کن بعد برو یک جا وایسا و یک کار جدی و مداوم برای جنگ بکن. مشکل جنگ فقط کمبود نیروی اعزامی نیست». او در پاسخ من فقط یک نگاه معصومانه کرد و هیچ نگفت، اما همان نگاه روح مرا آتش زد. فردای آن روز به مادرم گفتم: «این بچه را ول کن! اون فقط جسمش پیش توست. رَهاش کن؛ آزارش نده!» مادرم گفت: «یکی شما به حرف من گوش کردین! هر وقت هر کاری خواستین

کردین. خوب، در قفسو باز کن بره!» حسین به جبهه‌ها پر کشید و در عملیات کربلای پنج شهید شد. در مراسم تشییع جنازه او پنج دوست دبیرستانی اش - که دانشجوی دانشکده فنی، صنعتی شریف و علم و صنعت بودند - شرکت کردند. پس از پایان مراسم یک به یک آمدند و با چهره‌هایی معصومانه از ما - خصوصاً از پدرم - خداحافظی کردند و به جبهه رفتند. در آخرین لحظه، به همه آنها همان حرفی را که به برادرم زده بودم گفتم. آنها هم فقط با یک نگاه معصومانه، صادقانه گفتند: «حمیدآقا، حالا وقت این حرفها نیست. جبهه نیرو میخواد». آنها نیز همگی شهید شدند.

بعدها در سال ۱۳۷۴، زمانی که گروههای فشار به نام دفاع از اسلام، شهید و مقابله با تهاجم فرهنگی به دانشگاه پلی تکنیک حمله کردند تا از سخنرانی دکتر سروش جلوگیری کنند، پدرم به شدت بیمار بود و برای معالجه به لندن اعزام شده بود. در حالی که او روی تخت بیمارستان روزهای آخر عمر خود را سپری می کرد نگارنده حدود یک ماه شب و روز در کنارش بودم. در این فرصت ما از همه چیز صحبت می کردیم. یک روز تعدادی از دانشجویان انجمن اسلامی - بورسیه های دکتر - برای دیدن پدرم به بیمارستان آمده بودند و خبر حمله به دانشگاه را برای ما تعریف کردند. پدرم خیلی ناراحت شد، چون خانواده حاج فرج - پدر دکتر عبدالکریم سروش - را از قدیم در خیابان خراسان و خیابان اسماعیل بزاز می شناخت. بعد که دانشجویان رفتند پدرم رو به من کرد و گفت: حمید، ببین «اونا» کی بودند، چه کردند؟ «اینا» کی اند و به کیا حمله می کنند! و دائم تکرار می کرد و می گفت: «کو دیگه صداقت؟» منظورش از «اونا» همان شش یار دبیرستانی مدرسه مفید بود که هیچ وقت خانواده ما خداحافظی صادقانه آنها را به عزم رفتن به جبهه فراموش نمی کند، و منظورش از «اینا» فقط گروههای فشار نبود، بلکه مقصود او کسانی بود که از این گروههای فشار حمایت می کردند. بعد پدرم اسم یکی از این حامیان گروههای فشار را آورد و گفت به او بگو این قدر وضعتون خراب شده که کسی را در خود دانشگاه ندارین تا از شما دفاع کنه و جواب سروش رو بده، بعد از بیرون «آدم» می آرید؟ در مقام مقایسه می گفت، لوطیهای قدیم تهرون وقتی تو دعاها از بیرون محله «آدم» برای حمایت خودشون می آوردند دیگه آنها را

به زورخانه‌ها راه نمی‌دادند و می‌گفتند «اینا» جوانمردی را مراعات نکردند. این سخنان را هم پدرم در روزهای آخر زندگی‌اش صادقانه می‌گفت و افسوس می‌خورد.

دوم: دفاع صادقانه مسافران کوچولو

دیدن سیمای معصومانه عباس نعمتی در صفحه چهارم روزنامه بلافاصله مرا به یاد آن شش یار دبیرستانی انداخت. بعد که دفاعیه مظلومانه او را خواندم، دیدم این مسافر کوچولو فقط فارغ‌التحصیل مفید نیست، بلکه از تبار همان مسافران کوچولو است که با یک ذهن پرسؤال، هم صادق بودند و هم روی پای خودشان ایستاده بودند. برای روشن شدن این ادعا به گزارش من نیاز نیست؛ دفاعیه خود او را بخوانید. او با حالتی بغض کرده می‌گوید: «قبل از هر چیز از این که چنین اتفاقی افتاده و چنین برداشتی از نوشته من شده تأسف خود را اعلام می‌کنم. [...] آقای مرتضوی [قاضی دادگاه] وقتی این اتهامات را می‌خواندید پای من داشت می‌لرزید. من نمی‌دانم چگونه از آنچه برایم بدیهی است باید دفاع کنم. دو سال است که وارد دانشگاه شده‌ام و از همان موقع شروع به نوشتن کردم؛ صرفاً به خاطر تکلیف، خیلی سخت است که بگویم به خاطر خدا می‌نوشتم. [...] دو سال قبل در شب قدر به عادت همیشگی به مسجد رفته بودم و درست در زمان قرآن به سر کردن این سؤال برای من پیش آمد که چرا آقا امام زمان (عج) ظهور نمی‌کند و [آیا] اگر ظهور کند مردم دست از حرص دنیا می‌شویند یا خیر؟ مثال کنکور در نمایشنامه مثال دنیاست و تعلقاتی که ما در این دنیا به آن توجه داریم. ما به این دنیا چنگ زده‌ایم. من می‌خواستم بگویم آقا، ما آماده ظهور نیستیم. [...] من این را برای آقا نوشتم. من بدون وضو دست به قلم نمی‌برم. من بدون وضو به قصه فکر نکردم. من چگونه می‌توانم توهین کنم؟ [...] همان موقع گفتم، خدایا امسال یا سال بعد امام زمان نیاید تا من این فیلمنامه را بنویسم. بعد دیدم فیلمنامه شده دنیای من در مقابل ظهور ایشان، همان چیزی که در نمایشنامه کنکور هست».^۱ او می‌گوید: «اسم مسافر را شخصاً خیلی دوست دارم. مسافر در عرفان به کسی گفته می‌شود که راهرو و پی‌جو باشد، و چون تازه کار بودم از لفظ کوچولو استفاده کردم».

۱. در دادگاه از علت انتخاب نام مستعار سؤال می‌شود.

اگر روزی زندگی از صداقت‌های فوق – همچون این هفت یار دبیرستانی – خالی شود، دیگر زندگی نیست بلکه روزمرگی و از زندگی با حیوانات بدتر است؛ زیرا حیوانات حداقل بر اساس غریزه زندگی می‌کنند و می‌توان رفتار آنها را پیش‌بینی و کنترل کرد ولی زندگی با «بی‌صداقتها» غیرقابل پیش‌بینی، غیرقابل کنترل و عذاب‌آور است، *اولئک کالأنعام بل هم أضل*. جدا از این نتیجه‌گیری اخلاقی، این «صداقتها» پیامد دیگری هم برای اوضاع فعلی جامعه ما دارد. اگر قاضی دادگاه ۱۴۱۰ – که تعطیلی چند روزنامه را در سابقه خود دارد – در تعیین مجازات، صداقت‌های این مسافران کوچولو را در نظر نگیرد دستگاه قضایی را با مشکل جدیدتری روبرو می‌کند. مشکل فعلی دستگاه قضایی ریشه در عملکرد سه دادگاه آن – یعنی دادگاه انقلاب، ویژه روحانیت و دادگاه مطبوعات – دارد، که رویارو با اهل قلم و شخصیت‌های نسل اول انقلاب، همچون محسن کدیور، موسوی خوینی‌ها و عبدالله نوری قرار گرفته است. لذا در حالی که مدیریت جدید دستگاه قضایی درگیر پیامدهای منفی عملکرد این سه دادگاه است، عدم توجه به صداقت‌های مذکور دستگاه قضایی را با نسل دوم انقلاب نیز روبرو می‌کند که از خدا می‌خواهیم عاقبت آن‌را به خیر کند. ان شاء الله!

عصر آزادگان، ۱۳۷۸/۸/۲

جهانی زندگی می‌کنیم و محلی تربیت می‌شویم

در حاشیه سفر خاتمی به فرانسه

در پانزده سال گذشته در ادبیات جامعه‌شناسی در سطح جهان دو مفهوم جامعه مدنی^۱ و جهان‌گرایی^۲ نقشی برجسته و تعیین‌کننده در ارزیابیهای جامعه‌شناختی داشته است. خوشبختانه توجه به مفهوم جامعه مدنی در کشور ما از سال ۱۳۷۰ به بعد آغاز شد و به سرعت به یک گفتمان سیاسی و اجتماعی تبدیل شد، تا جایی که تقویت جامعه مدنی به عنوان یکی از شعارهای آقای خاتمی در دوم خرداد مطرح گردید. اما مفهوم جهان‌گرایی، به رغم تمام اهمیتی که دارد، هنوز جایگاه خود را در افکار عمومی قشرهای فرهنگی-سیاسی جامعه پیدا نکرده است. سفر آقای خاتمی به فرانسه این فرصت را فراهم کرد تا درباره این مفهوم بحثی بشود. عنوان اولیه این بحث را چنین در نظر گرفته بودم: «جهانی زندگی می‌کنیم ولی روستایی تربیت می‌شویم». واژه «روستایی» معنای مورد نظر را به خوبی می‌رساند اما از آنجا که کاربرد این واژه می‌توانست از سوی اقشار روستایی کشور حمل بر بی‌احترامی شود، کلمه «محلی» را جایگزین آن کردم.

هر عقل سلیمی وقتی پس از دو دهه خلأ در روابط سطح سران کشور با کشورهای صنعتی، خبر سفر خاتمی را بنا به دعوت رئیس‌جمهور فرانسه می‌شنود آن را گامی مثبت برای دیپلماسی ایران ارزیابی می‌کند و خوشنود می‌شود. اما چرا در برابر این ارزیابی بدیهی، عده‌ای این سفر را منفی و حتی خلاف منافع ملی ارزیابی می‌کنند؟

این سؤال را از سطح زیرین‌تری نیز می‌توان مطرح کرد: مگر در جامعه ما غرب‌ستیزی تا کجا ریشه دارد که پس از گذشت دو دهه از استقرار و استقلال جمهوری اسلامی، باز گروه‌ها و رسانه‌های متعلق به طیف محافظه‌کار بدون شرمندگی از افکار عمومی می‌توانند انجام این سفر را، که حکایت از ورود جدی‌تر ایران به عرصه بین‌الملل دارد، زیر سؤال ببرند؟ از نظر این نوشته پاسخ به این سؤال را می‌توان در ضعف جهان‌نگری، نگاه ناسیونالیستی نسبت به مفهوم استقلال – و ربط آن با منافع گروه‌های محافظه‌کار – جستجو کرد.

بیش از یکصد سال است که ما در معرض روند فزاینده «زندگی جهانی» قرار داریم، ولی جهانی تربیت نمی‌شویم و حتی عده‌ای علاقه دارند، اگر بتوانند، ما را محلی – و محدود – تربیت کنند. هنوز عده زیادی «زندگی جهانی» را معادل زندگی در «جامعه جهانی» می‌پندارند. آنان مهمترین عنصر در ساختمان این جامعه جهانی را گسترش شبکه اطلاعات و ارتباطات می‌دانند – مانند تصاویر ماهواره‌ای و همه‌جایی شدن شبکه کامپیوتری اینترنت –؛ در صورتی که پیشرفت تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات «شدت ارتباطات جهانی» را تسهیل و زیاد کرده است و – تمدن و – جامعه مدرن اگرچه خاستگاه غربی دارد، ولی از ابتدا و از اساس جهانی عمل می‌کرده است و در نوآوریهای اخیر خلاصه نمی‌شود.

نشان دادن «بعد جهانی» جامعه مدرن، چه از حیث بنیانهای نظری و چه از حیث بنیانهای نهادی و حقوقی، کار مشکلی نیست. اگر علوم تجربی – و فلسفه‌های نقدی – را بنیان نظری جامعه مدرن بدانیم، این بنیاد نظری از ابتدای وطن و تابع معیار تجربه – یا برهان – بوده است و هیچ‌وقت تابع معیار آب و خاک، خون یا نژاد و اعتقادات فرقه‌ای نبوده است. اگر تأسیس دولتهای ملی^۱ را یکی از نهادهای محوری جامعه مدرن بدانیم، این نهاد نیز – برخلاف این‌که برحسب تعریف، آن را به مرز جغرافیایی مشخص و محدود می‌کنند – بعد جهانی دارد. یعنی تا این دولتهای ملی را دولتهای ملی دیگر در سطح بین‌المللی به رسمیت نشناسند نفوذ و اقتدار بین‌المللی پیدا نمی‌کنند. به بیان دیگر، حتی دولت ملی که شرط لازم آن داشتن مشروعیت مردمی و مبتنی بودن بر دموکراسی داخلی است، شرط کافی اش شناسایی

1. Nation-State

دولتهای دیگر در سطح جهان است. جامعه مدرن از حیث حقوقی - و اخلاقی - مبتنی بر حقوق بشر است که اصول آن فرا-خانوادگی، فرا-فرقه‌ای، و حتی فرا-ملی و منطقه‌ای است. بدین ترتیب از آغاز پیدایش جامعه مدرن مؤلفه‌های تشکیل دهنده آن جهانی بوده است، و لذا ما در معرض زندگی جهانی بوده‌ایم. با این همه، با این که جامعه ایران بیش از یکصد سال است که در معرض ورود و نفوذ این مؤلفه‌های جهانی جامعه مدرن قرار دارد، ولی به درستی برای رویارویی با این ابعاد جهانی تربیت و آماده نشده‌ایم و مثل جامعه و افرادی خجالتی یا متحیر عمل می‌کنیم. در مقام رویارویی با جامعه مدرن بیشتر آن را - به خاطر سابقه استعمار و استعمار غربی در کشورمان در دو قرن گذشته - در بُعد جغرافیایی، وطنی و محلی آن مورد ارزیابی قرار داده‌ایم. حتی گاهی افراط را تا آنجا پیش برده‌ایم که جامعه مدرن را به عنوان جامعه‌ای که تنها متعلق به دشمنان ماست به حساب آورده‌ایم و لذا در برابر چنین جامعه‌ای، عده‌ای بر آن شده‌اند که - اگر زورمان به آنها برسد - باید یا بجنگیم و یا - اگر زورمان نرسید - به خاطر عظمت آن باید به آن گردن بنهیم.

برای فهمیدن این که ما برای تربیت و مواجهه جهانی - به عنوان جامعه‌ای فعال، آگاه و انتخابگر در صحنه بین‌المللی - با مشکل روبرو هستیم، علامتهای روشنی در اختیار داریم. پس از یکصد سال با این که علوم تجربی و فراگرفتن آن را پذیرفته‌ایم و بیش از دویست مرکز آموزش عالی در کشور داریم، ولی هنوز با فلسفه‌های نقدی و گسترش علوم انسانی و انتشار تحقیقات آن با مشکل روبرو هستیم.^۱

پس از یکصد سال که در قانون اساسی انقلاب مشروطه، اصول تشکیل یک دولت ملی و قانونی به تصویب رسیده و در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز بر آن تأکید شده است، باز از تربیون رسمی نماز جمعه و از صدا و سیمای سراسری کشور سخنانی پخش می‌شود که در آن نقض الزامات حکومتی توسط اشخاص یا گروه‌ها، خارج از ضوابط قانونی، مورد تأیید قرار می‌گیرد که این به معنای نقض آشکار جامعه مدنی و مدرن است. پس از یکصد سال هنوز در قبول اصول حقوق بشر با اما

۱. هم‌اکنون چندسالی است که اعزام دانشجوی دکترا در رشته فلسفه و علوم انسانی تقریباً قطع شده است. در همین روزهای گذشته نیز کلاسهای درس فلسفه تاریخ دکتر سروش در دانشگاه تهران با تهدید تعطیل شد.

و اگرهای زیادی روبرو هستیم. چون امریکاییها و اروپاییها از حقوق بشر به عنوان ابزاری برای تأمین منافع ملی خود استفاده می کنند ما خود را مجاز می دانیم که اصول حقوق بشر را براحتی زیر سؤال ببریم و چنین سرسری با اصول و نهادهای مدرن برخورد کنیم.^۱

ضعف در نگرش جهان نگر نسبت به مؤلفه های متشکله جامعه مدرن باعث شده است که مفهوم «استقلال کشور» را بیشتر به شکل ناسیونالیستی - و ایدئولوژیک - آن بفهمیم. این درست است که هیچ کس با دفاع از تمامیت ارضی کشور مخالف نیست؛ این درست است که باید از میراث فرهنگی و دینی کشور حراست کرد؛ این درست است که هیچ فرد عاقلی به نوکری خارجی رضایت نمی دهد؛ اما به رغم درستی و اصالت این اصول، در شرایطی که جامعه مدرن به صورت جهانگیر عمل می کند، ما به صراحت و بر مبنای واقعیت، نحوه دفاع از استقلال کشور را روشن نکرده ایم و ایدئولوژیک برخورد می کنیم. به جای این که ریشه قدرت جوامع غربی را در مؤلفه های جهانی جامعه مدرن ببینیم، تجزیه و تحلیل مان از استعمار و استثمار غریبان مبتنی بر تفسیرهای حماسی و ناسیونالیستی بوده است. سعی کرده ایم با تقویت هویت های مبتنی بر افتخار - یا مبتنی بر افتخارات ناشی از تاریخ ماقبل اسلام یا افتخارات ناشی از تاریخ صفویه - با گرم کردن تنور بیگانه و غرب ستیزی، ضعف مان را در برابر غرب جبران کنیم. لذا در این فضای مبتنی بر حماسه، و نه مبتنی بر واقع بینی، برای دفاع از استقلال کشور به جای تقویت آگاهانه و جدی مؤلفه های موجد جامعه مدرن کوشش کرده ایم حضور دشمن خارجی را، اعم از واقعی یا غیر واقعی، به رخ ایرانی بکشیم^۲؛ غافل از آن که در فضای ناسیونالیستی - چه نوع ملی و چه نوع مذهبی آن - آنچه نهایتاً بر فرض موفقیت برای کشور می توان فرض کرد این است که ایران مانند جعبه شیشه ای آکواریومی شود که خارجیان باید از خارج به آن نگاه کنند؛ در حالی که در صورت تحقق چنین وضعی باز برای بقای موجودات داخل آکواریوم به نگهداری و حمایت عامل خارج از آکواریوم نیاز است!

۱. حتی اخیراً پس از یک دهه صحبت در باب اهمیت فرهنگی و اقتصادی صنعت توریسم، جهانگردان غربی توسط گروه های فشار در خیابانهای مرکز کشور تهدید می شوند و پاره ای از روزنامه های کثیرالانتشار از این عمل دفاع می کنند.

۲. البته عملاً این مؤلفه ها به خاطر جهانی عمل کردنشان خود را بر جامعه ما تحمیل کرده اند.

بدین ترتیب ایران برای حفظ استقلالش در صحنه جهانی راهی جز قبول آگاهانه مؤلفه‌های جهانی جامعه مدرن ندارد.

در برابر استدلال فوق ممکن است این سؤال مطرح شود که آیا در این صد سال، نخبگانی جهان‌نگر که از استقلال کشور در چارچوب درک ماهیت جامعه مدرن دفاع کنند نداشته‌ایم؟ در پاسخ باید گفت ما نخبگان جهان‌نگر در این صد سال کم نداشته‌ایم، اما این گرایش جهان‌نگر نه شانس آن را داشته که به گرایش مسلط فکری در فضای روشنفکری تبدیل شود — به استثنای دهه اخیر — و نه بخت آن را داشته است که به گرایش مسلط در میان گروه‌های سیاسی حاضر در دستگاه حکومتی تبدیل گردد. لذا علت این که حتی پس از گذشت دو دهه از پیروزی انقلاب هنوز عده‌ای سعی می‌کنند از استقلال کشور بیشتر به صورت حماسی و ناسیونالیستی حمایت کنند این است که این گرایش حماسی با ویژگی توده‌ای جامعه ایران، که در آن نهادهای مستقل پدید آمده از اراده آگاهانه شهروندان ضعیف است، تناسب دارد. یعنی ایران جامعه‌ای است که نخبگان سیاسی در آن، این امکان را دارند که بتوانند با تأکید بر ایدئولوژیهای حماسی، بدون تکیه و گذر از نهادهای واسطه و مستقل از حکومت، مردم را مستقیماً مورد خطاب قرار داده و بسیج کنند. از این رو، این ویژگی توده‌ای زمینه‌ای را فراهم می‌کند که پاره‌ای از گروه‌های سیاسی برای حفظ هژمونی و سیادت خود در حوزه قدرت سیاسی با تأسی به ایدئولوژیهای حماسی و تفسیرهای غرب‌ستیزانه منافع و مصالح سیاسی خود را تأمین کنند. به عنوان نمونه، هم‌اکنون منافع سیاسی طیف محافظه‌کاران ایجاب می‌کند در برابر موج تقویت جامعه مدنی بر طبل تبلیغات حماسی و دشمن‌ستیزانه بزنند.^۱ از این رو نباید زیاد تعجب کرد که چرا محافظه‌کاران تندرو در برابر سفر خاتمی به فرانسه، چنین مقاومت کنند.

به تیر این نوشته بازگردیم. تسلط گرایشهای حماسی و ناسیونالیستی — چه با تعبیرهای ملی، چه مذهبی — یکی از موانعی است که باعث شده گرایشهای جهان‌نگر در مواجهه با جامعه مدرن در جامعه ما وجه غالب را پیدا نکند. در چنین

۱. این موج بر اراده آگاهانه شهروندان برای تأسیس نهادهای مستقل از حکومت تأکید می‌کند و مؤلفه‌های جامعه مدرن را به رسمیت می‌شناسد.

جامعه‌ای، وقتی جوانی پس از این که از دبیرستان و دانشگاه فارغ التحصیل می‌شود — و با این که هزاران ساعت در معرض تبلیغات رسمی بوده است — از این که توانایی‌هایش در اندازه‌های محلی است و از این که نمی‌تواند توانایی‌هایش را در اندازه‌های بین‌المللی نشان دهد، به اعتبار اجتماعی او خدشه‌ای وارد نمی‌شود.^۱ در مقابل، اگر جوانی بتواند در اندازه‌های جهانی عمل کند خیلی باید مواظب باشد که در فضای سیاسی کشور برچسب وابستگی نخورد. اینها همه در شرایطی اتفاق می‌افتد که ده درصد جمعیت کشورهای صنعتی همیشه خارج از کشور زندگی می‌کنند و این توانایی را دارند که خود را با محیط تطبیق دهند و از این طریق از منافع ملی کشورشان در جامعه جهانی دفاع کنند. بنابراین، اگر بگوییم ماده‌های بسیاری است که جهانی زندگی می‌کنیم ولی محلی تربیت می‌شویم، گزافه نگفته‌ایم. در چنین حال و هوایی روشن است که محافظه کاران تندرو با سفر خاتمی به مخالفت برمی‌خیزند.

عصر آزادگان، ۱۳۷۸/۸/۵

۱. از حضور در یک فرودگاه بین‌المللی گرفته تا چالش در سطح رشته تخصصی که به آن تعلق دارد.

دوره زندانی ۱۵ روزه شمس الواعظین

بالاخره آقای مرتضوی کار خود را کرد و شمس الواعظین را برای مدت ۱۵ روز - و بعداً برای مدت دو سال و نیم - به زندان فرستاد. در این مدت کوشش من در روزنامه صرف این می شد که سطح سیاسی روزنامه همچنان حفظ شود و محافظه کاران تصور نکنند که با گرفتن سردبیر روزنامه بقیه اعضا جا خورده اند. در این مدت سعی کردم کارهای حساس روزنامه، مثل انتخاب تیترها، یادداشتها، عکسها و مطالب صفحه اول به صورت جمعی صورت گیرد. منظور از کار جمعی این بود که در مواردی که اختلاف نظر بروز می کرد، به نتیجه رأی گیری - نظر اکثریت - پایبند باشم. اعضای این جمع در آن چند روز عبارت بودند از: خود من، سید مرتضی مردیها، مجید محمدی، علیرضا رجایی، محمد دهقانی و شیرازی. در کنار اداره روزنامه، تلاش دیگر ما در جهت آزاد کردن شمس از زندان بود و به همین منظور بیش از هفت جلسه با روزنامه نگاران اصلاح طلب و بیش از پنج جلسه با وکلای شمس داشتیم. یادداشت زیر را در همین فاصله زمانی برای شمس نوشتم. البته وقتی همکار انسان در زندان است قطعاً دوستانش ویژگیهای مثبت او را برجسته می کنند و دیگر امکان انجام یک ارزیابی همه جانبه وجود ندارد. لذا آنچه در پاورقی این یادداشت نوشته ام می تواند موضوع یک نوشته مستقل باشد.

شمس الواعظین، سردبیر روزنامه های جامعه، توس، نشاط، عصر آزادگان، جزو آن عده از شخصیت های کشور است که پس از رخداد دوم خرداد کارنامه ای درخشان و چشمگیر دارند؛ لذا جستجو از علل توفیق او در عرصه مطبوعات مستقل، در

شرایطی که تقویت جامعه مدنی سخن نخبگان فرهیخته این مرز و بوم و سخن دوران است، برای دوستانان جامعه مدنی — و نسل دوم انقلاب — ضروری است. این نوشته قصد ندارد تنها بر علل متعارف توفیق شمس تکیه کند، بلکه می‌خواهد به علل اختصاصی موفقیت او، که بی‌توجهی به آن یکی از نقصانهای فعلی جامعه ما نیز هست، اشاره کند.

علل توفیق شمس در حرفه‌اش می‌تواند اینها باشند: بخت یار او بوده که از جوانی استعدادش را در عرصه قلم بشناسد و آنرا با بیست سال تجربه مداوم در امر روزنامه‌نگاری گام به گام بارور کند.^۱ تجربه زنده او در متن کشاکشهای سیاسی دوران انقلاب اسلامی، جنگ و رخداد دوم خرداد از او روزنامه‌نگاری ورزیده و سرد و گرم‌چشیده روزگار ساخته است. آشنایی او با ادبیات فارسی، عربی، معارف قرآنی، آشنایی با یکی از رشته‌های علمی، یعنی علوم سیاسی، آشنایی‌اش از ایده‌ها و گفتمانهای جامعه مدرن و حضور فعال او در جمع روشنفکران، همه زمینه‌هایی است که او در سطح «ژورنالیسم سطحی» توقف نکند بلکه وی را قادر سازد که از طریق رسانه روزنامه بر حوزه گفتمان سیاسی جامعه نیز اثرگذار باشد. با این همه، اگرچه علل و ریشه‌های مذکور توفیق او را توضیح می‌دهد، اما علت اختصاصی موفقیت او را در عرصه جامعه مدنی توضیح نمی‌دهد، زیرا شخصیهایی که از ویژگیهای او برخوردار باشند کم نیستند، ولی آنان در حوزه مطبوعات به میزان شمس تأثیرگذار نبوده‌اند.

علت اختصاصی موفقیت شمس خیلی ساده است: وی به عنوان یک شخصیت فرهنگی معطوف به سیاست، دل به هزار کار نسپرده و خود را در چند میدان درگیر نکرده، بلکه فقط دل به کار سردبیری داده و عمر خود را وقف یک پیشه کرده است. این ویژگی «یک‌پیشگی» اگرچه ساده و بدیهی به نظر می‌رسد ولیکن عدم توجه به آن یکی از نقاط ضعف جنبش مدنی ایران است که در لایه‌های مختلف قابل مشاهده است. یعنی افراد و شخصیتها اغلب انرژی و نیروی خود را در چندین حوزه و قلمرو پخش کرده‌اند. به عنوان نمونه، ویژگی «چندپیشگی» فقط در نیروهای پوزیسیون و مسئولان حکومتی قابل مشاهده نیست، بلکه در میان نیروهای

۱. در دوران جنگ در روزنامه کیهان و پس از جنگ در مجله کیان.

اپوزیسیون نیز به فراوانی قابل مشاهده است. یعنی شخص هزار کار می‌کند و در ساعاتی از زندگی اش هم کنایه و نقی به مقامات حکومتی می‌زند. حتی تأسف‌آورتر این‌که این ویژگی «چندپیشگی» در میان جامعه دانشگاهی ما، یعنی در میان مدرسان و محققان نیز ریشه کرده و هر کدام یک سر و هزار سودا دارند و در مصاحبت با آنها آدمی نمی‌داند شغل و کار اصلی ایشان کدام است. بنابراین، شخصیت‌های آشنا با گفتمان جامعه مدنی در ایران کم نداریم اما شخصیت تأثیرگذار کم داریم؛ در صورتی که دلمشغولی اصلی شمس حرفه او بوده و هست.

در کنار علل متعارف و اختصاصی موفقیت او، پاره‌ای از صفات اخلاقی شمس شخصیت وی را برای همکارانش جذاب می‌کند: اخلاق پدرمآب – پاتریمونیا – در او قوی نیست، یعنی این‌که خود را در میان همکاران، چون پدری دلسوز و منزله طلب جلوه دهد و در برابر چشمان همکاران، خود را دوستدار آنان وانمود کند اما در پشت سر آنها غیبت کند و آبرویشان را بریزد و همکاران را در محیط کار دائم به جان هم بیندازد تا خودش بدین وسیله بتواند بر پرسنل تحریریه مدیریت مؤثر داشته باشد! غیر از دوری او از اخلاق پدرمآب، او حسود نیست و با مخالفانش کینه ندارد، زیرا در حوزه فعالیتش بر خلاقیت‌های فردی خود تکیه دارد. به اندیشه مخالف احترام می‌گذارد و از چاپ انتقادی مطالب علیه نویسندگان اصلی روزنامه رنج نمی‌برد.^۱ بالاخره او اهل گفتگو – و بگو و بخند – است و آماده است با فرودست‌ترین و فرادست‌ترین پرسنل روزنامه ساعتها بنشیند و درد دل کند. از این‌رو، این صفات کار او را جذاب می‌کند.^۲

۱. هم‌اکنون چاپ یکی از این یادداشتها، یعنی یادداشت حسین باقرزاده که در نقد یادداشت اینجانب به روزنامه فکس شده بود، وسیله بهانه‌تراشیهای دادگاه مطبوعات شده و او را زندانی کرده‌اند.

۲. برشمردن ویژگیهای مثبت شمس بدین منظور نیست که گفته شود او «آدم کاملی» است، بلکه وی «کاملاً آدم» است. به عنوان نمونه، رفتار پدرمآب را کاملاً ترک نکرده و «تکروی» را در کار جمعی از خود دور نکرده است. پاره‌ای از ارزیابیهای او هیجانی است و از واقعیت فاصله می‌گیرد. حضورش در گفتگوهای دوستانه جدیتر از حضورش در جلسات رسمی است که این خلاف رفتار مدنی است. او به خاطر این‌که همسر فداکارش بار مسئولیت خانه را یک‌تنه به دوش می‌کشد، برای تمهید امور منزل کمتر وقت می‌گذارد. او را تقریباً از سیگار – و پیش – نمی‌توان جدا کرد و وی بی‌بروای دیگران که در اتاق او نشسته‌اند دود می‌کند. از این‌رو این نمونه‌ها نشان می‌دهد که او کاملاً آدم است و خطا می‌کند.

برابر آنچه گفته شد، تأکید بر علت اختصاصی توفیق شمس در حرفه‌اش در جهت تقویت جامعه مدنی ایران ضروری است؛ زیرا اگر شمس استعداد و تواناییهای خویش را درست وقف یک پیشه نمی‌کرد شاید روزنامه‌های زنجیره‌ای که او سردبیری‌اش را کرده است در عرصه مطبوعات جامعه مدنی چنین درخششی نمی‌یافتند. اما این که چرا یک قاضی جوان می‌تواند با بهانه‌تراشیهای مجعول شمس را زندانی کند دلایل زیادی دارد. در چارچوب بحث این نوشته یکی از دلایل این است که شخصیت‌های فرهنگی و تأثیرگذار این کشور یک سر و هزار سودا دارند و فعلاً کمتر وقت آن‌را دارند که در پیامدهای ویرانگر «ابزاری شدن دادگاه مطبوعات» اندیشه کنند.

عصر آزادگان، ۱۳۷۸/۸/۱۶

بخش سوم

چالشهای پیش از انتخابات مجلس ششم

توسعهٔ سیاسی و علائم امیدوارکنندهٔ اجلاس روحانیان و محتوای ایران فردا

فضای پیش از انتخابات مجلس ششم تفاوت‌های اساسی با انتخابات گذشته — حتی انتخابات دوم خرداد — داشت. اول، آن‌که جامعهٔ روحانیت تهران و قم دریافت‌ه بودند که نمی‌توان مجمع روحانیون را نادیده گرفت. لذا نشست مشترک جامعهٔ روحانیت تهران و جامعهٔ مدرّسان حوزهٔ علمیهٔ قم با مجمع روحانیون، و گفتگوی این دو با یکدیگر، گام مهمی در جهت تقویت توسعهٔ سیاسی بود. دوم، این‌که این بار برخلاف گذشته نیروهای ملی-مذهبی خود را آمادهٔ ورود جدی به عرصهٔ انتخابات می‌کردند. آنها دیگر قصد نداشتند مانند گذشته به عنوان اپوزیسیون همیشگی و کلاسیک — مخالف حکومت — عمل کنند، بلکه می‌خواستند به عنوان اقلیتی که اکثریت محافظه‌کار را به چالش می‌کشد وارد میدان شوند. این هم گام دیگری در جهت توسعهٔ سیاسی بود. این دو گام، زمانی که یادداشت زیر را می‌نوشتم، تقریباً مورد توجه اصلاح‌طلبان هم قرار نگرفته بود.

علائمی که نشان می‌دهد توسعهٔ سیاسی در جامعه تحقق یافته گوناگون است. یکی از آن علائم این است که سیاست در جامعه دوقطبی نباشد. اگر در عرصهٔ سیاسی دو قطب متصلب، یعنی قطب اپوزیسیون و پوزیسیون، در برابر هم صف‌آرایی کرده باشند، چنین جامعه‌ای روی خوش ثبات سیاسی و توسعه را در هیچ بُعدی، حتی در بُعد اقتصادی، نخواهد دید؛ زیرا قطب پوزیسیون و کسانی که قدرت سیاسی را در دست دارند خود را مُحق می‌دانند و از خانهٔ دائمی سیاست با هر وسیله و روشی

دفاع می‌کنند؛ و در برابر، چون قطب اپوزیسیون، یا کسانی که از داشتن قدرت سیاسی محروم‌اند، خود را در موضع مظلومیت احساس می‌کنند، هر لحظه دنبال فرصتی هستند تا نیروهای پوزیسیون را از خانه قدرت که به ناحق اشغال کرده‌اند خالی کرده، به زیر بکشند. از این‌روست که در کشاکش دو قطب سیاست، جامعه طعم امنیت و توسعه پایدار را نخواهد چشید. در مقابل، اگر نیروهای سیاسی در دو قطب سیاست از لاک خود بیرون بیایند و بر اساس رعایت «قواعد دستگاه انتخاباتی» آماده باشند تا بعد از کسب آرای مردم در صندلیهای سیاسی - یعنی موقعیت اکثریت - قرار گیرند و یا وقتی مردم به آنها رأی ندادند دیگر عزانگیرند و به جای سنگ‌گیری، خانه موقت قدرت را به سوی لایه‌های اجتماعی که به آن تعلق دارند تخلیه کنند و خود را به عنوان گروه‌های اقلیت برای رقابت سیاسی در دوره‌های بعدی مبارزات انتخاباتی مهیا کنند، دیگر لازم نیست نیروهای سیاسی برای ایجاد تغییرات سیاسی و اجتماعی در دو قطب سیاست به جان هم بیفتند، بلکه التزام آنها به قواعد دستگاه انتخاباتی آنان را قادر می‌سازد که بدون خون و خونریزی در سیاست کشور تأثیرگذار باشند. هدف این نوشته این نیست که نشان دهد سیاست ایران در وضعیت کاملاً دوقطبی است؛ زیرا اگر چنین بود جامعه ایران شاهد رخداد عظیم دوم خرداد نبود.

رخداد دوم خرداد حداقل نشان داد که نیروهای مؤثر در این انتخابات، که به جبهه دوم خرداد معروف شده‌اند، در تلقی و عمل سیاسی خود از الگوی دوقطبی اپوزیسیون / پوزیسیون فاصله گرفته و به الگوی سیال اکثریت / اقلیت ملتزم هستند. با این همه، و به رغم نقش اصلاحی نیروهای جبهه دوم خرداد، هنوز سیاست ایران از الگوی دوقطبی فاصله کامل نگرفته است. لذا هدف این نوشته این است که با ذکر دو واقعه نشان دهد که گویا یخهای منجمد موجود در دوقطبی که در دو سوی سیاست ایران قرار دارد در حال ذوب شدن است و امید می‌رود که در جامعه ایران در انتخابات مجلس ششم پیروی از الگوی سیال اکثریت / اقلیت، الگوی غالب نیروهای سیاسی شود.

تشکیل جلسه سران جامعه مدرسان، جامعه روحانیت و مجمع روحانیون را در تهران می‌توان علامتی به حساب آورد که حکایت از تحولی مثبت در قطب

اپوزیسیون - در جهت توسعه سیاسی - می‌کند. در گذشته سه شکل مذکور ستون فقرات کلیه گروه‌های مجاز برای فعالیت سیاسی را تشکیل می‌دادند. این قطب نزدیک به دو دهه تدبیر خانه حکومت را در دست داشت و رقابت سیاسی تنها در محدوده درون آن امکان‌پذیر بود و نیروهای خارج از مدار این قطب باید در قطب اپوزیسیون پارک می‌کردند؛ قطبی که به دلیل هزینه بالای رفتار سیاسی در آن، قطب فعالی هم نبود. در درون این قطب مسلط، مجمع روحانیون در دهه اول در پناه اقتدار بی‌نظیر رهبری کاریزماتیک امام خمینی (ره) توانست نقش دو شکل جامعه مدرسان و جامعه روحانیت را به حداقل برساند و در مقابل در دهه دوم انقلاب دو شکل دیگر با تاسی به قرائت «بی‌چون و چرا از اقتدار ولی فقیه» مجمع روحانیون را تا مرز حذف کامل به حاشیه سیاست عقب راند. به رغم این پیشینه، در اجلاس اخیر روحانیان خبر از حذف و طرد یکدیگر نبود، بلکه سفارش یکدیگر به رعایت مصالح بالاتر بود. ظاهراً یکی از آن مصالح این بوده است که نگذاریم در انتخابات مجلس ششم کشور به دست «نااهلان» بیفتد. برای این منظور آنان به گفتگو نشستند، به نقد یکدیگر پرداختند و خواهان مذاکرات بیشتر شدند. تشکیل این اجلاس نشان می‌دهد که ستون فقرات قطب اپوزیسیون فهمیده است که نتیجه انتخابات آتی و نقش آن در سیاست ایران قابل هدایت و پیش‌بینی نیست. این قطب فهمیده است که حتی در صورت رعایت حداقلی از قواعد دستگاه انتخاباتی، بخش وسیعی از نیروهای آن در مجلس رأی نخواهند آورد و جابجا خواهند شد؛ لذا برای کنترل و هدایت این تغییرات باید دست به چاره‌جویی زد. معنای این گفتگوی تا حدودی علنی و پخش ناقص آن از طریق صدا و سیما، نشان‌دهنده آن است که آنان عملاً رقیب خود را به رسمیت شناخته‌اند و برای پیروزی بر او به روشهای انجام گفتگو، مصالحه و همدیگر را تحمل کردن - یعنی تساهل و تسامح - پناه آورده‌اند تا از طریق چنین روشهایی کرسیهای زیادی را از دست ندهند. از این رو به نظر می‌رسد ستون فقرات قطب اپوزیسیون برای حفظ خانه قدرت حاضر نیست دست به هر اقدامی بزند، و این یعنی نزدیک شدن هسته‌های اصلی قطب اپوزیسیون به همان الگوی اکثریت/اقلیت؛ و این خود از علانم توسعه سیاسی است.

اگر اجلاس فوق خبر از تحولات مثبتی در یک سوی سیاست ایران - یعنی در

قطب پوزیسیون - می‌دهد، توجه به روح کلی مطالب دوهفته‌نامه ایران فردا، ارکان بخشی از نیروهای ملی-مذهبی، نیز خبر از تحولی چشمگیر در قطب اپوزیسیون در سوی دیگر سیاست می‌دهد. نیروهای ملی-مذهبی خود را یکی از نیروهای اصلی در فرآیند شکل‌گیری انقلاب اسلامی می‌دانند، اما آنان در جریان شکل‌گیری جمهوری اسلامی خود را قربانی سیاستهای حذفی قطب پوزیسیون محسوب می‌کنند و معتقدند انواع فشارها، تنگناها و تبعیضها را در دهه اول انقلاب از ناحیه این قطب تحمل کرده‌اند - و می‌کنند. - این سیاستهای حذفی، یا احساس حذف‌شدگی، باعث شده است که نیروهای ملی-مذهبی یکی از ارکان اصلی قطب اپوزیسیون را در دو دهه گذشته تشکیل دهند؛ تا جایی که در میان بدنه این نیرو، اگر نه در میان سران آن، دوری از قطب پوزیسیون در جمهوری اسلامی و همسفره نشدن با آنها یک ارزش تلقی می‌شود.

نشانه‌های این رویکرد را می‌توان در نحوه مواجهه منفعلانه نیروهای ملی-مذهبی با انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری خاتمی - که در آن به مردم توصیه به دادن رأی نبود کردند - دید. این درست است که قطب مسلط برای شرکت فعال در انتخابات به قطب اپوزیسیون راه نمی‌داد، ولی از طرف دیگر به لحاظ نظری و عاطفی نیروهای ملی-مذهبی نیز علاقه‌ای به ورود به عرصه سیاست در چارچوب الگوی اکثریت / اقلیت نداشتند، بلکه ترجیح می‌دادند در موضع اپوزیسیون و منزله‌طلبانه قرار داشته باشند. به رغم این گذشته، روح کلی مطالب شماره جدید (۶۱) مجله ایران فردا تحت عنوان «ما و انتخابات» نشان می‌دهد که این نیرو از هم‌اکنون آماده است به طور فعال در انتخابات شرکت کند و برنامه‌ها، اولویتها و کاندیداهای خود را به مردم بشناساند. حتی از روح کلی مطالب این نشریه چنین برمی‌آید که اگر کاندیداهای آنها با بهانه‌های به ظاهر قانونی توسط فیلترهای شورای نگهبان حذف شوند باز این حذف‌شدگان آماده‌اند با حضور فعال در انتخابات کاندیداهای مورد علاقه خود را به مردم معرفی کنند. لذا این رویکرد جدید نشان می‌دهد که نیروهای ملی-مذهبی این بار راضی نیستند در خانه اپوزیسیون بنشینند و انتخابات را از بیرون تماشا کنند. این تغییر رویکرد نشانگر این است که یکی از نیروهای اصلی قطب اپوزیسیون قصد دارد براساس الگوی اکثریت / اقلیت

— به رغم همه محدودیتهایی که این نیرو با آن مواجه است — وارد عرصه سیاست شود. به این ترتیب این دوری از وضعیت دوقطبی از ناحیه اپوزیسیون حکایت از نزدیک شدن سیاست ایران به وضعیت توسعه سیاسی می‌کند.

با توجه به آنچه گفته شد، اگرچه در دو هفته گذشته محاکمه عبدالله نوری و زندانی کردن سردبیر روزنامه عصر آزادگان و وکیل او، که در واقع جرم واقعی آنها اعتقادشان به لزوم تقویت توسعه سیاسی بود، خبر از نیمه خالی ظرف توسعه سیاسی در ایران می‌دهد، اما دو حادثه اجلاس روحانیان و محتوای ایران فردا نشان می‌دهد که یخهای دو قطب سیاست ایران در حال ذوب شدن است و خبر از نیمه پُر توسعه سیاسی می‌دهد. امید این که با تدابیر عقلای نیروهای پوزیسیون / اپوزیسیون این علائم امیدوارکننده تبدیل به نهادهای پایدار گردد و الگوی منجمد پوزیسیون / اپوزیسیون — که عملکرد آن مبتنی بر استفاده از فرصتها، بخت، شانس و هزینه بالای سیاسی است — در سیاست جای خود را به الگوی سیال اکثریت / اقلیت — که عملکرد آن مبتنی بر رعایت قواعد دستگاه انتخاباتی است و کم هزینه است — بدهد.

جایگاه پارلمان در جامعه مدنی

چرایی توجهی به ترتیبات پارلمانی

تمایلی دیرپا در این مرز و بوم است؟

در اندیشه سیاسی موضوع «نظام پارلمانی» کشفی است که برای حل مسأله چگونگی رعایت حقوق فردی، ضمن رعایت حق اعمال حاکمیت انحصاری حکومت، صورت گرفته است. در جلسات پرسش و پاسخی که در دانشگاهها درباره انتخابات برگزار می‌شد و من هم در آنها شرکت داشتم، این وجه «پارلمان» کمتر مورد توجه قرار می‌گرفت. همین باعث شد در این زمینه دو یادداشت بنویسم که یادداشت زیر یکی از آنهاست.

در جامعه مدنی و مدرن ترتیبات پارلمانی و دستگاه انتخاباتی از جمله تدابیری است که میان دو حاکمیت پیوند برقرار می‌کند؛ پیوندی که برای حیات پرتحول جامعه امروزی که از میلیونها جمعیت باسواد شهری و روستایی تشکیل شده است، ضروری است. جامعه مدنی بدون حاکمیت انحصاری حکومت تداوم نمی‌یابد؛ زیرا اگر افراد و گروهها در جامعه حق و توانایی اعمال قدرت خود را به نهاد حکومت واگذار نکنند و هرکس و گروهی خود را مجاز به مداخله بدانند، در آن صورت چنین جامعه‌ای نه فقط مدنی نیست بلکه جامعه‌ای بدوی است که دائم در معرض هرج و مرج است. با این همه، با این که حاکمیت انحصاری حکومت برای برقراری جامعه مدنی ضروری است ولی در این جامعه نهاد حکومت شرّ تلقی می‌شود، اما شری که وجود آن برای حیات جامعه، بنا به دلیلی که اشاره شد، ضروری است. غیر از انحصاری بودن نهاد حکومت، در جامعه مدنی بر حاکمیت مردم نیز

تأکید می‌شود. حاکمیت مردم از این اصل ناشی می‌شود که افراد جامعه - صرف نظر از تعلقات مذهبی، قومی، نژادی، فامیلی، طبقاتی و سیاسی - واجد حقوقی برابر هستند و یکی از این حقوق حق تعیین سرنوشت است. لذا برابر این اصل مردم باید بتوانند در فرآیند تأسیس، اداره و تدبیر حکومت مشارکت کنند، در غیر این صورت حکمرانی بدون رضایت مردم دائم با چالش روبروست، زیرا آحاد مردم خود را ذیحق در امر حکومت کردن می‌دانند و چون به اندازه همه افراد جامعه پُست حکومتی وجود ندارد تنها راهی که می‌ماند این است که مردم به طریقی رضایت خود را از حکمرانان اعلام کنند. از این رو برای برقراری پیوند میان دو حاکمیت «حکومت» و «مردم» ترتیبات پارلمانی و دستگاه انتخاباتی راهکاری است که به موجب آن از یک طرف حق حاکمیت مردم از طریق امکان نماینده شدن و نماینده انتخاب کردن رعایت می‌شود و از طرف دیگر نمایندگان مردم در پارلمان می‌توانند از طریق تصویب قوانین و نظارت بر حکمرانان، این شرط لازم، یعنی حکومت را کنترل کنند. بنابراین، در هر جامعه‌ای که نهاد پارلمان و دستگاه انتخاباتی به درستی کار نکند، به همان میزان از یک ویژگی مهم جامعه مدنی - یعنی پیوند نهادین میان حاکمیت حکومت و حاکمیت مردم - فاصله می‌گیرد.

برابر مقدمه فوق، یک سؤال اساسی این است که چرا قریب یکصد سال است که در جامعه ایران - از انقلاب مشروطه به بعد - که تصمیم به استقرار ترتیبات پارلمانی گرفته شده و تجربه قریب سی دوره از تشکیل مجلس - پارلمان - را پشت سر گذاشته است، همچنان نیروهای قدرتمند بازدارنده‌ای وجود دارند که رعایت ترتیبات پارلمانی را امری لازم و اصیل نمی‌دانند و برای این که از پیامدهای انجام درست انتخابات پارلمانی، که موقتی بودن سمتها و تغییر سیاستمداران است، در امان باشند، از دستکاری و ایجاد مانع در جریان انتخابات دریغ نمی‌کنند؟ برای نشان دادن بی‌توجهی و کسارشکنی در ترتیبات پارلمانی در پیش از انقلاب می‌توان به «مجالس فرمایشی» دوران پهلوی استناد کرد. حتی پس از انقلاب اسلامی با این که یکی از اهداف امام خمینی^(ره) پایان دادن به مجالس فرمایشی بود و صراحتاً بر میزان بودن رأی ملت تأکید می‌کرد، باز همین تمایل منفی را می‌توان در بخشی از عملکرد شورای نگهبان - خصوصاً پس از جنگ - نسبت به کاندیدا شدن برخی افراد - حتی

در میان یاران امام و انقلاب - نشان داد. متأسفانه حتی پس از دوم خرداد نیز این تمایل به کنترل مجلس را در آستانه انتخابات مجلس ششم با برخورد ضربتی که نسبت به عبدالله نوری انجام شد می توان دید؛ به طوری که اگر او مدیرمسئول روزنامه خرداد - که از حقوق شهروندی و اهمیت اعمال صحیح ترتیبات پارلمانی دفاع می کرد - نبود و اگر کاندیدای نمایندگی مجلس نمی شد چه بسا هم اکنون در زندان اوین به سر نمی برد. بنابراین، با توجه به تداوم تمایل در ایجاد مانع در امر پارلمان، باارزش خواهد بود که به عللی که این تمایل درازدامن را توضیح می دهد، اشاره کنیم؛ تمایلی که اگر در پرتو آگاهی شهروندان کنترل نشود یکی از بنیانهای اساسی مدنیت در جوامع امروزی به سخره گرفته شده است. این نوشته تنها به ذکر سه علت، آن هم از زاویه اندیشه سیاسی، می پردازد.

اول. ضعف اندیشه سیاسی جدید در تفکر نخبگان، سیاستمداران و تأثیرگذاران جامعه از یک طرف و حضور و قوت اندیشه سیاسی پدرمآبی (اداره جامعه بر اساس روش پدرانه) از طرف دیگر، یکی از زمینه های است که به موجب آن ایجاد موانع در راه اجرای ترتیبات پارلمانی جدی تلقی نمی شود. هنوز اندیشه سیاسی در ایران نوعی ریش سفیدی از موضع قدرت - و از نوع صلاح دیدی که پدر برای سرنوشت فرزندش در نظر می گیرد، که حتی اگر آن صلاح دید تلخ باشد، باز هم لازم الاتباع است - تلقی می شود. هنوز از حکومت این تلقی وجود دارد که اگر کار حکومت به دست افراد صالح بیفتد و آن افراد از ابزار قدرت امنیتی و مالی حکومت سوء استفاده نکنند، امورات کشور اداره و بسامان خواهد شد. در صورتی که در برابر چنین اندیشه پدرمآبانه ای که هواداران زیادی در کشور ما دارد و جزئی از فرهنگ سیاسی ماست، اندیشه سیاسی مدرن قرار دارد که اگرچه حکومت را لازم می داند ولی از شرور آن غافل نیست؛ اندیشه ای که هواداران کمی در بخشهای تأثیرگذار جامعه دارد. هنوز این اندیشه سیاسی جا نیفتاده که این کافی نیست که فقط آدمهای خوب در سمتهای حکومتی قرار داشته باشند تا مردم و شهروندان از شر حکومت در امان باشند، بلکه برای مهار شرور حکومت لازم است سلسله ترتیباتی را اندیشید که اگر آن آدمهای خوب هم خواستند بد عمل کنند به واسطه آن ترتیبات قادر نباشند بدی کنند و بر شر حکومت شر بیفزایند. به همین منظور و به همین دلیل آن اندیشه ای

که برای مهار حکومت اصل ترتیبات پارلمانی را کشف کرده، در مرکز توجه اندیشه سیاسی مدرن قرار گرفته است؛ اندیشه‌ای که هنوز جا را بر اندیشه سیاسی پدرمآب تنگ نکرده است.^۱

دوم. ریشه‌داری اندیشه سیاسی پدرمآب به‌خاطر میراث تاریخی دوهزارساله‌اش قابل فهم است اما در تاریخ مدرن ایران، در میراث سیاسی اندیشه چپ که بیش از شش دهه تولید فکری و ادبیاتی داشته است، خبری از توجه به ترتیبات پارلمانی نیست. وجه غالب تفکر چپ در ایران از چپ مارکسیستی-لنینیستی در روسیه اثر گرفته و چپ متأثر از سوسیال‌دموکراسی اروپایی در اقلیت بوده است. در میراث چپ «برابری سیاسی» بی‌ارزش تلقی می‌شده و بر «برابری اجتماعی» تأکید می‌شده است. از نظر آنها اگرچه نظامهای پارلمانی قصد دارند به‌طور غیرمستقیم برابری سیاسی را از طریق دستگاه انتخاباتی و پارلمانی تأمین کنند ولی در این نظامها از این موضوع مهم غفلت می‌شود که این صاحبان ثروت هستند که بر فرآیند انتخابات اثر می‌گذارند و «آدمهای» خود را به‌خانه قدرت و حکومت می‌فرستند. از این‌رو در این میراث حکومت‌های انتخاباتی در اصل چماقی در دست طبقات سرمایه‌دار هستند تا جامعه را در جهت منافع خود اداره کند. لذا در این تفکر این ترتیبات انتخاباتی نیست که مهم تلقی می‌شود، بلکه این برابری اجتماعی در معیشت، در آموزش و در بهداشت مردم است که باید ابتدا تأمین شود تا بعد نوبت به برابری سیاسی و انتخابات برسد. در این دیدگاه به جای تأکید بر روشهای پارلمانی، روشهای انقلابی برای تغییرات ارزش پیدا می‌کند. حتی در آنجا هم که این ترتیبات توسط چپ نفی نمی‌شده است از آن ترتیبات به‌عنوان یک ابزار استفاده کرده‌اند. بدین ترتیب میراث چپ دومین علتی است که باعث شده است توجه به ترتیبات پارلمانی یک اصل تلقی نشود.

سوم. غیر از میراث تفکر اندیشه سیاسی پدرمآب و تفکر چپ، توجه به اندیشه چپ مذهبی زمینه سوم را برای این بی‌توجهی فراهم کرده است. چپ مذهبی هم

۱. تازه، از این گرایش سیاسی در کشور که اندیشه ترتیبات پارلمانی را سوغات غربیان کافر و غارتگر می‌داند و انجام این ترتیبات را زمینه‌ای برای ورود افراد فرصت‌طلب و فاسد به حرم حکومت تلقی می‌کند، در اینجا ذکر به میان نمی‌آوریم.

تحت تأثیر اندیشه «برابری اجتماعی» بوده است. دکتر شریعتی به عنوان یک شخصیت فکری تأثیرگذار بر چپ مذهبی، صریحاً حکومت مبتنی بر ترتیبات پارلمانی - یعنی دموکراسی - را حکومت «رأسها» می خواند و تا تحقق یک وضعیت برابر اجتماعی، از حکومت و دموکراسی متعهد دفاع می کرد.^۱

به بیان دیگر، برابر اندیشه چپ مذهبی نیز حکومت می باید در دست حاکمان مسلمان، متقی، انقلابی، آزاده و باتدبیر باشد. در اندیشه آنها چاره‌ای مثل ترتیبات پارلمانی برای مهار شر حکومت در نظر گرفته نمی شد و ترتیبات پارلمانی تا آنجا ارزش داشت که از طریق آن بتوان حکومت را به دست گرفت و به وسیله آن حکومت انقلابی، بتوان اصل برابری اجتماعی را در جامعه جامه عمل پوشاند و از این طریق به داد مستضعفان رسید. تنها پس از پایان جنگ بود که توجه به روشهای اصلاحی و ترتیبات پارلمانی وجه غالب اندیشه چپ مذهبی شد. نکته این که فشاری که هم اکنون بر نیروهای چپ مذهبی اصلاح طلب وارد می شود خود نشان دهنده بی پناهی اندیشه سیاسی جدید در ایران است؛ زیرا این فشارها در شرایطی بر چپ مذهبی اصلاح طلب وارد می شود که این نیرو سابقه ایثارگریها و فداکاریهای بی بدیل را در فرآیند انقلاب اسلامی و جریان جنگ تحمیلی دارد، ولی چون این نیرو هم اکنون به لحاظ اصولی، و نه ابزاری، از ترتیبات پارلمانی دفاع می کند، مورد غضب طرفداران اندیشه سیاسی پدرمآب قرار گرفته است.

به سؤال این نوشته بازگردیم. در اندیشه سیاسی نیروهای تأثیرگذار، هنوز تلقی مدرن از سیاست وجه غالب پیدا نکرده است و حتی تا حدودی امری فانتزی تلقی می شود. در اندیشه مدرن برای مهار کردن شر حکومت به ترتیبات پارلمانی - و به موجب آن موقتی بودن خانه حکومت - تمسک می شود؛ پیشنهادی که از یک طرف حاکمیت بلامنازع حکومت را جدی می گیرد و از طرف دیگر حاکمیت مردم را به طور غیرمستقیم می پذیرد. این در حالی است که در اندیشه ریش سفیدی هیچ ترتیبات نهادی غیر از انصاف حاکمان پیشنهاد نمی شود. لذا تا زمانی که اندیشه ریش سفیدی وجه غالب را دارد ایجاد مانع در ترتیبات انتخاباتی امری امکان پذیر

۱. حکومتی که عده‌ای از روشنفکران انقلابی صلاح آنرا تشخیص می دهند.

است^۱ و صدای طرفداران روشهای اصلاحی و پارلمانی، حتی اگر کارنامه درخشانی در جریان انقلاب و جنگ داشته باشند، شنیده نمی شود. از این روست که مسئولیت نیروهای اصلاح طلب در انجام درست ترتیبات پارلمانی در جریان انتخابات مجلس مضاعف می شود.

عصر آزادگان، ۱۳۷۸/۹/۱۲

۱. در صورتی که نتیجه انتخابات به مصلحت و نفع ساکنان خانه حکومت تشخیص داده نشود.

نمایندگان مستقل

افزایش تعداد آنها در مجلس ششم به چه معناست؟

برخلاف این امر متعارف، که خلیه‌ها مستقل بودن را ارزش تلقی می‌کنند، اگر تعداد مستقلها زیاد شود این امر علامت جامعه توده‌ای است و با جامعه پلورالیستی - تکثرگرا - فاصله دارد. یادداشت زیر به شرح این نکته اختصاص دارد.

تنزل اعتبار محافظه کاران در نزد افکار عمومی، احتمال حذف تعداد زیادی از کاندیداهای اصلاح طلبان از طریق نظارت استصوابی، ضعف رقابتهای جدی جناحی - و حزبی - در شهرستانهای کوچک، حداقل سه علتی است که ناظران سیاسی را واداشته تا پیش‌بینی کنند که در ترکیب مجلس ششم تعداد نمایندگان مستقل نسبت به نمایندگانی که وابستگی جناحی دارند بیشتر خواهد شد. در واکنش نسبت به این پیش‌بینی، محافظه کاران به این علت که اکثریت فعلی مجلس پنجم را از دست می‌دهند ناراحت هستند، ولی از این که «اکثریت مجلس ششم» به خاطر حضور فزاینده مستقلها در دست نمایندگان جبهه دوم خرداد - اصلاح طلبان - قرار نمی‌گیرد خشنودند. به موازات این رضایت احتمالاً بخشی از اصلاح طلبان نیز از این که محافظه کاران اکثریت را در مجلس از دست می‌دهند خوشحال‌اند.^۱ آنها از این زاویه، در خوشحالی آن بخش از مردم کوچه و بازار که نه دلخوشی‌ای از این سو

۱. خصوصاً آن بخش از اصلاح طلبانی که معتقدند در عرصه سیاسی کشور تشکلهای سیاسی که به طور جدی دیدگاههای آنان را نمایندگی کنند، کم هستند.

— یعنی محافظه کاران — و نه اعتمادی به آن سو — یعنی اصلاح طلبان — دارند، شریک هستند. با این همه و به رغم وجود این واکنشها، این نوشته بنا به سه دلیل زیر افزایش تعداد مستقلها را در پارلمان، به نحوی که اکثریت را در بر گیرند، علامتی منفی برای توسعه سیاسی جامعه می داند، و برعکس، کثرت تعداد نمایندگانی را که مواضع جناحی روستتری داشته باشند و بتوانند به پارلمان راه یابند، امری مثبت برای توسعه و ثبات سیاسی کشور ارزیابی می کند.

اول. پارلمان نهادی است که رقابتهای سیاسی میان جناحهای اصلی در جامعه را به درون خود وارد می کند و با اعمال ترتیبات پارلمانی این رقابتها را به دو عنصر سازنده در عرصه حکومت — و سیاست — در جامعه تبدیل می کند: یکی تشکیل عنصر «نمایندگان جناح اکثریت» است که به وسیله این اکثریت از طریق تصویب قوانین، رأی اعتماد به مقامات و نظارت بر امور، هدایت ماشین حکومت را به عهده می گیرد. عنصر دوم تشکیل «نمایندگان جناح اقلیت» است. این نمایندگان رفتار سیاسی حاکمانی را که کرسیهای خانه حکومت را از طریق نمایندگان اکثریت به دست آورده اند کنترل می کنند و حاکمان در طول حکمرانی موقت چهار ساله خود همچنان خود را زیر چشمان منتقدان جناح اقلیت احساس خواهند کرد و بدین گونه از میزان «شر» حکومت کاسته خواهد شد. لذا اگر رفتار نمایندگان پارلمان به جای این که در قالب فعالیتهای جناحی و حزبی — یعنی قالب اکثریت و اقلیت — سامان یابد، در قالب نمایندگان مستقل سامان یابد، اولاً برنامه ها و اولویتهای جناحی — که قبلاً در جلسات جناحها تدوین شده و در هنگام انتخابات به معرض داوری انتخاب رأی دهندگان قرار گرفته است — در سطح پارلمان به حاشیه می رود و بیشتر جای خود را به دیدگاههای سلیقه ای و محلی در هنگام تصویب قوانین و رأی اعتماد به مقامات می دهد.

ثانیاً، حضور نمایندگان مستقل زمینه ای می شود که آن بخش از قدرت سیاسی، اجرایی و مالی که خارج از قلمرو نظارت پارلمان است بتواند بر رفتار نمایندگان مستقل در جهت خنثی کردن نمایندگانی که صاحب دیدگاه و برنامه جناحی هستند اثر بگذارد. بنابراین، این دو زمینه باعث می شود که کارکرد اصلی نهاد پارلمان که عبارت است از انتقال چالشهای سیاسی جامعه — که توسط جناحهای سیاسی بیان می شود — به درون پارلمان و تبدیل این چالشها به اهرمی برای هدایت و کنترل حکومت — که بر اساس آرای نمایندگان مردم است — از کار بیفتد.

دوم. پارلمان با تعداد مستقل‌های زیاد علامت جامعه‌ای توده‌ای است و تا تشکیل یک جامعه تکثرگرا که رئیس‌جمهور و عده تقویت آن را داده است، فاصله دارد. در جامعه توده‌ای اقشار اجتماعی یا به منافعی که از طریق «تشکیل‌یابی» خود به دست می‌آورند آگاه نیستند و یا حکومت آنها را در روند تشکیل‌یابی تقویت و همراهی نمی‌کند. لذا در چنین جامعه‌ای به جای این که گروه‌های سیاسی، که اقشار اجتماعی را نمایندگی می‌کنند، برنامه و اولویتهای خود را در پرتو یک کار جمعی و جناحی مشخص کنند، شرایطی فراهم می‌شود که افراد مستقل در هنگام انتخابات با دادن وعده و وعیدهای - یا طرح شعارهای غیرعملی - بیشتر برای جذب آرای مردم تمایلات روزمره آنها را مورد خطاب قرار دهند و وقتی هم به درون پارلمان راه یافتند، به دلیل وجود موانع و کمبودهای ساختاری، به جای این که مشکلات حوزه انتخاباتی خود را حل و فصل کنند احتمالاً موفق شوند مشکلات شخصی خود را در پناه سمت نمایندگی حل و فصل کنند. حتی اگر این نمایندگان مستقل قادر باشند فعالیت جدی انجام دهند بیشتر محتمل است که اهداف توسعه ملی را به نفع یک منطقه خاص - با فشار ویژه‌ای که بر مقامات وارد می‌آورند - منحرف کنند. در صورتی که در جامعه تکثرگرا معمولاً برنامه و اولویتهای جناحهای سیاسی بخشی از نیازهای جامعه را - با یک ارزیابی کارشناسانه‌تر - نمایندگی می‌کند و این نحوه سازماندهی امکان پیشبرد برنامه‌های توسعه را در جهت اهداف ملی در مقایسه با اهداف محلی و شخصی افزایش می‌دهد.

سوم. ترکیب اکثریت مستقلها در پارلمان توجیه اقتصادی ندارد، زیرا بنا به دو دلیل فوق، توجیه هزینه‌هنگفت دستگاه و ترتیبات پارلمانی از بودجه عمومی در صورتی است که این دستگاه بتواند رقابتها و منازعات سیاسی درون جامعه را به رقابتی قاعده‌دار برای هدایت و کنترل حکومت تبدیل کند. اگر قرار باشد جناحهای اکثریت و اقلیت در پارلمان تشکیل نشود و اکثریت مستقلها هر کدام بخواهند برنامه‌ها و سلیقه‌های خود را پیگیری کنند نه فقط کارکرد هدایتی و کنترلی پارلمان مخدوش می‌شود بلکه اولاً، چون مردم به افراد مستقل رأی داده‌اند پس از چهار سال دقیقاً نمی‌توانند به بررسی عملکرد نماینده خود بپردازند - و حتی ممکن است نماینده آنان پس از یک دوره نمایندگی برای همیشه در تهران مقیم شود - ولی وقتی مردم به برنامه‌ها و اولویتهای کاندیداهای احزاب رأی دادند، امکان ارزیابی و حساب‌کشی بهتر فراهم می‌شود.

ثانیاً، این نمایندگان مستقل بیش از نمایندگان جناحی مجبورند به تبلیغات مصنوعی برای اثبات موقعیت خود در نزد مردم متوسل شوند و بدین طریق بر ویژگیهای توده‌ای جامعه می‌افزایند، و این در حالی است که در وضعیت جامعه توده‌ای منازعات سیاسی شکل غیرقابل کنترل - یعنی شکل غیرپارلمانی - به خود می‌گیرد و دائماً جامعه را در معرض بی‌ثباتی سیاسی قرار می‌دهد. از این رو، جامعه از یک طرف باید هزینه‌های بی‌ثباتی سیاسی را متحمل شود و از طرف دیگر هزینه‌های پارلمانی بی‌خاصیت را تأمین کند.

به سؤال این نوشته برگردیم. در ظاهر امر، افزایش تعداد «مستقلها» در پارلمان ممکن است به معنای وجود تقاضاهای جدید و حضور نماینده جدید و مستقل در نظر گرفته شود، ولی در باطن امر افزایش مستقلها و محدود شدن میدان عمل رقابت جناحی در پارلمان علامتی است که حکایت از دور شدن پارلمان از کارکردهای واقعی‌اش می‌کند. از این رو، با توجه به اهمیت کارکرد پارلمان، وظایف شخصیت‌های تأثیرگذار، هم در عرصه حکومت و هم در عرصه نهادهای مدنی، سنگین می‌شود. از یک طرف مسؤولان حکومتی برای حفظ مصالح ملی و ثبات سیاسی باید سعی کنند کاندیداهایی که مواضع جناحی و حزبی دارند از طریق فیلتر نظارت استصوابی نشوند. آنان باید وجود جناح‌های سیاسی موجود را که اینک خود را در شکل‌بندی دو جبهه محافظه‌کاران و جبهه دوم خرداد - یا اصلاح‌طلبان - نشان می‌دهند سرمایه‌ای ملی به حساب بیاورند - نه ناشی از یک توطئه خارجی - و این شکل‌بندی سیاسی را با به رسمیت شناختن همه گروه‌های سیاسی که این دو جبهه را تشکیل می‌دهد به زمینه‌ای برای شکل‌گیری حضور اکثریت / اقلیت جناحی در پارلمان تبدیل کنند.

از طرف دیگر، شخصیت‌های تأثیرگذار در نهادهای مدنی و مستقل از دولت نیز باید آن کاندیداهایی را که دارای مواضع جناحی و حزبی هستند امری مثبت تلقی کنند و صرف مستقل بودن کاندیداها را ارزش به حساب نیاورند و از این طریق با آگاه ساختن مردم، پارلمان را در جهت کارکردهای اصلی‌اش، که یکی از شرایط توسعه و ثبات سیاسی است، یاری رسانند.^۱

عصر آزادگان، ۱۳۷۸/۹/۱۸

۱. اگر برای هدایت و کنترل بی‌ثباتی از ترتیبات اکثریت / اقلیت جناحی در پارلمان استفاده نشود، در آن صورت برنامه توسعه اقتصادی بلندمدتی هم در جامعه امکان تحقق پیدا نمی‌کند.

رویکرد متأخر در جامعه‌شناسی؛ جامعه و نقد راهبردهای محدود در سیاست خارجی

زمانی که در انگلستان به تحصیل اشتغال داشتم، به طور مرتب در کلاسهای درس آنتونی گیدنز که در کالج LSE دانشگاه لندن تشکیل می‌شد و بیش از هزار نفر در آن شرکت می‌کردند، حاضر می‌شدم. این استقبال کم‌نظیر به چند دلیل صورت می‌گرفت. اول آن‌که، او بعد از چند دهه رکود، مجدداً جامعه‌شناسی کلان‌نگر را مطرح می‌کرد. رویکرد او به جامعه‌شناسی با رویکرد بنیانگذاران جامعه‌شناسی – جامعه‌شناسان مدرنیته اول – تفاوت جدی دارد و به جامعه‌شناسی مدرنیته دوم مشهور است. واحد تحلیل او جامعه جهانی است و رابطه فرد و جمع را در قالب تئوری ساخت‌یابی – نه ساختگرایی – می‌بیند. این مباحث از ظهور رویکردی جدید در تجزیه و تحلیل امور اجتماعی-سیاسی حکایت می‌کند که نگارنده هنوز با آن دست و پنجه نرم می‌کند. مقاله زیر اولین کار من در این زمینه بود.

دفاع از استقلال و منافع ملی، از اهداف اصلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی است. به عنوان نمونه، اتخاذ راهبرد «نزدیکی به کشورهای غربی منهای امریکا» یکی از راههایی است که قریب یک دهه مورد توجه سیاست خارجی بوده تا از طریق آن استقلال و منافع ملی کشور حفظ شود. با این‌که پس از دوم خرداد ۱۳۷۶، دیدگاه گفتگوی تمدنها راهبرد مذکور را به چالش خوانده، ولی عملاً این راهبرد همچنان مبنای فعالیت دستگاه سیاست خارجی است. اتخاذ این راهبرد دلایل و علل گوناگونی دارد. از نظر این نوشته یکی از دلایل نظری ارجاع به این راهبرد را می‌توان

در تأثیر تلقی متعارف از معنای «جامعه» که در میان کارشناسان و مسئولان رایج است جستجو کرد؛ برداشتی که فاقد جهان‌نگری است و قادر نیست چارچوب نظری واقعی‌تر و بازتری را برای دفاع از استقلال و منافع ملی در جهان پیچیده کنونی ارائه دهد. این نوشته در پی ارزیابی همه‌جانبه راهبردهای سیاست خارجی نیست، بلکه هدف این است که با جدی گرفتن رویکرد متأخر – و جدید – دانش جامعه‌شناسی در تفسیر معنای جامعه نشان دهد چگونه این نوع راهبردها از محدودنگری و عدم کارآیی رنج می‌برند.

جامعه‌شناسی – چه رویکرد متعارف و چه رویکرد متأخر آن – علی‌الاصول در پی فهم محتوای جامعه جدید – و تفاوت‌های آن با جوامع پیشین – است. یکی از تفاوت‌های این دو رویکرد توجه به «واحد تحلیل» است. در حالی که واحد تحلیل در هر دو رویکرد، جامعه^۱ است، ولی در اولی حدود واحد تحلیل به صراحت روشن نیست و معمولاً منظور از جامعه در آن به معنای دولت-ملت یا دولت ملی^۲ است؛ اما در رویکرد دوم بر حدود جامعه تأکید می‌شود و این تعبیر به معنای «جامعه جهانی» به کار می‌رود. در رویکرد دوم اتخاذ واحد جهانی^۳ در تحلیل جامعه‌شناسی امری سلیقه‌ای نیست، بلکه همان‌گونه که مؤلفه‌های بنیانی در جامعه‌شناسی متعارف، عوامل شکل‌دهنده و پیش‌برنده جامعه جدید – در سطح ملی و در اندازه یک کشور – قلمداد می‌شوند، در رویکرد متأخر جامعه‌شناسی بُعد جهانی این مؤلفه‌ها مورد تأکید قرار می‌گیرد. لذا سخن اصلی این نوشته، با جدی تلقی کردن این رویکرد متأخر – برگرفته از آرای آنتونی گیدنز –، این است که جامعه ایران و مردمان آن فقط تحت تأثیر نهادها و ساختارهایی در اندازه ملی – کشور – زندگی نمی‌کرده و نمی‌کنند، بلکه این جامعه تحت تأثیر نهادها و ساختارهای جامعه جهانی زندگی می‌کند و سیاست خارجی جهان‌نگر و جهانگرا از لوازم این زندگی جهانی است. لزوم اتخاذ چنین سیاستی ناشی از مصالح روزمره اداره کشور در اوضاع کنونی جهان نیست، بلکه ناشی از مقتضیات جامعه جدید است که نهادهای اصلی تشکیل‌دهنده آن بُعد جهانی دارند.

1. society

2. Nation-State

3. global

جامعه در جامعه‌شناسی متعارف

عوامل تشکیل دهنده جامعه جدید کدام است؟ در میراث جامعه‌شناسی متعارف - متأثر از اندیشه‌های بنیانگذاران این رشته: مارکس، دورکیم و وبر - گرایش بر این است که عاملی به عنوان مهمترین عامل تشکیل دهنده جامعه جدید پیشنهاد شود. در دیدگاه مارکس عامل تشکیل دهنده جامعه جدید عنصر «سرمایه‌داری» است. با فروپاشی فئودالیسم، تولید فرآورده‌های کشاورزی مبتنی بر نظام ارباب‌رعیتی جای خود را به تولید در بازارهای ملی - و بین‌المللی - داد که به موجب آن، نه فقط کالای مادی بلکه قدرت کار انسانی نیز به کالا تبدیل شد. ساماندهی اجتماعی در جامعه جدید، چه از حیث اقتصادی و چه غیر آن، سرمایه‌دارانه است. این دیدگاه خصلت ناآرام و پرتحرک جامعه جدید را در نتیجه چرخه سرمایه‌گذاری - سود - سرمایه‌گذاری تبیین می‌کند. این چرخه در ترکیب با ویژگی همه‌جایی کاهش نرخ سود، نظام سرمایه‌داری را پیوسته به گسترش وامی‌دارد. در برابر این دیدگاه، دورکیم ماهیت جامعه جدید را اساساً متأثر از عنصر «صنعتگرایی» می‌داند. به عقیده او، رقابت سرمایه‌دارانه عنصر اساسی سامان صنعتی جدید نیست. او برخی از ویژگیهایی را که جامعه‌شناسی مارکس بر آنها تأکید شدید دارد حاشیه‌ای و گذرا می‌داند. خصلت دائماً متغیر زندگی اجتماعی در جامعه جدید اصولاً از سرمایه‌داری ریشه نمی‌گیرد، بلکه محرک اصلی آن از «تقسیم کار پیچیده‌ای» سرچشمه می‌گیرد که از طریق بهره‌برداری صنعتی از طبیعت، تولید را در جهت برآوردن نیازهای انسانی به پیش می‌راند. در دیدگاه ماکس وبر عنصر «سرمایه‌داری عقلانی» مکانیسمهای اقتصادی مشخص شده از سوی مارکس را دربر می‌گیرد، که از آن جمله است کالایی شدن کار دستمزدی.

با این همه، سرمایه‌داری در منظر وبر چیزی متفاوت از دیدگاه مارکس است. «عقلانیت» متجلی در تکنولوژی - یا صنعت - و سازمان فعالیت‌های بشری - دیوانسالاری یا دستگاه بوروکراتیک - بن‌مایه اصلی اندیشه ماکس وبر است. اما در برابر این رویکرد کلاسیک و متعارف رویکرد گیدنز قرار دارد. ویژگی رویکرد او در تحلیل جامعه جدید این نیست که در برابر سه عنصر سرمایه‌داری، تقسیم کار اجتماعی و عقلانیت صنعتی - و سازمانی - که بنیانگذاران جامعه‌شناسی کلاسیک

پیشنهاد کرده‌اند، عنصر جدیدی را پیش می‌نهد، یا این‌که در تحلیلش ترکیبی از مجموع آن عوامل را در شکل‌گیری جامعه و زندگی جدید دخیل می‌داند؛ بلکه ویژگی عمده رویکرد او این است که معتقد است جامعه و زندگی جدید تحت تأثیر مدرنیته^۱ است و سرچشمه‌ها و نهادهای این مدرنیته، چندبعدی و جهانی است.

جامعه در جامعه‌شناسی متأخر

این مدرنیته از سه سرچشمه پویا و به هم مرتبط نشأت می‌گیرد. اول، «جدایی زمان و مکان» در روابط اجتماعی است. در جامعه جدید «محل» مألوف آدمیان در زندگی دیگر واقعیت ندارد، بلکه این موقعیتهای محلی تحت نفوذ روابط اجتماعی دوردست و «فاصله‌دار» قرار دارند. لذا در برابر «وضع قابل مشاهده موقعیت محلی»، این روابط فاصله‌دارند که ماهیت پنهان روابط اجتماعی در جامعه جدید را تعیین می‌کنند.

دوم، «ازجا‌کنندگی نظامهای اجتماعی» به معنای «کننده شدن» روابط اجتماعی از محیطهای مألوف محلی و تجدید ساختار این محیطها در جهت پهنه‌های نامحدود زمانی-مکانی است. — دو مکانیسم «ازجا‌کننده» در تحول نهادهای زندگی جدید دخیل‌اند؛ یکی ایجاد نشانه‌های نمادین ارتباط، مانند سیستم پولی، و دیگری استقرار نظامهای تخصصی؛ هر دو مکانیسم مذکور به «اعتماد» بستگی دارد. البته منظور اعتماد به افراد نیست، بلکه مقصود اعتماد به قابلیت‌های انتزاعی است. — سومین سرچشمه مدرنیته از «بازاندیشی» نسبت به روابط اجتماعی در پرتو علوم جدید مایه می‌گیرد. این بازاندیشی نهادها و عملکرد اجتماعی، خود دوباره و پیوسته بازاندیشی و در پرتو اطلاعات جدید اصلاح می‌شود و بدین ترتیب ویژگی آنها به گونه‌ای مستمر تغییر می‌کند. به همین دلیل است که قبول یا تأیید عملکرد یک نهاد به علت سنتی بودن آن نیست، بلکه در پرتو دانشی است که اعتبارش را از سنت نگرفته است.^۲ ویژگی مدرنیته نه استقبال از چیز نو به خاطر نو بودن آن است، بلکه به خاطر اصل بازاندیشی درباره همه چیز است. بنابراین، سه سرچشمه مدرنیته از

1. Modernity

۲. از این رو سنت توجیه‌شده، آن سنتی است که لباس عاریتی به تن کرده و هویت آن در بازاندیشی دنیای جدید ریشه دارد.

یک سو جامعه جدید را ذاتاً انرژی زا و پویا، و از سوی دیگر ناستوار و متغیر می‌کند. به همین دلیل از نظر گیدنز زندگی در جهان مدرن بیشتر به سوار شدن بر «گردونه بی‌مهار» می‌ماند و با سوار شدن بر اتومبیلی که کاملاً تحت نظارت راننده است از اساس تفاوت دارد.

از نظر گیدنز ابعاد چهار نهاد متشکله مدرنیت فوق نیز که روح جامعه جدید را تشکیل می‌دهد، غیر از سرچشمه‌های آن، جهانی است. یکی از دو مجموعه به هم پیوسته نهادی که از آغاز تکوین، یعنی از سده‌های پیشین - نه فقط در پایان قرن بیستم به دلیل رشد فزاینده تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات - جهانی عمل می‌کرده است، نهاد سرمایه‌داری است. این نهاد مبتنی بر تولید، نوآوری، مالکیت خصوصی، حقوق کارمزدی و رقابت میان تولیدکنندگان و مصرف‌کننده است و موتور محرکه آن چرخه سرمایه‌گذاری - سود - سرمایه‌گذاری است. دومین نهاد صنعت است که مبتنی بر نقش مؤثر ماشین در بارور کردن نیروی بی‌جان مواد اولیه است و سازمان اجتماعی مخصوصی را می‌طلبد که به طرز چشمگیری بر گسترش شبکه‌های حمل و نقل، ارتباطات - و زندگی خانگی - اثر می‌گذارد. این دو نهاد - که گیدنز از جامعه‌شناسی متعارف وام گرفته است - در چارچوب ملزومات و حدود دولتهای ملی محبوس نمی‌شوند؛ زیرا نهاد سرمایه‌داری چون مبتنی بر مالکیت خصوصی است استقلال خود را حتی‌الامکان از حوزه سیاسی حفظ می‌کند و مسیر خود را خود تعیین می‌کند و دولت به این دلیل بر «انباشت سرمایه» که در اختیار او نیست - بلکه در اختیار کارآفرینان سرمایه‌داری است - نظارت مؤثری ندارد. از این رو، منطق پویای سرمایه‌داری، طول، عمق و آسمان این کره خاکی را می‌کاود و به جلو می‌رود و در مرزهای سیاسی محبوس نمی‌شود.

شاید بهترین نشانه‌ای که برای جهانی بودن این دو نهاد گویا باشد این است که در دو قرن اخیر دولتهای قدرتمند استعماری نتوانستند کشورهای موجود جهان را به کنترل درآورند و اگر بر بخشی از جهان هم مسلط شدند نتوانستند آن را حفظ کنند. ولی امروزه دو نهاد سرمایه‌داری و صنعت‌گرایی در تمام نقاط جهان، صرف‌نظر از سیستمهای سیاسی آنها، نفوذ کرده و ریشه گرفته‌اند.

سومین نهاد جهانی مدرنیت که در نگاه اولیه غیرجهانی به چشم می‌آید، نهاد دولت - ملت، یا دولت ملی است. یکی از ویژگیهای منحصر به فرد دولتهای ملی - برخلاف امپراتوریها و ملوک‌الطوایفیهای پیشین - این است که آنها توانسته‌اند

اعمال قدرت - و خشونت - را در سراسر کشور یک کاسه، متمرکز و انحصاری کنند و به چندگانگی قدرت و ملوک‌الطوایفی پایان دهند. این ویژگی انحصاری دولت ملی بدون حضور دستاوردهای دو نهاد سرمایه‌داری و صنعت‌گرایی میسر نبود. عنصر «روابط عقلانی سازمان‌یافته» در سازمانهای جدید یکی از ستونهای اصلی قدرت دولتهای ملی را می‌سازد و عنصر «صنعتی شدن وسایل اعمال قدرت» یا جنگ‌افزارهای جدید، به نیروی نظامی و پلیسی دولتهای ملی قدرتی می‌دهد که در دوره‌های پیشین شاهد آن نبوده‌ایم. جالب این‌که هرچند دولتهای ملی در مرزهای تعریف‌شده اعمال حاکمیت می‌کنند، تنها به این دلیل که از دو نهاد جهانی سرمایه‌داری و صنعت‌گرایی تغذیه می‌کنند جهانی نیستند؛ بلکه این دولتها فقط در حالتی امکان بقا در جهان جدید را دارند که توسط دولتهای دیگر به رسمیت شناخته شوند. از این‌رو بقای این دولتهای ملی به حضور دولتهای دیگر، یعنی به بُعدی جهانی، بستگی دارد. این وابستگی متقابل دولتها در دوره‌های پیش از مدرنیت در میان امپراتوریه‌ها و ملوک‌الطوایفیها سابقه نداشت.

چهارمین نهاد مدرنیت، «سازمان نظامی جهانی» است. به خاطر نقش «صنعتی شدن جنگ» دیگر از حیث نظامی شاهد وجود کشورهای جهان سوم در برابر جهان اول و دوم نیستیم، زیرا کشورهایی در جهان سوم وجود دارند که به وسایل کشتار جمعی - و هسته‌ای - دسترسی دارند. حتی اگر به دو جنگ جهانی اول و دوم نگاه کنیم این ویژگی جهانی سازمان جنگ را می‌بینیم که چگونه کشمکشهای محلی به درگیریهای جهانی تبدیل شدند. بنابراین، از نظر گیدنز، مدرنیت که روح زندگی جدید را تشکیل می‌دهد متکی به چهار نهادی است که از اساس - و از ابتدا - جهانی عمل می‌کند و در چارچوب محلی، مرزی و منطقه‌ای محدود نمی‌شود.^۱

جامعه جهانی و چشم‌اندازهای مسلط

تصویری را که گیدنز از مدرنیت و جامعه جدید در بُعد جهانی‌اش ارائه می‌دهد نباید

۱. برای آشنایی با رویکرد آنتونی گیدنز ر.ک. آنتونی گیدنز، پیامدهای مدرنیت، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷، صص ۸۳-۸۷. نیز بنگرید به:

Giddens, A. 1985: «The Nation-State and Violence» vol. II in *A Contemporary Critique of Historical Materialism*. Cambridge: Polity Press; Giddens, A. 1993: «Modernity, History and democracy» in *Theory and Modern Society*, Cambridge: Polity Press.

با دو چشم‌انداز مسلط در تفسیر «جامعه جهانی» یکی گرفت. اولین چشم‌انداز مربوط به نظریه‌های روابط بین‌الملل است که «نظام دولت ملی جهانی» را نوید می‌دهد. این چشم‌انداز بر این فرض استوار است که دولت‌های ملی به شکل‌های متفاوتی، براساس تسری الگوی دولت‌های ملی اروپایی به سراسر جهان، به تدریج به وجود می‌آیند و بر همین منوال امکان تشکیل یک دولت ملی جهانی از ائتلاف دولت‌های ملی فراهم می‌شود. اگرچه در اوایل این قرن چنین تصویر نویدبخشی تعداد زیادی از متفکران را به آینده خوشبین کرده بود، لیکن هم‌اکنون کمتر نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل هست که چنین تصویری از آینده جهان داشته باشد. دومین چشم‌انداز، نظریه «اقتصاد جهانی سرمایه‌دارانه» والرش‌تاین است. او به جای تأکید بر عنصر دولت‌های ملی یا اقتصادهای فراتر از سرحدات که در تمدن‌های قدیم وجود داشت، بر عنصر جهانی اقتصاد سرمایه‌دارانه پای می‌فشرد. او جامعه جدید را به خاطر عنصر جهانی اقتصاد، جهانی می‌داند. این جهان از سه بخش کانونی، نیمه‌پیرامونی و پیرامونی تشکیل شده است. لذا او در تحلیل جامعه جهانی از واحد تحلیل «دولت ملی» فاصله می‌گیرد و به جای تأکید بر عنصر سیاسی بر عنصر اقتصادی «سرمایه‌داری» تکیه می‌کند. ولی با این همه، این هر دو چشم‌انداز با دیدگاه گیدنز مطابقت ندارد. در چشم‌انداز گیدنز جامعه جهانی به محتوای مدرنیت، که سرچشمه‌ها و نهادهای آن جهانی عمل می‌کند، وابسته است. از این رو مفهوم جامعه جهانی برای گیدنز نه به معنای «هماهنگی جهانی دولت‌ها» است - یعنی نقد چشم‌انداز سیاسی اول - و نه به معنای «اقتصاد مسلط جهانی» - یعنی نقد چشم‌انداز اقتصادی دوم -، بلکه جامعه‌ای است که روابط اجتماعی در درون آن جهانی عمل کند. لذا اتخاذ «جامعه جهانی» به جای «دولت ملی» به عنوان واحد تحلیل جامعه‌شناسی توسط گیدنز تنها ناشی از مقتضیات سیاسی یا اقتصادی - یا پیشرفت تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات - نیست، بلکه ناشی از روابط موجود در مدرنیت است که از اساس جهانی عمل می‌کرده و می‌کند.^۱

۱. به ترتیب نگاه کنید به:

Viotti, P. and Kaup, M. 1993: *International Relations Theory*. New York: Columbia University Press; Wallerstein, I. 1974: *The Modern World-System*. New York: Academic Press; Wallerstein, I. 1979: *The Capitalist Economy*. Cambridge: Cambridge University Press.

نقد راهبرد سیاست خارجی

راهبردهای سیاست خارجی را از منظرهای مختلف می‌توان مورد ارزیابی قرار داد، ولی باید دید برابر آنچه از رویکردهای متعارف و متأخر در جامعه‌شناسی گفته شد، از راهبردهای سیاست خارجی چه ارزیابی‌ای می‌توان به عمل آورد. پاسخ این است که مفهومی که از «جامعه» و چگونگی حفظ استقلال و تأمین منافع ملی آن در اندیشه کارشناسان و دست‌اندرکاران سیاست خارجی هست، علاوه بر این که منقح نیست، بیشتر متأثر از رویکرد متعارف از مفهوم جامعه است؛ به این معنا که در تلقی آنها جامعه بیشتر به معنای یک دولت-ملت - یا دولت ملی - با مرزهای مشخص تلقی می‌شود. برابر این تلقی، جامعه ایران به دلیل منابع و موقعیت سوق‌الجیشی که دارد، بیش از یک قرن است که در معرض مطامع دولتهای استعماری است. این دولتها به خاطر قدرت صنعتی و نظامی به صورت یک طرفه «جامعه» ایران را استثمار کرده و استقلال و منافع ملی مردم را مورد تعرض قرار داده‌اند. در این تلقی گویی هر دولت ملی، یک موزائیک یا یک خانه در صفحه شطرنجی نظام بین‌الملل است و برای دفاع از استقلال و منافع ملی کشور می‌باید تنها از حدود و ثغور سیاسی، اقتصادی و فرهنگی این خانه دفاع کرد و به بیگانگان اجازه دخالت در تعیین سرنوشت این خانه را نداد.

در رویکرد فوق، برای فهم جامعه ایران نه فقط به معنای جهانی سرچشمه‌ها و نهادهای مدرنیته که سراسر جهان را فراگرفته است توجه نمی‌شود، بلکه جامعه جدید به صورتی مبهم در علانمی چون داشتن مرزهای سیاسی، صنعتی شدن، تأسیس نظامهای اداری، صنعتی شدن جنگ و دولتهای بزرگ استعماری - و معمولاً همه به صورت علانمی جدا از هم - دیده می‌شود، تا جایی که در این دیدگاه از دو امر مهم غفلت می‌شود. اول این که سرچشمه‌های زندگی جدید - فاصله‌گیری زمانی-مکانی، ازجاگندگی نهادها و انقطاع آنها از وضع پیشین و بازاندیشی در روابط اجتماعی - به عوامل سیاسی و اقتصادی تقلیل پیدا می‌کند و ماهیت اجتماعی، جامعه‌شناختی و معرفت‌شناختی آن مورد غفلت قرار می‌گیرد.

دوم، جامعه جهانی بیشتر در سایه نفوذ دولتهای قدرتمند - استعماری - که دنیا را اداره می‌کنند دیده می‌شود و از قدرت این دولتها که ریشه در نهادهای

سرمایه‌داری و صنعتی شدن، که ماهیتی غیرسیاسی دارند، غفلت می‌شود. بنابراین، مفهوم استقلال و حفظ منافع ملی وقتی به درستی تأمین می‌شود که ما خصلت جهانی این جامعه جدید را به شیوه غیرسیاسی و غیراقتصادی نیز مورد توجه قرار دهیم و با دیدی باز از ماهیت اجتماعی جامعه جدید، از استقلال و منافع ملی کشور دفاع کنیم.

در برابر لزوم داشتن این دید باز، یکی از نشانه‌های تلقی محدودنگر و فقدان تلقی جهان‌نگر در سیاست خارجی، همین راهبرد محدود «نزدیکی با غرب منهای امریکا» است؛ زیرا در این راهبرد امریکا و ایران صرفاً دو واحد سیاسی دور از هم در نظر گرفته می‌شوند که باید از نفوذ اولی در دومی جلوگیری کرد. در صورتی که در دیدگاه جامعه‌شناسی متأخر، امریکا فقط یک واحد سیاسی نیست و تفاوت ماهوی با اروپا ندارد؛ امریکا و اروپا بخش عمده‌ای از جامعه جهانی اند که در آن نهادهای سرمایه‌دارانه، صنعتی و ابزار جنگی صنعتی شده با تأثیرات جهانی حضور جدی دارند. به بیان دیگر، امریکا، اروپا و همچنین ایران، در «گردونه بی‌مهار زندگی جهانی جدید» نشسته‌اند و بر آن تأثیر می‌گذارند و به اندازه وزن خود در روابط جهانی از آن اثر می‌پذیرند. در صورتی که راهبرد مذکور، راهبردی است که بر این پیش‌فرض استوار است که گویی موزائیک اروپا از امریکا جداست و این هر دو از موزائیک ایران جدا هستند. بر اساس دیدگاهی که از ماهیت جامعه ارائه شد، چنین پیش‌فرضی صحت نداشته و اتخاذ این نوع راهبردها معنای محصلی ندارد. تداوم این راهبردها در عرصه سیاست خارجی بیشتر به دلیل کاربرد داخلی آن است و لزوماً متضمن دفاع از استقلال و منافع ملی کشور نیست. گردونه بی‌مهار زندگی جهانی جدید وحشی‌تر از آن است که بتوان آن را با اتخاذ راهبردهای محدودی که با وضعیت جامعه جدید بیگانه است مهار کرد.

مجلس ششم و تعداد بهداشتی نمایندگان مستقل نقد نقد

«مستقل بودن» از گروه‌های سیاسی برای خیلی‌ها ارزش تلقی می‌شود، اما این ارزش با روند دموکراسی و توسعه سیاسی جامعه سازگاری ندارد؛ زیرا یکی از شرایط لازم برای تحقق دموکراسی، وجود رقابت میان گروه‌های سیاسی مختلف است. در شرایط دموکراتیک، میلیون‌ها نفر از مردم نمی‌توانند برای به دست آوردن قدرت با یکدیگر به رقابت بپردازند، بلکه این گروه‌های سیاسی هستند که به نمایندگی از مردم این کار را انجام می‌دهند. به عبارت دیگر، همان‌طور که انتخابات برای دموکراسی و پارلمان مورد نیاز است، وجود احزاب سیاسی هم ضروری است. حمایت آقای صادق زیباکلام، عضو هیأت علمی دانشکده علوم سیاسی دانشگاه تهران، از «مستقل بودن» باعث تعجب شد و مرا به نوشتن یادداشت زیر واداشت.

نگارنده در یادداشت «نمایندگان مستقل» (۱۳۷۸/۹/۱۸) افزایش تعداد چنین نمایندگانی را در مجلس ششم، برخلاف انتظار رایج پدیده‌ای مثبت برای مجلسی کارآمد - خصوصاً از جهت توسعه سیاسی - ارزیابی نکرد. درست در جهت مخالف این ارزیابی، دکتر زیباکلام در یادداشت ۱۳۷۸/۹/۳۰، حضور نمایندگان مستقل را چندان هم امر بدی محسوب نکردند. به رغم نکات مفید ایشان، این نکات باعث نشد که نگارنده مجاب شود و از ادعای خود درباره نقش مستقلها و ارتباط آن با مجلسی کارآمد دست بردارد. از این رو، با توجه به این که شهروندان ما در فضای انتخاباتی به سر می‌برند، ارزش آن را دارد تا یک بار دیگر دلایل طرفین را درباره

رابطه نمایندگان مستقل و مجلس کارآمد - فانکشنال - مرور کنیم.

چرا افزایش تعداد نمایندگان مستقل برای مجلس کارآمد امری بهداشتی نیست؟ به نظر نگارنده، اگر تعداد نمایندگان «مطلقاً مستقل از جناحهای سیاسی» از حدود ده درصد کل نمایندگان بیشتر شود - یعنی بیش از سی نفر از مجموع دویست و نود نماینده -، یکی از شرایط اصلی گروه‌بندی و جبهه‌بندی اکثریت / اقلیت در پارلمان در معرض تهدید جدی قرار می‌گیرد و نادیده گرفتن این جبهه‌بندی نیز یعنی نادیده گرفتن کارکرد اصلی پارلمان در سیاست توسعه‌یافته؛ زیرا ترتیبات پارلمانی، منازعات گروه‌های سیاسی و قطب‌بندی‌های درون جامعه را - که ریشه‌کنی آن امکان‌پذیر نیست - به درون پارلمان می‌کشند، آنگاه پارلمان با آرایش جبهه‌بندی «اکثریت» در برابر جبهه «اقلیت» مکانیسمی را فراهم می‌کند که از یک طرف نمایندگان جبهه اکثریت می‌توانند سیاستها و برنامه‌های خود را به وسیله «ابزار نصف به علاوه یک» از طریق تصویب قوانین، رأی اعتماد به وزرا، نظارت بر امور، و مدیریت ماشین حکومت به عهده بگیرند، و از طرف دیگر، نمایندگان جبهه اقلیت با زیر نظر گرفتن و انتقاد از رفتار سیاسی جناح اکثریت، و حاکمانی که آنان انتخاب کرده‌اند، آنان را در وضعیتی قرار می‌دهد که در طول چهار سال حکومت موقت خود دائم «احساس رفتن» کنند، تا بدین طریق از میزان شرّ نهاد حکومت کاسته شود. حال اگر تعداد نمایندگان مستقل از ده درصد بیشتر شود این جبهه‌بندی اکثریت / اقلیت به هم می‌خورد و وضعیت فعلی که در مجلس پنجم شاهد آنیم پیش می‌آید. در این مجلس از دویست و هفتاد نماینده بیش از هفتاد نفر - یعنی بیش از بیست درصد - «مستقل» هستند و حضور آنها الگوی اکثریت / اقلیت را کُند کرده و حکمرانی را از انسجام سیاسی محروم کرده است؛ به طوری که در یک روز این مجلس در برابر استیضاح وزیر ارشاد مقاومت می‌کند و به او رأی اعتماد می‌دهد، اما همین مجلس در اقدامی مشابه، هنگام تصویب طرح کلیات اصلاح قانون مطبوعات، برخلاف انتظار همه این کلیات را تصویب می‌کند. علت وجود این نقش دوگانه دقیقاً به نقش موسمی و فصلی رأی نمایندگان مستقل که تابع مصالح شخصی، محلی و نفوذ قدرتهای بیرون از مجلس است، بستگی دارد.

بنابراین، در مجلس با «وضعیت شناورِ مستقلها»، هم امر تصویب قوانین را با

مشکل روبرو می‌کند و هم شهروندان امکان قضاوت در مورد عملکرد نمایندگان خود را از دست می‌دهند. لذا، در جوامعی که گروه‌بندی اکثریت / اقلیت در پارلمان آنها به درستی سامان نیافته، تدبیر امور حکومتی با ناهماهنگی ساختاری روبروست، و به همین دلیل است که نمایندگانی که از برنامه، اولویتهای جناحی و حزبی پیروی می‌کنند برای پیشبرد کارکرد پارلمان کارآمد، از نمایندگانی که داعیه استقلال دارند، مفیدترند.

اما چرا برخلاف استدلال فوق، از نظر آقای زیباکلام «نمایندگان مستقل زیاد هم بد نیستند»؟ پاسخ ایشان این است که اولاً، در ایران جناحهای موجود سیاسی دارای برنامه و اولویتهای مشخصی نیستند. ثانیاً، این جناحها به صورت باز و براساس صلاحیت و شایستگی عضوگیری نمی‌کنند؛ و معمولاً جناحهای سیاسی در جنبه حلقه‌هایی از رفقا و دوستان قدیم گرفتارند. ثالثاً، بدون حضور نمایندگان مستقل امکان تبانی جبهه اکثریت و اقلیت علیه منافع عمومی مردم و مصالح ملی وجود دارد. رابعاً، تاریخ پارلمان ایران نشان می‌دهد که نقش پاره‌ای از شخصیت‌های مستقل مثل شهید مدرس و مرحوم مصدق در احقاق حقوق مردم بیش از نقش جناحهای سیاسی بوده است. خامساً، این فقط مردم کوچه و بازار نیستند که نه از این طرف — جبهه محافظه‌کاران — دل خوشی دارند و نه از آن طرف — جبهه دوم‌خردادها یا اصلاح‌طلبان —، بلکه بسیاری از اقشار تأثیرگذار و فکری جامعه نیز تلقی مثبتی از جبهه‌بندیهای مسلط سیاسی ندارند. از این‌رو، این دلایل نشان می‌دهد که در ایران زیاد هم نباید بر الگوی اکثریت / اقلیت در پارلمان که مخصوص جوامع پیشرفته است تکیه کرد و نقش مثبت مستقلها را در مجلس آینده فروکاست و افزایش آنها را منفی ارزیابی کرد.

در پاسخ به دلایل فوق می‌توان گفت آقای زیباکلام به نکات مفیدی در نقد جناح‌بندیهای موجود و ویژگی مثبت نمایندگان مستقل اشاره کرده‌اند، اما نکته مهمی را که مغفول و بی‌پاسخ گذاشته‌اند این است که یک «پارلمان» چگونه می‌تواند واجد کارکرد مثبت — و کارآمدی — باشد؟ و نقش مستقلها در این کارآمدی چیست؟ بله؛ جامعه ایران یکصد سال است که در جریان نهادسازی — از دولت‌سازی، پارلمان‌سازی تا حزب‌سازی و... — با بحران روبروست، اما در برابر این بحران چه

باید بکند؟ آیا باید به جاده خاکی زد یا در راه تحقق کارکردهای اصلی این نهادها گام برداشت؟ اگر جناحهای سیاسی ما تنگ نظرند، رفیق بازند، خودی/غیرخودی می کنند یا برنامه و اولویتهای آنها روشن نیست، راهش این است که این معضل را حل کنیم؛ زیرا پارلمان بدون جبهه بندی سیاسی در قالب الگوی اکثریت/اقلیت کارآیی ندارد. اگر تحصیل کردگان و اقشار فرهنگی نسبت به گروههای سیاسی موجود دلخوشی ندارند، راه آن این نیست که فقط دل آنها را به حضور نمایندگان مستقل خوش کنیم، بلکه باید به آنان یادآور شد که مشکل تشکل و حزب سیاسی در ایران فقط محدودیتهای اعمال شده از ناحیه کمیسیون ماده ده نیست، بلکه مشکل این است که اقشار تأثیرگذار ما حاضر نیستند در تشکلهای مدنی و حزبی فعال شوند و هویت سیاسی خود را روشن کنند و بیشتر علاقه دارند از بیرون گود سیاست به نقد - و نفی - سیاست بپردازند.

سخن این است که ممکن است چند نماینده مستقل بتوانند وارد پارلمان شوند و حرفهای خوبی هم بزنند و حتی قادر باشند مردم را علیه مخالفان اصلاح بسیج کنند - مانند مرحوم مصدق -، اما اگر پس از سی دوره مجلس باز نتوانیم پارلمانی داشته باشیم که در قالب جبهه بندی اکثریت/اقلیت سامان پیدا کند، آن پارلمان ممکن است بتواند در جهت خدمت به جنبشهای توده ای کاری بکند، ولی این پارلمان به کار یک حکومت کارآمد و توسعه یافته نمی آید.

ما پس از یکصد سال فقط به شخصیتهای قهرمان و دلسوز دین و ملت نیاز نداریم؛ کارآمدی حکومت نیز مسأله ماست. حکومت کارآمد هم بدون پارلمان کارآمد میسر نیست و پارلمان کارآمد نیز بدون حضور جناحها و احزاب سیاسی که بتوانند الگوی اکثریت/اقلیت را در آن به اجرا بگذارند، فراهم نمی شود. از این رو باز تکرار این سخن بی فایده نیست: اگر تعداد نمایندگان مستقل از ده درصد بیشتر شود، ممکن است برای پاره ای امور خوب باشد ولی برای توسعه سیاسی این کشور بهداشتی نیست.

عصر آزادگان، ۱۳۷۸/۱۰/۲

رفسنجانی و اصلاح طلبان

هاشمی چه نسبت محتملی با روند اصلاحات برقرار می‌کند؟

در جریان انتخابات مجلس ششم، برخلاف دوم خرداد، محافظه‌کاران شکست خود را پیش‌بینی می‌کردند، لذا برای پیروزی به چندین روش متوسل شدند؛ از جمله آن‌که به کاندیداهای خود توصیه می‌کردند خود را دوم‌خردادی معرفی کنند و به دنبال آن اقدام به تأسیس احزاب به ظاهر طرفدار دوم خرداد، مثل «چکاد آزاداندیشان» کردند. دیگر آن‌که تغییرات قابل توجهی در قانون انتخابات به وجود آوردند.^۱ عبدالله نوری را دستگیر و زندانی کردند؛ و در رأس همه کاندیداهای خود آقای هاشمی رفسنجانی را وارد میدان مبارزه انتخاباتی کردند و به حمایت از او همت گماشتند. هدف آنها از این کار این بود که میان جبهه اصلاح‌طلبان اختلاف ایجاد کنند: اقدامی که در ابتدا موفق بود ولی با انتشار فهرست مشترک روزنامه‌نگاران اصلاح‌طلب و نزدیکی این فهرست به فهرست کاندیداهای جبهه مشترک به ناکامی گرایید. به رغم این، ورود هاشمی رفسنجانی به میدان انتخابات، انتظارات علیه ایشان را در عرصه سیاسی افزایش داد، تا آنجا که از نظر اغلب دانشجویان اصلاح‌طلب، نزدیکی به هاشمی به معنای قرار گرفتن در صف محافظه‌کاران و مخالفان توسعه سیاسی بود. در اینجا بد نیست به دو واقعه اشاره کنم: اول، به خاطر مشاهده همین وضعیت سیاسی بود که به خانم فائزه هاشمی توصیه کردم بهتر است پدرتان وارد عرصه انتخابات نشود، زیرا این عرصه صحنه

۱. به عنوان مثال کسب بیست و پنج درصد مجموع آرا را در مرحله اول برای راهیابی به مجلس کافی دانستند و تبلیغات رنگی از طریق پوسترهای بزرگ را ممنوع کردند.

پاسخگویی است و بعید می‌دانم پدرتان به این امر اعتقادی جدی داشته باشد؛ ولی ایشان توصیه مرا نپذیرفت، زیرا از قول پدر می‌گفت شما روشنفکران مردم را نمی‌شناسید. دوم، وجود اختلاف نظر میان اعضای شورای سیاستگذاری روزنامه درباره ورود هاشمی به عرصه انتخابات بود. در چنین اوضاع و احوالی، پنجاه روز پیش از انتخابات، ارزیابی خود را درباره حضور هاشمی مطرح کردم.

سؤال و نگرانی علاقه‌مندان به اصلاحات این نیست که چرا هاشمی رفسنجانی نامزد انتخابات مجلس ششم شده است؛ زیرا نامزدی نمایندگی مجلس حق هر شهروندی است و استفاده از حق نگرانی ندارد. حتی سؤال و نگرانی گروههای اصلاح طلب این نیست که با نام رفسنجانی در فهرست کاندیداهای خود چه کنند؛ چون پاسخ روشن است. گروههای کلیدی در جبهه اصلاح «برنامه» محورند نه «شخصیت» محور، لذا اگر برنامه‌های رفسنجانی به برنامه آنها نزدیک شود در لیست آنها جای می‌گیرد و در غیر این صورت جای نمی‌گیرد. پس سؤالات و نگرانیهای اصلی کجاست؟ یکی از سؤالات و نگرانیها این است که رفسنجانی در صورت ورود به مجلس چه نسبتی با روند اصلاحات یا «جنبش اصلاحی» برقرار می‌کند؟ اصلاحاتی که با تحمل فشارهای زیاد تا بدین جا رسیده است: از فشارهایی که تاکنون به دولت خاتمی و نهادهای مدنی آمده است تا فشارهایی که به مردم به خاطر معضلات اقتصادی وارد شده است. لذا علاقه‌مندان به اصلاح نگران سه وضعیت احتمالی‌اند:

۱. ورود هاشمی به مجلس این روند را «متوقف» می‌کند،
 ۲. آن را «سرعت» می‌بخشد،
 ۳. آن را «کُند» می‌کند. اینک به بررسی هر یک از این احتمالات می‌پردازیم.
- بنا به چهار علت، ورود رفسنجانی باعث توقف روند اصلاح نمی‌شود.
- اول این که حرکت اصلاحی در ایران متکی به جنبشی «اجتماعی» است و صرفاً بردوش «شخصیتها» نیست. بهترین دلیل اجتماعی بودن حرکت اصلاحی، این است که این تقاضای اصلاحات در میان افشار تأثیرگذار جامعه بود که خاتمی را به کرسی

ریاست جمهوری نشاند، و این خاتمی و سیاستهایش نبود که این روند اصلاحی را به وجود آورد.^۱ لذا در برابر این روند، یک شخصیت هرچند تأثیرگذار یا به شبکه‌های اصلی قدرت وصل باشد، باز نمی‌تواند در برابر روند اصلاح بایستد و آن را متوقف کند.

علت دوم، وجود دولت مشروع خاتمی است که جانمایه سیاستهایش تسریع و تعمیق برنامه‌های اصلاحی برای حل معضلات ساختاری جامعه است. لذا توقف اصلاحات با فلسفه وجودی این دولت ناسازگار است: توقف اصلاحات یعنی پایان کار این دولت.

علت سوم این است که مهمترین شرایطی که رفسنجانی را در اوضاع و احوال فعلی به صحنه مبارزات انتخاباتی کشانده است، تقاضای جدی و عاجزانه محافظه‌کاران از اوست. این عمل محافظه‌کاران به این معناست که آنان به تنزل وضعیت خود نزد افکار عمومی - و در جو اصلاحات - پی برده و برای درمان آن - در هنگامه انتخابات - دست تقاضا به سوی رفسنجانی دراز کرده‌اند. این اقدام محافظه‌کاران شجاعانه و مبتنی بر واقع‌بینی است، زیرا پنج سال پیش همین محافظه‌کاران در برابر سیاستهای اصلی رفسنجانی - سیاست تعدیل - مقاومت کردند و حتی اضافه کردن پنج نفر از همکاران هاشمی - یعنی کارگزاران فعلی - را به فهرست انتخاباتی خود نپذیرفتند و بی‌خبر از رخداد دوم خرداد که در پیش بود، علاقه داشتند او کم‌کم به مرخصی برود. لذا به رغم این گذشته، این که محافظه‌کاران به جای نشان دادن شمشیر به جبهه اصلاح دوباره به سراغ رفسنجانی رفته‌اند، خود دلیلی است بر این که آنان در برابر امواج جنبش اصلاح عقلانی رفتار کرده‌اند. علت چهارم این که حضور رفسنجانی عملگرا و واقع‌بینی محافظه‌کاران شرایطی را فراهم می‌آورد که عرصه برای ایجاد ناامنی توسط گروههای افراطی و خشونت‌طلب تنگ می‌شود؛ گروههایی که علاقه دارند در یک وضعیت هرج و مرج، شرایط «بسته سیاسی» را در ایران فراهم کنند. بنابراین، آن سه علت و این تنگ شدن عرصه برای خشونت‌طلبان، در ایران زمینه‌ای را فراهم نمی‌کند که روند اصلاحات با حضور رفسنجانی متوقف شود.

۱. هرچند سیاستهای خاتمی پس از انتخابش این روند اصلاحی را گسترش، تسریع و تعمیق بخشید.

با این همه، اگرچه حضور رفسنجانی روند اصلاحات را «متوقف» نمی‌کند، اما به سه علت به روند اصلاحات «سرعت» نیز نمی‌بخشد. روستترین علت این است که اگر هاشمی رفسنجانی چنین قصدی داشت، اصلاح‌طلبان همان شور و شوقی را که برای کاندیداتوری عبدالله نوری نشان می‌دادند برای او نیز ابراز می‌داشتند و او را بدون چون و چرا در صدر لیستهای انتخاباتی خود قرار می‌دادند و این همه مناقشه بر سر حضور وی در انتخابات شکل نمی‌گرفت.

علت دوم این که حامیان اصلی و فعلاً فعال رفسنجانی را باید در میان گروههای محافظه کار یافت. این که هاشمی می‌تواند برای توضیح مواضع خود از امکانات بی‌بدیل صدا و سیما استفاده کند به برکت حمایت محافظه کاران از اوست. و روشن است که اگر او بخواهد روند اصلاحات را همچون عبدالله نوری شفاف و تسریع کند این حمایتها قطع و فرشهای قرمز جمع خواهند شد. به بیان دیگر، اگر او بخواهد بر تنور جنبش اصلاحات بدمد، چنانچه او را نزد عبدالله نوری به اوین نفرستند، حداقل حمایت خود را از او قطع خواهند کرد.

سومین علت را می‌توان با نگاهی به سوابق عملکرد و سیاستهای رفسنجانی تبیین کرد. او در گذشته نشان داده است که سیاستهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اش «بسته» نیست؛^۱ ولی او در حوزه سیاسی معمولاً «نیمه بسته» و به صورت دوگانه - یکی به نعل یکی به میخ - عمل کرده است. دو دلیل سیاست نیمه بسته بودن رفسنجانی را در عرصه سیاسی توجیه می‌کند.

اول این که او اساساً مشکل اصلی این کشور را در توسعه سیاسی جستجو نمی‌کند بلکه مشکل را در توسعه اقتصادی کشور می‌داند.^۲

دلیل دوم این که رفسنجانی با ادبیات و مفاهیم توسعه سیاسی - مانند دموکراسی، آزادی، پاسخگویی دولت، حقوق شهروندی و... - مؤانست و همدلی ندارد. کافی است ادبیات و مفاهیمی را که در سخنان ایشان به کار می‌رود با سخنان

۱. اگرچه برای اجرای این سیاستها حاضر نبوده است که هر هزینه‌ای را بپردازد.

۲. به عبارت دیگر، او از این نکته غافل است که بدون تحقق اندکی از مکانیسمهای توسعه سیاسی، ماشین حکومت، به عنوان بزرگترین نهاد اقتصادی، در ایران از آنچنان ثباتی برخوردار نخواهد بود که در خدمت برنامه‌های بلندمدت توسعه اقتصادی قرار گیرد؛ و این موضوعی است که شش دهه گذشته ایران به خوبی آن را گواهی می‌دهد.

خاتمی و عبدالله نوری مقایسه کنید تا مطلب روشن شود. بنابراین، این سه علت حاکی از آن است که نباید در شرایط کنونی انتظار داشت که رفسنجانی جنبش روند اصلاحات را تسریع بخشد.

به سؤال این نوشته برگردیم. محتمل ترین نسبتی که رفسنجانی با روند اصلاحات برقرار می کند نه توقف و نه تسریع، بلکه کند کردن آن است. این نقش «کُندکنندگی» البته دو پیامد، هم برای رفسنجانی و هم برای اصلاح طلبان، خواهد داشت. اول این که عملکرد رفسنجانی در آینده، برخلاف دو دهه گذشته، درون ویرترین شیشه ای سیاست - به خاطر نقش افکار عمومی و رسانه های مدنی - جریان پیدا خواهد کرد. در این ویرترین اگر او بخواهد از جانب سیاست کند کردن به جانب سیاست تقویت روند اصلاحات کشیده شود، درست است که با فشارهایی که بر خاتمی آمده است روبرو خواهد شد، اما مقبولیت و مشروعیت او افزوده می شود مثل عبدالله نوری. اما اگر رفسنجانی بخواهد از سیاست کند کردن به طرف سیاست توقف اصلاحات - یعنی همان حالتی که محافظه کاران در نهایت به آن علاقه دارند - حرکت کند، در این ویرترین شیشه ای وارد وضعیتی می شود که ممکن است کل زحمات و دستاوردهای چهار دهه خود را نزد افکار عمومی به مخاطره بیندازد. پیامد دوم این که حتی اگر هاشمی در کند کردن روند اصلاحات موفق شود باز این فرصت طلایی برای اصلاح طلبان وجود خواهد داشت که به جای تسریع روند اصلاحات به تعمیق آن بپردازند؛ یعنی نهادهای مدنی، ادبیات اصلاح طلبی و فرهنگ سیاسی متناسب با اصلاحات را، خصوصاً در میان اقشار تأثیرگذار، تقویت کنند. چکیده این که حضور رفسنجانی در مجلس ششم بیش از آن که دستاورد اصلاح طلبان را به چالش بکشد، شخص وی را با چالش روبرو خواهد کرد.

اولترا اصلاح طلبی در حاشیه دفاع از اکبر گنجی

در روزهایی که یادداشت زیر را می‌نوشتم دو موضوع به شدت با هم خلط شده بود. از یک طرف فعالیت اصلاح طلبان و تأثیرگذاری آنها در عرصه مطبوعات و سیاست چشمگیر شده بود؛ خصوصاً روشنگریهای اکبر گنجی و عمادالدین باقی نسبت به محافل و عاملان قتل‌های زن‌جیره‌ای به اوج خود رسیده بود. به موازات این جریان، انتقاداتی هم از سوی پاره‌ای از نویسندگان مطرح می‌شد. البته آنها آماده نبودند انتقادات خود را مانند گنجی به طور صریح و دقیق مطرح کنند و هزینه آن را هم بپردازند. عمده این انتقادات متوجه این مسأله بود که اگرچه افرادی مثل گنجی در شرایط فعلی از اصلاحات سخن می‌گویند ولی کارنامه خود آنها در دهه اول انقلاب چندان روشن نیست. به این معنا که خود آنها در آن دوران در زمره محفل‌نشینان و عالیجنابان بوده‌اند. مهمترین دلایلی که به آن استناد می‌کردند اشاره به وقایع دوران انقلاب و چگونگی شکل‌گیری دولت جمهوری اسلامی و اوضاع و احوال سیاسی ایران در زمان جنگ بود. مقاله زیر به عنوان نقدی بر این رویکرد آن دسته از نویسندگان نوشته شد.

در روزنامه عصر آزادگان ۱۳۷۸/۱۰/۷ یادداشتی در نقد اکبر گنجی با عنوان «عالیجنابان و آن روزها؛ هر دو خاکستری» به چاپ رسید که چکیده آن این بود: چرا گنجی و دوستانش، این متخصصان کنونی شناسایی عالیجنابان، در توصیف و تشریح وقایعی که در تاریکخانه اشباح رخ داده تقویم حوادث را تا سال ۱۳۶۸

عقب‌تر نمی‌برند و در همان‌جا زمین‌گیر می‌شوند؟ یا چرا گنجی‌ها که به شفاف‌سازی اتاق سیاست علاقه دارند به رویدادهای پس از پیروزی انقلاب نمی‌پردازند؟ یعنی زمانی که روحانیان هوادار آنها، بالاترین سمتهای قضایی را داشتند، و سالهایی که بیشترین اعتراضها به نقض حقوق بشر شد. چرا وقتی گنجی‌ها از تهاجم گروههای فشار سخن می‌گویند، از حملهٔ دوستانشان به میتینگها، اجتماعات، بساط کتابفروشیها و مخالفان خود در فردای انقلاب سخن نمی‌گویند؟ آیا آنان مخالفان خود را به اتهام ضدولایت فقیه، کمونیست، منافق و محارب از صحنه خارج نمی‌کردند؟ آیا در سالهای یادشده اساساً به حق حیات برای مخالفان خود قائل بودند و تریبونی کوچک - حتی خانگی - به مخالفان می‌دادند؟ آیا این درست است که به عنوان الزامات و شرایط دوران جنگ نسبت به این حوادث سکوت کرد؟ در نهایت، چرا گنجی کلید لامپ این تاریکخانه را یکدفعه نمی‌زند تا این مراسم که مدتهاست تنها با شرکت دو یا سه نفر اجرا می‌شود، به حضور خیل عظیم عالیجنابان رونق گیرد و تنها به سعید امامی، برادر حسین و حسن خلاصه نشود؟ از این‌رو نویسنده تلویحاً این پیام را به مخاطب القا می‌کند که خود اصلاح‌طلبان فعلی ممکن است عالیجنابان خاکستری در دههٔ اول انقلاب باشند. تا جایی که نویسنده تصریح می‌کند، چون گنجی و دوستانش - یا این اصلاح‌طلبان درون حاکمیت - نورافشانی را به تاریکیهای دههٔ اول انقلاب نکشاند، او برخلاف دیگر مخاطبان روزنامه‌های اصلاح‌طلب، که در جشن شادی روشنگریهای اکبر گنجی شرکت می‌کنند، خود را شریک این شادی نمی‌داند و در غمی دردناک به سر می‌برد.^۱

هدف این نوشته ارزیابی تحلیلی فوق، مستقل از نویسندهٔ محترم آن است. زیرا مطلب فوق فرصتی را فراهم می‌کند تا دربارهٔ یک نمونهٔ روشن - و تیپیک - از آن دست تحلیلهایی به بحث بپردازیم که معمولاً توسط عده‌ای صورت می‌گیرد که «نیروهای سیاسی مورد علاقهٔ آنها» در دههٔ انقلاب و در چالشهای تشکیل جمهوری اسلامی پس از انقلاب ناکام مانده‌اند. بخشی از منتقدان این عده که هم‌اکنون در بیرون گود سیاست لمیده‌اند، علاقه دارند با نقد جانانهٔ فعالیت کنونی افراد مؤثر در

۱. این مطالب از متن یادداشت مذکور بازسازی شده است.

جریان جنبش اصلاحی در واقع آنان را به سخره بگیرند، شاید به نحوی ناکامی گذشته آنها فرافکنی شود. به تعبیر دیگر، نقد آنها از موضع بالا صورت می‌گیرد و سعی دارند خود را «آبراصلاح طلبانی» در برابر روند «اصلاح طلبی فعلی» به نمایش بگذارند، بدون این که هزینه‌ای بپردازند. از این رو این نوشته، در نقد تحلیل فوق تنها قصد ندارد از گنجی‌ها دفاع کند، بلکه همچنین قصد دارد پیش‌فرضهایی را که این نگرش انتقادی از آن رنج می‌برد واریسی کند و زیاده‌روی آن را نشان دهد. شاید در پرتو این بررسی بتوان به علت بی‌تأثیری این «منتقدان زیاده‌رو» در مقایسه با تأثیر نقادی افرادی چون گنجی در افکار عمومی پی برد.

چرا انتقاد این منتقدان زیاده‌رو^۱ از گنجی و دوستانش بیجاست؟ گنجی، این مسلمان طرفدار انقلاب، هم‌اکنون سی و هشت سال دارد. او به عنوان یک تحصیل‌کرده منتقد و از نسل انقلاب نمی‌تواند ببیند که عده‌ای به نام اسلام و انقلاب در محافل پنهان بخزند و در خفا نویسندگان و دگراندیشان بی‌گناه را به قتل برسانند. لذا با اندوخته‌های فکری، علمی و زیرکیهای ویژه‌اش کوشش می‌کند از طریق تتبع در منابع قابل دسترسی به بررسی عملکرد محافل پنهان بپردازد تا نوری بر تاریکخانه آنها بیندازد.^۲ او در این راه آن قدر صداقت و شجاعت دارد که نتایج بررسیهای خود را، به رغم این که زندگی‌اش به خطر می‌افتد، برای قضاوت در اختیار افکار عمومی قرار دهد و از این طریق به جنبش اصلاحی کمک کند.^۳ این روش گنجی را هر منتقد اصلاح طلبی در اختیار دارد و می‌تواند به میزان شواهد، قرائن و دلائلی که در اختیار دارد، دامنه نقد را نه فقط تا سال ۱۳۶۸ بلکه تا سال ۱۳۵۸ و حتی پیش از آن گسترش دهد. لذا چرا منتقدان زیاده‌رو به جای این که خودشان با ارائه قرائن و دلائل به نقد دهه اول انقلاب بپردازند، توصیه می‌کنند که گنجی، که در آغاز انقلاب جوانی هجده ساله بوده و دل در گرو انقلاب و اسلام داشته، به این کار بپردازد؟ آیا این راحت طلبی نیست؟ با این همه، اگر این منتقدان فکر می‌کنند این

۱. Ultracritiques

۲. توجه داشته باشید اغلب منابع مورد استفاده گنجی روزنامه‌ها، نشریات و مصاحبه با افرادی است که در معرض تعرض قرار گرفته‌اند و اینها منابعی است که برای همه قابل دسترسی است.

۳. البته این ایتار گنجی‌ها در مقایسه با دوستانشان که در جریان انقلاب و جنگ جانشان را فدا کردند و به شهادت رسیدند، زیاد به چشمشان نمی‌آید.

جوان حق کسی را ضایع کرده، دستش به خون بیگناهی آغشته است، می‌توانند به سبک خود او به نقد وی پردازند. اما تا آن زمان که این نقد به دور از کلی‌گوییهای منتقدان زیاده‌رو آماده شود، نگارنده گواهی خود را از عملکرد آن روزهای گنجی ذکر می‌کند. گواهی این است: در اوج نابسامانیهای سالهای ۱۳۵۹-۱۳۶۰ گنجی به عنوان یک جوان طرفدار انقلاب ترقه‌بازی نمی‌کرد و به کتابفروشیها حمله نمی‌کرد. او در همان سالها یکی از شاگردان جدی و پیگیر دکتر سروش بود؛ درسهای او را ضبط و به طور خستگی‌ناپذیری پیاده و تا مرحله چاپ تعقیب می‌کرد. اگر منتقدان زیاده‌رو جایی برای افکار دکتر سروش در تبدیل «فضای فکری مبتنی بر ایدئولوژی‌گرایی و افراطی‌گری» در جامعه به «فضای فکری مبتنی بر ایدئولوژی آگاهی» قائل‌اند، -تبدیل فکری که یکی از پیش‌زمینه‌های جنبش اصلاح فعلی است- آنگاه نمی‌توانند از نقش گنجی در نشر افکار سروش غافل شوند.

به بیان دیگر، گنجی‌ها و اصلاح‌طلبان فعلی، در دهه اول اگرچه از انقلاب بدون شرمندگی دفاع می‌کردند، و می‌کنند، ولی فعالیت آنان از حول و حوش مسائل فکری دور نشد. اگر آنان از دغدغه‌های فکری و فرهنگی غافل بودند، پس از پایان جنگ با چه اندوخته‌ای می‌توانستند برای جنبش اصلاحی حرفی برای گفتن داشته باشند؟ باز جهت تقویت این گواهی، اگر گنجی‌ها ریگی به کفش داشتند، در شرایطی که برادر حسین و برادر حسن‌ها از هیچ دشمنی علیه آنان فروگذار نمی‌کنند، نمی‌توانستند به نقد عالیجنابان خاکستری پردازند. اگر آنها ریگی به کفش داشتند کوس رسوایی آنها از شش شبکه و از هر دو روزنامه عصر به‌گوش زمان و زمین می‌رسید. بنابراین، این مشی منتقدان زیاده‌رو که سعی می‌کنند با طرح کلی و مبهم مسائل دهه انقلاب نقش امثال گنجی‌ها را در آن تخطئه کنند روش نامناسبی است و با مشی «افشانویسان» پاره‌ای از روزنامه‌های عصر قرابت و همخوانی دارد. جدا از این قضاوت، این نقد زیاده‌روانه از دو غفلت تئوریک ظریفتر نیز رنج می‌برد.

اول این که منتقدان زیاده‌رو آماده نیستند واقعه انقلاب و پیامدهای آن را، که تقریباً در تمام انقلابهای موفق به یک نحو رخ داده است، به صورت غیرارزشی بررسی کنند بلکه با سطحی‌نگری و یژگیها و شرایط جامعه پس از دو دهه انقلاب را با ویژگیها و شرایط جامعه در حال انقلاب مقایسه می‌کنند. از دیدگاه تئوریهای

انقلاب، در جامعه‌ای که از انسداد سیاسی رنج می‌برد و راههای آرام اصلاح امور سیاسی برای نیروهای سیاسی فراهم نیست^۱، امکان رواج روشهای انقلابی به جای روشهای اصلاحی افزایش پیدا می‌کند، حتی اگر زندگی مردم از رونق اقتصادی برخوردار باشد. اگر غیر از عامل انسداد سیاسی سایر عوامل هم فراهم باشد، آنگاه واقعه عظیم انقلاب با هدف تغییرات سیاسی از راه می‌رسد. در این حالت انقلابی دیگر در جامعه نقل و نبات میان مردم پخش نمی‌کنند؛ زیرا در جامعه‌ای با شرایط انقلابی، ابتدا حکومت که باید حافظ نظم جامعه باشد از تمرکز و انحصار قدرت خارج می‌شود و حاکمیت یگانه به حاکمیت دوگانه تبدیل می‌شود: در یک طرف حاکمیت نیروهای حکومتی و در برابر آنها حاکمیت نیروهای انقلابی که خود را در قالب کمیته‌های محلی سامان داده‌اند. پس از پیروزی انقلاب و فروپاشی حکومت مرکزی به دست نیروهای انقلابی، تا برقراری حکومت و نظم جدید، جامعه برای مدتی در حالت بی‌دولتی به سر می‌برد. در تمام انقلابها در این دوران «بی‌دولتی» هزاران حادثه مختلف و غیرمنتظره رخ می‌دهد که وقوع آنها مورد نظر هیچ‌کدام از انقلابیون واقعی نیست.

نکته ظریف این‌که در تعیین زمان برقراری حکومت جدید و پایان دوره انقلابی - حالت ترمیدور - برای انقلابها اختلاف نظر جدی وجود دارد. برای مثال در مورد انقلاب اسلامی این اختلاف در میان جامعه‌شناسان و محققان برجسته - اعم از ایرانی و خارجی - به چشم می‌خورد؛ عده‌ای این دوره را با صدور فرمان هشت‌ماده‌ای امام (ره) در سال ۱۳۶۰ و عده‌ای آن را با پایان دوره جنگ در سال ۱۳۶۷ مشخص می‌کنند. اینک سخن این است که مقایسه وقایع دوران انقلاب چه سختی با حوادث سالهای اخیر دارد؟ نقد اندیشه و اقدام حلقه‌های خشونت طلب که به نام یک تفسیر از دین صورت می‌گیرد - و در پرتو آن قصد داشتند با کشتن نویسندگان بی‌گناه یک «وضعیت بسته سیاسی» را پس از گذشت دو دهه از انقلاب برقرار کنند - کجا، و نقد وقایع ناشی از انقلاب و در حالت جامعه بدون دولت کجا! ضعف منتقدان زیاده‌رو این است که از لحاظ تئوری به خود زحمت نمی‌دهند تفاوت‌های ماهوی این دو دوره را تشخیص دهند؛ به همین دلیل آنها از امثال گنجی، که در اول

۱. مانند جامعه در دوران پهلوی.

انقلاب هجده ساله بود، توقع دارند که پاسخگوی اوضاع زمانه انقلاب و جنگ باشد! در اینجا یک گریز به انقلاب فرانسه و پیامدهای آن، این بحث را تقویت می‌کند. پس از انقلاب فرانسه، جامعه فرانسه به مدت یک قرن در میان حکومت‌های دموکراتیک و حکومت‌های غیردموکراتیک در کش و قوس و سرگردان بود، ولی با این همه و به رغم همه عواقب ناخواسته‌ای که از پی آن انقلاب آمد، محققان نه فقط ارزشهای این انقلاب را - آزادی، برابری و برادری - انکار نمی‌کنند، بلکه بر سر این که انقلاب فرانسه نقطه عطف و سرآغاز تحولات دموکراتیک در اروپا و سایر نقاط جهان بوده است، توافق دارند.

دوم این که، منتقدان زیاده‌ور در تحلیل دهه اول انقلاب نه فقط از پدیده انقلاب و پیامدهای ناخواسته آن غفلت می‌کنند، بلکه از فهم و تبیین فرایند «ساختن دولت»^۱ نیز سرسری می‌گذرند. پس از فروپاشی رژیم قدیم، به زبان تمثیل گفته می‌شود که دردهای ناشی از سزارین جامعه برای تولد دولت و رژیم جدید، برای مردم جانکاه است، خصوصاً درد زایمان تولد دولت جدید در جامعه ایران که در ابتدای انقلاب با انواع نیروهای گریز از مرکز در کردستان، گنبد، ترکمنستان و خوزستان روبرو بود و در معرض جنگی تمام عیار - که دشمن آن از حمایت بین‌المللی و از اتکا به دول عرب برخوردار بود - قرار داشتند. منتقدان زیاده‌رو بدون این که به آثار جامعه‌ای فاقد دولت بپردازند چنین می‌پندارند که مرحله تأسیس دولت یک کار فانتزی است؛ آنان از تشریح مواضع نیروهای دولت‌ساز و نیروهای ضدفرآیند شکل‌گیری دولت در ابتدای انقلاب سر باز می‌زنند. در حالی که در آن دوران بی‌دولتی پس از انقلاب، نیروهای سیاسی به دو جبهه کلی تقسیم می‌شدند.

اولین و اصلی‌ترین جبهه، متشکل از شخصیت‌ها و گروه‌هایی بود که رهبری استثنایی و کاریزمایی امام خمینی (ره)^۲ را قبول کرده بودند و زیر فرمان او در پی تأسیس دولت جمهوری اسلامی بودند، تا از طریق تأسیس دولت اهداف انقلاب را در جامعه پی بگیرند. جبهه دوم متشکل از شخصیت‌ها و گروه‌های سیاسی بود که با

1. state building

۲. از طریق تشکیل دولت موقت، انجام رفراندوم جمهوری اسلامی، تشکیل مجلس خبرگان، تصویب قانون اساسی، تشکیل مجلس شورا و بالاخره تشکیل قوا.

رهبری امام در دوران تأسیس دولت مسأله داشتند. این جبهه خود به دو دسته تقسیم می‌شد. یک دسته شامل گروههایی بود که به نحوه شکل‌گیری دولت جمهوری اسلامی انتقاد داشتند و بخشی از اطرافیان امام را انحصار طلب می‌خواندند، اما در هر حال این ویژگی را داشتند که فقط انتقاد می‌کردند و برای پیشبرد حرفهایشان دست به اسلحه نمی‌بردند. دسته دوم شامل گروههای مسلحی بود که با اصل انقلاب و شکل‌گیری جمهوری اسلامی مسأله داشتند و برای به کرسی نشاندن ایده خود اهل صبر و حوصله نبودند بلکه با توسل به مبارزه مسلحانه در پی اثبات حقانیت نقشه خود بودند. فرقه رجوی در رأس این سازمانهای تروریستی - در کنار گروههای فرقان، پیکار، چریکهای فدایی، کومله و دموکرات - قرار داشت. ارزیابی آنها از اوضاع جامعه چنین بود که امام بیمار است و ممکن است عمر چند ماهه داشته باشد؛ لذا تصور می‌کردند که با یک سلسله عملیات چریکی و با پشتیبانی پانصد هزار میلیشیا - شبه نظامی -، که در سراسر ایران سازماندهی کرده بودند، می‌توانند هسته اصلی نیروهای جبهه اول را که در حول و حوش امام قرار داشتند، قلع و قمع کرده و «جمهوری خلقشان» را برقرار کنند. در واقع همین گروههای تروریستی بودند که بزرگترین مصیبت را در حالی که جامعه در حالت تأسیس دولت و جنگ بود فراهم کردند و از رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر و امام جمعه‌ها گرفته - که همگی پایگاههای مردمی داشتند -، تا پاسدار، بقال و قصاب را نیز از میان مردم کوچه و بازار به خاک و خون نشانده‌اند. از این‌رو در چنان حال و هوایی چه انتظاری می‌شد از مردمی داشت که تازه یک انقلاب را تجربه کرده بودند؟ آیا باید از آنها انتظار می‌رفت که به این گروهها نقل و نبات تعارف کنند؟ آیا آن گروه راهی جز این برای مردم باقی گذاشت که صفت «منافقین» را نثارشان کنند؟ ممکن است در این شرایط نیروهای مردمی اشتباهاتی کرده باشند، که کرده‌اند، ولی این مسأله کجا و اصل وقوع عملیات گروههای تروریستی در شرایط جامعه در حال تأسیس دولت و وقوع جنگ کجا؟

اینک بهتر می‌توان عواقب ناخواسته و مضمحل تحلیل منتقدان زیاده‌رو را نشان داد. این نوع تحلیلها، غیرمستقیم القا می‌کند که امثال گنجی‌ها و اصلاح‌طلبان درون حاکمیت، که در حال حاضر به نقد محافل خشونت طلب مشغول‌اند، باید درباره وقایع سال ۱۳۶۰ پاسخگو باشند، وگرنه صادق نیستند. به عبارت دیگر، انتظار این

است که گنجی‌ها پاسخگو باشند بدون این‌که به مهمترین عامل خشونت اشاره کنند.^۱ به بیان دیگر، پیامد دیگر این سخن این است که امثال گنجی‌ها در پشت سر گروه‌هایی بایستند که در زمان جنگ حاضر شدند در خاک عراق لانه کنند و برای زدن شهرهای ایران به دشمن خدمات «دیده‌بانی» بدهند، که البته انتظار محال، ناروا و بی‌پایه‌ای از اصلاح‌طلبان است.^۲

مهمترین حرفی که ممکن است منتقدان زیاده‌رو داشته باشند این است که بر تنگ‌نظری بخشی از شخصیت‌هایی که در اطراف امام بودند، تکیه کنند. حتی اگر در صحت این حرف مناقشه نکنیم باز راهش این نیست که تحلیل خود را به جایی ببریم که پیامد غیرمستقیم آن دفاع از عملکرد امثال بنی‌صدرها باشد که دل به عملیات تروریستی فرقه رجوی بسته بودند. از این‌رو، با این‌که ممکن است پاره‌ای اصلاح‌طلبان به بخشی از عملکرد شخصیت‌هایی چون بهشتی انتقاد کنند، اما همه آنها کلاه خود را به نشانه احترام به این شهید بلند می‌کنند؛ زیرا او شخصیتی دولت‌ساز، در دوران جامعه‌ای بی‌دولت، بود؛ و در مقابل، هیچ احساسی جز انزجار مردم برای شخصی چون رجوی که شخصیتی میلیشیاساز - و تروریست - بود، ندارند که بروز دهند؛ شخصی که بزرگترین ضربه را بر سرمایه‌های نیروی جوان این کشور، در حساس‌ترین دوره تاریخی‌اش، وارد کرد و هزاران مصیبت بعدی را در این جامعه به جای گذاشت و رفت، و تاکنون نیز دست از اقدام مسلحانه علیه جمهوری اسلامی برنداشته است. به رغم آنچه گفته شد، با توجه به این‌که ارزش نقد و انتقاد در دوران اصلاح یک ارزش محوری است، اگر منتقدان زیاده‌رو نقدی مبتنی بر شواهد، قرائن و دلایل از دوران اول انقلاب دارند ارائه کنند؛ این گوی و این میدان! ولی یک نکته را به یاد داشته باشند: محذوف شدن آنها یا دوستانشان در دهه اول انقلاب را فقط در انحصار طلبی بخشی از اطرافیان امام نمی‌توان خلاصه کرد، بلکه آنان قربانی خطاهای راهبردی خویش نیز هستند. اگر در این روزگار می‌بینیم

۱. یعنی گروه‌های تروریستی که تخم بدبینی، نفاق و عدم رعایت حقوق بشر را در این مرز و بوم کاشتند.

۲. به بیان دیگر منتقدان زیاده‌رو گویی معتقدند که اپوزیسیون در دوران پس از انقلاب «کاملاً دموکراتیک» بوده و لذا امثال گنجی‌ها که در آن زمان جزو اپوزیسیون نبوده‌اند باید دموکراتیک‌وار پاسخگو باشند وگرنه از زمره عالیجنابانند!

جامعه روشنفکری، به رغم گرایشهای متفاوت سیاسی در میان آنها، برای مرحوم بازرگان، رئیس دولت موقت، احترام قائل اند، به این دلیل است که او در آن دوران حساس آن قدر بصیرت داشت تا در خطاهای راهبردی گروههایی چون فرقه رجوی و شخصیتهایی چون بنی صدر شریک نشود و دل به خشونت میلشیاها نسپارد.

بنابراین، اگر جریان اصلاح طلبی در نورافشانی به تاریکخانه اشباح نفوذ کلامی پیدا کرده است، این اصلاح طلبی فرآیند سختی را طی کرده است. این اصلاح طلبی مبانی نظری خود را کاویده، از حالت ایدئولوژی گرایی به حالت ایدئولوژی آگاهی رسیده، طبیعت جامعه را در دوران انقلاب و پس از آن واریسی کرده و برای نقد منصفانه آسیبهای سیاسی-اجتماعی به روشهای علمی مجهز شده است - و البته ادعای معصومیت هم ندارد. آنان، همچون گنجی‌ها، اگر این مرحله را طی نمی‌کردند انتقادهایشان از سطح هوجبگری فاصله نمی‌گرفت و منشأ اثری نمی‌شد. منتقدان زیاده‌رو اگر به این فرآیند سخت توجه نکنند و نقدهای خود را به شواهد، قرائن و دلایل روشن مجهز نکنند، سخنانشان بیشتر به «نق زدن سیاسی از موضعی بالا» شبیه خواهد شد و چپ‌روی آنها در نقد اصلاح‌طلبان بیشتر آب به آسیاب همان نیروهایی می‌ریزد که برای رسیدن به هدف از هر وسیله استفاده می‌کنند، چه آن نیروهایی که این کار را به نام یک قرائت از اسلام انجام می‌دهند، چه آنها که به نام خلق چنین می‌کنند.

غفلتهای اساسی در پس ردّ صلاحیتها چرا بار اصلاحات بر دوش همه است؟

ویژگی مهم محافظه کاران در سه سال اخیر این بوده است که اساساً نتوانسته‌اند نحوه تأمین منافع و مصالح خود را در بلندمدت مورد توجه قرار دهند، و لذا مرتکب اشتباهات مکرر شده‌اند. مثلاً در جریان انتخابات مجلس ششم به جای این که ۱۵۰ نفر از اصلاح طلبان را از سطح جامعه مدنی جمع کنند و به سطح جامعه سیاسی بکشانند - یعنی وارد عرصه فعالیت قوای حکومت و احزاب سیاسی بکنند - و از این تغییر موقعیت به عنوان ابزاری برای کنترل آنها استفاده کنند، بار صلاحیت آنها باعث افزایش نفوذ کلام آنان در میان مردم و جامعه مدنی شدند. یادداشت زیر این غفلتهای محافظه کاران را مورد ارزیابی قرار می‌دهد.

دوگانگی عملکرد در حکومت جمهوری اسلامی در واقعه تعیین صلاحیت نامزدهای مجلس شورای اسلامی نیز خود را نشان می‌دهد. بخشی از حکومت، یعنی دولت - و وزارت کشور -، از طریق هیأت‌های اجرایی - همان‌طور که در اغلب کشورها رایج است - از سیاست مبتنی بر «نظارت حداقلی» بر نامزدهای انتخاباتی پیروی می‌کند، و لذا در این مرحله تعداد کمی از کاندیداها حذف شدند. اما بخش دیگر حکومت، یعنی شورای نگهبان، از طریق هیأت‌های نظارت از سیاست مبتنی بر «نظارت حداکثری» پیروی کرد و لذا حدود ده درصد از کل نامزدها حذف شدند، که از میان آنها حدود ۱۵۰ نامزد اصلاح طلب که احتمال پیروزی آنها در انتخابات تقریباً زیاد بود، قرار دارد. به بیان دیگر، در تشکیل مجلسی با ۲۹۰ نفر نماینده، حدود ۱۵۰

نفر با اِعمال نظارت حداکثری که خارج از قلمرو رأی مردم است حذف شده‌اند. از نظر این نوشته، در پس این حذفها حداقل سه غفلت اساسی ریشه دارد که بررسی آنها برای کسانی که به ثبات بلندمدت جامعه می‌اندیشند خالی از ضرورت نیست.

غفلت اول مربوط به بی‌توجهی به اصل «زمان مناسب برای اصلاحات در یک حکومت» است. در زمانی که نهادهای یک حکومت از اقتدار برخوردارند^۱، تن دادن آن حکومت به اصلاحات، که آن اصلاحات خود ناشی از تغییرات اجتماعی و ظهور مسائل تازه برای نسلهای نو است، عین تدبیر و باعث تقویت نهاد حکومت در نزد مردم می‌شود و موجبات تداوم و تضمین بقای آن را فراهم می‌کند. اما اگر حکومت به تغییرات اجتماعی و مسائل ناشی از آن بی‌توجه باشد و این بی‌توجهی را آن‌قدر ادامه دهد تا روزی برسد که فشارهای ناشی از بحرانهای اجتماعی حکومت را مجبور به قبول برنامه‌های اصلاحی کند، آنگاه اجرای برنامه‌های اصلاحی به جای این‌که موجبات تقویت حکومت را فراهم کند، زمینه‌ساز سستی و فروپاشی آن می‌شود. زیرا در شرایطی که حکومت از روی اجبار تن به اصلاحات می‌دهد، انجام اصلاحات موجب ایجاد اعتماد در میان مردم نسبت به حکومت نمی‌شود؛ چون افشار مؤثر اجتماعی به دلیل عدم پاسخگویی حکومت به نیازهای جامعه، بی‌کفایتی حکومت را رفته‌رفته تجربه می‌کنند، به آن بی‌اعتماد می‌شوند و این بی‌اعتمادی را به همه افشار جامعه تسری می‌دهند. لذا انجام این اصلاحات فقط باعث می‌شود که هزینه سیاسی برای عمل سیاسی علیه حکومت پایین بیاید و به فروپاشی حکومت مدد رسد. مورد حکومت پهلوی تجربه روشنی برای تأیید این بحث است. گفته می‌شود زمان مناسب برای اصلاحات در این حکومت حول و حوش سال ۱۳۵۰ بوده است، یعنی زمانی که این حکومت از حداقلی از اقتدار برخوردار بود. اما غفلت این حکومت نسبت به مطالبات سیاسی مردم تا سال ۱۳۵۶ ادامه یافت، و وقتی هم که حکومت برنامه‌های اصلاحی را - پیرو سیاستهای حقوق بشری امریکا در زمان کارتر - در پیش گرفت «زمان مناسب» اصلاحات گذشته بود و انجام اصلاحات تنها هزینه عمل سیاسی را علیه این حکومت پایین آورد و منجر به خیزش میلیونی مردم علیه حکومت در دوران انقلاب شد. از این‌رو مناسب زمان اصلاحات با توجه

۱. یعنی وقتی تبعیت از افعال حکومت توسط اکثریتی از مردم با رضایت انجام می‌گیرد.

به میزان اقتدار حکومت، اصلی است که بی توجهی یا توجه به آن موجبات زوال یا پایداری یک حکومت را فراهم می کند.

اگر از زاویه اصل فوق به جامعه کنونی ایران نگاه کنیم، رخداد دوم خرداد نشان می دهد که اولاً جامعه در حال تغییر ایران نیازمند اصلاحات است؛ زیرا از میان نامزدهای رقیب کسی رأی آورد که در شعارش وعده اصلاحات می داد. ثانیاً، حکومت جمهوری اسلامی - بنا به هر دلیل - از طریق تأیید صلاحیت آقای خاتمی و برنامه هایش به این مطالبات اصلاحی و سیاسی گردن نهاد و بدین صورت فاصله خالی و بزرگ میان حکومت و اقشار مؤثر اجتماعی را کم کرد و بر اقتدار حکومت افزود. اما پس از دوم خرداد بخشی از حکومت کوشش مستمری کرد تا در برابر اصلاحات دولت مقاومت کند. آخرین نمونه از این سلسله مقاومتها حذف نامزدهایی است که احتمال موفقیت آنها در انتخابات تقریباً قطعی است. اگر ظرف روزهای آینده این حذفها رفع بشود، به این معناست که حکومت، مانند دوم خرداد، علاقه دارد به مطالبات و اصلاحات تن در بدهد؛ ولی اگر این حذفها تداوم یابد به این معناست که بخشی از حکومت، به رغم این که حکومت در شرایطی قرار دارد که از اقتدار لازم برخوردار است، همچنان علاقه دارد در برابر اصلاحات مقاومت کند و مطالبات برآورده نشده مردم را به لایه های پایینی جامعه بفرستد و در آنجا متراکم کند و جامعه را به سوی شرایطی غیرقابل پیش بینی و غیرقابل کنترل سوق دهد.

غفلت دوم از تلقی ناصوابی است که از کارکرد یک مجلس به ظاهر ناآرام ناشی می شود. آن بخش از حکومت که در برابر نامزدهای اصلاح طلب مقاومت می کند، ظاهراً در پس ذهنش این اندیشه شکل گرفته است که در شرایطی که جامعه ایران با بحرانها و ناآرامیهای متعدد اجتماعی - سیاسی روبروست، اگر مجلسی تشکیل شود که صحن آن، همچون صحنه مطبوعات، ناآرام و غیررام باشد، این ناآرامی مجلس به تشدید بحرانهای اجتماعی و سیاسی جامعه کمک خواهد کرد. در نقد این اندیشه باید گفت اتفاقاً عکس این معادله صحیح است. یعنی در جامعه ای که با تغییرات و بحرانهای اجتماعی روبروست، یک مجلس به ظاهر ناآرام و غیررام، که متشکل از نمایندگان اقشار متنوع جامعه است، می تواند با اتخاذ روشهای اصلاحی و مسالمت آمیز در کنترل ناآرامیها و سرکشیهای جامعه مؤثر باشد. بهترین نمونه مشهود و تجربی

برای نشان دادن این اصل مورد حکومت و جامعه هند در دهه‌های اخیر است: جامعه‌ای که در عین داشتن بیشترین ناآرامیهای اجتماعی از حداقل ثبات سیاسی برخوردار بوده است. از این رو، بی‌توجهی به کارکرد مثبت یک مجلس غیررام به عنوان یکی از شرایط آرام کردن جامعه، یکی دیگر از غفلتهایی است که در پس حذف نامزدها به نیت ایجاد یک مجلس و جامعه آرام نهفته است.

غفلت سوم، برخلاف دو غفلت فوق که در حوزه حکومت بود، ممکن است در حوزه نهادهای مدنی و از جانب شهروندان باشد. این غفلت از اینجا ناشی می‌شود که انجام پروژه اصلاحات فقط یک امر حکومتی تلقی شود و بر همین اساس وقتی بخشی از حکومت دست به حذف نامزدها می‌زند، نهادهای مدنی و شهروندان هم مسئولیت خود را پایان یافته محسوب کنند و در انتخابات شرکت نکنند. این غفلت بزرگی است، زیرا تحقق پروژه اصلاحات و تقاضاهای جنبش اصلاحی فقط بر دوش حکومت نیست. درست به موازات حکومت، نهادهای مدنی نیز به اندازه وزنشان در این امر مسئولیت دارند. لذا آنان وظیفه دارند با ارزیابی و مشخص کردن آن دسته از نامزدها و گروههایی که به برنامه‌های اصلاح نزدیکترند، به آنان رأی مثبت دهند و با مشارکت بالا در انتخابات مجلس شرکت کنند؛ زیرا عدم مشارکت شهروندان در امر انتخابات هدف همان مخالفان اصلاح است. کسانی که با تصویب این بند قانونی که حد نصاب نمایندگی را از سی و چهار درصد آرا به بیست و پنج درصد تقلیل می‌دهد، اتفاقاً از عدم مشارکت شهروندان، بدون این که تبلیغ کنند، استقبال می‌کنند، چون هرچه تعداد مشارکت کنندگان کمتر باشد اخذ بیست و پنج درصد از کل آرا در انتخابات مجلس ششم برای آنان راحت تر خواهد بود. بنابراین، به رغم رد صلاحیتها - و لزوم اعتراض قانونی به این عمل -، نهادهای مدنی وظیفه دارند تا آنجا که می‌توانند حضور شهروندان را در صحنه انتخابات تشویق کنند و مسئولیتی بیش از مسئولیت دوم خرداد را به نمایش بگذارند.

هسته میانه پخش شده چرا مقوله روشنفکران دینی در گروه‌بندی‌های سیاسی کاربرد ندارد؟

با نزدیک شدن انتخابات مجلس ششم، گروه‌های سیاسی مواضع خود را به تدریج اعلام می‌کردند. نویسندگان اصلاح‌طلب، خصوصاً آن دسته که در روزنامه‌های دوم‌خردادی فعال بودند، این نگرانی را پیدا کردند که ظاهراً گروه‌های سیاسی، حتی دوم‌خردادی، به دلیل وجود نوعی ترس و وحشت از محافظه‌کاران، از اعلام صریح مواضع خود خودداری می‌کنند. همین نگرانی‌ها باعث تشکیل جلسات منظمی توسط آنها شد. هدف آنها از تشکیل این جلسات ایجاد یک حزب سیاسی نبود، بلکه آنان به دنبال ارائه عمومی برنامه‌ها و اولویتهای خود برای مجلس ششم بودند تا به این ترتیب بتوانند مانع انفعال گروه‌های سیاسی دوم‌خردادی بشوند. نتیجه این جلسات آن شد که اسامی کاندیداهای خود را با عنوان کاندیداهای روشنفکران دینی و روزنامه‌نگاران اصلاح‌طلب، در روزنامه‌ها اعلام کردند. کاربرد اصطلاح روشنفکران دینی و معرفی برخی از شخصیتها، مثل دکتر سروش، انتقاداتی را به همراه داشت.^۱ این اعتراضات باعث شد که این جمع فقط به انتشار اولویتها و برنامه‌های خود در مجلس ششم بپردازد^۲ و فهرست کاندیداهای خود را فقط برای تهران، آن‌هم با عنوان «کاندیداهای روزنامه‌نگاران اصلاح‌طلب»

۱. من نیز با کاربرد این اصطلاح و افزودن نام دکتر سروش مخالف بودم ولی به رأی جمع احترام گذاشتم.

۲. برای آشنایی با آن برنامه‌ها به بخش پیوستهای همین کتاب مراجعه کنید.

اعلام کند، که البته تأثیر زیادی در انتخابات داشت و در روز انتخابات با پیروزی مطلق روبرو شد. مجموع این فرآیند، و تجربیاتی که در آن جلسات کسب کردم، منجر به جمع‌بندی جدید اینجانب دربارهٔ نسبت روشنفکری دینی و سیاست شد و در قالب یادداشت زیر به چاپ رسید.

در یک تعبیر کلی و کلان، «حکومت مدرن» بدون «گروه‌بندی سیاسی مدرن»، و این گروه‌بندی نیز بدون جامعه‌ای که از لحاظ «تقسیم کار و شکل‌بندی اجتماعی» متمایز شده باشد، پایدار نمی‌ماند. و در یک بیان سیاسی‌تر، حکومت نهادینه‌شده، شفاف، کارآ و پاسخگو، با گروه‌بندی سیاسی که واجد همین ویژگیها باشد، ارتباط مستقیم دارد. لذا، اگر جنبش اصلاحی و مدنی ایران در پی تقویت ویژگیهای مذکور در حکومت است، به همان میزان باید نسبت به گروه‌بندی سیاسی در جامعه حساس باشد. اگر گروه‌بندی سیاسی مبهم و آشفته باشد، این ابهام و آشفتگی به عرصه حکومت هم منتقل می‌شود. هدف این نوشته تنها بررسی و تمرکز بر یکی از ابهامات موجود در گروه‌بندی - جناح‌بندی - سیاسی است. این ابهام اخیراً خود را در سطحی قابل رؤیت در عرصه سیاسی نشان داد و آن هم وقتی بود که تعدادی از روزنامه‌نگاران اصلاح‌طلب و روشنفکران دینی، در حالی که طیفهای سیاسی موجود در رقابت جدی انتخاباتی قرار داشتند، جهت حمایت از استانداردهای توسعه سیاسی، برنامه‌ها و اولویتهای مورد نظرشان را - و اسامی آن عده از نامزدهایی را که می‌پسندیدند - برای مجلس ششم به اطلاع عموم رساندند.

پس از اعلام این برنامه در میان علاقه‌مندان به اصلاحات دو واکنش قابل توجه بود. در واکنش اول گفته شد: مگر مقوله «روشنفکری دینی» مقوله‌ای سیاسی است که آن را نابجا خرج جریانهای سیاسی می‌کنند؟ در واکنش دوم تأکید شد که مقوله «روشنفکری دینی» مهم‌تر از آن است که آنرا برای امور کوچکی چون مبارزات پارلمانی هزینه کنند و شایسته است که این مقوله برای امور خطرتر جامعه محفوظ بماند. با ذکر این مقدمه، این نوشته کوشش دارد با ذکر سه علت، این گوناگونی واکنشها و ابهامات ناشی از آنرا برای جنبش مردم‌سالاری توضیح دهد.

اولین علت در ویژگی چندلایه بودن جنبش مدنی ایران نهفته است؛ زیرا در این

وضعیت امکان اختلاط نقشهای حاملان هر کدام از لایه‌های این جنبش افزایش پیدا می‌کند. این جنبش مدنی حداقل از سه لایه تشکیل شده و در واقع سه جنبش فعال را در بطن خود دارد: جنبش اصلاح دینی، جنبش مردم‌سالاری، جنبش توسعه‌گرایی - آبادانی کشور - حاملان و پیش‌برندگان سازوکارهای این سه جنبش، به ترتیب، در اولی روشنفکران دینی، در دومی شخصیتها و گروههای سیاسی اصلاح‌طلب، و در سومی کارآفرینان و تکنوکراتها هستند. درباره وظایف و نقشهای حاملان این سه جنبش و مرزهای آنان با یکدیگر توافقی اجمالی و نانوشته در میان اهل نظر وجود دارد؛ در عین حال این نقشها با یکدیگر بی‌ارتباط یا در تعارض نیستند. برای نمونه، در جامعه ما، حاملان جنبش مردم‌سالاری چه‌بسا تحت تأثیر جنبش اصلاح دینی و یا از حیث اقتصادی - اجتماعی از حاملان و علاقه‌مندان جنبش توسعه‌گرا باشند؛ حتی یک نفر می‌تواند به عنوان حامل هر سه جنبش ایفای نقش کند، ولی با این همه معمولاً در زندگی هر شخص یکی از این نقشها وجه غالب پیدا می‌کند. برای نمونه، کسی که بیشتر فعالیتش حول چند و چون و دغدغه‌های روشنفکری دینی است، نقشی غیرمستقیم در جنبش مردم‌سالاری و توسعه‌گرایی دارد؛ یا کسی که بیشتر وقتش در امور جنبش مردم‌سالاری یا توسعه کشور می‌گذرد، روشن است که نمی‌تواند همان نقش محوری و فعال را در عرصه جنبش اصلاح دینی داشته باشد. چنین کسی تنها می‌تواند از این جنبش تغذیه کند. ضمن این‌که محتمل است یک فرد در طول زندگی‌اش، بسته به شرایطی که دارد، محور فعالیتهايش را در هر کدام از لایه‌های این جنبش عوض کند، به شرطی که در هر تغییر، مرزها و لوازم هر کدام از این نقشها را در این جنبشهای سه‌گانه رعایت کند و به پیامدهای آن پایبند باشد. بنابراین، بی‌توجهی به چندلایه بودن جنبش مدنی زمینه‌ای را فراهم می‌کند که حاملان یک لایه از جنبش در لایه دیگر جنبش فعال شوند و آمیختگی نقشها در عرصه سیاسی جامعه رخ دهد.

علت دوم این ابهام ریشه در آشفتگی ساماندهی و گروه‌بندی گرایشهای سیاسی اصلاح‌طلب دارد. از یک طرف حاملان جنبش مردم‌سالاری، به دلیل ماهیت اصلاحی این جنبش، نمی‌توانند به شیوه‌های انقلابی یا توده‌ای مردم را بسیج کنند، و از طرف دیگر، مردم برای مشارکت سیاسی سامانمند ناگزیرند از طریق گروه‌بندیهای

سیاسی شناخته شده در عرصه سیاسی عمل کنند.^۱ گروه بندی سیاسی در عرصه سیاست مدرن و مردم سالار مانند محافل و تشکلهای سیاسی که در بسیج توده ای مردم کاربرد دارد نیست، بلکه این گروه بندی می باید به خصیصه اصلی گروه بندی سیاست مدرن نزدیک باشد. شناخته شده ترین گروه بندی سیاسی حول محور چپ / راست دور می زند. این چپ و راست بودن در وضعیتهای متفاوت جامعه می تواند به صفت های دوتایی مانند اصلاح طلب / انقلابی، رادیکال / معتدل، میانه / افراطی، نو / سنتی متصف شود. اگرچه مفهوم، معیار و مرزهای چپ بودن و راست بودن در طول دو قرن گذشته به دقت روشن نبوده و مضامین آن در هر دوره تغییر کرده است، ولی تقسیم بندی چپ و راست از پایدارترین تقسیم بندیها بوده و هست، و حتی امروزه متفکرانی که از نظریه «ورای چپ و راست» سخن می گویند هنوز از تقسیم چپ و راست حمایت می کنند. در سیاست مدرن براساس همین تقسیم بندی محوری چپ و راست است که جناح اکثریت / اقلیت در پارلمان شکل می گیرد و از طریق «مکانیسم اکثریت پارلمانی» هدایت دولت و تغییر مناصب آن ممکن می شود و با موقتی کردن حکمرانی مقداری از پیامدهای منفی قدرت متمرکز و منحصر به فرد دولت در دوران جدید کاسته می شود. به این دلایل، در سیاست مدرن ما ناگزیریم محور اصلی و شناخته شده تقسیم بندی گروه های سیاسی را مورد توجه قرار دهیم. لذا اصلاح طلب چپ یا راست داریم، در عین این که هر دو از جنبش اصلاحی دینی تغذیه می کنند؛ ولی گروه بندی سیاسی مبتنی بر تقسیم بندی روشنفکر / غیر روشنفکر نداریم، زیرا این تقسیم بندی بیشتر در عرصه فرهنگ و جنبش اصلاح دینی کاربرد دارد نه در عرصه سیاست.

با توجه به علت فوق، مشکل سیاست در ایران از آنجا ناشی می شود که گروه های سیاسی براساس تقسیم چپ و راست - و صفت های دوگانه آن - به نحوی وجود دارند، ولی سازماندهی حزبی ندارند. هم اکنون سازماندهی ژلاتینی گرایشهای سیاسی موجود بیشتر حول دو طیف دوم خرد ادیها و محافظه کاران شکل گرفته است و تنها می توان به نحو خاصی در آن از چپ / راست - و اصلاح طلب / غیر اصلاح طلب - سخن گفت. در طیف دوم خرد ادیها، گرایشهای چپ، مانند گروه مشارکت، سازمان

۱. خصیصه ای که اکنون در عرصه گروه های سیاسی به طور شفاف شکل نگرفته است.

مجاهدین انقلاب و گروه ایران فردا؛ گرایش راست مانند کارگزاران و نهضت آزادی؛ گرایش مدرن مانند بخشی از مشارکت، کارگزاران، سازمان مجاهدین انقلاب، ایران فردا و نهضت آزادی؛ گرایش سستی مانند مجمع روحانیون وجود دارد و چون در طیف دوم خردادها تشکلهای و گرایشهای اصلی به روشهای مسالمت‌آمیز و قانونی پایبند هستند به آنان اصلاح‌طلب می‌گویند. در برابر اصلاح‌طلبان - که در افواه عمومی به همه آنها چپ هم گفته می‌شود - آن طیفی قرار دارد که از گرایشها و تشکلهایی تشکیل شده است که در برابر روشهای مردم‌سالاری و قانونی و خصوصاً پیامدهای آن مقاومت می‌کنند. به این طیف محافظه‌کار - یا راست - گفته می‌شود. همچنین، از آنجا که طیف اصلاح‌طلبان، در مقابل طیف محافظه‌کاران که از قدرت سازمانی و حزبی در نهادهای سیاسی و مذهبی برخوردارند، از قدرت سازمانی که حاملان مؤثری را برای روند مردم‌سالاری تشکیل دهد، برخوردار نیستند، لذا در این شرایط، احتمال استفاده از ذخیره روشنفکران دینی، که آثارشان در میان اقشار تحصیل‌کرده نافذ است، از سوی اصلاح‌طلبان زیاد می‌شود. جالب این‌که فقط در طیف اصلاح‌طلبان نیست که حاملان سایر جنبشها کاربرد پیدا می‌کنند، بلکه محافظه‌کاران هم به رغم قدرت سازمانی خود برای این‌که موقعیت نامناسب خود را در افکار عمومی بهبود بخشند برخلاف سیاست گذشته خود در ابتدای مجلس پنجم و اینک در مجلس ششم، سعی می‌کنند خود را به تکنوکراتهای کارگزاران و خصوصاً پدر معنوی آنان هاشمی رفسنجانی، که همگی بخشی از حاملان جنبش توسعه ایران را تشکیل می‌دهند، نزدیک کنند. لذا در چنین اوضاعی است که مرزهای چپ و راست بیشتر مبهم و متقاطع می‌شود.

سومین علت تعبیر دیگری از همان علت دوم است. آن دسته از شخصیتها و تشکلهای سیاسی که بواقع مردم‌سالار و قانون‌گرا هستند، در میان طیف اصلاح‌طلبان پخش و پراکنده‌اند و این دسته بواقع هسته اصلی و پویای این طیف را، که در یک رابطه فکری و ارگانیک با جنبش اصلاح دینی و توسعه‌گرا قرار دارند، تشکیل می‌دهد. این هسته از دو نیمه چپ نو و راست نو تشکیل می‌شود که می‌توان از آن با عنوان هسته میانه جنبش اصلاحی و مردم‌سالاری ایران یاد کرد، نیمه اول آن از چپ نو تشکیل می‌شود که به عدالت اجتماعی معتقد است و برای تحقق آن به جای تأکید

به روشهای انقلابی به روشهای اصلاحی و پارلمانی اصرار می‌ورزد. در عین حال، این «چپ نو» آماده است از تجربیات سوسیالیسم و سوسیال دموکراسی در کشورهای صنعتی و بلوک شرق درس بگیرد، تا جایی که برای رسیدن به عدالت اجتماعی فقط بر «مدیریت اقتصادی دولت محور» تکیه نمی‌کند، بلکه کارآیی «اقتصاد بازار» را نیز مورد توجه قرار می‌دهد و این کارآیی را با بحران جامعه سرمایه‌داری مخلوط نمی‌کند. در نیمه دیگر این هسته، «راست نو» قرار دارد که به نحوی از «استقلال فردی» - در مقابل هجوم ساختاری دولت گسترده - دفاع می‌کند. این راست از پیامدهای منفی لیبرالیسم و نولیبرالیسم - تاچریسم / ریگانیسم - آگاه است و آماده است از «بنیادگرایی اقتصاد بازار» فاصله بگیرد و از کارویژه‌های خاص دولت در تدبیر اقتصادی امور غفلت نکند. این دو از آن نظر میانه هستند که در روشها قانون‌گرا و اصلاح طلب‌اند و به جای ایدئولوژی‌گرایی افراطی بر فرآورده‌های تحقیقاتی و علمی تأکید می‌کنند.

همچنین این دو نیمه در اهداف با یکدیگر نزدیکتر شده‌اند، زیرا دیگر چپ نو قرار نیست برای ایجاد «همبستگی» در جامعه به هر قیمت «استقلال فردی» را مخدوش کند، و از طرف دیگر راست نو به جای دفاع از «فردیت رها شده» از «فردیت نهادی شده» دفاع می‌کند. ولی به رغم همه ویژگیهایی که این هسته میانه دارد، چون وابستگان به آن از حیث سازمانی و حزبی متشکل نیستند و در سراسر طیف اصلاح طلبان و دوم‌خردادها پخش و پراکنده‌اند و زیر بار ضربات شدید مخالفان اصلاحات قرار دارند زمینه فراهم می‌شود تا به ذخیره‌های جنبش اصلاح دینی نقب بزنند: نقبی که لزوماً برای جنبش مردم‌سالاری بهداشتی نیست.^۱

اینک به سؤال پیشانی این نوشته بازگردیم. بله، مقوله «روشنفکری دینی» در گروه‌بندی سیاسی کاربرد ندارد، خصوصاً این که این کار با اهداف جنبش اصلاحی و مردم‌سالاری که می‌باید بر اساس گروه‌بندیهای سیاسی شناخته شده در سیاست مدرن سامان یابد منافات دارد. اما این که می‌بینیم بخشی از روشنفکران دینی در هنگامه انتخابات با نام روشنفکران دینی وارد عرصه سیاسی می‌شوند به خاطر همین ضعف گروه‌بندی حزبی - خصوصاً در هسته میانه آن - در طیف اصلاح طلبان

۱. به یاد داشته باشید هم‌اکنون همین هسته میانه است که زیر بار شدیدترین فشارهاست.

است، و وقتی احزاب موجود در طیف دوم خرد ادیها زیر فشار محافظه کاران قادر نباشند حتی در هنگامه انتخابات مطالبات جدی مردم سالارانه را مطرح کنند، گویی روشنفکر دینی برای برداشتن بار مسئولیت بر زمین مانده وارد میدان می شود. لذا کسانی که در ماههای اخیر به خاطر توجهشان به جنبش اصلاح دینی و سازوکارهای آن گفتند که روشنفکران نباید وارد گروه بندی سیاسی شوند، واکنش درستی ابراز داشتند؛ اما کسانی که می گویند روشنفکری دینی را نباید صرف امور انتخاباتی کرد بلکه باید این سرمایه را برای امور خطیرتری نگه داشت - بی آن که بگویند منظورشان از این امور خطیر چیست - از دو مسأله غفلت می کنند:

اول این که تحقق اهداف جنبش اصلاح دینی در جامعه ما خود امر خطیری است و از این نظر حاملان آن، رسالت سنگینی بر دوش دارند و در اصل آنان می توانند به صورت غیر مستقیم بخشی از تغذیه فکری جنبش مردم سالاری و توسعه گرایی را همچون گذشته بر عهده داشته باشند.

دوم این که اگر منظور آنان از امور خطیر ورود به عرصه های سیاسی - از کانالهای غیر انتخاباتی - است، در این صورت آنان فریب جاذبه های توده ای جامعه ایران - یا همان ویژگی بی سامانی در عرصه گروه بندی سیاسی - را خورده اند. همچنان که در بالا گفته شد، در وضعیت بی سامان گروه بندی سیاسی، استفاده از حاملان روشنفکران دینی اگرچه کاربرد و کارکرد پیدا می کند، اما باید آگاه بود که در شرایطی که جامعه با یک جنبش اصلاحی و مردم سالار روبه روست، باید با گروه بندی متناسب با سیاست مدرن وارد سیاست شده این که حاملان روشنفکری دینی بدون پایبندی به لوازم این گروه بندی وارد میدان سیاست شوند. سه لایه ای بودن جنبش مدنی ایران به ما می آموزد که هر «حاملی» باید نسبت به شأن، نقش و لوازم کار خود در هر لایه از جنبش آگاه باشد و وجه غالب فعالیت خود را در یکی از این سه جنبش معلوم کند و از یکی به دیگری «ویراژ» ندهد؛ در غیر این صورت چه بسا روشنفکری دینی، به خاطر وضع بی سامانی در گروه بندی سیاسی، به جای این که تقویت کننده اهداف جنبش اصلاحی و مردم سالاری باشد، به نحو دیگری مشوق امواج جامعه توده ای گردد.

«مشارکت» و نوشتن چپ نو

ماه رمضان ۱۳۷۸ بود و دفتر تحکیم وحدت روزنامه نگاران اصلاح طلب را به مراسم افطاری دعوت کرده بود. هنگام نماز در کنار آقای عبدی نشسته بودم. در آن روزها شماره های اولیه روزنامه مشارکت منتشر می شد و عبدی به من گفت یادداشتی برای این روزنامه بنویسم. آنچه در اینجا می خوانید همان یادداشت است.

«جبهه مشارکت» به کدام گروه بندی سیاسی، از منظر سیاست مدرن، نزدیکتر است؟ به چپ یا چپ نو؟ به سوسیال دموکراسی قدیمی یا سوسیال دموکراسی در حال بازسازی؟ به چپ میانه یا معتدل؟ پاسخ به این سؤال زود است، زیرا «مشارکت» در جامعه پس از دوم خرداد در وضعیت جنینی قرار دارد و شاید پس از استقرار کامل مجلس ششم، که این پدیده جنینی در قامت فرزند متولد می شود، بهتر بتوان به ارزیابی پرداخت. با این همه، براساس ویژگیهای شخصتهای پیش برنده این تشکیلات و هوادارانش می توان گفت «مشارکت» علائم یک چپ نو و نزدیک به سوسیال دموکراسیهای جدید را به ناظران جامعه سیاسی ارسال می کند. البته ممکن است اعضای «مشارکت» با این ارزیابی استعجالی همراه نباشند، لذا هدف این نوشته، در وهله اول، این نیست که بر صحت ارزیابی مذکور اصرار کند، بلکه هدف آن طرح این سؤال است که چرا حتی شخصتهای راهبرد ساز این تشکل سعی نمی کنند هویت سیاسی این تشکل را حول یکی از گروه بندیهای سیاسی شناخته شده روشن کنند. این ابهام، دلایل گوناگون دارد. یکی از آن علل این است که در

«مشارکت»، همانند سایر تشکلهای در جوامع پرتحول کنونی، «عمل سیاسی» از «نظریه سیاسی» جلوتر است. هدف این نوشته ارائه یک نمونه از نظریه پردازی آنتونی گیدنز است؛ که او در نظریه‌اش کوشش کرده به بحران «نظریه سیاسی» در سوسیال‌دموکراسی اروپایی توجه کند، که آگاهی از آن شاید برای مخاطب سیاسی ایرانی بی‌فایده نباشد. البته در اینجا به ذکر سه نکته از کار او توجه می‌شود و علاقه‌مندان باید اصل کتاب را بخوانند.^۱

اول. گیدنز نظریه‌ها و قرائتهای جدید یکی دو دهه اخیر درباره مدرنیته، جامعه مدنی، جهانی شدن، و دموکراسی مشارکتی را در جامعه‌شناسی‌اش هضم کرده و فرآورده جدیدی را فراهم کرده که از آن با صفت «جامعه‌شناسی مدرنیته دوم»، در برابر جامعه‌شناسی کلاسیک پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، نام می‌برند. این فرآورده در سالهای اخیر مورد استقبال محافل آکادمیک و روشنفکری قرار گرفته است. در دیدگاه او جامعه جدید، که دیگر نباید آنرا در چارچوب واحد تحلیلی دولتهای ملی - کشور - تحلیل کرد، با مسائل جدیدی روبروست که در زاویه دید و عملکرد گروههای سیاسی چپ و راست قرار ندارد. بر همین اساس است که او از نظریه «ورای چپ و راست» سخن می‌گوید. ولی این نظریه گیدنز نافی کاربرد تقسیم‌بندی چپ و راست نیست، بلکه او معتقد است این مسائل جامعه جدید، گروههای سیاسی را با بحران روبرو کرده است و آنها باید قبل از غرق شدن در عمل، وضع خود را از حیث نظری با این مسائل روشن کنند. از این رو، او دو نوع سوسیال‌دموکراسی را برمی‌شمارد: یکی همان سوسیال‌دموکراسی فعلی است - که در ادبیات سیاسی کشور ما از آن به چپ نو یاد می‌شود -، و دیگری سوسیال‌دموکراسی در حال بازسازی است که در حال جستجو برای پاسخ به این مسائل جدید است، یعنی جریانی که هم‌اکنون در چپ نو در اروپا می‌گذرد.^۲

دوم. گیدنز در این بازسازی معتقد است که تاکنون سوسیال‌دموکراسی به «سیاست رهایی» پایبند بوده است، ولیکن مسائل جدید ایجاب می‌کند که این

۱. نظرات این جامعه‌شناس برجسته در سال جاری در کتاب کوچکی به نام راه سوم (The Third Way) به چاپ رسید. این کتاب اخیراً توسط استاد منوچهر صبوری ترجمه و وارد بازار شده است.

۲. راه سوم، صص ۱۲-۲۸.

جریان سیاسی به «سیاست زندگی» هم فکر کند. سیاست رهایی حکایت از همان جنبش برابری طلب اجتماعی دارد که ابتدا می‌خواست در قالب سوسیالیسم ارتدوکس نظام سرمایه‌داری را سرنگون کند تا پس از فروپاشی این ساخت‌ناعدلانه اجتماعی، امکان استفاده از برابری سیاسی برای همه شهروندان، که لیبرالها شعارش را می‌دهند، فراهم شود. اما پس از تجربه مارکسیسم-لنینیسم شوروی، سوسیال‌دموکراتها -چپ نو- سیاست رهایی را در «فرسایش تدریجی» نظام سرمایه‌داری از طریق روشهای پارلمانی و الگوی دولت رفاه جستجو کردند. با توجه به ناکامی الگوی دولت رفاه و ظهور مسائلی که در حیطه توجه چپ و راست نیست، او چپ نو را گامی فراتر می‌خواند. در اندیشه گیدنز، سیاست قدیمی «رهایی» که به ایجاد «فرصتهای زندگی» مربوط می‌شود باید با «سیاست زندگی»، که چارچوبی برای رویارویی با مسائل جدید جامعه جدید است و به «تصمیمات زندگی» -نه فقط فرصتهای زندگی- مربوط می‌شود، به اندیشه و حساسیت چپ نو اضافه شود. به عنوان نمونه، چپ نو و جنبش آن -حداقل در اوضاع و احوال فعلی اروپا- نیازمند تصمیم‌گیری در مورد مسائلی از این دست است: چگونه باید به فرضیه گرم شدن زمین واکنش نشان دهیم؟ آیا باید انرژی هسته‌ای را بپذیریم یا نپذیریم؟ کار تا چه اندازه باید به مثابه یک ارزش مرکزی زندگی باقی بماند؟ آیا باید با واگذاری اختیار اداره امور محلی موافق باشیم؟ آینده اتحادیه اروپا چه باید باشد؟^۱ از این رو او کوشش می‌کند در چارچوب «سیاست زندگی» به نحوی نظری به این نوع سؤالات پاسخ دهد؛ پاسخهایی که در گفتمان فعلی چپ نو و عمل زده به درستی وجود ندارد.

سوم. گیدنز با جدی گرفتن روند جهانی شدن، بر کارکردها و نقش محوری دولت، در برابر حملات به آن، در اصلاح امور جامعه جدید تأکید می‌کند. اما با این که در تحلیل جامعه جدید واحد تحلیل را در اندازه جهانی مطرح می‌کند -و معتقد است که جامعه جدید از ابتدا که در اروپا شکل گرفت جهانی عمل می‌کرده است-، اظهار می‌دارد اکنون که در مدرنیته دوم قرار داریم «شدت روابط اجتماعی» آن قدر زیاد و جهانی شده که واقعیت «جامعه جهانی» دریافتنی‌تر شده است. از این رو، او

معتقد است که سوسیال دموکراسی دیگر نباید جامعه جهانی را تنها در تئوریهای سیاسی جهان دوقطبی یا تئوریهای اقتصادی نظام جهانی خلاصه کند. روابط اجتماعی مردم در جامعه جدید به طور جدی با «دگرگونی زمانی و مکانی در روابط» رویاروی است؛ روابطی که به طور جهانی عمل می کند. برای مثال، یک عادت فردی — مثل اشتها به یک نوع غذا — در بخشی از اروپا ارتباطی مستقیم با تولیدات غذایی در دورافتاده ترین بخش قاره آفریقا پیدا کرده است و حول این شبکه تولیدی مواد غذایی، شبکه ای از روابط اجتماعی فراتر از مرزهای ملی ایجاد شده که حتی دولتها هم در کنترل آن با مشکل روبرو هستند. از طرف دیگر، گیدنز با این که اصل جهانی شدن را جدی می گیرد و برای رویارویی با مسائل آن از سه سطح دموکراسی — جهانی، ملی و محلی — صحبت می کند، از کارکردها و وظایف محوری دولت، در برابر حملات بی امان نولیبرالها پس از فروپاشی بلوک شرقی، دفاع جدی می کند، کارکردها و وظایفی مانند: دولت به عنوان وسیله ای برای نمایندگی منافع گوناگون؛ عرصه ای برای آشتی ادعاهای رقابت آمیز؛ ایجادکننده و تقویت کننده «حوزه عمومی» که در آن بتوان به بحث آزادانه درباره سیاستگذاریهای کلان پرداخت؛ تنظیم کننده بازارها به سود منافع عمومی و مشوق رقابت بازار در جایی که از سوی انحصارات تهدید می شود؛ حافظ آرامش اجتماعی از طریق کنترل وسایل خشونت و فراهم ساختن نظارت و مراقبت پلیس؛ محرک توسعه فعالانه سرمایه انسانی از طریق نقش اساسی آن در نظام آموزشی؛ حافظ کارآیی نظام قانونی؛ دولت علاوه بر نقش اقتصادی خود به عنوان بزرگترین کارفرما در امور اقتصادی کلان و خرد، باید همچنین تأسیسات زیربنایی را فراهم سازد. دولت باید به گونه ای فعالتر در گسترش مدیریت بکوشد؛^۱ پیمانهای منطقه ای و فراملی را تشویق و هدفهای جهانی را دنبال کند.^۲

نکات فوق درباره جامعه شناسی مدرنیت دوم، سیاست زندگی، کارویژه های دولت — و موضوعاتی درباره اقتصاد بازار و جامعه مدنی و... که در کتاب راه سوم اشاره شده و در اینجا از آن سخن به میان نیاوردیم — در این نوشته به این دلیل مطرح

۱. دولت محل بازتاب هنجارها و ارزشهایی است که دارای پذیرفته شدگی عمومی هستند. در عین حال، دولت می تواند در شکل دادن هنجارها و ارزشها در نظام آموزشی و نهادهای دیگر نیز سهم باشد.
۲. همان، ص ۵۵.

نشوند که نتیجه بگیریم عین این نکات و نمونه‌ها را در مورد ایران و گروه‌های سیاسی آن می‌توان کپی زد. طرح این نکات از کتاب راه سوم به خاطر نشان دادن رویکردهای جدید گروه‌ها و جنبشهای سیاسی به مسائل جدید است. اگر این نظریه‌پردازها نبود هم‌اکنون سوسیال‌دموکراتهای اروپایی نمی‌توانستند تبلیغات نولیبرالها را که اندیشه دولت رفاه چپ نو را سکه یک پول کرده‌اند و پس از فروپاشی شوروی بر میزان این حمله افزوده‌اند، کم‌تأثیر کنند. دیگر این‌که از نظر علمی هم توجه به کار گیدنز جالب است. توجه به این نکته جالب است که او به عنوان یک جامعه‌شناس کلان‌نگر و معتقد به فلسفه تحلیلی - آنالیتیک - و متأثر از اندیشه پوپر، چگونه در نقد سوسیال‌دموکراسی قدیمی به معرفی دکتترین جدیدی می‌پردازد که حکایت از یک «آرمانگرایی واقعگرا» می‌کند. خلاصه این‌که حداقل این کتاب به یک بار خواندنش برای علاقه‌مندان به «مشارکت» می‌ارزد.

شاهرگ دموکراسی کجاست؟ در حاشیه یادداشت گنجی، بهنود و راسخ

یادداشت اکبر گنجی درباره «عالیجناب سرخپوش» واکنشهای متفاوتی را در محافل مختلف به همراه داشت. ما نیز در روزنامه خود چند نقد را له و علیه آن مقاله چاپ کردیم. پس از چاپ آن نقدها، این سؤال مطرح می شد که آیا بالاخره برای تشخیص تندروی یا کندروی در ارائه مطالب، ملاکی وجود دارد یا نه؟ آیا جدا از فشارهای حکومت، در جامعه مدنی هر نویسنده می تواند هر مطلبی را که خواست بنویسد یا نه؟ ملاک چیست؟ در یادداشت زیر نظر خود را در این باره نوشته ام.

واکنشهایی که پس از یادداشت گنجی، با عنوان «عالیجناب سرخپوش»، در میان اصلاح طلبان ایجاد شد، یک سؤال اساسی را به وجود آورد که پاسخ به آن با حیات دموکراسی و روند جنبش اصلاحات نیز ارتباط دارد. طرح و بررسی این سؤال هدف این نوشته را تشکیل می دهد.

گنجی به عنوان یک منتقد دردمند، شجاع و پرشور در نقد هاشمی، در یادداشت خود تأکید کرد که هاشمی، که اینک خود را به طور جدی برای رقابت انتخاباتی و ریاست مجلس ششم آماده می کند، در دو زمینه مشخص باید پاسخگوی شهروندان باشد: اول، ادامه جنگ بعد از فتح خرمشهر که باعث به شهادت رسیدن صدها هزار تن از بهترین فرزندان این مرز و بوم شد، هزاران معلول بر جای گذاشت و میلیاردها دلار خسارت بر جای نهاد. و دوم، قتلهای زنجیره ای دگراندیشان و دگرباشان.^۱

۱. صبح امروز، ۱۳۷۸/۱۰/۲۹.

برخلاف یادداشتهای قبلی گنجی دربارهٔ عالیجناب خاکستری، شاه‌کلید و پرتوافشانی در تاریکخانهٔ عاملان قتل‌های زنجیره‌ای، که با استقبال همگانی صاحب‌نظران اصلاح‌طلب - و نقادان - روبرو شد، یادداشت «عالیجناب سرخپوش» با استقبال همگانی آنان مواجه نگردید. برخی از این صاحب‌نظران یادداشت مذکور را در ادامهٔ روشنگریها و جسارت‌های گنجی ارزیابی کرده و برخی دیگر آن را بر تندروی وی حمل کردند.

دو یادداشت بهنود و راسخ را می‌توان به عنوان نمونه‌ای به حساب آورد که از این دو واکنش متفاوت حکایت می‌کند. بهنود یادداشت گنجی را در راستای آرامش‌طلبی و مسالمت‌جویی دوم‌خردادیان نیافت و آن را تندروی خواند. او با ذکر حوادثی متواتر از تاریخ مشروطیت، چنین استدلال کرد که نهادینه نشدن «ظریف نوپای آزادی» و دموکراسی در این مرز و بوم فقط به استبداد استبدادیان مربوط نمی‌شود، بلکه تندروی آزادیخواهان هم در ایجاد مانع کم‌تأثیر نبوده است؛ یعنی این‌که از ما هم هست که بر ماست.^۱ در واکنش به این ارزیابی، راسخ نوشت: آقای بهنود، کلی سخن نگوئید.^۲ او استدلال کرد مقایسه و مثال‌های بهنود بدون توجه به ساختار متفاوت جامعهٔ ایران در دوره‌های مختلف است و تحلیل بهنود از آزادی - و دموکراسی - فاقد واقع‌بینی جامعه‌شناختی است. راسخ می‌گوید، پس از انقلاب مشروطه که در ایران مجدداً استبداد حاکم شد، «تندروی آزادیخواهان» نه علت آن بود و نه حتی عامل آن. در اصل در آن زمان درصد بسیار کوچکی از مردم در شهرها زندگی می‌کردند - برخلاف زندگی گستردهٔ شهری در زمان حال - و دموکراسی پدیده‌ای است که با شهرنشینی عجین و هم‌زمان است. دموکراسی وضعیتی نیست که بتوان آن را آرام‌آرام و با خواهش و تمنا از مستبدان گدایی کرد.^۳ لذا در شرایط جامعهٔ شهری فعلی، راسخ نتیجه می‌گیرد که نمی‌توان نقد گنجی را از عملکرد هاشمی - نقد رفتار کسی که یکی از قدرتمندترین مردان سیاسی دو دههٔ گذشته بوده و علاقه دارد همچنان این موقعیت را در دههٔ سوم ادامه بدهد - به تندروی متهم کرد.

۱. عصر آزادگان، ۱۳۷۸/۱۱/۳.

۲. پیشین، ۱۳۷۸/۱۱/۵.

۳. او حتی تأکید می‌کند که همیشه این نیروهای حاکم بودند که استفاده از خشونت را به عنوان آخرین شیوه بر مردم تحمیل کرده‌اند.

دقت در دو واکنش فوق این سؤال جدی را برای اصلاح طلبان ایجاد می‌کند که بالاخره ملاک تندروی - و کندروی - چیست؟ ساختار روستایی - عشایری جامعه زمان مشروطه به کنار، در ساختار شهری و توسعه یافته تر فعلی، که جنبش اصلاحی دوم خرداد در آن در جریان است، چگونه می‌توان به تندرویهای منتقدان پی برد؟ آیا هر روشنفکر و منتقدی به صرف این که انسان، شهروند و صاحب حق - از جمله حق انتقاد کردن - است، مجاز است هر نقدی را به هر میزانی و در هر زمانی مطرح کند؟^۱ به طور مشخص تر، آیا در زمانی که اصلاح طلبان و مخالفان اصلاح در رقابت حاد انتخاباتی مجلس قرار دارند، نقد هاشمی باید با نقد جنگ همراه شود؟ آیا این نوع نقد، صرف نظر از ساخت شهری جامعه، یک تندروی نیست؟ در پاسخ به این سؤالات باید گفت تندروی در جامعه پیشرفته هم یافت می‌شود و البته ملاکی هم برای تشخیص این تندروی، خارج از حیطه قدرت رسمی سیاسی، وجود دارد، و اگر ناقدان جامعه به تطبیق این ملاکها بر رفتار خود متعهد نباشند چه بسا جامعه پیشرفته شکل نخواهد گرفت.

از نظر جامعه‌شناختی، تشخیص تندروی باید از طریق ارجاع به «اجماع یا عدم اجماع نسبی در فضای نقد صاحب نظران و ناقدان»، صورت گیرد. اگر تعداد قابل توجهی از صاحب نظران و ناقدان اصلاح طلب یادداشت «عالیجناب سرخپوش» را از لحاظ زمانی نامناسب و از لحاظ روشی - مخلوط کردن نقد هاشمی با مسأله بزرگی به نام جنگ - نامطلوب و تندروی تشخیص دادند، باید اصلاح طلبان قبول کنند که این یادداشت تند بوده است. بنابراین، برابر معیار «اجماع صاحب نظران و ناقدان»، حتی اگر استدلال بهنود را قبول نداشته باشیم و با استدلال راسخ همراهی کنیم، ولی باز همین که بهنود به عنوان یک روزنامه نگار اصلاح طلب یادداشت «عالیجناب سرخپوش» را تندروی می‌داند - به اضافه اصلاح طلبان دیگری مثل مردیها یا ده نفر صاحب نظری که در پاسخ به سؤال نگارنده، یادداشت گنجی را تند ارزیابی کردند -، حتی اگر جامعه ایران در عصر فراصنعتی هم قرار داشت، باید قبول کنیم که این یادداشت تند بوده است و اگر منتقدان به این معیار پایبند نباشند البته روند اصلاح و دموکراسی در جامعه آسیب خواهد دید.

۱. مگر کنترل فضای انتقاد و آثار آن بر روند اصلاحات، مثل باز و بسته کردن شیر آب است که هر وقت احساس فوران کردیم برای ایمنی اهل خانه فلکه آب را ببندیم و بحران را کنترل کنیم؟

به سؤال این نوشته برگردیم. دموکراسی‌شناسان پس از جنگهای جهانی برای پایداری دموکراسی فقط بر آرای مردم یا اصل «هر نفر یک رأی» یا اصل «امکان رقابت حزبی» - برای تشخیص برنامه بدیل توسط شهروندان - تکیه نمی‌کنند؛ زیرا ممکن است گروهی که اکثریت آرا را در دست دارند بساط دیکتاتوری اکثریت را پهن کنند و دمار از روزگار اقلیت و منتقدان امور جامعه دریاورند. یا ممکن است صاحبان ثروت و منزلت در جامعه، در پشت پرده، گروههای سیاسی را که به مردم در انتخابات جهت می‌دهند، حمایت و تقویت کنند و سرنوشت جامعه را به سوی منافع و مصلحت خود هدایت کنند. از این رو، این دموکراسی‌شناسان، شاهرگ حیاتی دموکراسی را در همان امکان ایجاد «فضایی که در آن متفکران و صاحب‌نظران» می‌توانند آرای خود را در نقد نابسامانیهای اجتماعی و سیاسی بیان کنند، می‌دانند - لیست از این «فضای نقد» با عنوان «مرکز حیاتی»^۱ و هابرماس از آن با عنوان «فضای عمومی»^۲ یاد می‌کند. - آنها مشارکت سیاسی شهروندان و رقابت احزاب را برای بقا و حیات دموکراسی کافی نمی‌دانند. به عبارت دیگر، اگر همه شرایط دموکراسی برقرار باشد اما «فضای نقد صاحب‌نظران و نقادان» برپا نباشد نه فقط امکان تبانی مخالفان اصلاح و دموکراسی وجود دارد، بلکه امکان تبانی اصلاح‌طلبان هم وجود دارد. برابر این استدلال، گنجی حق دارد، و می‌تواند، نقد خود را از امور مهم جامعه - مثل موضوع عملکرد پیشین هاشمی - مطرح کند و از قدرت سیاسی باکی نداشته باشد - که ظاهراً ندارد -، ولی باید نسبت به «فضای عمومی» یا «مرکز حیاتی» یا همان «فضای نقد صاحب‌نظران» حساس باشد و وفاق یا عدم وفاق نسبی آنها را درباره موضوعی خاص^۳ ملاک تنظیم میزان و نحوه نقدهای خود قرار دهد. و البته آقای هاشمی نیز که خود را طرفدار توسعه سیاسی اعلام کرده، نباید از موضع تریبون رسمی و با توپ و تشر، منتقدان خود را با برچسب و اتهام امریکایی و انگلیسی بترساند و بدین وسیله امنیت شاهرگ دموکراسی یا همان «فضای نقد نقادان» را برهم بزند. اگر اصلاح‌طلبان و اقشار فرهنگی و منتقد جامعه برای خاتمی احترام قائل‌اند، این احترام فقط به خاطر لباس یا کلام زیبای ایشان نیست، بلکه

1. vital center

2. public sphere

۳. مانند اظهار نظر آنها درباره یادداشت «عالیجناب سرخپوش».

به این دلیل است که حتی وقتی دو سال پیش منتقدی از سر درد پاره‌ای از رفتارهای خاتمی را با شاه‌سلطان حسین مقایسه کرد، او «فضای نقد» را به نهیبی ناامن نکرد و امنیت آنرا پاس داشت. جان کلام: شاهرگ دموکراسی در امکان زنده بودن «فضای نقد» است؛ حکومت باید امنیت آنرا بر عهده بگیرد و ناقدان و صاحب‌نظران رفتار خود را در هنگام نقادی با آن بسنجند. سیلان خون از طریق این شاهرگ است که به روند دموکراسی و اصلاح جان می‌دهد.

عصر آزادگان، ۱۳۷۸/۱۱/۹

جامعه و تجربه نخست کار جمعی

دومین سالگرد انتشار روزنامه جامعه — و اخلاف آن: توس، نشاط، عصر آزادگان — را در محل تحریریه روزنامه جشن گرفتیم. روز بعد به این مناسبت مطالبی در روزنامه چاپ شد که یادداشت زیر از جمله آنها بود.

بررسی نقش روزنامه جامعه در جامعه ایران پس از دوم خرداد، اگرچه موضوع جالبی است، اما برای دوری از ارزیابیهای مبتنی بر خودشیفتگی، منصفانه آن است که این بررسی توسط نگارنده که مدیرمسئول و صاحب امتیاز روزنامه بوده و منافعش با آن گره خورده است انجام نشود. از این رو این نوشته قصد بررسی کارکردها و نقش بیرونی جامعه را ندارد، بلکه قصد دارد این بررسی را از منظر سازمان درونی روزنامه، به عنوان تجربه کاری جمعی که از ساحت نفوذ مستقیم حکومت به دور بوده است، انجام دهد. روزی که برای تحویل فرمهای تقاضای روزنامه از پله‌های وزارت ارشاد بالا می‌رفتم تأسیس یک روزنامه غیرحکومتی به عنوان گامی در جهت تقویت نهادهای مدنی، یکی از نیتها و ایده‌های آگاهانه من از این عمل بود. لذا اینک که دو سال از تأسیس جامعه می‌گذرد، شاید اشاره‌ای به این تجربه کار جمعی برای علاقه‌مندان به تقویت نهادهای مدنی در ایران خالی از لطف نباشد.

اجمالاً این تجربه دوساله به من می‌گوید که کار جمعی داوطلبانه با ویژگی سازمانهای مدرن و مدنی و خارج از نفوذ مستقیم حکومت اگرچه یکی از سرمایه‌های اصیل اجتماعی در هر جامعه‌ای است، اما واقعاً انجام آن در «زمینه فرهنگ ایرانی»، که فردمحور است نه جمع‌محور، کار مشکلی است. متأسفانه

الگوی رایج برای تأسیس مؤسسه‌هایی که در عرصه ملی تأثیرگذار بوده‌اند، در یکصد سال اخیر «الگوی» دستور رئیس از بالا بوده است. یعنی ابتدا باید تأسیس مؤسسه‌ای برای حکومت قابل توجه باشد و سپس حکومت با مشخص کردن مسئولی تام‌الاختیار و تخصیص بودجه دستور تأسیس آن را بدهد. در چنین فضایی تأسیس مؤسسه‌ای که قرار است بدون دخالت مستقیم حکومت و با فعالیت داوطلبانه و سرمایه‌گذاری بخش خصوصی، خصوصاً در زمینه‌ها و امور غیراقتصادی مثل روزنامه، انجام شود کار طاقت‌فرسایی است، حداقل اگر تأسیس آن مشکل نباشد، تداوم آن کاری جانکاه است. معمولاً این مؤسسات یا تعطیل می‌شوند یا از حالت جمعی و دموکراتیک خارج شده، به سوی الگوی «یک مؤسسه و یک نفر همه کاره آن» نزدیک می‌شوند — یعنی نزدیک شدن به همان ضرب‌المثل ریشه‌دار در میان کسبه ایران: اگر شریک خوب بود خدا هم می‌گرفت —. اینک به پاره‌ای از چالشهای درونی این کار جمعی در دو دوره اشاره می‌کنم.

در سال اول، یعنی دوره جامعه و توس، در سازماندهی اداری روزنامه به پاره‌ای از ویژگیهای سازمانهای بوروکراتیک و مدرن نزدیک شدیم. به عنوان نمونه، سازمان روزنامه شخصی نبود. یعنی یک نفر در این روزنامه همه کاره نبود. نگارنده رئیس شورای سیاستگذاری و رئیس هیأت مدیره، آقای شمس‌الواعظین سردبیر و مسئول امور تحریریه، و آقای محسن سازگارا مدیرعامل — امور فنی، مالی، ... — بود. در مجموع تعداد نیروهای حرفه‌ای نسبت به نیروهای غیرحرفه‌ای در روزنامه بیشتر بود؛ یعنی تا حدودی دغدغه شایسته‌سالاری جامعه عمل پوشیده بود. اصل تقسیم کار و تفکیک وظایف و مسؤولیتهای صورت گرفته بود. با این همه، در این سال این تجربه جمعی و سازمانی از چند مشکل اساسی رنج می‌برد.

اول این که در این مدت موفق نمی‌شدیم جلسات هفتگی در زمینه امور اجرایی و سیاستگذاری را به طور منظم تشکیل بدهیم. «عده» زیاد بود، اما جلسات منظم و با دستور کار مشخص بندرت تشکیل می‌شد. نگارنده در رفع این نقیصه حرص و جوش زیادی خورد ولی با تمام این احوال جلسات هیچ‌گاه به موقع و به طور منظم تشکیل نمی‌شد.

دوم، اصل شایسته‌سالاری در گزینش کارمندان در بخشهایی از روزنامه رعایت

نمی‌شد. گاه می‌دیدیم که در گزینش افراد روابط فامیلی و رفاقتی نقشی جدی و تعیین‌کننده پیدا می‌کند؛ تا جایی که کار یک مدیر در روزنامه عملاً با شرط حضور فامیل و رفقاییش همراه بود. سوم، حساب و کتابهای مالی روزنامه مبتنی بر دخل و خرج دقیق نبود، یعنی خبری از آثار آن نوع حسابرسی ریاضت‌کشانه‌ای که ماکس وبر در توصیف سازمانهای جدید از آن سخن می‌گوید، نبود. به طور مثال گاه شاهد ضایع شدن مقدار قابل ملاحظه‌ای غذا در آشپزخانه بودیم؛ یا این‌که فلان کارمند بخش اداری در ساعت کار به هزینه روزنامه با آژانس به استخر می‌رفت. سوم این‌که نحوه تشویق و تنبیه پرسنل عادلانه نبود؛ از یک طرف عده‌ای از کارکنان با علاقه و با جان و دل کار می‌کردند ولی عده‌ای دیگر با این‌که آداب و وظایف محیط کار را رعایت نمی‌کردند زودتر از آنها قادر به گرفتن «مساعده مالی» بودند. لذا گهگاهی دوغ و دوشاب یکی می‌شد و این خلاف روح سازمانهای جدید است. شاید به دلیل همین نقاط ضعف در بخش اداری روزنامه بود که به محض این‌که روزنامه تعطیل شد و من و شمس روانه زندان اوین شدیم تقریباً بخش اداری روزنامه از هم پاشید؛ به طوری که خواهر من و همسر شمس برای یافتن یک وکیل مجبور بودند خودشان شخصاً به این‌دَر و آن‌دَر بزنند. و پس از تعطیلی روزنامه متوجه شدیم میزان بدهیهای روزنامه خارج از حد انتظار و پیش‌بینیهای اعلام‌شده از سوی بخش اداری است.

پس از آزادی از زندان، نگارنده و شمس — و آقای ولی‌بیگ که به جای آقای سازگارا آمده بود — عزم خود را جزم کردیم تا به رغم فشارهایی که از داخل و خارج بر ما وارد شد این حرکت مدنی و جمعی روزنامه‌نگاری مستقل را ادامه دهیم. لذا، به رغم انبوه بدهیها، دوباره سازماندهی جدید را در محل جدید روزنامه آغاز و روزنامه نشاط و پس از آن عصر آزادگان — و اخبار اقتصاد — را منتشر کردیم. در این دوره یکی از کوششهای اصلی این بود که از نقطه ضعفهای گذشته فاصله بگیریم و سازمان اداری روزنامه را به وضع نمونه یک سازمان موفق و مدرن که دخل و خرج آن مثبت باشد نزدیک کنیم. لذا از آن‌پس، با همت اعضا، تا حدودی جلسات اداری و سیاستگذاری روزنامه منظم شد و تاکنون بیش از چهل جلسه به طور مرتب تشکیل شده است.

در این جلسات دیگر کسی مدح دیگری را نمی‌گوید، بلکه نشستها به همراه نقد و انتقاد جدی است. یکی از اولویتهایی که در این انتقادات لحاظ می‌شود این است

که یک روزنامه مستقل، که اصولاً کارش نقد امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه است، باید نسبت به نقد خودش به عنوان یک «جامعه کوچک» بیش از پیش حساس باشد؛ به این معنا که اگر ما نتوانیم ضوابط جامعه مدرن را در یک جامعه کوچک پیاده کنیم در آن صورت صادقانه نخواهد بود که براساس همین ضوابط مدرن به نقد جامعه در سطح کلان بپردازیم. اینک تا حدودی اصل شایسته سالاری به دور از روابط فامیلی و رفاقتی جدی گرفته شده و اوضاع نسبت به گذشته کمی بهتر شده است، ولی هنوز باید مواظب روابط فامیلی و نوجه پروری — که شبیح آن در جای جای جامعه ما وجود دارد — بود، زیرا این عادت مدیران ایرانی است که معمولاً علاقه دارند در پیشبرد کارها به نوجه های خود اعتماد کنند — نوجه هایی که معمولاً از میان رفقا یا فامیل انتخاب می شوند —. در حال حاضر دخل و خرج روزنامه محکمتر و دقیقتر شده است. روزنامه فعلاً ضرر نمی دهد، و امید داریم بتوانیم به تدریج بدهیهای گذشته را پرداخت کنیم و مجبور نشویم دست نیاز به سوی خوانندگان دراز کنیم. البته سیاستهای انقباضی مالی باعث شده آنطور که شایسته است نتوانیم به پرسنل فداکار روزنامه سرویس بدهیم. هنوز تا رسیدن به سقف خدماتی که مثلاً روزنامه همشهری به کارمندانش ارائه می کند، فاصله داریم. با ذکر همه این موارد مثبت، روزنامه راه درازی را تا یک روزنامه مطرح و تأثیرگذار، حداقل در سطح خاورمیانه، در پیش دارد. مثلاً، هنوز بودجه های ویژه برای انجام مطالعات و گزارشهای ویژه نداریم؛ هنوز یک ارتباط فعال و همه جانبه با محققان و صاحب نظران کشور برقرار نکرده ایم و معمولاً این خود آنها هستند که از سر لطف و مسئولیت مطالبشان را به روزنامه ارسال می کنند؛ فعلاً خبرنگاران حرفه ای در شهرستانها و در کشورهای مهم جهان نداریم؛ حتی در حال حاضر نمی توانیم به خوبی پاسخ تلفنهای انبوه و مقالاتی را که از سوی مردم به سوی روزنامه روانه می شود، بدهیم.

تجربه فوق نشان می دهد که در جامعه ایران کار جمعی خارج از نفوذ مستقیم حکومت، حتی در میان اقشار تحصیل کرده، کاری مشکل است؛ به این معنا که اگرچه اقشار تحصیل کرده افکارشان روشن شده است^۱، اما همین اقشار وقتی پای عمل

۱. به عنوان نمونه آنها نسبت به ضوابط و عملکرد جامعه جدید و مدنی آگاه شده اند.

جمعی به میان می‌آید بیشتر تحت تأثیر همان «فرهنگ سستی کار» در ایران که مبتنی بر «من» محوری و دستور از بالاست قرار دارند. با این همه، همین تجربه دوساله روزنامه جامعه، توس، نشاط، عصر آزادگان نشان می‌دهد که اگرچه کار جمعی در حوزه مدنی مشکل است، اما بالاخره با تحمل و پایداری انجام شدنی است. به طوری که هم‌اکنون در پناه همین دو سال فعالیت، هم موافقان و هم مخالفان اصلاحات به نقش تعیین‌کننده این روزنامه‌ها پس از دوم خرداد اذعان دارند. از خداوند مهربان می‌خواهیم با گسترش این تجربیات جمعی - از انتشار روزنامه گرفته تا تشکیل تشکلهای حرفه‌ای و سیاسی - روز به روز بر سرمایه اجتماعی ایران افزوده شود، تا روزی برسد که تعادل ساختاری میان قدرت اجتماعی - ناشی از همین نهادهای مدنی مستقل از حکومت - با قدرت سیاسی - ناشی از نهادهای حکومتی - برقرار شود و جامعه از لحاظ ساختاری طعم خوش تعادل و ثبات بلندمدت را بچشد.

عصر آزادگان، ۱۳۷۸/۱۱/۱۶

روزنامه کیهان به عنوان سرمایه ملی نباید مصروف تسویه حسابهای گروهی و فرقه‌ای شود

در گرماگرم انتخابات، بالاخره پس از ماهها دادگاه کیهان تشکیل شد و من یکی از شاکیان بودم. سه نوبت متوالی در جلسات دادگاه شرکت کردم اما نوبت من برای طرح شکایت نرسید. ساعتی هم که نوبتم فرارسید آقای مرتضوی، قاضی دادگاه، علاقه چندانی به طرح شکایت توسط خود من نداشت. بالاخره پشت تریبون قرار گرفتم. آقای مرتضوی بیش از شش بار صحبت‌م را قطع کرد، و این در حالی بود که فقط می‌خواستم متن لایحه زیر را بخوانم. واقعاً داشتم از شکایت علیه آن روزنامه پشیمان می‌شدم، زیرا به جای طرح شکایت، خودم در حال محاکمه شدن بودم.

اعضای محترم هیأت منصفه و ریاست محترم دادگاه؛ سلام علیکم. در خصوص شکایت اینجانب - موضوع پرونده کلاسه ۲۳۵/۱۴۱۰/۷۶ مورخ ۱۳۷۸/۱۰/۱۵ - علیه مدیرمسئول محترم روزنامه کیهان به دلیل نشر اکاذیب، افتراء، تهمت و هتاکی در این روزنامه، سخنان و مستندات خود را در چهار فراز ذیل خلاصه می‌کنم.

۱. پس از دوم خرداد، که تقویت نهادهای مدنی و رسانه‌ای یکی از شعارهای محوری ریاست محترم جمهوری بود، فرصتی فراهم آمد تا بیش از صد نفر از محققان، نویسندگان و روزنامه‌نگاران، بدون اتکا به اموال عمومی، در چارچوب روزنامه جامعه، توس، نشاط و عصر آزادگان به فعالیت روزنامه‌نگاری بپردازند. آنان با توفیق الهی موفق شدند به طور روزانه بخش بزرگی از اقشار فرهنگی، نخبگان و کارشناسان را مورد خطاب قرار دهند. با فرض این که هر روزنامه را سه نفر مطالعه

می‌کنند مخاطبان این روزنامه‌ها تا مرز یک میلیون نفر هم رسیدند. متأسفانه از روزی که روزنامه‌های مذکور به صورت یک متغیر جدی در سطح افکار عمومی درآمدند، روزنامه کیهان، و عموماً در صفحه دوم آن، به جای مواجهه منطقی و مبتنی بر نقد سازنده، علیه مسؤولان و نویسندگان روزنامه به نشر اکاذیب، افترا و تهمت پرداخته است. لذا یکی از منابع قابل مراجعه برای مستند کردن این اکاذیب، مراجعه به صفحه دو کیهان از دهه فجر ۱۳۷۶ تا ۱۳۷۸/۱۱/۱۷ است - یعنی از تاریخ انتشار شماره پنجم روزنامه جامعه تا شماره ۹۸ عصر آزادگان، شماره دیروز - به عنوان یک محقق علوم اجتماعی به آگاهی اعضای محترم هیأت منصفه می‌رسانم که اگر صفحه دوم کیهان با رعایت استانداردهای تحقیق و اعمال روش «تحلیل محتوا» تحقیق شود، در آن صورت یکی از فرضیه‌های اساسی که احتمال صحت آن زیاد است این خواهد بود که مطالب اصلی این صفحه علیه روزنامه‌ها و نویسندگان دوم‌خردادی است و فاقد هویتی ایجابی است: هویت این صفحه را طرد دیگران تشکیل می‌دهد.

۲. در هنگام تسلیم شکایت، تنها به ۱۷ فقره نوشته‌های روزنامه کیهان که فقط مربوط به ماههای مرداد و شهریور ۱۳۷۸ است به عنوان نمونه استناد کرده‌ام که تصویر این نوشته‌ها ضمیمه شکایت است. در این نوشته‌ها که قریب به اتفاق آنها بدون ذکر نام نویسنده است از نویسندگان و مسؤولان روزنامه نشاط با صفاتی چون: سلطنت‌طلب، صهیونیست، وابسته به گروه‌ها، تشنج‌آفرین، فتنه‌گر، سازشکار، ذلیل در برابر امریکا، نفی‌کنندگان احکام قرآنی، آماده‌کنندگان حاشیه برای عناصر ضدانقلاب و محارب در داخل کشور، تجدید نظرطلب و کمک‌کنندگان به جریان معارض با اسلام و انقلاب یادشده و روزنامه نشاط با روزنامه‌هایی معارض در خارج کشور مقایسه شده است. این صفات در شرایطی توسط روزنامه کیهان، که متعلق به اموال عمومی است، به کار می‌رود که نه فقط کارکنان روزنامه نشاط مسلمان و شهروند این کشورند و هیچ‌کدام از این صفات در مورد آنها در هیچ دادگاهی به اثبات نرسیده است، بلکه پاره‌ای از نویسندگان آن از مفاخر فرهنگی و ملی این کشور هستند و برندگان اصلی جایزه‌های ادبی جمهوری اسلامی بوده‌اند. نکته ظریفتر این که از حدود صد نفر از کارکنان روزنامه، بیش از بیست نفر متعلق به خانواده محترم شهدا هستند و بیش از سی و پنج نفر آنها بیشتر از یک سال در جبهه‌های جنگ خدمت کرده‌اند و تعدادی از آنها جانبازان جنگ هستند.

۳. سیاست کلی گردانندگان روزنامه از آغاز تاکنون مبتنی بر عدم شکایت از هر مطبوعه‌ای بوده و هست. زیرا افکار عمومی یکی از مراکز اساسی و تعیین‌کننده برای بررسی عملکرد روزنامه‌هاست و با مورد توجه قرار دادن نتایج سنجش افکار، می‌توان تنبیه یا تشویق مردم را نسبت به عملکرد یک روزنامه دریافت. اما طرح شکایت توسط اینجانب، پس از دو سال، علیه مدیرمسئول روزنامه کیهان به دو دلیل بوده است. دلیل اول تقاضای مستمر کارکنان روزنامه مبنی بر این که چرا در شرایطی که پاره‌ای از ارگانها ماشین شکایت‌سازی درست کرده‌اند، مسؤولان روزنامه در برابر این همه افترا، علیه روزنامه کیهان شکایت نمی‌کنند. دلیل دوم، که به نظر من از دلیل اول مهمتر است، این است که روزنامه کیهان متعلق به اموال عمومی است و این سرمایه ملی نباید مصروف تسویه حسابهای گروهی و فرقه‌ای، آن هم با شیوه‌های غیراخلاقی شود. اگر آقای شریعتمداری برای نشر افکار و سیاستهای تبلیغی‌شان همت می‌کردند و به طور خصوصی روزنامه خود را با اتکا به اموال غیرعمومی دایر می‌کردند دیگر جای شکایت باقی نمی‌ماند. ما به همین دلیل از همکاران خود در روزنامه جبهه و مشابهین آنها شکایت نمی‌کنیم. اتفاقاً هر چه این افراد بتوانند با درج این‌گونه تحلیل‌های تند فرافکنی کنند، حداقل اگر برای جامعه مفید نباشد برای سلامت روانی خودشان مفید است.

۴. اعضای محترم هیأت منصفه و ریاست محترم دادگاه؛ آنچه گفتم به قصد تقلیل زحمات کارکنان شریف روزنامه کیهان نبود. در پراکنش بگویم، کارکنان مؤسسه کیهان و اطلاعات هنوز هم مادر و تولیدکننده اصلی روزنامه‌نگاران حرفه‌ای در کشور هستند و اتفاقاً تا آنجا که من اطلاع دارم در تدوین مطالب صفحه دوم کیهان این کارکنان حرفه‌ای کمترین نقش را داشته‌اند. حتی در این دادگاه تقاضای اشد مجازات را نسبت به آقای شریعتمداری به عنوان همکار مطبوعاتی ندارم، بلکه تنها سه تقاضا دارم. اول این که ایشان اگر احساس می‌کنند خطا کرده‌اند، از کسانی که مورد اتهام قرار داده‌اند معذرت بخواهند؛ آنان هم اهل انتقام نیستند، چه معذرت در این جهانی فانی به مراتب کم هزینه‌تر از جهان باقی در پیشگاه حضرت حق است. دوم این که اگر ایشان همچنان احساس می‌کنند که با این روشهای تبلیغاتی قصد خدمت دارند، عنایت کنند این نوع خدمت را از طریق روزنامه‌ای غیر عمومی و روزنامه‌ای که خود

امتیاز آن‌را دارند انجام دهند و کاری نکنند که روزنامه کیهان، به عنوان یک سرمایه ملی، که باید رسانه‌ای اطلاع‌رسان و وفاق‌آفرین باشد، به صورت وسیله‌ای برای قطبی کردن جامعه و ایجاد تراکم نفرت در بخشی از جامعه علیه بخشی دیگر درآید، و بدین شیوه به نظام جمهوری اسلامی بیش از این لطمه وارد نکنند. سوم، و باز اگر ایشان در کاربرد صفاتی که علیه اینجانب و نویسندگان روزنامه به کار می‌برند صادق هستند، اگر مستندات خود را به مقامات امنیتی و دادگاه‌های این کشور ارائه نکنند وظیفه خود را نسبت به سرنوشت این کشور، برخلاف ادعایی که می‌کنند، انجام نداده‌اند. و اگر این مدارک را ارائه نکنند این کار ایشان جز «رجزخوانی» و دروغ چه معنایی دارد؟

۵. در پایان، چون انصاف این است که در ارزیابی هر امری باید نیمه پر لیوان را هم مورد توجه قرارداد، به دو نکته مثبت نیز اشاره می‌کنم. اول این‌که، یکی از پیامدهای ناخواسته عمل آقای شریعتمداری در صفحه دوم علیه برخی روزنامه‌ها — به قول ایشان زنجیره‌ای — افزایش تیراژ آنها بوده است. اگر این هتاکیه‌ها نبود، کارکنان روزنامه نشاط بیش از اینها باید زحمت می‌کشیدند تا بتوانند مخاطبان سیصد هزار نفری را از میان اقشار فرهنگی و فکری جامعه جذب کنند. از این‌رو همه مدیران مؤسسه‌های تأثیرگذار فقط نباید به نیتها و مقاصد خودآگاه گردانندگان مؤسسه خود توجه کنند، بلکه به عواقب ناخواسته عمل مدیران آن مؤسسه نیز باید توجه شود. دوم این‌که در سال گذشته، همکار حقوقی و وکیل آقای شریعتمداری، یعنی آقای اصلانی، یکی از وکیل‌های شاکیان من از روزنامه جامعه بودند. ایشان در آن زمان در همین دادگاه در میان عناوینی که علیه پاره‌ای از نویسندگان روزنامه جامعه به کار بردند غیر از واژه صهیونیست از واژه «قواد» هم استفاده کردند. خوشبختانه هتاکیه‌های صفحه دوم روزنامه کیهان علیه روزنامه‌های زنجیره‌ای تا بدین جا که از واژه قواد استفاده کنند نرسیده است، و این خود حکایت از بهبود اندکی از سال گذشته تاکنون می‌کند. با تشکر از اعضای محترم هیأت منصفه و ریاست محترم دادگاه؛ والسلام.

سه کارکرد پارلمان در جامعه جدید

در ایام انتخابات صفحه اندیشه روزنامه ایران ستونی را به مبحث پارلمان اختصاص داده بود و از حیث نظری به این موضوع می پرداخت. نوشته زیر که پارلمان را از جنبه نظری مورد توجه قرار داده است، برای این ستون به رشته تحریر درآمد.

تأسیس پارلمان در جامعه در هر دوره مستلزم به کارگیری صدها هزار پرسنل و صرف هزینه های سنگین مالی است. این هزینه های سنگین در حالی توجیه پذیر است که نهاد پارلمان کارکردهای لازم را برای تعادل و ثبات جامعه انجام دهد. اکنون که جامعه ایران در آستانه برگزاری انتخابات مجلس ششم است، هدف این نوشته این است که به سه کارکرد پارلمان در جامعه جدید اشاره کند.

اول، پارلمان نهادی است که میان دو نوع حاکمیت که لازمه جامعه جدید است پل بزند و رابطه برقرار کند. حاکمیت انحصاری حکومت در کل جامعه یکی از ویژگیهای جامعه جدید است. یعنی در جامعه جدید قرار نیست افراد و گروهها بنا به دلایلی - خواه دلایل مذهبی، قومی، اقتصادی، ... - رأساً برای پیاده کردن منویات خود وارد عمل شوند و اعمال قدرت کنند؛ چنین جامعه ای دیگر جامعه مدنی نیست. لازمه جامعه مدنی این است که همه افراد و گروهها - با این که دلایل و مصالح متفاوتی از یکدیگر دارند - حق و توانایی اعمال قدرت خود را به نهاد حکومت واگذار کنند. غیر از ویژگی حاکمیت انحصاری حکومت، در جامعه جدید مردم دارای حقوقی هستند مانند: حق حیات، حق تفکر، حق ابراز عقیده و حق تعیین

سرنوشت. در جامعه جدید به مردمی که به حقوق خود آگاه هستند شهروند می‌گویند. برابر این حقوق شهروندی، هر شهروند حق دارد که بر جامعه حکومت کند، اما عملاً این امکان در جامعه فراهم نیست. مثلاً در یک جامعه شصت میلیونی امکان ندارد که شصت میلیون بر شصت میلیون حکومت کنند، چراکه پستهای مورد نیاز در حکومت به چند هزار نفر بیشتر تعلق نمی‌گیرد. لذا سؤال این است که چگونه می‌توان از یک طرف در جامعه حق انحصاری حاکمیت نهاد حکومت را پاس داشت و از طرف دیگر حق حاکمیت - یا تعیین سرنوشت - همه مردم را عملی ساخت؟ تأسیس پارلمان - و نظام انتخاباتی - پاسخی به این سؤال است. پارلمان این امکان را فراهم می‌کند که از یک طرف مردم به جای این که همه در حکومت حاضر شوند، نمایندگان خود را انتخاب کنند و به مجلس بفرستند. و پارلمان، از طریق رأی اعتماد به اعضای کابینه و تصویب قانون بودجه و قوانین دیگر، فرمان اداره حکومت را به عهده می‌گیرد. بدین ترتیب یکی از کارکردهای پارلمان برقراری حاکمیت مردم در عین حاکمیت انحصاری حکومت است.

دوم، پارلمان منازعات و رقابتهای موجود میان گروههای جامعه را از طریق اعمال «قاعده رأی اکثریت» به مکانیسمی برای هدایت حکومت تبدیل می‌کند؛ یعنی از مناقشات اجتماعی استفاده مثبت سیاسی می‌شود. در جامعه جدید فرض بر این است که جامعه یکدست نیست و جامعه یکدست هم نمی‌توان ساخت. جامعه از افراد و گروههایی که دارای سلائق، مصالح و تلقیهای گوناگون هستند تشکیل شده است. به همین دلیل، جامعه ظرفیت این را دارد که در آن گروهها و شخصیتها با یکدیگر ائتلاف، رقابت و یا تخاصم داشته باشند و جامعه را نمی‌توان از این ائتلافها، رقابتها و تخاصمها پاک کرد. پارلمان نهادی است که در آن نمایندگان این افراد و گروههای متفاوت و متخاصم حضور پیدا می‌کنند و نمایندگان جبهه‌بندی اکثریت و اقلیت - و مستقل - را تشکیل می‌دهند. التزام همه نمایندگان، اعم از اکثریت و اقلیت، به قاعده نصف به علاوه یک - یا قاعده دوسوم آرا - این امکان را می‌دهد که مصوبات پارلمان تصویب شود و کار اداره حکومت به پیش برود. این نحوه التزام در پارلمان، شرایطی را فراهم می‌آورد که گروههای موجود در جامعه به جای این که به جان هم بیفتند و در خیابانها برای گرفتن کرسیهای قدرت در حکومت به تسویه

حساب با هم پردازند، کوشش کنند تا با ارائه برنامه‌های خود افکار عمومی را تحت تأثیر قرار دهند تا از این طریق با جلب آرای مردم بتوانند اکثریت را در مجلس تشکیل داده، از طریق رأی اکثریت بتوانند در اداره حکومت نقش داشته باشند. بنابراین، یکی از کارکردهای پارلمان این است که با حضور نمایندگان گروه‌های رقیب، ناآرامی از درون جامعه به درون مجلس بیاید و جامعه دوقطبی - یا چندقطبی - و متخاصم را به مجلس دوقطبی - یا سه‌قطبی - یا مجلس جبهه‌بندی‌شده در قالب اکثریت و اقلیت - و مستقل - تبدیل کند. از این‌رو، حداقل یکی از شرایط تحقق جامعه‌ای تا حدودی آرام و متعادل، این است که مجلس قطبی باشد. و مجلس آرام و یک دست لزوماً به جامعه آرام و یک دست منتهی نمی‌شود.

سوم، مکانیسم دوره‌ای بودن پارلمان، حکومت را موقتی می‌کند و از شرور این «شر لازم» کاسته می‌شود. یکی از تلقیهای مسلط نسبت به حکومت در جامعه جدید این است که اگرچه جامعه نمی‌تواند بدون حکومت باشد و در جامعه بدون حاکمیت انحصاری، سنگ روی سنگ بند نمی‌شود، ولی چون در حکومت قدرت در دست چند نفر متمرکز می‌شود لذا این تمرکز قدرت منشأ فساد است. پس برای این‌که تا حدودی از میزان این فساد کاسته شود، نمایندگان پارلمان دوره‌ای و موقتی هستند. این دوره‌ای بودن حداقل دو پیامد دارد. یکی این‌که حکمرانان عمر خود را در سمت‌هایی که دارند موقتی می‌بینند و امکان تداوم فساد کم می‌شود. ثانیاً، اقلیت در پارلمان، با نقد برنامه‌های گروه‌های اکثریت، چه‌بسا بتوانند با تحت تأثیر قرار دادن افکار عمومی در دوره بعد تبدیل به گروه اکثریت شوند و بدین صورت موقتی بودن حکمرانی در عین تداوم عملکرد نهاد حکومت، حاصل شود.

بنابراین، اگر کارکردهای سه‌گانه فوق از طریق پارلمان انجام نشود، گویی جامعه هزینه سنگینی را برای برگزاری انتخابات و تشکیل پارلمان متحمل می‌شود، اما از مزایای پارلمان که تأمین حاکمیت مردم در عین برقراری حاکمیت انحصاری حکومت، حل و فصل تنش‌های جامعه به طرز مدنی، موقتی کردن حکمرانی برای کنترل فساد قدرت است محروم می‌شود. متأسفانه در شرایط کنونی در جامعه ما، کسانی که از «نظارت استصوابی حداکثری» دفاع می‌کنند، از کارکردهای پارلمان در جامعه جدید غافل‌اند.

صمیمانه با اصلاح طلبان چرا راهی جز مشارکت نیست؟

یادداشت زیر نه به این علت که جبهه مشارکت نام مرا در فهرست کاندیداهای خود برای تهران قرار داده بود و نه برای این که این تشکل در میان سایر نیروهای سیاسی دوم خردادی از همه پیشروتر بود، نوشته شد؛ بلکه به این دلیل به رشته تحریر درآمد که شورای نگهبان اقدام به رد صلاحیت ۱۰۰ تا ۱۵۰ نفر از کاندیداهای اصلاح طلبی کرده بود که رأی می آوردند. بیم آن می رفت که این حذف کردنها زمینه ای برای عدم مشارکت عده ای از مردم در انتخابات شود، در صورتی که میزان بالای مشارکت مردم به نفع جبهه اصلاح طلبان بود. هر چه تعداد مشارکت کنندگان بالا می رفت حد نصاب بیست و پنج درصد کل رأی دهندگان بالا می رفت و این امر بدان دلیل که در شهرستانها میان کاندیداهای اصلاح طلب و محافظه کار رقابت وجود داشت، به نفع اصلاح طلبان بود. به همین دلیل یادداشت زیر را در اهمیت مشارکت مردم نوشتم.

چرا علاقه مندان به اصلاحات در روزهای آینده نمی توانند نسبت به انتخابات مجلس ششم بی تفاوت باشند؟ در این مرز و بوم حدود پنج میلیون نفر تحصیل کرده وجود دارد، اگرچه نمی توان گفت همه آنها نسبت به امور اساسی جامعه - مانند عرصه سیاست - حساس اند و همه تحصیل کرده ها لزوماً اصلاح طلب و حاملان جنبش اصلاحی هستند، زیرا تعداد زیادی از علاقه مندان به اصلاحات لزوماً تحصیلات

رسمی و عالی ندارند اما اهل درد و نظرند و جزو حاملان جنبش اصلاحی هستند؛ مضافاً این که اصلاح طلبان موجود در میان این جمعیت میلیونی تحصیل کرده، نه همه به یک میزان از پیچیدگی روند اصلاحات آگاهی دارند و نه همه به یک میزان آمادگی دارند در راه پیشرفت جنبش اصلاحی سرمایه گذاری و خطرپذیری کنند. با وجود این، صرف نظر از این که دقیقاً چه تعدادی از این پنج میلیون نفر به چه میزانی اصلاح طلباند و صرف نظر از این که چه مقدار از غیر تحصیل کردگان رسمی اصلاح طلباند، بر یک نکته می توان تأکید کرد که: بخش بزرگی از این جمعیت پنج میلیونی همان افراد و شخصیت های مرجعی هستند که در دوم خرداد سال ۱۳۷۶ نشان دادند وقتی هزینه سیاسی یک عمل اصلاحی پایین باشد - مثل شرکت در انتخابات و دادن رأی اعتماد به سید محمد خاتمی - به آرای افراد حول و حوش خود - توده مردم - جهت می دهند و یکی از علل بروز رخداد شگرف دوم خرداد در میان ناباوری نیز همین بود. لذا همین ویژگی اثرگذاری نیروهای علاقه مند به اصلاحات بر آرای مردم، ایجاب می کند که آنان در روزهای آینده نسبت به سرنوشت انتخابات بی تفاوت نباشند و از توانایی خود غفلت نکنند. این جمعیت میلیونی اصلاح طلب مجدداً باید کوشش کنند از میان داوطلبانی که صلاحیت آنها تأیید شده است، آن داوطلبانی را که به جریان اصلاحات نزدیک ترند مشخص کنند و مشارکت در امر انتخابات را در اندازه دوم خرداد حفظ کنند. در شرایط کنونی جامعه، در برابر این تقاضای مشارکت فعال از اصلاح طلبان حداقل سه ابهام وجود دارد. هدف این نوشته توضیحی بر این ابهامات است.

اولین ابهام از سیاست حذفی شورای نگهبان ناشی می شود. شورای نگهبان صد نفر از داوطلبان اصلاح طلب را، که احتمال پیروزی آنان در انتخابات جدی بود، حذف کرد. فرض کنید اگر در تهران عباس عبدی، هاشم آغا جری، ابراهیم یزدی و عزت الله سبحانی در میان کاندیداها بودند، در آن صورت چه رقابت پرشوری در انتخابات ایجاد می شد. ظاهراً آنان علاقه نداشتند مجدداً در ۲۹ بهمن مانند دوم خرداد شاهد ظهور شخصیت های جدیدی چون خاتمی در شهرهای بزرگ کشور باشند. از این رو، این حذفها این سؤال را برای علاقه مندان به اصلاحات مطرح

می‌کند که آخر برای چه کسانی باید زحمت کشید تا به مجلس بروند؟ در پاسخ باید گفت اگرچه مخالفان اصلاح نسبت به میزان مشارکت مردم در این انتخابات حساس نیستند - تا بعد از انتخابات این مشارکت پایین را به رخ دوم خردادها بکشند و در ایستگاه دیگر، یعنی انتخابات ریاست جمهوری آینده، اگر بتوانند مجلس ختم دوم خرداد را اعلام کنند -، ولی به رغم این مانع تراشی، یکی از پیامدهای مثبت دوم خرداد این بوده است که مخالفان اصلاح نتوانستند همه کاندیداهای اصلاح طلب را در انتخابات مجلس ششم حذف کنند، لذا باید فرصت را غنیمت شمرد و با مشارکت زیاد به آن دسته از داوطلبانی که می‌توانند در خدمت جنبش اصلاحی قرار گیرند رأی داد. فرض کنید احمد بورقانی، علیرضا رجایی و خاتمی، رأی اول تهران را بیاورند؛ این خود نوعی دوم خرداد دیگر است. لذا نباید «حذفها» علاقه‌مندان به اصلاح را از مشارکت و تشویق افراد برای حضور در پای صندوقهای رأی بازدارد.

ابهام دوم از اینجا ناشی می‌شود که داوطلبان اصلاح طلب را باید گروههای سیاسی دوم خردادی معرفی کنند و این در حالی است که خود این گروهها ظاهراً در تشتت و اختلاف به سر می‌برند. در پاسخ به این ابهام می‌توان گفت اختلافاتی که در میان گروههای اصلاح طلب هست، تشتت در امور استراتژیک و راهبردی نسبت به انتخابات نیست. اختلافات فعلی آنها عادی و از لوازم دموکراسی است. اتفاقاً «تشتت در استراتژی» در میان جبهه محافظه کاران وجود دارد و مهمترین علامت آن هم وقوع تحصن در قم بود. در حالی که کشور و گروههای سیاسی آماده انتخابات می‌شدند، بخشی از گروههای محافظه کار استراتژی دیگری اتخاذ کردند. آنان در حالی چاپ یک کاریکاتور را - که در روزنامه آزاد چاپ شده بود - بهانه تحصن خود کردند که هفته قبل از آن - در هفته نامه پرتو سخن که زیر نظر مؤسسه آقای مصباح یزدی است - در یک کاریکاتور نسبت به آیت الله منتظری، که در مرجعیت او اختلافی حتی در میان مخالفان او نیست، آشکارا اهانت شده بود. گردانندگان اصلی این تحصن که نسبت به کاریکاتور هفته نامه پرتو سخن از سیاست سکوت و نسبت به کاریکاتور روزنامه آزاد فریاد و اسلاما بلند کرده بودند، آنچنان به این

تحصن دل بسته بودند که رسانه عظیم صدا و سیما، حتی از طریق رادیو پیام، لحظه به لحظه اوج گیری تحصن را گزارش می کرد و حداقل انتظاری را که در مخاطبان خود ایجاد می کرد «استعفای مهاجرانی» بود. البته این هدف به مقصود نرسید، اما سرمایه گذاری در سطح ملی روی این تحصن نشان می دهد که محافظه کاران در هنگام انتخابات در استراتژی هم متشتت هستند. در صورتی که نیروهای اصلاح طلب همه نیروی خود را در همه نقاط دور و نزدیک کشور فقط بر امر انتخابات متمرکز کرده اند و از این منظر هیچ تشتتی ندارند.^۱ لذا آن جمعیت میلیونی علاقه مند به اصلاح از هم اکنون باید به لیستهای گروههای اصلاح طلب - به رغم اختلافاتی که با هم در اسامی کاندیداها دارند - توجه کنند و افراد برجسته تر را شناسایی کنند. در شرایط فعلی بیشترین کاندیداها اصلاح طلب در میان لیست کاندیداها دفتر تحکیم وحدت - انجمن اسلامی دانشگاهها -، جبهه مشارکت و نیروهای ملی - مذهبی است. بنابراین در شرایط فعلی، ابهامی نسبت به حضور فعال در اصل انتخابات و قبول پیامدهای آن نیست، بلکه فقط در این انتخابات کار علاقه مندان به اصلاح در گزینش نمایندگان اصلاح طلب مشکل تر است. به عبارت دیگر، اگر در دوم خرداد علاقه مندان به اصلاح در برابر این سؤال که «به چه کسی رأی می دهید؟» راحت پاسخ می دادند: «به خاتمی»، اینک در مجلس ششم باید به گزینه های بیشتری پاسخ دهند. یعنی کار اصلاح طلبان فقط یک مقدار مشکل تر شده است.

ابهام سوم از اینجا ناشی می شود که ممکن است علاقه مندان به «اصلاح» بگویند: همان طور که پس از دوم خرداد، مخالفان اصلاحات در برابر برنامه های اصلاحی دولت خاتمی ایستادند، در برابر مجلس ششمی که اکثریت آنها هم در دست اصلاح طلبان باشد خواهند ایستاد. یعنی از فردای بازگشایی مجلس ششم مصوبات آن با مخالفت شورای نگهبان و شورای مصلحت روبرو خواهد شد. لذا، برابر این

۱. این گروهها فی المثل بر سر قرار دادن اسم آقای هاشمی یا اسم چهره های جدید، در مقایسه با چهره های قدیمی تر که نسبتشان با معیارهای اصلاح طلبی روشتر است، در لیست خود اختلاف دارند، زیرا قرار نیست که کسی از بالا برای این گروهها تعیین تکلیف کند و طبیعی است که اختلاف داشته باشند.

تجربه، علاقه‌مندان به «اصلاح» ممکن است چنین تصور کنند که اگر آنها وقت، انرژی و توان خود را برای انتخابات مجلس ششم اختصاص دهند، چه سودی خواهد داشت. در پاسخ می‌توان گفت این ابهام از دو غفلت رنج می‌برد. اول این که درست است که مخالفان اصلاح در برابر برنامه‌های اصلاحی دولت خاتمی مقاومت کرده‌اند، ولی دستاورد دوم خرداد تا همین جا هم کم دستاوردی نبوده است. دستاوردهای بین‌المللی، سیاسی و فرهنگی آن - مانند عرصه مطبوعات - به کنار، همین کشف و اعلام «قتلهای زنجیره‌ای» - که متأسفانه تعداد آنها در چهار و پنج قتل خلاصه نمی‌شد و تاکنون به هشتاد مورد قتل مشکوک در روزنامه‌های اصلاح طلب اشاره شده است - خودش به تنهایی ارزش آن را داشت که مردم برای همین یک مورد موفقیت در روز دوم خرداد به پای صندوقهای رأی بیایند و به خاتمی رأی بدهند. غفلت دوم از اینجا ناشی می‌شود که ماهیت جنبش اصلاحی که حرکتی تدریجی و «مورد به مورد» است را فراموش کنیم. در دوم خرداد این فرصت برای جنبش اصلاحی پیش آمد که گامی در جهت اصلاح نهاد ریاست جمهوری و کابینه - یا قوه مجریه - برداشته شود. انتخابات مجلس ششم هم فرصتی است که گامی در جهت مورد دیگری، یعنی اصلاح قوه مقننه برداشته شود. آیا این فرصت مغتنمی نیست؟ مگر قرار است در یک جنبش اصلاحی چه کاری غیر از همین نوع کارها انجام شود؟

بنابراین، به رغم حذف کاندیداها، حتی به رغم ایجاد موانعی که مخالفان اصلاح در سه سال اخیر ایجاد کرده‌اند، باز مسئولیت مدنی و اصلاحی تک‌تک علاقه‌مندان به اصلاح سبک نمی‌شود. درست است که پس از دوم خرداد معجزات پیاپی که اوضاع زندگی مردم را بهبود بخشید، اتفاق نیفتاد، اما این که «باند سعید امامی» دیگر بر مقدرات کلیدی این کشور مثل گذشته مسلط نیست کم معجزه‌ای نیست. به رغم این که گروههای سیاسی اصلاح طلب گسترده‌تر و فعال‌تر شده‌اند، ولی علاقه‌مندان به اصلاح باید توجه کنند که همچون دوم خرداد این نقش افراد علاقه‌مند به اصلاح، در میان آن پنج میلیون نفر اهل فکر و درد است که می‌تواند نقش تعیین‌کننده و اثرگذاری را در موفقیت اصلاح‌طلبان در مجلس ششم بازی کند. اگر آن پنج میلیون

نفر هر کدام شش نفر را برای شرکت در انتخابات تشویق کنند، مرز مشارکت سیاسی از مرز سی میلیون نفر خواهد گذشت، و این موضوع موفقیت کوچکی برای جنبش اصلاحی ایران نیست.^۱

عصر آزادگان، ۱۳۷۸/۱۱/۲۳

۱. با این‌که قطعی شده بود ما رد صلاحیت شده‌ایم - البته شورای نگهبان هیچ مدرکی به ما ارائه نداد - برای این‌که مردم را به مشارکت دعوت کنیم، اطلاعیه مشترک زیر را صادر کردیم. این اطلاعیه در روزنامه‌های کثیرالانتشار چاپ شد.

بیانیه شش تن از اصلاح‌طلبان رد صلاحیت شده

بسم الله الرحمن الرحيم

مردم عزیز تهران

نظارت استصوابی برخلاف قانون و منطق، تعدادی از شهروندان را از حق انتخاب شدن به عنوان نماینده مردم محروم کرد و تعداد بسیار بیشتری از مردم را در انتخاب نامزدهای مورد علاقه خویش ناکام گذارد. از این شیوه، البته باید اظهار تأسف کرد، ولی تأسف بیشتر متوجه حذف‌کنندگان است تا حذف‌شدگان، چرا که حذف کردن هیچ نیست جز تمهید مقدمه حذف شدن.

اینجانبان رد صلاحیت‌شدگان زیر، این امر را غیرقانونی می‌دانیم و معتقدیم که برخلاف نص صریح قانون می‌بایست از ما برای آگاهی از دلایل رد صلاحیت خود و نیز پاسخ گفتن به اتهامات احتمالی دعوت می‌کردند و نیز می‌بایست دلایل و مدارک رد صلاحیت را به ما تحویل می‌دادند. در حالی که مسؤولان امر از کنار این درخواستهای قانونی با سکوت گذشتند، با وجود این به اعتقاد ما این تصفیه‌های نظارتی و این اجحاف به حقوق ملت نه تنها دلیل دوری از عرصه انتخابات نیست بلکه دلیل مؤکدی است بر ضرورت شرکت در انتخابات و متوقف کردن سیاست‌گذاریهای غیردموکراتیک و غیرعادلانه. از شهروندان محترم تقاضا می‌کنیم برای خنثی و بی‌اثر کردن سیاست حذف، با تمام توان و بدون لحظه‌ای تردید در انتخابات شرکت کرده و با انتخاب نامزدهای معتقد به حاکمیت مردم و شعارهای دوم خرداد تمامی ۳۵ نفر لیست خود را تکمیل نمایند تا پاسخی درخور به تمامیت‌خواهان داده شود. ما نیز چون شما در روز ۲۹ بهمن با انتخاب نمایندگان دوم خردادی که معتقد به مشارکت تمامی مردم بوده و بدون تبعیض گذاشتن میان آحاد جامعه، ایران را برای همه ایرانیان می‌دانند، می‌کوشیم آرمان دوم خرداد ۱۳۷۶ را همچنان زنده نگه داریم. ان شاء الله.

عباس عبدی، حمیدرضا جلالی‌پور، هاشم آغاچری،

محمدجواد مظفر، احمد زیدآبادی، کاظم شکری

جنبش اصلاحی و مجلس ششم

علائم دوم خردادی انتخابات کدام است؟

نقش افراد، محافل، اقشار تحصیل کرده و اهل فکر در تشویق مردم برای شرکت در انتخابات فوق العاده مهم است و اساساً حاملان جنبش اصلاحی - دوم خرداد - همین اقشار مختلف هستند. در یادداشت زیر توجه خود را به نقش این حاملان در انتخابات دوم خرداد و ۲۹ بهمن معطوف کرده‌ام. زیرا اگر این قشر در انتخابات فعال نبودند، گروه‌های رسمی سیاسی نمی‌توانستند آن ۵۰ درصد مردمی را که در نظرسنجیها گفته بودند در انتخابات شرکت نمی‌کنند، به پای صندوقهای اخذ رأی بیاورند.

بر اساس چه علائمی می‌توان تشخیص داد انتخابات مجلس ششم از نوع دوم خردادی - و متناسب با جنبش اصلاحی - است؟ در پاسخ به این سؤال ذکر چهار ویژگی انتخابات دوم خرداد ضروری است. اول، برخلاف انتظار همه، حتی خود خاتمی، سی میلیون نفر در انتخابات شرکت کردند. دوم، یک کاندیدای بواقع اصلاح طلب در آن پیروز شد. سوم، کاندیدای برنده از میان چهره‌های «جدید» در برابر چهره‌های «رسمی» بود. چهارم، محافظه کاران - که بخشی از آنها واقعاً مخالف اصلاحات هستند - به رغم این که همه امکانات خود را در لایه‌های اجتماعی و در نهادهای حکومتی - مانند صدا و سیما - برای پیروزی قطعی ناطق نوری بسیج کرده بودند، ناکام شدند و کاندیدای اصلاح طلب پیروز شد. از این رو، انتخابات مجلس ششم وقتی «دوم خردادی» است که به چهار علامت مذکور نزدیک باشد. یعنی این که مشارکت مردم در این انتخابات حداقل از سی میلیون نفر کمتر نشود - هم اکنون در

جامعه ۳۹ میلیون نفر واجد حق رأی هستند؛ کاندیداهای اصلاح طلب اکثریت کرسیهای پارلمان را در برابر اقلیت به دست بگیرند؛ چهره‌های جدید در برابر چهره‌های رسمی به طور قاطع پیروز شوند؛ پیش‌بینی محافظه کاران که همه امکانات خود را برای تحقق آن بسیج کرده‌اند، یعنی احراز نفر اولی هاشمی در تهران، تحقق نیابد.

هم‌اکنون که سه روز به انتخابات مانده است درباره میزان وقوع این چهار علامت در انتخابات مجلس ششم چه می‌توان گفت؟ برای پاسخی دقیق نظرسنجی‌هایی نیاز است که توسط مؤسسات دولتی انجام شده و نتایج آن هنوز اعلام نشده است و ظاهراً مؤسسات پژوهشی غیردولتی هم در این زمینه کاری نکرده‌اند، یا نتایج آن‌را اعلام نکرده‌اند؛ لذا باید قضاوت درباره این چهار علامت را براساس مشاهدات غیرمنظم - که لزوماً به دقت نظرسنجیها نیست - و به صورت آزمایشی و موقتی روشن کرد. درباره علامت اول، یعنی میزان مشارکت مردم، نمی‌توان گفت تعداد سی میلیون رأی تکرار خواهد شد، زیرا آنچه در میزان مشارکت در انتخابات مؤثر است حضور همه‌جانبه توده مردم است؛ اما توده مردم، که آفریننده اصلی مشارکت منحصر به فرد دوم خرداد بودند، پس از دوم خرداد شاهد ایجاد موانع مکرر در راه برنامه‌های اصلاحی خاتمی بودند - و پیامدهای بلندمدت و مثبت برنامه‌های اصلاحی خاتمی برای آنان ملموس نیست - یا بنابر یک تعبیر روان‌شناسانه، مردم «پاداش» مشارکت خود را در انتخابات دوم خرداد نگرفتند تا برای مشارکت بعدی به اندازه دوم خرداد «تشویق» شوند.^۱

اما درباره سه علامت بعدی می‌توان به صورت مثبت قضاوت کرد. زیرا در این انتخابات آن قشر بزرگ پنج‌میلیونی علاقه‌مند به اصلاح - اهل فکر و درد - برخلاف متنی توده‌های مردم، در جریان انتخابات مجلس ششم فعال هستند - زیرا نسبت به پیامدهای بلندمدت و مثبت برنامه‌های اصلاحی آگاه هستند - و در جای‌جای این کشور حضور فعال آنان را می‌توان دید. به عنوان نمونه، در جنب و جوشی که در دانشگاه‌ها هست، در انسجامی که در روزنامه‌های اصلاح طلب هست، در فعالیتی

۱. ظریف این‌که سیاستهای انتخاباتی صدا و سیما تاکنون مبتنی بر تشویق مردم به مشارکت همه‌جانبه، آن‌طور که در مجلس خبرگان سرمایه‌گذاری کرده بود، نیست.

که گروه‌های سیاسی اصلاح طلب مثل جبهه مشارکت، دفتر تحکیم وحدت و نیروهای ملی-مذهبی این روزها از خود نشان می‌دهند و فعالیت پر دامنه ستادهای انتخاباتی نامزدهای اصلاح طلب، می‌توان حضور این علاقه‌مندان به اصلاحات را به وضوح مشاهده کرد. از این رو، با این که ممکن است مشارکت توده مردم به اندازه دوم خرداد نرسد، ولی به نظر می‌رسد به دلیل فعالیت جدی این جمعیت میلیونی علاقه‌مند به اصلاحات، اکثر کرسیهای مجلس در اختیار اصلاح طلبان قرار گیرد، و این یعنی تحقق علامت دوم. با توجه به استقبال چشمگیری که از کاندیداهای روزنامه‌های اصلاح طلب شده است، پیروزی چهره‌های جدیدی مانند بورقانی، خاتمی، و علیرضا رجایی، که حضور آنها در مجلس حکایت از وزش نسیم دوم خرداد می‌کند، جدی است؛ و این یعنی تحقق علامت سوم. و با توجه به سیل انتقاداتی که در مجامع اصلاح طلب نسبت به عملکرد سیاسی آقای هاشمی رفسنجانی وجود دارد بعید به نظر می‌رسد که وی بتواند نفر اولی تهران را احراز کند، و این یعنی تحقق علامت چهارم.

ارزیابی فوق که خبر از تحقق بخشی از علانم دوم خردادی در انتخابات می‌دهد فقط یک طرف قضیه است، یعنی قضاوتی موقتی درباره انتخابات مجلس ششم بر اساس مشاهدات موجود. اما طرف دیگر قضیه به قضاوت ما از داده‌های موجود بستگی ندارد بلکه به میزان «همت» آن جمعیت پنج میلیونی علاقه‌مند به اصلاحات، که بنیان اجتماعی جنبش اصلاحی را تشکیل می‌دهند، بستگی دارد. اگر این پنج میلیون نفر، برخلاف بی‌رونی‌ای که در میان توده مردم نسبت به انتخابات هست، هر کدام کوشش کنند و شش نفر را برای مشارکت در انتخابات تشویق کنند، — یعنی تکرار همان کاری که در انتخابات دوم خرداد انجام دادند —، چه بسا جامعه ایران در انتخابات مجلس ششم شاهد حضور پُررنگ تر علانم دوم خردادی بیش از آن چیزی که در این ارزیابی آمد باشد. خصوصاً از میان چهار علامت مذکور، اگر این جنبش اصلاحی ظرف روزهای آینده بتواند کاندیداهای اصلاح طلب و چهره‌های جدید را با تفاوت آرای چشمگیر و معنادار روانه مجلس کند، علامتی دوم خردادی — و نیاز به اصلاحات — را مجدداً و آشکارا در معرض چشمان همگان قرار خواهد داد. بنابراین، «همت علاقه‌مندان به اصلاح» در روزهای آینده میزان و شدت موفقیت اصلاح طلبان را در انتخابات مجلس ششم روشن خواهد کرد.

وقتی می پرسند، حتی دلخورها دعوت به شرکت در انتخابات

نتایج اغلب نظرسنجیهای پیش از انتخابات نشان می داد که حدود ۵۰ درصد از کسانی که حق رأی دارند در انتخابات شرکت نمی کنند، و این نتیجه نگران کننده بود. لذا تمامی روزنامه نگاران اصلاح طلب تمام هم و غم خود را بر دعوت مردم به مشارکت متمرکز کردند. آخرین اقدامی که در این زمینه صورت گرفت انتشار روزنامه صبح امروز حتی در روز انتخابات - جمعه ۲۹ بهمن - بود. در آن روز صبح امروز از همه نویسندگان و روزنامه نگاران یادداشتی گرفته بود. آن روز همه کوشش کرده بودند مردم را به مشارکت دعوت کنند. یادداشت زیر به سرعت برای این منظور نوشته شد.

وقتی از من می پرسیدند چرا رأی می دهی، پاسخ می دادم و می دهم که ما راهی جز این نداریم. اجازه بدهید در این روز جمعه به جای زبان تحلیل یا زبان تمثیل منظورم را روشن کنم. جامعه با «کوه مشکلات» روبروست و زمان زیادی را از دست داده ایم. این کوه مشکلات را با دینامیت نمی توان منفجر کرد، چون در پناه این کوه شصت میلیون انسان زندگی می کنند و هرگونه انفجاری باعث می شود تکه سنگهای پرتاب شده آن، همه را لگت و پار کند. باید با تیشه، خُرده خُرده این کوه مشکلات را از میان برداشت، اگرچه سالها طول بکشد. هر رأی ما مثل ضربه یک تیشه بر این کوه مشکلات است. از این رو امروز - جمعه ۲۹ بهمن ۱۳۷۸ -، من به همراه اعضای خانواده، برادر و مادرم به پای صندوقهای رأی می رویم و ان شاء الله هر کدام به سی نفر رأی می دهیم و هریک از فامیل و آشنایان را تا آنجا که بتوانیم برای حضور در پای صندوق رأی تشویق می کنیم.

وقتی دوستانم می پرسیدند، «شما که این همه دم از اصلاح طلبی می زنید به چه کسی رأی می دهید؟» پاسخ می دادم، و می دهم، که بیش از این که بر روی افراد حساس باشم به لیست احزاب و گروههای سیاسی حساس هستم؛ زیرا برای تقویت دموکراسی باید نظام حزبی را تقویت کنیم. لذا از میان گروههای سیاسی من توجه آنها را به لیست کاندیداهای دفتر تحکیم وحدت، جبهه مشارکت و نیروهای ملی-مذهبی جلب می کردم. و وقتی هم یقه من را می گرفتند و می گفتند بالاخره خودت به چه کسی رأی می دهی، پاسخ می دادم به لیست کاندیداهای روزنامه های اصلاح طلب، که این لیست ترکیبی است از لیست سه گروه یادشده - که اغلب آن از جبهه مشارکت اند -.

عده ای هم به من می گفتند مگر در دوم خرداد که رأی دادیم چه شد؟ پاسخ می دهم به آنها، به همان زبان تمثیل، این بود که در تاریخ سیاسی ایران، دوره ای موفقتر از این دوره سه ساله از لحاظ سیاسی نمی شناسم. در این دوره سه ساله، اندازه آن کوه مشکلات اولاً بزرگتر نشد، و ثانیاً تیشه های ناشی از آرای مردم بخشی از این کوه مشکلات را از سر راه برداشته است. به عنوان نمونه، این که «باند سعید امامی» به اندازه گذشته در دستگاههای کلیدی نفوذ ندارند، یا این که اکبر گنجی می تواند جدیترین حرفها را با مسؤولان بلندپایه از طریق رسانه ها و در پیشگاه افکار عمومی در میان بگذارد، آیا کار کمی است. مگر اصلاحات شاخ و دُم دارد؟ اصلاحات یعنی امکان انجام همین امورا!

امروز ما راهی جز رأی دادن نداریم. حتی اگر از کاندیداهای اصلاح طلب دلخور باشیم، باید به پای صندوقها برویم و به آنها رأی بدهیم. اگر دلخوریمان زیاد باشد، در آن صورت هم باید به پای صندوقها برویم و حداقل به یک نفر رأی بدهیم. در غیر این صورت آدم تنبلی هستیم و نکاشته می خواهیم «توسعه» ایران را درو کنیم. اگر تنبها پای صندوق نیابند «آنها» می آیند؛ همانها که اگر پایش بیفتد به شهروند معمولی که هیچ، به خانواده شهدا هم رحم نخواهند کرد.

بخش چهارم

چالشهای پس از انتخابات
مجلس ششم: ترور حجاریان

چرا چنین شد؟ ارزیابی شکست هاشمی در روز انتخابات

همه، حتی اصلاح طلبان، فکر می‌کردند که هاشمی رفسنجانی در یکی از ردیف‌های اول تا پنجم نمایندگی تهران جای خواهد گرفت. هیچ‌کس انتظار نداشت که وی نماینده آخر مردم تهران شود. این پدیده‌ای بود که به یکی از ویژگی‌های مهم ۲۹ بهمن -روز انتخابات مجلس ششم- تبدیل شد. یادداشت زیر که در روز برگزاری انتخابات نوشته شده، به بررسی این موضوع می‌پردازد که چرا هاشمی به چنین وضعیتی گرفتار گردید.

هاشمی برای صغیر و کبیر مردم شناخته شده است و انتخابات پیشین نشان داد که عنصر شهرت یکی از عوامل مهم در پیروزی نمایندگان است؛ پس حالا چه شده که طبق برآوردهای اولیه و برخلاف انتظار، هاشمی آرای کمی از مردم تهران را به خود اختصاص داده است؟ مگر حزب کارگزاران برای او کم تبلیغ کرد؟ آیا خانه‌ای بود که بی نصیب از تبلیغات هاشمی باشد؟ پس آثار این تبلیغات چه شد؟ بازندان انداختن عبدالله نوری و حذف کاندیداهای جدی و قَدَر، مانند عزت‌الله سبحانی، توسط شورای نگهبان، او دیگر رقیب جدی در میان اصلاح طلبان نداشت، پس چرا در این صحنه بی رقیب چنین سرنوشتی پیدا کرد؟ درباره این سؤال به عوامل مهمی می‌توان اشاره کرد. من در اینجا، در پایان وقت کار تحریریه، فقط به یک نکته اشاره می‌کنم. هاشمی روح فضای سیاسی کشور را که «اصلاحات به طریق دموکراتیک» است نشناخت و به سبک گذشته وارد میدان رقابت انتخاباتی شد. او متوجه نبود که در ایران یک جنبش اصلاحی در جریان است - او فکر می‌کرد زیرکی‌های سیاسی او،

اشتهار گذشته‌اش، حمایت محافظه‌کاران، نهادهای مذهبی، صدا و سیما و کارگزاران برای این‌که او نفر اولی تهران را به دست بگیرد کفایت می‌کند و «سخن اصلاح‌طلبان» زیاده‌روی بیش نیست. او خبر نداشت منطقی که در درون ساخت سیاسی است با منطق موجود در لایه‌های اجتماعی تفاوت اساسی دارد. در ساخت سیاسی می‌توان با قدرت و آمریت امور را پیش برد، ولی کسی که ساخت سیاسی و کرسیهای آن را رها می‌کند و با مراجعه به لایه‌های اجتماعی قصد دارد آرای مردم را به خود جلب کند و به پارلمان برود نمی‌تواند از روی مهمترین دغدغه‌هایی که در لایه‌های مؤثر اجتماعی وجود دارد پرش کند. آیا این دغدغه‌های لایه‌های اصلاح طلب جامعه کم‌دغدغه‌ای است: حصر خانه یک مرجع، ماجرای قتلها، حمله به کوی دانشگاه، فشار به مطبوعات، دستگیری محسن کدیور و عبدالله نوری، حتی تحقیر عام؟ نمی‌توان بدون توجه به این دغدغه‌ها وارد صحنه سیاسی شد و رتبه اول تهران را به دست آورد. اگر عبدالله نوری محبوب قلوب مردم شد فقط به این خاطر بود که تکلیف خود را با این امور روشن کرد و با پیام جنبش اصلاحی دوم خرداد، چه آن موقع که وزیر کشور بود و چه آن موقع که مدیرمسئول خرداد بود، شوخی نکرد. هاشمی بدون این‌که تکلیف خود را با این امور روشن کند، یعنی برخلاف روح اصلاح‌طلبانه زمانه، می‌خواست حرکت کند، و این نشد. روح زمانه را باید دریافت. مردم ایران در دوم خرداد ۱۳۷۶ و در ۲۹ بهمن ۱۳۷۸ نشان داده‌اند که هر وقت به آنها فرصت داده شود این روح زمانه را به منظر نظر می‌گذارند.

۲۹ بهمن، «دوم خردادی» است

صدا و سیما همچنان بر طبل کلیشه‌ها می‌کوبد

تمامی ویژگیهای انتخابات دوم خرداد در انتخابات ۲۹ بهمن تکرار شد. این حد از مشارکت مردم را حتی اصلاح‌طلبان پیش‌بینی نمی‌کردند. ظاهراً اقشار تحصیل‌کرده و اهل فکر وظیفه خود را به درستی انجام داده بودند و انتخابات مجلس ششم با مشارکت هفتاد درصد از واجدان حق رأی برگزار شد. به رغم اهمیت این واقعه صدا و سیما همچنان مانند گذشته برای تفسیر این پدیده از کلیشه‌هایی که به آنها عادت کرده بود استفاده می‌کرد. یادداشت زیر در واکنش به این سیاست صدا و سیما نوشته شد.

اگرچه هنوز نتایج نهایی انتخابات اعلام نشده، اما داده‌های فعلی نشان می‌دهد که انتخابات ۲۹ بهمن واجد هر چهار ویژگی انتخابات دوم خرداد است. اول، برخلاف انتظار همه، و حتی خود اصلاح‌طلبان، بیش از سی میلیون نفر در انتخابات شرکت کردند؛ پیش‌بینیهای پیش از انتخابات حول اعدادی میان ۱۸ تا ۲۵ میلیون نفر شرکت‌کننده دور می‌زد.^۱ دوم، کاندیداهای اصلاح‌طلب پیروز قطعی میدان هستند؛ آنان اینک بین شصت تا هشتاد درصد کرسیهای پارلمان را به خود اختصاص داده‌اند. سوم، کاندیداهای برنده از میان چهره‌های «جدید» در برابر چهره‌های «رسمی» هستند، مانند خاتمی، احمد بورقانی. چهارم، محافظه‌کاران — به علاوه کارگزاران — به رغم این‌که همه امکانات خود را در لایه‌های اجتماعی و در نهادهای حکومتی

۱. البته در روزهای بعد معلوم شد تعداد دقیق مشارکت‌کنندگان ۲۷ میلیون نفر بوده است.

— مانند صدا و سیما — بسیج کرده و خود را برای پیروزی قطعی آقای هاشمی رفسنجانی به عنوان نماینده اول تهران آماده کرده بودند ناکام شدند. نتایج فعلی انتخابات خبر می‌دهد که آقای هاشمی رفسنجانی پایین‌تر از نفر پانزدهم است. تازه، این حوادث در حالی اتفاق افتاد که تمام حریفهای قدر آقای هاشمی همچون عبدالله نوری به زندان روانه شده بودند یا همچون عزت‌الله سبحانی، ابراهیم یزدی و عباس عبدی رد صلاحیت شده بودند.

انتخابات ۲۹ بهمن که از نوع دوم خردادی است نه فقط افکار عمومی مردم ایران، بلکه افکار عمومی جهانیان را تحت تأثیر خود قرار داده است.^۱ نکته مهم در مواجهه با این پدیده شگرف و غیرمنتظره چگونگی تحلیل و ارزیابی آن است. محافظه‌کاران چون پیامدهای «دوم خرداد» را متناسب با مصالح و منافعشان ندیدند، اساساً کوشش کردند از روی پدیده‌ای به نام دوم خرداد بگذرند و مرتباً تکرار کنند که «چیزی عوض نشده است» و تا آنجا که می‌توانند در برابر پیامدهای آن مقاومت کنند.^۲ این یادداشت نه بنای تحلیل دوم خرداد و نه ۲۹ بهمن را دارد، بلکه فقط می‌خواهد به این نکته اشاره کند که رفتار تبلیغاتی صدا و سیما حتی پس از وقوع حادثه بزرگ ۲۹ بهمن حکایت از تکرار همان تجربه دوم خرداد را دارد. هنوز دست‌اندرکاران صدا و سیما متوجه نیستند که هم دوم خرداد و هم ۲۹ بهمن فقط یک «انتخابات» نبود، بلکه هر دو، از سقوط دو بهمن مهیب بر انگاره‌ها و کلیشه‌های محافظه‌کاران، که معمولاً در تفسیر امور سیاسی-اجتماعی ایران از این کلیشه‌ها استفاده می‌شود، خبر می‌داد. لذا از دیروز تا به حال، صدا و سیما همچنان بر طبل همان کلیشه‌های گذشته می‌کوبد: این حادثه بزرگ را رأی به «آنها» می‌داند؛ این حادثه بزرگ را ناشی از سه ماه برنامه‌ریزی متمرکز تبلیغاتی در امر انتخابات قلمداد می‌کند. گویی این انتخابات ناشی از تبلیغات موفق صدا و سیما بوده است. جالبتر این‌که مسؤولان قسمتهای مختلف آن مرتب خودشان از خودشان تعریف می‌کنند و به هم تبریک می‌گویند.

۱. و برای مدتها این دو رخداد موضوع مطالعات جدی در تحقیقات دانشگاهی خواهد بود.
 ۲. برای آگاهی از مواردی که این مقاومت سه‌ساله را نشان می‌دهد می‌توانید مراجعه کنید به گزارش بیش از ۲۵۰ حادثه که در روز ۱۳۷۸/۱۱/۲۸ در روزنامه‌های اصلاح طلب چاپ شده است. این گزارش در قسمت پیوست همین کتاب آمده است.

در این دو روز، صدا و سیما در تبیین مشارکت بی‌نظیر مردم در ۲۹ بهمن به عوامل زیادی اشاره می‌کند، اما به عوامل اصلی که مردم در روز انتخابات با پوست و گوشت آنها را لمس کرده‌اند، اشاره نمی‌کند. به عنوان نمونه، صدا و سیما با همان وزنی که از فعالیت «جبهه مشارکت» در انتخابات یاد می‌کند از مشارکت «چکاد آزاداندیشان»، نام گروه جدیدی که کمترین نقش را در انتخابات داشته - یاد می‌کند. صدا و سیما اصلاً اشاره‌ای ندارد که شعار کارساز «ایران برای همه ایرانیان» که توسط «جبهه مشارکت» اعلام شده چه نقش تعیین‌کننده‌ای در انتخابات داشته است. اصلاً اشاره نمی‌کند که اتفاقاً این سیاست سکوت صدا و سیما تا روزهای قبل از انتخابات بود که باعث شد مردم بفهمند که باید در جهت مخالف آن به سوی صندوقهای رأی بشتابند و به لیست روزنامه‌های اصلاح طلب - یا لیست رسانه‌های کوچک - اعتماد کنند و به آن رأی بدهند. این سازمان اصلاً اشاره نمی‌کند که نیروهای سیاسی محذوف ملی-مذهبی این بار یکی از عوامل مهم مشارکت سیاسی مردم بودند و بازار انتخابات را گرم کردند، و این در حالی بود که اکثر کاندیداهای آنها حذف شده بودند. صدا و سیما از همه چیز می‌گوید ولی اشاره نمی‌کند که مردم به رغم این که پس از دوم خرداد وضع اقتصادیشان راضی‌کننده نبود، اما دوباره برخلاف تبلیغات سه ساله صدا و سیما که خود را نگران وضع اقتصادی مردم نشان می‌داد، به اصلاح‌طلبان که کاندیداهای آنها وعده اصلاحات سیاسی می‌دادند رأی دادند. تبلیغاتی که صدا و سیما در این دو روز سعی در القای آن دارد باز تکرار همان ادبیات ضد دوم خرداد است. کسی نیست که به «خط‌مشی‌سازان» این رسانه عمومی، که از جیب مردم اداره می‌شود، یادآوری کند که این انتخابات فقط یک انتخابات عادی نبود بلکه اگر گوش شنوا و دید بینایی باشد در واقع این انتخابات یک «بهمن» بود. تا کی باید خواسته‌های آشکار مردم را با تفسیرهای کلیشه‌ای به بازی بگیریم و بعد هم از یکدیگر تعریف کنیم؟

محافظه کاران، اصلاح طلبان و آینده

در تفسیر رخداد ۲۹ بهمن از کدام عنصر نباید غفلت کرد؟

در یادداشت زیر به عنصر مهم «جنبش اصلاحی» و نقش آن در انتخابات ۲۹ بهمن اشاره شده است: عنصری که اگر مورد غفلت قرار گیرد و مطالبات آن با شیوه‌های قانونی نهادینه نشود بدین معناست که جنبش تخلیه نشده است. این موضوعی است که هم اصلاح طلبان و هم محافظه کاران باید به آن توجه کنند زیرا در غیر این صورت کشور با بی‌ثباتی روبرو خواهد شد.

در تفسیر رخداد بزرگ ۲۹ بهمن — روزی که انتخابات مجلس ششم برگزار شد — از عناوین گوناگونی استفاده می‌شود. به عنوان نمونه گفته می‌شود: روز پیروزی مردم و نظام؛ روز پیروزی اصلاح طلبان؛ روز شکست محافظه کاران؛ روز شکست پدرسالاری؛ روز روگم‌گنی دموکراتیک. هدف این نوشته تأیید یا نفی یک یا همه عناوین — و تفاسیر — مذکور نیست، بلکه هدف آن ذکر یک تفکیک است تا در پرتو آن ۲۹ بهمن را بهتر بتوان تفسیر کرد و از آن درس گرفت. برابر این تفکیک این رخداد را از دو منظر، یکی از منظر «جامعه» مدنی و دیگری از منظر «جنبش» مدنی و اصلاحی، می‌توان نگریست. از منظر اول این رخداد از وجود «نابسامانی در جامعه سیاسی» ایران حکایت می‌کند و از منظر دوم، از نیرویی پویا و اجتماعی حکایت دارد که یکی از مقاصد آن پایان دادن به همین «نابسامانی در جامعه سیاسی» است. سخن این نوشته این است که در پناه این تفکیک، عنصر «جنبش» اصلاحی در جامعه به عنوان یکی از علل ناکامی محافظه کاران، کارگزاران و هاشمی — در تهران —

در ۲۹ بهمن بهتر روشن می شود و در پناه این عنصر می توان به ارزیابی عملکرد اصلاح طلبان - و محافظه کاران - در آینده پرداخت.

چرا رفتار انتخاباتی مردم در ۲۹ بهمن از منظر «جامعه» مدنی حکایت از وجود نابسامانی در جامعه سیاسی می کند؟ جامعه سیاسی در جامعه ای که مدنی است شامل بخشی از جامعه می شود که دربرگیرنده حوزه حکومت و احزاب سیاسی است. در این جامعه، نهاد حکومت اگرچه از حیث «نهادی» - و نه از حیث این که «چه کسانی» حکومت می کنند - مهم است، ولی در این جامعه حضور احزاب رقیب و جافتاده سیاسی لازمه درست کار کردن حکومت از حیث نهادی است. بخش سیاسی جامعه مدنی - یا همان جامعه سیاسی - فقط از نهاد حکومت تشکیل نمی شود، بلکه احزاب سیاسی واسطه ای هستند که حکومت و نهادهای مدنی را - که این نهادها در واقع نمایندگان تشکل یافته اقشار اجتماعی مردم و شهروندان هستند - به هم مرتبط می کنند. یعنی احزاب سعی می کنند سلائق و نظرات گوناگون اقشار اجتماعی را در قالب برنامه ها، اولویتها و کاندیداها به مردم معرفی کنند و از طرف دیگر نهاد حکومت با برگزاری انتخابات در هر دوره ای آماده است که سمتهای سیاسی را به احزاب برنده تحویل دهد. لذا شکل گیری «حکومت نهادی و غیر شخصی» بدون حضور احزاب سیاسی در جامعه با مدنیت با مشکل روبروست. ایام برگزاری انتخابات یکی از مواقعی است که می توان از وجود چنین جامعه سیاسی در جامعه با مدنیت باخبر شد.

در چنین جامعه ای چون احزاب جافتاده اند و برنامه ها و کاندیداها آنها یک سال قبل از شروع انتخابات مشخص است، لذا یک سال برای جلب آرای مردم و انتخاب آن کاندیداها توسط مردم وقت وجود دارد و همین وضع باعث می شود با انجام نظرسنجیها رفتار انتخاباتی مردم قبل از انتخابات قابل پیش بینی باشد. اینک اگر از همین منظر به رخداد ۲۹ بهمن نگاه کنیم، می توان گفت این رخداد نشان می دهد که هنوز جامعه سیاسی در جامعه ایران خوب شکل نگرفته است؛ زیرا تا روزهای آخر انتخابات معلوم نبود که آیا کاندیداها احزاب و گروههای سیاسی از تیغ نظارت استصوابی سالم به در می روند یا نه. برابر نظرسنجیها تا یک هفته قبل از انتخابات معلوم نبود که آیا پنجاه درصد واجدان شرایط رأی دهی در انتخابات

شرکت می‌کنند یا نه. با این‌که همه خبر از شکست کاندیداهای محافظه‌کاران می‌دادند ولی کسی خبر از وضع هاشمی رفسنجانی بدین صورت که اتفاق افتاد نمی‌داد. بنابراین، نتایج پیش‌بینی‌ناشده انتخابات مجلس ششم آشکارا نشان داد که هنوز روند «حزب‌سازی» در جامعه سیاسی به خوبی شکل نگرفته است و از منظر «جامعه» مدنی هنوز شفافترین قسمت سیاست، یعنی رفتار انتخاباتی، در جامعه قابل پیش‌بینی نیست.

منظر «جامعه» مدنی به کنار، اگر ۲۹ بهمن را از منظر «جنبش» نگاه کنیم این روز حکایت از جدی بودن جنبش مدنی و اصلاحی در جامعه ایران دارد. «جنبش» مدنی و اصلاحی مفهومی است حاکی از یک حرکت دسته‌جمعی در بخشهایی از جامعه که به موجب آن عده زیادی از مردم و گروه‌ها، با همفکری و همبستگی‌ای که با هم ایجاد می‌کنند، در پی استقرار هدف یا اهدافی خاص در جامعه به حرکت درمی‌آیند.^۱ اینک از این منظر می‌توان خبر از شکل‌گیری یک جنبش اصلاحی پس از خاتمه جنگ در ایران داد: جنبشی که در میان اقشار تأثیرگذار جامعه ریشه گرفته و یکی از اهداف آن تقویت مکانیسم‌های مردم‌سالاری در حکومت و احزاب سیاسی است، تا از طریق این مکانیسم‌ها بتوان تمام اجزای حکومت و احزاب سیاسی را پاسخگو کرد و در هر دوره انتخاباتی افراد را در سمت‌هایی که دارند تغییر داد. دو روز تاریخی همچون پنجره‌ای است که از دریچه آن می‌توان به وجود چنین «جنبش» اصلاحی در جامعه پی برد: یکی روز دوم خرداد که خاتمی برخلاف انتظار همه و با حمایت بیست میلیون نفر به ریاست جمهوری رسید و دیگری ۲۹ بهمن که برخلاف پیش‌بینی‌ها هاشمی رفسنجانی نماینده اول تهران نشد، بلکه به پایین جدول سقوط کرد. در هر دو حادثه محافظه‌کاران همه امکانات خود را در لایه‌های اجتماعی — خصوصاً با تأسی به نهادهای مذهبی — و در سکوهای حکومت — مثل صدا و سیما — به میدان آورده بودند — و در حادثه دوم کارگزاران هم به میدان آمدند — تا از

۱. وجه تمایز جنبش اصلاحی از جنبش انقلابی این است که در جنبشهای انقلابی آن دسته از مردمی که به حرکت درآمده‌اند خود را لزوماً در روشهای مسالمت‌آمیز، قانونی و آرام — برخلاف جنبشهای اصلاحی — برای رسیدن به هدف محصور نمی‌کنند و روشهای خشونت‌آمیز و قهرآمیز نیز برای رسیدن به هدف توصیه می‌شود. این‌که چرا یک جنبش اجتماعی در جامعه به جریان می‌افتد و این‌که چرا یک جنبش از نوع انقلابی یا اصلاحی می‌شود هدف این نوشته نیست.

وقوع چنین نتایجی در انتخابات جلوگیری کنند. ولی آن عاملی که منجر به چنین نتایج غیرقابل پیش بینی شد صرفاً فعالیت احزاب سیاسی موجود در جامعه سیاسی نبود بلکه وجود نیروی پیش برنده این «جنبش اصلاحی» با هدف تقویت مردم سالاری بود که در روزهای انتخاباتی چنین اثری بر آرای مردم گذاشت. خصوصاً نیروی این جنبش اصلاحی، که متکی بر پنج میلیون اهل فکر و تحصیل کرده است، توانست آن بخش از مردمی را که حتی تا یک هفته قبل از انتخابات تصمیم به رأی دادن نگرفته بودند، وارد صحنه انتخابات کند. در اینجا مقصود این نیست که عامل رقابت احزاب و گرایشهای موجود سیاسی - مثل رقابت محافظه کاران / اصلاح طلبان - و نقش مطبوعات در رخداد ۲۹ بهمن نادیده گرفته شود؛ بلکه نکته این است که حتی این عوامل را هم باید در چارچوب همان «جنبش پویای اصلاحی» در جامعه ایران تجزیه و تحلیل کرد. بنابراین، این درست است که از منظر «جامعه» مدنی انتخابات ۲۹ بهمن نشان می دهد که هنوز جامعه ما تا استقرار ویژگیهای مدنی راه بلندی در پیش دارد، ولی از منظر دوم، ۲۹ بهمن نشان از حضور یک جنبش اصلاحی و از لحاظ اجتماعی وسیع دارد؛ جنبشی که یکی از اهداف آن تقویت مردم سالاری یا تقویت جامعه سیاسی در «جامعه» مدنی - یعنی تحقق تفکیک اول - است. دو فراز زیر باز این ارزیابی را تقویت می کند.

در پناه تفکیک فوق توضیح ناکامی محافظه کاران زیاد مشکل نیست. وقتی دوم خرداد اتفاق افتاد، آنان توجه نکردند که یک جنبش نیرومند اصلاحی در جامعه وجود دارد و این که این جنبش نیرومند بود که خاتمی را از کتابخانه ملی و از طریق انتخابات به دفتر ریاست جمهوری فرستاد، نه این که خاتمی این جنبش اصلاحی را به وجود آورد. برخلاف این تحلیل، محافظه کاران حادثه دوم خرداد را ناشی از یک محاسبه غلط دانستند؛ به این معنا که اگر خاتمی رد صلاحیت می شد، اگر کاندیدای قدری در برابر او بود و اگر افرادی مثل کرباسچی با بسیج تبلیغاتی وارد مبارزات انتخاباتی نمی شدند چنین اتفاقی نمی افتاد. لذا محافظه کاران در واکنش به دوم خرداد گفتند «چیزی عوض نشده» و تا توانستند در برابر برنامه های اصلاحی خاتمی ایستادند. در همین بستر بود که تندروهای افراطی هر جسارتی که خواستند انجام دادند و محافظه کاران در برابر آن سکوت کردند و تا وقتی زشتکاری این افراطیها

هفت آسمان را نگرفت - مثل قتل‌های زنجیره‌ای و حمله به کوی دانشگاه - این اقدامات را محکوم نکردند. تحصن قم نشان داد که حتی تا روزهای قبل از انتخابات این غفلت محافظه کاران از نیروی این «جنبش» اصلاحی ادامه داشته است.^۱ اما توضیح ناکامی کارگزاران و هاشمی رفسنجانی اندکی ظریفتر است. کارگزاران به عنوان حزبی که تأثیر قابل توجهی در انتخابات مجلس پنجم و در انتخابات دوم خرداد بر جای گذاشته بود در انتخابات ۲۹ بهمن در برابر تصمیم هاشمی رفسنجانی برای حضور در صحنه انتخابات منفعل عمل کرد. این انفعال زمینه‌ای را برای این حزب فراهم کرد که برای مطالبات «جنبش» اصلاحی ایران حسابی باز نکند و عملکرد حزب را تا سطح خواست و عملکرد هاشمی تقلیل دهد. آقای هاشمی نیز نیروی این «جنبش» اصلاحی را جدی نگرفت و در مصاحبه خود با روزنامه همشهری این «جنبش» را تا حد نوعی «تندروی عده‌ای جوان و بی تجربه از بچه‌های انقلاب» تقلیل داد. از این رو، هاشمی بدون این که نظرات خود را با ادبیات و درخواستهای این «جنبش» اصلاحی - مانند اهمیت دادن رسیدگی به پرونده قتلها - روشن کند - یعنی همان کاری که عبدالله نوری کرد و هزینه آن را هم پرداخت - با اطمینان از پیروزی خود وارد رقابت انتخاباتی شد. اما در روز انتخابات برخلاف همه پیش‌بینیها لشکر پیاده این «جنبش» اصلاحی با تشویق و بسیج مردم کوچه و بازار به سوی صندوقهای انتخاباتی، شرایطی را فراهم کرد که گروههای اصلاح طلب هم انتظار آن را نداشتند.

آینده اصلاح طلبان و محافظه کاران نیز در گرو نسبتشان با این «جنبش» اصلاحی است، زیرا این «جنبش» اصلاحی با توجه به غنای گفتمانی که دارد - توجه به مردم سالاری - و با پشتیبانی‌ای که از ناحیه اقشار تحصیل کرده می شود تا اهداف خود را در جامعه نهادینه نکند، آرام نخواهد گرفت. لذا از منظر این «جنبش» اصلاحی وضعیت آینده به دو موضوع تعیین کننده بستگی دارد. یکی این که پس از گذشت این روزهای داغ انتخاباتی محافظه کاران در مواجهه با ۲۹ بهمن چه تحلیل و

۱. البته برخلاف دوم خرداد یکی از کارهای عاقلانه محافظه کاران در ۲۹ بهمن - چون احتمال شکست را جدی گرفته بودند - این بود که این بار سعی کردند هاشمی رفسنجانی را به عنوان کاندیدای اصلی خود وارد میدان کند تا از این طریق در میان طرفداران جنبش اصلاحی چنددستگی ایجاد شود.

واکنشی را در پیش خواهند گرفت. آیا دوباره این حادثه را مانند دوم خرداد نتیجه یک محاسبه غلط یا توطئه روزنامه‌ها می‌دانند؟ آیا آنها می‌خواهند مقاومت در برابر این «جنبش» اصلاحی را ادامه دهند یا می‌خواهند اهداف این «جنبش» اصلاحی را بپذیرند و آنها هم در تقویت مکانیسمهای مردم‌سالاری و پاسخگو کردن تمام اجزای حکومت — و احزاب سیاسی — فعال شوند؟ روندی که سود آن نصیب همه گروههای سیاسی در جامعه می‌شود. اگر راه اول را پیش گیرند یکی از پیامدهایش این می‌شود که بر اثر این مقاومت همچنان همبستگی میان نیروهای اصلاح طلب را برای پیش بردن اهداف «جنبش» اصلاحی زیاد می‌کنند.

پیامد دوم این که اوضاع محافظه کاران کم و بیش مانند سه سال گذشته خواهد شد و روز به روز از اعتبار آنها در نزد افکار عمومی کاسته می‌شود. و اگر مقاومت نکنند و راه دوم را در پیش گیرند، قطعاً محافظه کاران یکی از نیروهای سیاسی جدی در انتخابات بعدی خواهند شد. عامل دوم به عملکرد اصلاح طلبان مربوط می‌شود. اگر آنها پس از پیروزی در پارلمان اهداف جنبش اصلاحی را چون گذشته جدی بگیرند و در راه آن، چه در بیرون و چه در داخل مجلس — از طریق قانونگذاری و تبدیل نهادهای غیر پاسخگو به پاسخگو — قدم بردارند، در ذهن لایه‌های مؤثر اجتماعی — و به تبع آن، مردم — به عنوان نیروهای پیش برنده و تقویت کننده جامعه مدنی تلقی خواهند شد و موقعیت کنونی آنها در افکار عمومی حفظ می‌شود و بستر جامعه هم برای اقدامات اساسی تر اقتصادی مناسبتر می‌شود. ولی چنانچه اصلاح طلبان در درون ساختار حکومت بر سر اهداف جنبش اصلاح دست به مماشات بزنند و روند اصلاحات را با اما و اگرها محدود کنند، مشابه ضرباتی را که این روزها کارگزاران و هاشمی در نزد افکار عمومی دریافت کردند می‌توان برای اصلاح طلبان پیش بینی کرد.

نکته مهم این که ممکن است پیروزی اصلاح طلبان در مجلس این انتظار را بیش از حد در میان افکار عمومی یا در میان خود اصلاح طلبان ایجاد کند که «حالا دیگه نوبت اقتصاده». درباره این انتظار، از منظر این نوشته باید تأکید کرد که برنامه‌های اساسی اقتصادی — توسعه اقتصادی — نیز بدون توجه به عملکرد نهاد حکومت در جامعه ما میسر نیست. اگر تمام اجزای نهاد حکومت پاسخگو نباشد — یعنی اگر

هدف جنبش اصلاحی تحقق نیابد - چگونه این نهاد حکومت به عنوان بزرگترین نهاد اقتصادی در کشور می تواند مجری برنامه های اقتصادی بلندمدت شود. اگر از این مهم غفلت شود دوباره جامعه ایران شاهد نتایج سیاسی برنامه های اقتصادی در دهه پنجاه و دهه هفتاد - که در اولی خود را به صورت یک انقلاب مردمی - اسلامی و در دومی خود را به صورت رخداد دوم خرداد و ۲۹ بهمن نشان داد - خواهد بود.

جان کلام: بی توجهی به عنصر «جنبش» اصلاحی، چه از ناحیه محافظه کاران و چه از ناحیه اصلاح طلبان، در مقام نظر به فهم ۲۹ بهمن کمک نمی کند و در مقام عمل بیشتر شبیه به خودکشی سیاسی است. حتی توسعه اقتصادی نیز - به معنای بهبود بخشیدن مستمر به وضع معیشت مردم - بدون تعقیب هدف و مطالبات این «جنبش» فراهم نمی شود.

جامعه مدنی یا جامعه «اول من»

جنبش اصلاحی، نگرانی محافظه کاران و قلمروهای مغفول

مقاله زیر دومین مطلبی است که در آن کوشش کرده‌ام از دریچه جامعه‌شناسی مدرنیته دوم به مسائل اجتماعی ایران توجه کنم و توجه جنبش اصلاحی، اصلاح طلبان و محافظه کاران را نیز به آن جلب نمایم.

پس از ۲۹ بهمن که اکثریت کرسیهای مجلس در اختیار اصلاح طلبان قرار گرفت، انتظار می‌رود اجرای مطالبات و نهادینه شدن قلمروهای مورد نظر جنبش اصلاحی شرایط مناسبتری پیدا کند.^۱ فرض کنید این مطالبات - یعنی پاسخگویی نهادهای حکومتی طبق قانون اساسی، نظام چند حزبی، رفع انواع انحصارات سیاسی، اقتصادی و دفاع از عرصه عمومی و حقوق فردی - در جامعه به تدریج تقویت و نهادینه شود - ریشه بگیرد -، در آن صورت می‌توان گفت جامعه ایران به ویژگیهای یک جامعه مدنی نزدیک شده است. سخن این نوشته این است که اتفاقاً تحقق چنین جامعه‌ای محافظه کاران را بیش از پیش نگران می‌کند. آنان نگرانیهای خود را تئوریزه

۱. نمونه‌هایی از مطالبات جنبش اصلاحی که انتظار تقویت آنها هست بدین قرار است: در حوزه حکومنداری، همه نهادهای آن برابر قانون اساسی پاسخگو باشند؛ در حوزه جامعه سیاسی، نظام چند حزبی و رقابتی هر چه روشتر نهادینه شود؛ در حوزه اقتصادی، انحصارهای ویژه برداشته شود، نهادهای بزرگ اقتصادی پاسخگو باشند و سرمایه‌گذاری امنیت نهادی پیدا کنند؛ در حوزه فرهنگ سیاسی، الگوی رفتار پدرسالارانه به مردم سالارانه تبدیل شود؛ در حوزه علمی-دانشگاهی، عرصه‌ای فراهم شود که در آن محقق بتواند آزادانه و بدون احساس ناامنی نتایج تحقیقش را در منظر افکار عمومی قرار دهد؛ در حوزه دینی، برای تقویت رفتار دینی به عنصر زور تکیه نشود؛ در حوزه فردی، احقاق حقوق افراد و عدم دخالت در زندگی خصوصی ضمانت بیشتری پیدا کند.

و مدون نمی‌کنند و معمولاً با تعابیر عاطفی و مذهبی دغدغه‌هایشان را در برابر تحقق جامعه مدنی خطابه‌وار بیان می‌کنند و گهگاه بیان این دغدغه‌ها تا حد تکفیر مذهبی مخالفان پیش می‌رود. این نگرانی را می‌توان با عامل «منافع جناحی» یا عامل «حفظ قدرت سیاسی» توضیح داد.

اما هدف این نوشته تبیین نگرانی محافظه‌کاران بر اساس دو عامل پیش گفته نیست، بلکه هدف این است که با جدی گرفتن نگرانی محافظه‌کاران از پیامدهای جامعه مدنی، ابتدا آن را در قالب مفاهیم جامعه‌شناسی بیان و مدون کند و سپس به نقد آن بپردازد. این نقد، به علاوه، زمینه‌ای را فراهم می‌کند که بر قلمروهای مغفول – یا کمتر شناخته شده – در جامعه انگشت تأکید گذاشته شود؛ قلمروهایی که جنبش اصلاحی نمی‌تواند از کنار آنها بی تفاوت گذر کند. نگرانی محافظه‌کاران از تقویت ویژگیهای جامعه مدنی به تجربه سطحی آنها از نمونه‌های تحقق یافته جامعه مدنی، یعنی جوامع غربی، بازمی‌گردد. به تعبیری که درباره جامعه غرب به کار می‌برند توجه کنید: جامعه «بی دین و لاابالی»، جامعه «مادی»، جامعه «حیوانی»، جامعه «فاسد»، جامعه «منحط». این تعابیر به خوبی نشان می‌دهد محافظه‌کاران به این دلیل با مطالبات جنبش اصلاحی – مطالباتی که قصد دارد جامعه در جهت ویژگیهای مدنی تقویت شود – مخالفت می‌کنند که می‌پندارند تحقق این مطالبات جامعه دینی ایران را نهایتاً به جامعه‌ای فاسد و به دور از خدا و پیغمبر تبدیل می‌کند. اما از منظر جامعه‌شناسی این تعابیر هیچ‌کدام واقعیت و ماهیت جامعه غربی را تفسیر نمی‌کند. دلیل روشن و ساده آن این است که هیچ‌کدام از جامعه‌شناسان، که شغلشان کوشش در جهت فهم جامعه است، برای تفسیر ویژگیها و نابسامانیهای جوامع غربی از این تعابیر که مبتنی بر «داوری ارزشی» [ارزش‌داوری]^۱ است، استفاده نمی‌کنند. کاربرد این مقولات در تبیین جامعه غربی همان قدر سخیف و نادرست است که غربیان، جوامع غیر غربی – یا جوامع جهان‌سومی – را جامعه وحشیان و عقب‌ماندگانی که در آن حقوق انسانی پایمال می‌شود، معرفی کنند. لذا اگر بخواهیم برای شناخت جامعه و تثوریزه کردن نگرانی محافظه‌کاران از تعابیر مبتنی بر «داوری ارزشی» فاصله بگیریم، شاید تعبیر جامعه «اول من»^۲ برای بیان این نگرانی بی‌مناسبت نباشد.

جامعه «اول من» به چه معناست؟ این تعبیر حکایت از جامعه‌ای می‌کند که در آن تقویت ویژگی‌های مدنی - یعنی تحقق همان مطالبات جنبش اصلاحی - زمینه‌ای را فراهم می‌کند که در آن افراد به جای این که بر مصالح و ارزشهای عمومی تکیه کنند هر کدام به عنوان نیرویی رها شده به دنبال منافع، سلائق و لذایذ خود هستند. چگونه این افراد رها می‌شوند؟ وقتی که در جامعه «انسان بودن» فی نفسه مهم باشد و آدمی بتواند آزادانه فکر کند و دست به تولید فکری و مادی بزند؛ وقتی که قرار باشد در جامعه حریم این انسانها، یعنی حریم افکار و علایق افراد، محترم شمرده شود؛ وقتی قرار باشد افراد صرف نظر از این که دهاتی یا شهری، پولدار یا بی پول، سیاه یا سفید، خودی یا غیرخودی هستند، این حق را داشته باشند که مطابق استعدادها و شایستگی‌هایشان در جامعه رقابت کنند و بتوانند سطوح بالای جامعه - از حیث قدرت یا ثروت یا منزلت یا اطلاعات - را به دست آورند؛ وقتی حکومت چون نگرانی تلقی می‌شود که باید حافظ حقوق افراد باشد و حتی اگر حکومت وظایف خود را انجام نداد، باز افراد حق دارند از طریق سازماندهی خود در نهادهای مستقل از حکومت، خواسته‌های خود را - در برابر مقاومت حکومت - پیگیری کنند، آنگاه در جامعه‌ای با ویژگی‌هایی پیش گفته، علم و دانش رشد می‌کند، مرگ و میر کم می‌شود، تحرک اجتماعی از نقطه‌ای به نقطه دیگر زیاد می‌شود، کنترل اجتماعی - به خاطر سستی در سست‌ها و فرهنگ بومی - کم می‌شود و صدها حادثه پیش‌بینی شده و نشده دیگر اتفاق می‌افتد. لذا جامعه در چنین حالتی با انبوه افرادی روبرو می‌شود که هر کس ساز خود را می‌زند؛ هر کس می‌گوید «اول من»، یعنی اول نظر من، اول خواسته من، اول سلیقه من، اول غریزه من.

به این ترتیب، درست است که در جامعه ویژگی‌های مدنی مورد توجه بوده، ولی تولید این جامعه «افراد رها شده» بوده است. پاره‌ای از محققان این روزها خودسری‌های جوانان را در محیط‌های خانوادگی، آموزشی، در استادبومهای ورزشی و در کلوبهای شبانه با تعبیر جامعه «اول من» معنی می‌کنند. بنابراین، شاید بتوان نگرانی محافظه کاران را از پیشرفت جنبش اصلاحی و تقویت جامعه مدنی این گونه تعبیر کرد که آنها نگران ماحصل جامعه مدنی هستند که ما را با انبوهی از جوانهای افسارگسیخته روبرو می‌کند؛ یعنی ما جامعه مدنی نخواهیم داشت، بلکه آنچه در آینده تحویل می‌گیریم جامعه «اول من» هاست.

آیا تحقیقات تجربی از درون جوامع غربی مؤید نظریه جامعه «اول من» است؟ تحقیقات جامعه‌شناسان برجسته، مانند آنتونی گیدنز، درستی این نظریه را زیر سؤال می‌برد و حتی از خلاف آن دفاع می‌کند. این مطالعات تجربی نشان می‌دهد که وجه غالب نسل جدید، شامل افرادی رها شده و گرفتار «انحطاط اخلاقی» نیست، بلکه این نسل در معرض «انتقال اخلاقی» است و لذا باید فرآیندهای اجتماعی را که منجر به این انتقال اخلاقی می‌شود شناخت. از نظر گیدنز، چون «نهادهای سنتی»، «قدرت سیاسی»، «گروههای سیاسی» و حتی «نهادهای تبلیغی رسمی» مانند گذشته قادر نیستند بنیانهای اخلاقی و ارزشهای همبستگی‌آور را در میان اعضای جامعه «در حال تغییر مستمر» تبلیغ کنند، لذا زمینه‌ای فراهم می‌شود که گفته شود جامعه امروزی با انحطاط اخلاقی و جامعه «اول من»‌ها روبروست. در صورتی که او با مطالعاتش نشان می‌دهد که اگر به روابط اجتماعی نسل جدید - روابطی که معمولاً توجه عمیق به آن در قلمرو حساسیت دولتمردان و رهبران گروههای سیاسی نیست - از درون نگاهی بیندازیم، در این روابط جنبشهای انسانی و اخلاقی قابل توجهی را شاهد خواهیم بود؛ مانند جنبشهای حقوق بشر، دفاع از ارزشهای معنوی و تعالی‌بخش، کمک به فقرا و بیماران خاص، مخالفت با تولید سلاحهای کشتار جمعی و تخریب محیط زیست. لذا این جامعه‌شناسان در تحلیل آسیبهای اجتماعی، ویژگیهای جامعه مدنی را علت اصلی نمی‌دانند بلکه یکی از عللی که برای این نابسامانیها ذکر می‌کنند رویکردهای منفی و کلیشه‌ای مدیران جامعه - اعم از دولتمردان، رهبران احزاب و حتی مقامات رسمی علمی - به عناصر انسانی و مثبتی است که در درون روابط اجتماعی نسل جدید در جریان است. از این رو، در تحلیل این جامعه‌شناسان بخشی از مشکلات جامعه جدید به پس افتادگی فکری مدیران آن، هم در عرصه حکومت و هم در عرصه نهادهای مدنی، بازمی‌گردد.

آیا مفهوم جامعه «اول من» در مورد ایران مصداق دارد؟ ارزیابی دقیق در این باره به مطالعات تجربی - که قاعدتاً باید توسط محافل علمی و تحقیقاتی انجام شود - نیاز دارد، اما در چارچوب این نوشته، و در نگاهی سردستی، تجربیاتی هست که نشان می‌دهد پیشبرد مطالبات جنبش اصلاحی و تقویت ویژگیهای جامعه مدنی جامعه ما را با مسائل گوناگونی مواجه می‌کند، ولی هیچ‌کدام از این مسائل نشانگر

ظهور «فردیت افسارگسیخته»، آن هم به صورت دسته جمعی، و ظهور جامعه‌ای به معنای جامعه «اول من» نیست.^۱ برای تأیید این سخن از شش نشانه یاد می‌کنیم. اول، در رخداد‌های دوم خرداد و ۲۹ بهمن اتفاقاً آن بخش از جمعیت — و نسل جدید — که بر مبنای تعبیر «اول من» باید به دنبال شکم و منافع شخصی باشند برای تقویت ارزش آزادی و نهادینه‌تر شدن آن به پای صندوق‌های رأی آمدند.

دوم، وقتی چند نفر از روشنفکران بی‌گناه به قتل رسیدند، دوباره همین جمعیت به جای خوشگذرانی به صحنه آمدند و در محکومیت آن احساس همدردی کردند. سوم، توجه به مسائل زنان، به مسائل محیط زیست، به مسائل ناشی از گسترش تکنولوژی ارتباطات و فرآیند جهانی شدن در جامعه ایران از سطح اظهار نظرهای شخصی گذشته است و به خواسته‌های جمعی — اگرچه نه در سطح یک جنبش عمومی — تبدیل شده است.

چهارم این که می‌بینیم در جامعه شهری به رغم این که مردم با مشکلات جدی اقتصادی روبرو هستند اما پدر و مادرها دو شیفت کار می‌کنند و انواع تنگناها را بر خود تحمیل می‌کنند تا بتوانند هزینه کلاسهای آموزشی — زبان انگلیسی، کامپیوتر، انواع شاخه‌های هنری یا ورزشی — فرزندانشان را تأمین کنند. این عمل حاکی از آن است که توجه به آموزش، هنر و ورزش دیگر امر تفننی نیست بلکه به خواسته‌ای جدی و جمعی تبدیل شده و حکایت از نوع جدیدی از زندگی می‌کند که در دو نسل پیش کمتر شاهد حضور گسترده آن بودیم.

پنجم، این جمعیت هم‌اکنون به جای تفریح یا وقت‌گذرانی صرف در ساعات فراغت، روزانه حدود یک و نیم میلیون نسخه از روزنامه‌های اصلاح‌طلبان را می‌خرند و می‌خوانند.

ششم، حتی بررسی دقیق‌تر رفتار جمعی جمعها و محفلهایی که به جمعهای بدحجاب و بی‌بند و بار معروف شده‌اند نشان می‌دهد که عفت و پاکدامنی در میان آنها قوی‌تر از بی‌بند و باری است. بنابراین، این نشانه‌ها در جامعه حکایت از «فردیت ره‌اشده» یا جامعه «اول من» نمی‌کند بلکه حکایت از «فردیتی می‌کند که در حال نهادینه شدن است»، و این فرآیندی است که به زندگی پرتحول — و

۱. حتی اگر چنین جامعه‌ای هم وجود داشته باشد علت آن تقویت ویژگیهای جامعه مدنی نیست.

جهانی شده - در جامعه جدید مربوط می شود. اما چون در نگاه محافظه کاران این نشانه ها - مانند دفاع از آزادی و حقوق بشر، محیط زیست، حرکت جمعی در قلمرو ورزش و هنر... - با علانم دینداری آنطور که آنان انتظار دارند همراه نیست، لذا مجموعه این حرکت های ریشه دار جمعی را یک عارضه تلقی می کنند. در صورتی که در عالم واقع مشکل جامعه ما مشکل «اول من» نیست، بلکه یکی از مشکلات آن پس افتادگی محافظه کاران در فهم مسائل و مشکلات جامعه جدید است. آنان همچنان انتظار دارند فقط نهادهای سنتی و سیاسی - نه جنبش های جدید اجتماعی - به حل و فصل امور جامعه اقدام کنند و اگر این نهادها در انجام چنین کاری ناتوان بودند آنگاه فریاد «وامصیبتها»ی خود را علیه جامعه جدید - و جامعه مدنی - بلند کنند.

پیامد مباحث فوق فقط برای محافظه کاران نیست، بلکه پای اصلاح طلبان را هم به میان می آورد؛ زیرا مباحث شناخته شده و فعال در میان اصلاح طلبان بیشتر در اطراف مسائل مربوط به مردم سالاری و مخالفان آن دور می زند و احتمالاً با تشکیل مجلس ششم توجه به مسائل اقتصادی هم به لیست آن مسائل اضافه می شود. ولی پرداختن به همین دو مسأله نمی تواند فارغ از حرکت های جمعی و فعال که در درون لایه های اجتماعی می گذرد، باشد. بررسی عمیق تر مسائلی که ظاهر آن حکایت از نابسامانی و حضور ویژگی های جامعه «اول من» می کند، نشان می دهد که آنها فقط نابسامانی نیست بلکه واجد عناصر مثبت اجتماعی است که با شناسایی و برقراری رابطه سازنده با آنها در عرصه عمومی می توان از آنها در جهت تصحیح و توسعه متوازن جامعه استفاده کرد. به بیان تخصصی تر، توسعه سیاسی بدون توجه به توسعه اجتماعی راهگشا نیست. یعنی سازماندهی مردم سالاری - و حتی مسائل اقتصادی - بدون توجه به قلمروهایی چون حرکت های جمعی جوانان - نسل جدید - که در حاشیه جامعه کنونی در حول و حوش زمینه هایی چون ورزش، هنر، کامپیوتر، ساعات فراغت و روابط دختر و پسر می گذرد، میسر نیست.^۱ اتفاقاً توجه به این قلمروها بیش از این که محتاج سرمایه گذاری ویژه حکومت باشد، مستلزم این است

۱. حتی اگر حرکت جمعی جوانان را صرفاً از منظر آسیب شناسانه نگاه کنیم - مانند رقم رو به گسترش معتادان، یا روابط ناسالم دختر و پسر - باز باید بحث توسعه اجتماعی جدی گرفته شود.

که اولاً دولتمردان و سیاستمداران نگاه خود را نسبت به این امور عوض کنند و «انتقال اخلاقی» را «انحطاط اخلاقی» ندانند، و ثانیاً، از این که حکومت را در برابر این حرکات شاخ به شاخ کند پرهیز دهند و مینا را بر تعامل سازنده میان نهادهای حکومتی و مدنی با این حرکتهای جمعی، اما مغفول، قرار دهند.^۱

عصر آزادگان، ۱۳۷۸/۱۲/۱۷

۱. از آنجا که این نوشته استعداد بدفهمی دارد، در اینجا توجه مجدد به هدف این نوشته ضروری است. این نوشته ادعا ندارد که در جامعه مدنی غربی یا در جامعه ایران آسیب و فساد اجتماعی وجود ندارد، زیرا در جهان کنونی جامعه‌ای را نمی‌شناسیم - اعم از غربی یا غیر آن - که خالی از درصدی از آسیبهای اجتماعی باشد و یکی از وظایف مهم دولتها - و سایر نهادهای مؤثر - در جهان کنونی شناسایی و رسیدگی به همین آسیبهای اجتماعی است. ادعا و هدف اصلی این نوشته این بود که «حرکتهای جمعی» در درون جامعه به صورت خودجوش می‌گذرد که شاکله اصلی آن، برخلاف تفسیر محافظه کاران، از جنس آسیب و فساد نیست، بلکه شاکله اصلی آن به زندگی با مقتضیات جامعه پرشتاب کنونی بازمی‌گردد. لذا با این «حرکتهای جمعی» نباید با برچسب مخالفت با دین - کاری که محافظه کاران می‌کنند - یا با رها کردن آن به حال خود - کاری که معمولاً اصلاح طلبان می‌کنند - مواجه شد؛ بلکه آنها را باید شناخت و نهادهای حکومتی و مدنی به صورت سازنده با آنان وارد تعامل شوند.

سفری انقلابی یا فانتزی

«رقص شبانه» مضمون و محصول اصلاحات نیست.

پیامد ناخواسته آن است

پس از انتخابات، برنامه‌ای که خانم کریستین امانپور، گزارشگر شبکه سی.ان.ان آمریکا، از اوضاع ایران تهیه کرده بود، دوبار از برنامه پرسپکتیو این شبکه پخش شد. بازتاب این فیلم در رسانه‌های داخلی هم منعکس شد. در یادداشت زیر نقد خود را نسبت به این برنامه آورده‌ام.

خانم امانپور، خبرنگار حرفه‌ای، ریسک‌پذیر و جنجالی تلویزیون سی.ان.ان - کسی که معمولاً سعی دارد در هر ویژه‌برنامه‌اش یک فیل هوا کند - در هفته پیش برنامه چهل و پنج دقیقه‌ای خود را تحت عنوان «سفری انقلابی» از این شبکه عالمگیر پخش کرد. او در این برنامه کوشش کرده بود که به تحولات پیچیده، چندلایه و سریع اجتماعی ایران که پس از انقلاب اسلامی، دوم خرداد ۱۳۷۶ و ۲۹ بهمن ۱۳۷۸ رخ داده است، از منظری یکجانبه، سلیقه‌ای - و جنجالی - معنا دهد. پانزده دقیقه از این برنامه درباره نقش مطبوعات در جنبش اصلاحی اخیر بود و امانپور در چارچوب برداشتی جنجالی - و لاله‌زاری‌پسند - از این اصلاحات، سه دقیقه از سی و پنج دقیقه گفتگوی اینجانب را به عنوان شاهد مدعا در برنامه‌اش جای داده بود؛ - گفتگویی که قبل از انتخابات ۲۹ بهمن انجام شده بود - این برنامه ممکن است با سلیقه مخاطبان سی.ان.ان تناسب داشته باشد، اما چون در این برنامه ایده اصلی اینجانب منتقل نشده بود، لذا ذکر سه نکته را ضروری می‌دانم.

۱. همان‌طور که در مصاحبه با خبرنگار سی.ان.ان گفتم، از نظر من رخداد دوم خرداد [و ۲۹ بهمن] به دنبال نهادینه کردن همان شعار اصلی انقلاب اسلامی، یعنی: استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی، است. منتها، روند استقرار دولت پس از انقلاب، حادثه کردستان و جنگ در زمرة عللی بودند که فرصت زیادی برای گسترش نهادسازی در تحقق همه ابعاد این شعار به دست نداد و به تدریج پس از جنگ بود که شرایط مناسبتری فراهم شد. جنبش اصلاحی دوم خرداد ادامه همان پویش جمعی انقلاب اسلامی برای تحقق اصلی‌ترین شعار آن است. به امانپور گفتم، به صحنه‌های داغ جنبش اصلاحات نگاه کنید - چه در سطح دولت چه در سطح نهادهای مدنی -؛ آنهایی که بار این اصلاحات را به دوش می‌کشند و آماده‌اند که هزینه آن‌را پرداخت کنند همان بچه‌های انقلاب هستند. به او صریحاً گفتم از این‌که در انقلاب شرکت داشتم، از این‌که یک دهه در مناطق جنگی بودم و از این‌که اینک در جنبش اصلاحی فعالیت می‌کنم پشیمان نیستم و همه این کارها را از یک جنس می‌دانم و برای تحقق همان شعار انقلاب اسلامی است که تن به آنها می‌دهم. البته برای نسل دوم انقلاب درسها و عبرتهای گذشته را تا آنجا که می‌فهمم، باز می‌گویم. باز به امانپور گفتم نسلی که هم‌اکنون در دوم خرداد چنین با عظمت در عرصه سیاسی به صورت مدنی «مشارکت» و «رقابت» می‌کند، همه فرزندان خمینی (ره) هستند که در کوران انقلاب فرمان تأسیس و تنظیم قانون اساسی را داد و گفت میزان رأی ملت است و به جای نام «حکومت اسلامی» بر نام «جمهوری اسلامی» انگشت تأکید گذاشت. ولی هیچ‌کدام از این نکات در برنامه امانپور نیامده بود تا بیننده خارجی تداوم پویش جمعی مردم ایران را در هر سه رخداد انقلاب اسلامی، دوم خرداد و ۲۹ بهمن با هم ببیند.

۲. در نمایش تحولات و روند اصلاحات در ایران، امانپور به همان میزان که در جذاب کردن، دیدنی کردن - و جنجالی کردن - برنامه‌اش موفق است، از فهم و انتقال پیام و محتوای اصلی جنبش دوم خرداد عاجز است. روح و پیام کلی برنامه چهل و پنج دقیقه‌ای‌اش این بود که جنبش اصلاحی در ایران تلاشی برای گسترش آزادیهای شخصی، خصوصی و استقبال عمومی مردم از شیوه زندگی روزمره امریکایی است. برای نمونه، او برای انتقال این ایده، فیلم جشن تولد پدرش را با اعضای خانواده و فامیلش در خانه پدری در تهران، که با چاشنی رقص شبانه به رسم

زندگی در فرنگ همراه است، به نمایش گذاشت. با دیدن این تصویر، ذهن بیننده خارجی مستعد دریافت این پیام می‌شود که لابد حاملان اصلی جنبش اصلاحی در ایران چنین کسانی هستند. در صورتی که در عالم واقع، دغدغه جوانان و دانشجویان اصلاح طلبی که بار اصلاحات را به دوش می‌کشند، دغدغه‌های دیگری است. آنها دیندارند ولی می‌گویند دین را به زور تحمیل نکنید. آنان با حکومت‌اند ولی می‌گویند حکومت باید پاسخگو باشد. آنها با این که به روابط زن و مرد در چارچوب محافظه کاران نمی‌نگرند ولی هیچ وقت دغدغه‌شان «رقص شبانه» نبوده است؛ آنها اهل مراعات حدود اخلاقی‌اند.

به بیان دیگر، سطحی بودن کار امانپور از این مسأله ساده ناشی می‌شود که او نمی‌داند «رقص» پدیده‌ای است که به پیش و پس از انقلاب مربوط نمی‌شود. همیشه این کار در لایه‌ها و خانواده‌هایی وجود داشته است و ربطی به اصلاحات ندارد. تنها مسأله‌ای که هست این است که چون هم‌اکنون در ایران عرصه خصوصی زندگی افراد امنیت بیشتری دارد، لذا کسانی که در آن برنامه می‌رقصیدند این شهامت و احساس امنیت را پیدا کرده‌اند که خود را در برابر دوربین امانپور قرار دهند. لذا، یکی انگاشتن محتوا و پیامهای آشکار جنبش اصلاحی با یکی از عواقب ناخواسته آن — که ربط مستقیمی با اصلاحات ندارد — به همان میزان غیرمنطقی و غیرواقعی است که پویش صادقانه جوانان را برای «آزادی اندیشه» با «رقص شبانه» یکی بدانیم. در آن برنامه مرز مشخصی بین این دو نبود.

۳. نکته آخر به ذکر «تجربه‌ای» که پس از دیدن این برنامه به دست آوردم مربوط می‌شود. اینجانب از این شکایت ندارم که چرا امانپور همه گفتگوی من را با سی.ان.ان پخش نکرده است، زیرا می‌دانم که چنین انتظاری از یک رسانه بیجاست. ولی چون او در انتقال روح اصلی گفتگوی اینجانب رعایت انصاف را نکرد، لذا این تجربه‌ای شد که از این پس در هنگام مصاحبه با خبرنگارانی چون امانپور، قبل از انجام مصاحبه، اول میزان مدت پخش گفتگو — یک دقیقه، پنج دقیقه، یا... — مشخص شود، سپس گفتگو انجام گیرد، در غیر این صورت همین می‌شود که امانپور از سی دقیقه گفتگو سه دقیقه آن را مطابق سلیقه و دیدگاه خود گزینش و پخش می‌کند!

سیاستهای «ستون نگاه ملی»

چرا امنیت ملی حتی مقدم بر مطالبات اصلاحی است؟

به اعتقاد نگارنده عوامل بازدارنده جنبش اصلاحی تنها در اقدامات طرفداران اقتدارگرایان خلاصه نمی‌شود. پدیده‌های دیگری هم هستند که می‌توانند مانع نهادینه شدن مطالبات جنبش اصلاحی شوند که یکی از آنها بروز هرج و مرج اجتماعی و هیجانات جمعی در میان لایه‌های جامعه و دیگری ظهور ایدئولوژیهای ناسیونالیستی - چه قومی و چه ملی - است. در یادداشت زیر توجه خود را به عامل اخیر معطوف کرده‌ام.

از زمان انتشار روزنامه جامعه تاکنون، ستونی در روزنامه به طرح نظرات و اموری که به حوزه اقوام ایرانی مربوط می‌شود، اختصاص داشته است. البته تاکنون بیش از نود درصد مطالب چاپ شده در این ستون درباره امور کردستان بوده و از سایر اقوام ایرانی کمتر بحثی به میان آمده است. حتی پس از حادثه دانشگاه تبریز و سپس درج چند یادداشت درباره خوزستان، خوانندگان محترم مقالات و نوشته‌های متعددی به روزنامه ارسال کردند، ولی کمتر از پنج درصد آنها چاپ شد. لذا عملکرد این ستون حداقل سه سؤال را به ذهن خواننده محترم متبادر می‌کند که پاسخ به آنها هدف این نوشته را تشکیل می‌دهد.

۱. سیاست و راهبرد روزنامه نسبت به امور قومی و ملی، چگونه راهبردی است؟

پاسخ اول، راهبرد روزنامه در امور قومی و ملی مبتنی بر «راهبرد پلورالیسم سیاسی و فرهنگی» است و مخالف ترویج راهبرد فدرالیسم است. بدین معنا که

اولین شرط برای دفاع از حقوق افراد، گروه‌ها و اقوام را در این می‌دانند که کلیه اقدامات بر مبنای قانون اساسی و در قالب نهادهای جمهوری اسلامی باشد. به تعبیر دیگر، یکی از پیش شرط‌های تحقق حقوق گروه‌های قومی حرکت در چارچوب دولت-ملت - یا حاکمیت منحصر به فرد جمهوری اسلامی - است. روزنامه در همین چارچوب از همزیستی گروه‌های سیاسی و همزیستی اقوام ایرانی دفاع می‌کند. روزنامه به سه دلیل - نظریه‌های مسلط در علوم سیاسی و جامعه‌شناسی، اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی و ویژگی‌های منحصر به فرد ایران - با کاربرد راهبرد فدرالیسم در برخورد با مسائل قومی و ملی مخالف است.^۱

پاسخ دوم، روزنامه نمی‌خواهد مبلغ ایدئولوژی قومی یا ملی باشد؛ زیرا به تقویت ویژگی‌های مدنی جامعه ایران می‌اندیشد و بدون نهادینه شدن حقوق اولیه بشر و اصول قانون اساسی تحقق چنین جامعه‌ای میسر نخواهد بود. لذا در شرایط ضعف نهادهای مدنی، ترویج ایدئولوژی قومی - و حتی نوع مبتنی بر فارس‌گرایی آن - جامعه را به رقابت قومی و سپس ناامنی قومی و ملی می‌کشاند و این ناامنیها مخل تقویت جامعه مدنی است.

۲. چرا در این ستون درباره کردستان بیش از سایر اقوام ایرانی مطلب چاپ می‌شود؟ مهمترین دلیل این امر فعال بودن شکاف قومی در کردستان در مقایسه با سایر اقوام ایرانی است، تجربه دو دهه انقلاب درستی این سخن را آشکار می‌کند. از روزهای اول پیروزی انقلاب دو حزب دموکرات و کومله با اتکا به همین شکاف قومی و با شعار «دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان»، اقدام به مبارزه سیاسی و مسلحانه علیه جمهوری اسلامی کردند و هنوز هم پس از بیست سال مراکز هدایت و حمایت این دو گروه در خاک عراق است.^۲ در صورتی که در

۱. دلایل و علل مخالفت با راهبرد «فدرالی» و دفاع از راهبرد «پلورالی» را در چند یادداشت به تفصیل آورده‌ام. برای آگاهی از آن دلایل به کتاب پس از دوم خرداد، ج ۱، نوشته نگارنده مراجعه کنید.

۲. خواننده محترم گردد به منظور دقیق نگارنده از فعال بودن شکاف قومی در کردستان توجه دارد و گرنه موجب بدفهمی می‌شود. منظور از شکاف قومی این نیست که مردم گُرد نژادپرست یا ناسیونالیست یا طرفدار گروه‌های جدایی‌خواه هستند؛ بلکه منظور از کاربرد شکاف قومی اشاره به یک «وضعیت اجتماعی» است. این وضعیت اجتماعی حکایت از اوضاع سالهای اول انقلاب و حتی قبل از آن می‌کند که در آن اوضاع، احتمال این که کردها، در مقایسه با آذریها، از ناحیه مرکز - که

سایر نقاط ایران چنین شرایط قومی فراهم نبوده است تا در پرتو آن گروههای سیاسی بتوانند به اندازه حزب دموکرات و کومله حادثه ایجاد کنند. به عنوان نمونه، در میان مردم آذربایجان اساساً همبستگی قومی حداقل به خاطر دو عامل به آن درجه نرسید که گروههای سیاسی مخالف جمهوری اسلامی در آنجا بتوانند خود را حامی مردم قرار دهند و به نام طرفداری از یک قوم وارد معارضه با حکومت شوند^۱ یا در مورد اعراب خوزستان به خاطر اشتراک در مذهب شیعه یا در ترکمنستان و بلوچستان به خاطر کوچکی اندازه جمعیت، آن شرایط قومی را که در کردستان شاهد بودیم، نداشته‌ایم. لذا فعال بودن شکاف قومی در کردستان، این اهمیت را پیدا می‌کند که مسائل آن بیش از سایر اقوام مورد بحث و گفتگوی انتقادی قرار گیرد.

۳. آیا چاپ نکردن بعضی از مقالات رسیده با استناد به راهبرد «پلورالیسم» — و عدم موافقت با راهبرد فدرالیسم —، این سؤال را به ذهن متبادر نمی‌کند که روزنامه به آزادی اندیشه اعتقاد ندارد؟ در پاسخ می‌گوییم: اینجا روزنامه است، با بُرد روزانه مؤثر سیصد هزار نسخه در سطح کشور؛ اینجا کلاس درس نیست که هر موضوعی را بتوان در جمعی محدود به بحث گذاشت. لذا گردانندگان روزنامه به آزادی اندیشه اعتقاد دارند ولی در مورد مطالب مربوط به امور قومی و ملی که در ربط مستقیم با امنیت و منافع ملی است خود را صرفاً مقید به رعایت راهبرد پلورالی — بند یک — می‌دانند و نه راهبرد فدرالی. تعجب نکنید؛ نه فقط در امور قومی، حتی در طرح مطالبات جنبش اصلاحی، به امنیت ملی تا بدانجا اهمیت می‌دهیم که رعایت آن را بر طرح مطالبات اصلاحی مقدم داریم. زیرا درخت جامعه مدنی در جنگل ناامنی

→ در تسلط اقوام فارسها و آذربها فرض می‌شد — احساس تبعیض کنند بیشتر بود. همین احساس تبعیض مشترک شرایطی را فراهم کرد — یعنی همان فعال شدن شکاف قومی — که دو گروه دموکرات و کومله با استراتژی خودمختاری برای کردها خود را منجی رفع این تبعیض بنمایانند. خوشبختانه انتخابات سالهای دهه دوم انقلاب — انتخابات دوره دوم ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی، انتخابات دوم خرداد، انتخابات شوراها و خصوصاً انتخابات مجلس ششم — و توجه به کیفیت نمایندگان مردم گرد — به روشنی نشان می‌دهد که استقبال مردم از راهبرد پلورالی جدی است، تا جایی که دو گروه دموکرات و کومله نیز انتخابات اخیر را تحریم نکردند.

۱. عامل اول اشتراک مذهب شیعه میان آذربها با اقوام ایرانی است و عامل دوم این که ادغام آذربها و فارسها در تمام لایه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، در سطوح بالا و پایینی جامعه، آنچنان است که اساساً آن احساس تبعیض نسبت به قوم فارس به آذربها دست نمی‌دهد.

نمی‌روید. جامعه مدنی تنها در بوستانی می‌روید که همه باغبانان آن - یعنی شهروندان، نهادهای مدنی و حکومتی - همه‌روزه نگهدار و مواظب آن هستند تا درخت به بار بنشیند. باد سوزان برخاسته از ایدئولوژی قومی - حتی اگر فارس‌گرایانه باشد - میوه‌های درخت جامعه مدنی را می‌خشکاند. بنابراین، روزنامه به بحث و نقد در امور قومی و ملی همچون گذشته تا آنجا ادامه می‌دهد که کمکی باشد به نهادینه شدن «راهبرد پلورالی» در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی، نه ناکجاآباد «فدرالی». لذا از همه نویسندگانی که مطالبشان در چارچوب راهبرد این روزنامه نمی‌گنجد و قادر به چاپ آن نیستیم مجدداً عذر می‌خواهیم.

عصر آزادگان، ۱۳۷۸/۱۲/۱۸

چرا سعید حجاریان حتی در میان اصلاح طلبان شخصیت مرجع است؟

متأسفانه پس از انتخابات ۲۹ بهمن، در حالی که اصلاح طلبان می‌رفتند نوروز را با جشن پیروزی در انتخابات در هم آمیزند، ناگهان با اقدام بیرحمانه مخالفان اصلاحات مواجه شدند. آنان شخصیت دوم جنبش اصلاحی و برجسته‌ترین نیروی فکری حزب مشارکت را هدف قرار دادند و با ترور حجاریان همگان را در حزن و اندوه فرو بردند. در این ایام دو یادداشت نوشتیم که یکی در عصر آزادگان و دیگری در صبح امروز به چاپ رسید.

ابتدا به این صفات توجه کنید: هوشی سرشار، خلاقیتی چشمگیر، ذهنی جهان‌نگر و آینده‌بین، ایمانی عمیقاً دینی، دلباخته عدالت — و آزادی —، سادگی در عین پیچیدگی، تواضع و دوری از جاه‌طلبی، سیاستمدار و جامعه‌شناس، محقق و نویسنده، سخنرانی نکته‌گو، روشنفکری دیندار، توانا در راهبردسازی، راهگشایی در بحرانها، سرشار از تجربه‌های بی‌بدیل دوران انقلاب و جنگ و پس از آن، نظریه‌پرداز توسعه سیاسی ایرانی. به دور از مبالغه، حجاریان واجد همه این صفات بود. با این همه، تجمع این صفات به تنهایی توضیح نمی‌دهد که چرا حجاریان شخصیتی منحصر به فرد در میان جنبش اصلاحی است. توجه به سه ویژگی و نقش ذیل که او از دوران انقلاب تا دوران اصلاح ایفا کرده بهتر به این سؤال پاسخ می‌دهد.

۱. حجاریان اصلاح طلبی مضاعف است. گویی او معتقد است که برای ورود به عرصه دموکراسی باید از دروازه‌ای با دو در عبور کرد که یک در آن بر روی حکومت و در دیگر آن بر روی نهادهای مدنی باز می‌شود. او پروژه توسعه سیاسی

— و اصلاحات — را در دو سطح دولت و نهادهای مدنی پی می‌گیرد. از یک طرف حجاریان در سطح دولت مغز متفکر یاران و مشاوران خاتمی است و فشارها و دغدغه‌های سه‌ساله بر دولت، فشارها و دغدغه‌های او نیز هست. او اصلاح‌طلبی رها شده از دغدغه‌های دولت نیست.^۱ او به سهم خود در برابر تمام این فشارها احساس مسؤولیت می‌کند و دست به راه‌گشایی می‌زند. از طرف دیگر، حجاریان در عرصه صبح امروز، حزب مشارکت، دفتر تحکیم — یعنی عرصه نهادهای مدنی — شخصیت درجه اول از حیث تأثیرگذاری است. در غم و شادی آنها شریک است و پابه پای آنها به دادگاه مطبوعات می‌رود و پابه پای آنها — بلکه بیشتر از همه — تهدید به زندان و ترور می‌شود — کاری که بالاخره شد —. اگر حجاریان را با دیگر شخصیت‌های اصلاح‌طلب مقایسه کنید «وجه مضاعف بودن» اصلاح‌طلبی وی بهتر روشن می‌شود. به عنوان نمونه، تاج‌زاده شخصیت اصلاح‌طلبی است که در سطح دولت — معاونت سیاسی وزارت کشور — موفق و بر سر زبانهاست. یا اکبر گنجی نقاد اصلاح‌طلبی است که در عرصه مطبوعات — نهادهای مدنی — پیشتاز است. اما او در هر دو سطح می‌درخشد و سرآمد است.

۲. ویژگی فوق یا سرآمد بودن در میان «دولتیان» و «مدنیان»، به تصادف فراهم نشده است، بلکه ریشه در نقش دیگر او دارد، یعنی ریشه در کسی که هم یک انقلابی صادق و هم اصلاح‌طلبی واقع‌بین — و به دور از جبار و جنجال — است. حجاریان در دوران انقلاب صادقانه در راه انقلاب کوشید و هیچ‌یک از دوستانش در صداقتش نسبت به انقلاب و علاقه‌اش به امام خمینی تردید ندارند. جمهوری اسلامی برای او یک حکومت برآمده از یک انقلاب مردمی است، لذا پس از استقرار جمهوری اسلامی او تمام فعالیتش را در چارچوب همین نظام دنبال کرد. پس از جنگ، اصلاح‌طلبی او تبلیغاتی نیست و ریشه‌دار است، زیرا ایده‌هایش از یک طرف بر تجربیات بی‌بدیل او و از طرف دیگر بر دانش سیاسی و اجتماعی او استوار است. او دستاوردهای اصلاحی‌اش را در قالب «گفتمان توسعه سیاسی ایرانی» در چارچوب جمهوری اسلامی پی گرفت. او در محافل گوناگون فکری و سیاسی

۱. اساساً برخلاف سنت منتقدان ایرانی، حجاریان علاقه ندارد «نان مخالفت‌خوانی با حکومت» را بخورد.

— اعم از رسمی و غیررسمی — کوشش نمی‌کند که ایده‌های خود را با «افه‌های ضدحکومتی» همراه کند و از این طریق بر مخاطبان خود اثر بگذارد. لذا این صداقت انقلابی و پختگی در اصلاح‌طلبی چنان وضعیتی را برای او فراهم می‌کرد که هم در میان دولتیان — یاران خاتمی — و هم در میان «مدنیان» — عرصه مطبوعات و گروه‌های سیاسی — مورد اعتماد و محل ارجاع قرار گیرد.

۳. ویژگی فوق نیز از ویژگی دیگر او تغذیه می‌شود. او از یک طرف عمیقاً دیندار است و دغدغه دین دارد و از طرف دیگر به راز و رمز جهان و جامعه جدید — مدرنیته — توجه دارد و با تکیه سطحی به چند مفهوم فلسفی یا مذهبی از روی پیچیدگی‌های جامعه جدید گذر نمی‌کند. این دو دغدغه از او یک روشنفکر دینی صاحب‌نظر و جدی می‌سازد و همین ویژگی دلیل دیگری است که دولتیان و مدنیان در سطح عمیق‌تری به او اعتماد کنند. این ویژگی او کمی به توضیح نیاز دارد. کسانی که از نزدیک با او حشر و نشر داشته‌اند گواهی می‌دهند که او متدینی متشرع به معنای دقیق کلمه است؛ یعنی در رفتارش احکام و آداب دینی را رعایت می‌کند. اگر لب به سخن نکشاید، به مؤمنی می‌ماند که از جهان سیاست و جامعه به دور افتاده است. از طرف دیگر، کسانی که از نزدیک پای بحث‌های او درباره امور کلان جامعه و سیاست نشسته‌اند یا مقالات او را خوانده‌اند گواهی می‌دهند که دیدگاه او جامعه‌شناختی و جهان‌نگر است و از کلیشه‌ها و توجیهات محلی، قومی و مذهبی فاصله دارد. زبان او در مقام تحلیل، زبان — مفاهیم و تئوریهای — علوم انسانی است. جاندارترین مقالات در شماره‌های متعدد مجله کیان از آن حجاریان است، همچنان‌که جاندارترین یادداشت‌ها در صبح امروز.

به سؤال این نوشته برگردیم. خصایص او اگرچه مهم است اما نقش‌های سازنده و واقع‌گرایانه او در انقلاب، در جمهوری اسلامی، در عرصه نهادهای مدنی، در عرصه روشنفکری دینی و در عرصه اصلاحات عواملی هستند که توضیح می‌دهند چرا او در میان اصلاح‌طلبان شخصیتی مرجع است. جالب این‌که حجاریان با صداقت و مهارت تمام «آداب» هر مقامی را بجا می‌آورد.^۱ او در مقام یک دولتمرد به زبان «دولتمردان» سخن می‌گوید و در مقام یک منتقد با زبان «دلیل» به پیش می‌آید و در

۱. کاری که اجرای آن حتی برای اصلاح‌طلبان مشکل است.

عرصه روشنفکری از موضع دینداری تعرض به «خرد» نمی‌کند و از موضع خردورزی تعرض به «مبانی دین» نمی‌کند. از این رو باید اعتراف کرد که مخالفان او به درستی نقش تعیین‌کننده حجاریان را در پیشبرد اصلاحات — چه در سطح دولت و چه نهادهای مدنی — تشخیص داده‌اند. لذا وقتی مخالفان در برابر این شخصیت ارزنده، نه عرضه رقابت با او را داشتند و نه توانستند تحملش کنند، مغزش را با تیر نشانه گرفتند. از خداوند متعال و مقربان درگاهش می‌خواهیم که او را به سلامت به جامعه ما برگرداند. آمین یا رب العالمین!

عصر آزادگان، ۱۳۷۸/۱۲/۲۴

شهر آلوده و دولت پنهان در همدردی با حاتمی‌کیا

نیروهای افراطی مخالف اصلاحات، خشم خود را پس از ۲۹ بهمن با ترور حجاریان به اوج رساندند و بدین سان سعی کردند عید اصلاح‌طلبان را به عزا تبدیل کنند. این حادثه در میان اصلاح‌طلبان چندین واکنش به همراه داشت. یکی از آنها این بود که مسئولان روزنامه‌های اصلاح‌طلب تصمیم گرفتند در تعطیلات نوروز امکانات خود را بسیج کنند و روزنامه را در تعطیلات منتشر نمایند. نوبت انتشار عصر آزادگان از ۱۳۷۹/۱/۷ به بعد تعیین شد. در این فاصله، یادداشت زیر را برای روزنامه صبح امروز فرستادم.

روز گذشته در روزنامه صبح امروز، ابراهیم حاتمی‌کیا یادداشت دردمندانه و دقیقی نوشته بود که به قلب و ذهن نشست. می‌خواندم و گریه می‌کردم. به خاطر همین تأثیر، چاپ مجدد آن را به روزنامه پیشنهاد کردم. اما چون در عصر آزادگان چاپ مطالب چاپ‌شده روال و مرسوم نیست، مخالفت شد. لذا آنچه را که اینک می‌خوانید نوشتم. من هم، به عنوان یکی از همان بچه‌های دوران جنگ، با درد و رأی حاتمی‌کیا همدرد و هم‌رأی‌ام، ولی علاقه دارم نسبت به سؤالی که از نوشته او برمی‌خیزد کمی حرف بزنم. ابتدا اجازه بدهید فقراتی از یادداشت او را در زیر بیاورم؛ کلماتی که از سر درد نوشته شده است:

عکس «سعید عسگر» را روزنامه‌ها چاپ کردند. تصویری نه‌چندان واضح. اگر گذری تصویرش را ببینی، یک لحظه با «حاج همت» اشتباهش می‌گیری. چه می‌گویم، سعید عسگر و شهید حاج همت! من هم جا خوردم. چه شده است، آغاز

سال ۱۳۷۹ و چنین توهمی! [...] تا اینجا سعی کردم آرام، متین، نرم و منطقی جملات را بچینم، ولی از این به بعدش فشار بغضم به نوک قلم بیش از حد فشار آورده است و عن قریب از حرکت باز می ماند. [...] عزیزان، شهر آلوده است، چفیه حاج همت به یغما رفته است. ریش به خون خضاب شده حاج همت به دست صورتک سازان نیرنگ و نفاق، جعل شده است. به هوش باشیم. من نمی دانم چه اصراری بوده است که همه روزنامه های دوم خرداد چنین عکسی را از سعید عسگر قاب کرده اند. خدا کند مکر ژورنالیستی نباشد. خدا کند از حُب علی دست به چنین کاری زده باشند. خدا کند لحظه ای که صفحه بند آن را برای جلد روزنامه می بست با چشم گریان عمل کرده باشد. وای! چه می بینم؟ سال ۱۳۷۹ روزنامه ها با عکسی آذین می شوند که چفیه، این نماد بسیجی، همچون نماد آغازی شوم بر سال جدید تعبیر شود. [...] وقتی یکی از همین روزنامه ها را به رفیقی از یادگارهای جنگ نشان دادم، در سکوت سرش را پایین انداخت. ما سینماییها هر ثانیه و لحظه برایمان حساب و کتاب دارد. من این سکوت و سربه زیر انداختن را می فهمم. نکند این سربه زیر انداختن ما، به حساب ندامت و شرمندگی باشد. این غم بزرگ را کجا طرح کنیم که این روزها ضربه ای که به اساس و پیکره جنگ رفته ها وارد می شود، کمتر از گلوله ای نیست که به سمت حجاریان شلیک شده. من دلم گواهی می دهد که سعید حجاریان هم این غم بزرگ را درک می کند، چرا که او نیز متعلق به همین نسل جنگ رفته هاست. [...] من تحلیلگر خوبی نیستم. ولی وقتی شهر آلوده می شود، جز سایه نشستن و نظاره کردن کاری از دستان بر نمی آید. نمی دانم چه مرگم شده است که زبان به تکلم باز کرده ام، حس غریبی آزارم می دهد. نکند سال ۱۳۷۹ سال به محکمه کشاندن بچه هایی باشد که هشت سال به دفاع از این آب و خاک «یاعلی» گفتند. مواظب باشیم در دام سیاست بازانی گرفتار نشویم که چنان واژه ها را نسخ می کنند که نام بسیج و بسیجی مترادف با خشونت تعبیر شود. هر سعیدی، عسگر نیست، هر سعیدی، امامی نیست، می تواند سعید حجاریان نیز باشد.^۱

برادر حاتمی کیا، من در جبهه از نزدیک با حاج همت محشور نبودم اما بیش از چهار سال با شهید محمد بروجردی — از بنیانگذاران اصلی سپاه و فرمانده سپاه

۱. حاتمی کیا، صبح امروز، ۱۳۷۹/۱/۱۰.

قرارگاه حمزه در غرب کشور - که از جنس حاج همت بود دوست و محشور بودم و هر وقت نام سپاه یا بسیج می‌آید بیش از همه به یاد صداقتها، بی‌آلایشیها، ایمان زلال و مردم دوستیهای او می‌افتم. یادم نمی‌رود که در اوج ناامنیهای کردستان، اولین بار او را با چفیه‌ای پاکیزه برگردن، در حالی که بوی عطر یاس می‌داد، دیدم. لذا من و همه بچه‌های نسل جنگ از این که نباید چفیه، این نماد نسل ایثار و خلوص، آسیب ببیند، با شما همدرد و هم‌رأی‌ایم و چاپ آن عکس را در روزنامه‌ها کار پخته‌ای نمی‌دانیم - و البته از جنس مکر ژورنالیستی نبود - ولی به نظر من در پس یادداشت شما این سؤال که چرا چفیه، این نماد دوران ایثار، به مخاطره افتاده است آشکارا خود را نشان می‌دهد و پاسخ به آن حتی مهم‌تر از هشدار به شهر آلوده است؛ زیرا علت آلودگی شهر کرمانشاه در زمان جنگ معلوم بود - یعنی منافقین از خاک عراق به داخل شهر نفوذ کرده و خود را به لباس بسیجی درآورده بودند - و همه درباره این علت آلودگی توافق داشتند. الآن مشکل، شهر آلوده نیست^۱ بلکه مشکل به نبود وفاق در میان همان نسل در پاسخ به این سؤال است که چرا عده‌ای «چفیه» را دکان کرده‌اند.

برادر حاتمی‌کیا؛ همه بچه‌های آن نسل برای پاسخ به سؤال فوق باید تلاش کنند و وفاق درباره آن کم دستاوردی نیست. من هم مثل شما ادعا ندارم که تحلیلگر خوبی هستم، ولی علاقه دارم به پاس دفاع از آن نسل ایثارگر و صداقت بچه‌های بسیجی و سپاه، صادقانه پاسخ خود را درباره علت دکان شدن چفیه از لحاظ تحلیلی - نه اطلاعاتی - بدهم. پاسخ این است: انقلاب که پیروز شد، عامل جنگ باعث شد جمهوری اسلامی نتواند بخشی از وعده‌هایی را که در قانون اساسی آمده است وارد مرحله عملی و نهادسازی کند.

پس از جنگ زمینه اجرای آن کم‌کم فراهم شد، تا جایی که وقتی خاتمی در دوم خرداد قول اجرای این وعده‌ها را داد - یعنی قول داد که شعار اصلی انقلاب: استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی را نهادینه‌تر کند - مردم هم به او رأی دادند و دوباره در ۲۹ بهمن ۱۳۷۸ آن را تکرار کردند. اما یک عده، خواه به دلیل اختلاف

۱. اصلاً منافقین در زمانی که جمهوری اسلامی تازه داشت پا می‌گرفت با کاربرد خشونت و ترور وسیع چه کاری از پیش بردند که الآن در اوج استقرار جمهوری اسلامی بتوانند از پیش ببرند؟

دیدگاه خواه به دلیل منافع گروهی - که این دومی مهمتر است -، با تقویت وجه جمهوریت دولت جمهوری اسلامی سر ناسازگاری گذاشتند. انگار تعمیق جمهوریت را فنای خود می دانند. اما آن جسارت را ندارند که بگویند با جمهوریت، با قانون اساسی و با آزادی مخالف اند؛ لذا به نام اسلام و به نام ایثارگران از عملکرد مجموعه ای غیررسمی که همچون یک «دولت پنهان» در برابر جمهوری اسلامی سنگ اندازی می کند، دفاع می کنند، تا شاید روزی این دولت پنهان وجه جمهوریت نظام را کاملاً «فریز» کند. دغدغه سعید حجاریان مگر چه بود؟ جانمایه کارهای او حول تقویت جمهوریت جمهوری اسلامی بود. گناهش چه بود؟ گناهش این بود که سیمای دولت پنهان را آشکار می کرد؛ تا این که پیاده نظام ساده دل آن دولت پنهان سر این «مرد جمهوريخواه» را نشانه گرفت. بنابراین، این عملکرد «دولت پنهان» است که نماد چفیه، این نماد بسیج و دوران ایثار را به مخاطره انداخته است. قطعاً نه سال ۱۳۷۹ و نه هیچ سال دیگری سال به محکمه کشاندن بچه های جبهه نیست. آنها روی چشمانمان جای دارند. فقط باید دعا کنیم این سال، سال از کار انداختن «دولت پنهان» به دست دولت جمهوری اسلامی باشد.

عصر آزادگان، ۱۳۷۹/۱/۱۱

نتیجه انقلاب

چرا نباید پشیمان بود؟

(تقدیم به حجاریان: انقلابی صادق و اصلاح طلبی نافذ)

عمر آزادگان به مناسبت نوروز ۱۳۷۹ اقدام به انتشار یک ویژه‌نامهٔ چهل و هشت صفحه‌ای کرد. یادداشت زیر که در آن ویژه‌نامه به چاپ رسید با توجه به سؤالاتی که در محیطهای دانشگاهی مطرح می‌شد نوشته شد.

«آیا شما [یعنی امثال نگارنده که از مرز چهل سالگی عبور کرده‌ایم] از گذشته خود پشیمان نیستید؟^۱ این سؤال با مضامین مختلف در سال ۱۳۷۸ در جلسات سخنرانی و پرسش و پاسخهایی که به مناسبتهای گوناگون برگزار می‌شد، در مقایسه با سال ۱۳۷۷ بیشتر به گوش می‌رسید. گویی هر چه از عمر جنبش اصلاحی می‌گذرد این سؤال، به عنوان یک دغدغه، در میان نسل دوم انقلاب — و حتی در میان نسل اول — بیشتر رخنه می‌کند. این دغدغه‌ها از دو حوزه متفاوت برمی‌خیزد. اول دغدغهٔ کسانی است که از شعار راهبردی اصلاح طلبان مبنی بر «نفی روشهای خشونت‌آمیز» متأثرند و این سؤال برایشان مطرح می‌شود که «حالا شما [امثال نگارنده] که دم از اصلاح طلبی می‌زنید آیا از گذشته خود که در انقلاب بودید [و انقلاب هم با روشهای خشونت‌آمیز همراه است] پشیمان نیستید؟» بعضیها حتی سؤال را بیش از این پیش می‌برند و می‌گویند: اصلاً مگر «انقلاب» چیز خوبی است؟^۲

۱. چون نگارنده در دههٔ اول انقلاب در مناطق کردنشین در مسؤولیتهای فرمانداری نقده، مهاباد و معاونت سیاسی استانداری بوده‌ام، سؤال از گذشته به حضور در کردستان هم راجع می‌شود. لذا در مورد کردستان طی گفتگویی جداگانه به بحث پرداخته‌ام که در صفحات پیشین همین کتاب آمده است.

۲. گویی انقلاب پدیده‌ای عمدی است که عده‌ای بیکار و افراطی آن را به راه می‌اندازند!

دوم دغدغه کسانی است که «انقلاب» را مقدس می‌شمارند و آن‌را با قلب و روح خود گره خورده می‌بینند و می‌گویند در قبال انقلابی که این همه شهید تقدیم آن کرده‌ایم آیا درست است که انقلابیون دیروز نمک‌ناشناسی کنند و با شعار اصلاح‌طلبی اهداف و آرمانهای انقلاب را به بازی بگیرند؟ گویی از نظر این عده شکافی پرنشدنی میان «انقلابی بودن» در ابتدای انقلاب و «اصلاح‌طلب بودن» در زمان کنونی وجود دارد. علی‌رغم تنوع این دغدغه‌ها، اگر بخواهیم آنها را در قالب یک سؤال تحقیقی طرح کنیم چنین می‌شود: آیا برای انقلاب اسلامی، به رغم هزینه سنگینی که جامعه برای انجام آن پرداخته است، نتیجه‌ای قابل رؤیت متصور است یا نه؟ هدف این نوشته ارائه پاسخی تحقیقی و همه‌جانبه به این سؤال نیست، بلکه نگارنده کوشش می‌کند چکیده ارزیابی خود را از دیدگاه جامعه‌شناختی - که تاکنون به آن دست یافته است - بانسل دوم در میان بگذارد و تأکید کند که انقلاب اسلامی از لحاظ سیاسی دارای نتیجه مثبت بوده است؛ یعنی انقلاب اسلامی دموکراسی - به معنای مشارکت و رقابت قانونمند و آرام مردم در عرصه سیاسی - را تقویت کرده است. لذا ما [امثال نگارنده] از این‌که در جمع کاروان انقلاب اسلامی بوده‌ایم احساس پشیمانی نمی‌کنیم.^۱

ابتدا به سالهای پیش از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، در محیطهای روشنفکری - دانشگاهی بازگردیم. اگر در آن زمان از هر جوان مسلمان و علاقه‌مند به کشور، دربارهٔ معضلات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه سؤال می‌کردید و خواهان چگونگی بهبود آن می‌شدید یک پاسخ بیشتر نداشت: تا رژیم شاهنشاهی هست این «معضلات» هم هست. یعنی برای باز کردن درهای بسته معضلات جامعه، سقوط رژیم پهلوی شاه‌کلید محسوب می‌شد. سقوط رژیم هم یک راه بیشتر نداشت: انجام انقلاب، تا با استقرار نظام جدید و از طریق آن، اهداف انقلاب در جامعه پیاده شود و «معضلات» جامعه حل شود. فرمول مذکور پیش از انقلاب یک حقیقت مطلق در میان دانشجویان سیاسی - مذهبی فرض می‌شد و فکر

۱. دوباره تأکید می‌کنم که بررسی نتایج سیاسی انقلاب هدف این نوشته از حیث جامعه‌شناسی است و بررسی نتایج دینی، فرهنگی، اقتصادی انقلاب اسلامی نه هدف این نوشته و نه در تخصص نگارنده است.

و روح آنان را تسخیر کرده بود. به همین دلیل آنها آماده بودند که برای تحقق انقلاب از جان مایه بگذارند، که گذاشتند.^۱

پس از پیروزی انقلاب بخشی از همان نسلی که چنان قاطع و خوشبینانه به دنبال انقلاب بودند با سقوط شاه کار را در ایران تمام شده می دیدند و واقعاً به فکر رهایی سایر مسلمانان در کشورهای اسلامی افتادند. دفاع و تقویت نهضت‌های آزادیبخش پس از انقلاب، دقیقاً از همین روحیه صادقانه انقلابی ریشه می گرفت. اما چند ماه و چندسالی از پیروزی نگذشته بود که به تدریج معضلات جدی جامعه رخ نمود. به عنوان نمونه، امنیت ملی ابتدا در کردستان تهدید شد و سپس این تهدید در جنگ تمام عیار عراق با ایران به اوج رسید. چالش‌های استقرار دولت جمهوری اسلامی با مخالفانش، مبنی بر این که حکومت کردن چگونه باشد و چه کسانی حق حکومت کردن دارند، چالش کوچکی نبود؛ و همین طور چگونگی حل مشکلات ساختاری قشر محروم جامعه - مستضعفان -، چالش نهادهای بوروکراتیک دولتی - به اتهام عدم کارایی - با نهادهای انقلابی - که حلال مشکلات تلقی می شدند - و یا دهها معضل جو و رواجور دیگر. تا سال ۱۳۶۷ این چالش‌ها این سؤال را برای آن بخش از همان دانشجویان سیاسی-مذهبی که در کاروان انقلاب بودند ایجاد نکرد که «چرا پاره‌ای از آن معضلات که پیش از انقلاب هم به دنبال حل آن بودیم، همچنان وجود دارد؟» و سؤال از این که انقلاب چه نتیجه‌ای برای جامعه داشت سؤالی حاشیه‌ای بود. حداقل دو علت عدم بروز این سؤال را توضیح می دهد. علت اول جنگ است. به خاطر حضور ارتش عراق کل خانه ایران ناامن شده بود و لذا در جو جنگی حوصله‌ای برای طرح و بررسی این نوع سؤالات نبود. همه چیز به پایان جنگ و پیروزی بر حکومت عراق و مجازات آن حواله می شد.

علت دوم این تبیین بود که ما به تکلیف الهی عمل می کنیم؛ ما راه امام حسین را می رویم؛ اگر بر مشکلات - جنگ - پیروز شدیم نِعَمَ الْمَطْلُوب، و اگر پیروز نشدیم، شهادت در راه خدا عین پیروزی است. این تبیین شهادت طلبانه وقتی با سخنان و توصیه‌های شخصیت نافذ و صادقی چون امام خمینی (ره) همراه می شد - در شرایطی

۱. جان مایه‌ای که اگر نبود، یکی از مهمترین عوامل انقلاب غایب بود و در آن صورت انقلابی هم رخ نمی داد.

که هر روز جبهه‌های جنگ به نیروی انسانی و رزمنده نیاز داشت و علائم این نیاز هر روز با جنازه شهدایی که توسط مردم تشییع می‌شد، صادقانه و مظلومانه به اطلاع همه می‌رسید - دیگر جایی برای تردید باقی نمی‌گذاشت. به بیان دیگر، ذیل این تبیین مذهبی، عدم حل معضلات جامعه اساساً مسأله‌ساز نبود؛ حتی اگر در جنگ هم شکست می‌خوردیم باز جای نگرانی نبود، چون معیار انجام تکلیف بود نه کسب پیروزی.

علل فوق هنوز محتاج توضیح است. در آن زمان جنگ و مقتضیات آن را همه قبول کرده بودند. اما عامل دوم برای آن بخش از فعالان مذهبی و انقلابی که اسلام را، چه به عنوان دین و چه به عنوان یک ایدئولوژی، آگاهانه - نه مقلدانه - انتخاب کرده بودند و استدلال برای آنان در رد و قبول امری موضوعیت داشت، صورت دیگری به خود می‌گرفت. برای آنان، این سؤال که «بالاخره انقلاب برای جامعه چه کرد؟» سؤال بی‌ربطی نبود. البته برای آن نسل رویش این سؤالات فرآیند پیچیده و دردناکی بود، زیرا از یک طرف با تمام عواطف و عقاید آنها سروکار داشت، - آنان جوانی خود را در این راه گذاشته بودند و یارانشان شهید شده بودند - و از طرف دیگر، آنها اهل محاسبه عقلی بودند و نمی‌توانستند هیچ هدف مشخص و قابل حصولی را برای انقلاب در نظر بگیرند و ارزیابی خود را فقط بر مفاهیم و تفاسیر مذهبی و متافیزیکی متکی کنند. به عنوان نمونه، برای نگارنده از سال ۱۳۶۵ به بعد سؤالات گوناگون - اما مجملی - درباره انقلاب مطرح شد، تا جایی که این دلمشغولی یکی از سؤالات اساسی مرا - در دوره فوق لیسانس و حتی در دوره دکترا - تشکیل می‌داد و هنوز هم می‌دهد.

با ادامه مطالعات متوجه شدم «تلاش برای فهم انقلاب» یکی از کوششهای جدی در اغلب دپارتمانهای جامعه‌شناسی دانشگاههای معتبر جهان است. درباره انقلاب کتابها و مجلات گوناگونی چاپ شده و می‌شود و بازار برگزاری کنفرانسهای علمی درباره انقلاب همچنان گرم است. پاره‌ای از این بررسیها حول پاسخگویی به این نوع سؤالات دور می‌زند:

یکم، آیا نیروی محرکه انقلابها با فداکاری و ازجان‌گذشتگی انقلابیون تأمین می‌شود یا با حيله‌های فرصت‌طلبان؟

دوم، پیامدهای ناخواسته انقلابیها کدام است؟ به بیان دیگر، اگر شعارهای اصلی انقلاب اهداف آشکار انقلابیون را نشان می‌دهد، وقایعی که خارج از خواست آنان اتفاق می‌افتد چیست؟

سوم، چرا در جوامع فقط گهگاه انقلاب رخ می‌دهد؟ به عبارت دقیقتر، علل وقوع انقلاب کدام است؟

چهارم، نتایج انقلابیها چه هستند؟ درباره هر کدام از این سؤالات مکاتب مختلف جامعه‌شناسی - و مطالعات موردی محققان - پاسخهای گوناگونی پیشنهاد می‌کنند و حرفهای شنیدنی زیادی وجود دارد. در اینجا فقط پاسخهای اجمالی نگارنده را درباره انقلاب اسلامی مرور می‌کنید.^۱

در پاسخ به سؤال اول نمی‌توان تردید کرد که بار اصلی انقلاب بر دوش آن حاملان انقلابی است که آماده‌اند جان خود را در هنگامه‌های سخت انقلاب در اجرای سخنان رهبری انقلاب فدا کنند. البته تحصیل‌کردگان انقلابی، «آگاهانه» چنین گوش به فرمانند و توده‌های مردم که از حکومت وقت عاصی شده‌اند به سبب «اعتقاد و اعتمادی» که به رهبری پیدا می‌کنند وارد میدان جانبازی می‌شوند. یاران جان‌برکف امام خمینی در انقلاب اسلامی ایران چنین نقشی را داشتند. فرصت‌طلبان تنها در حاشیه‌ها، و خصوصاً آنگاه که انقلاب به پیروزی می‌رسد، از راه می‌رسند. لذا انقلاب از دریچه نگاه حاملان آن، اصیل و صادقانه است و ربطی به فرصت‌طلبی ندارد. حکایت آنان حکایت جانبازی است. در پاسخ به سؤال دوم، برخلاف خواست انقلابیون، یکی از پیامدهای ناخواسته انقلابیها ظهور دولتی بزرگ و قدرتمند است. یعنی انقلابیون برای آزادی و دولت کوچکتر مبارزه می‌کنند ولی نتیجه آن دولتی بزرگ است. زیرا همان قدرت اجتماعی که پیش از انقلاب در جریان بسیج مردم علیه حکومت وقت ایجاد می‌شود پس از انقلاب با قدرت سیاسی حکومت ممزوج می‌گردد و «هژمونی قدرتمندی» - یا سیادت سیاسی - مذهبی - را به وجود می‌آورد که هیچ نیروی اقلیتی قدرت رویارویی با آنرا ندارد. در انقلاب ایران چنین «هژمونی» قدرتمندی پس از انقلاب و خصوصاً در طول جنگ ایجاد

۱. در کتاب انقلاب و پس از آن - در آستانه چاپ - این سؤال را با دقت و حوصله بیشتری مورد بحث قرار داده‌ام.

شد. از این رو نهادینه شدن شعار اصلی دوران انقلاب، یعنی «استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی»، تا آنجا که این هژمونی اراده می‌کرد، تحقق می‌یافت. لذا، روشن است که در چنین موقعیتی فقط گروه‌های برانداز جمهوری اسلامی نیستند که قدرت عرض اندام نداشتند، بلکه حتی گروه‌های اقلیت قانونی نیز فاقد قدرت مقاومت در برابر این «هژمونی» هستند. به بیان دیگر، انقلابیون به دنبال تأسیس جمهوری اسلامی و تأمین آزادی بودند ولی پیامد ناخواسته کار آنان ایجاد قدرت اکثریت علیه اقلیت بود.

در پاسخ به سؤال سوم، سه علت را به عنوان علل ظهور شرایط انقلابی در ایران توضیح می‌دهم؛ سه علتی که در یک ارتباط به هم پیوسته با هم دست‌اندرکار بودند. اولین آن، «انسداد سیاسی» حکومت پهلوی بود. یعنی دست اقشار تحصیل کرده برای تأثیرگذاری در عرصه سیاسی از راه‌های قانونی و آرام — از راه تشکیل احزاب، مطبوعات و انجمن‌های حرفه‌ای و نظام انتخاباتی — بسته بود. لذا این قشرها قادر نبودند از طریق نهادهای مدنی دست به اصلاح امور بزنند. این شرایط انسدادی زمینه‌ای را فراهم می‌کرد که روشنفکران راه‌هایی بیرون از ساختار حکومت را برای تأثیر بر سیاست جستجو کنند. نتیجه این جستجو نیز ظهور «تنوری و گفتمان انقلابی» بود که عامل دوم انقلاب را تشکیل می‌داد. افکار انقلابی متفکرانی چون دکتر شریعتی به چنین نیازی در جامعه پاسخ می‌داد. در آن فضای انقلابی یک جوان انقلابی یا به پیروزی فکر می‌کرد یا به شهادت. عامل سوم از «بی‌خبری و ناتوانی حکومت» در کنترل اوضاع ناشی می‌شد. شاه نه می‌توانست انقلابیون را راضی کند — چون کسی به او اعتماد نداشت — و نه می‌توانست آنها را سرکوب کند^۱ البته سه عامل مذکور به تنهایی برای پیروزی انقلاب کافی نیست. تا فرصتهایی استثنایی پیش نیاید و تار هبری فرهمند، همچون امام خمینی^(ره)، حضور نداشته باشد امکان این که در بزنگاه‌های انقلاب بتوان میلیون‌ها مردم را علیه حکومت به حالت آماده و بسیج شده نگه داشت، فراهم نمی‌شود. لذا پیروزی انقلاب اسلامی — نه وقوع آن — بدون رهبری امام^(ره) و استفاده از فرصتها ممکن نبود.

۱. چون فرماندهان، خدمتگزار شاه بودند نه حافظ کشور لذا آن خادمان در زمان خطر، خطرپذیر نبودند.

تا سال ۱۳۷۵ ما حاصل تلاشهای خود را درباره انقلاب به صورت کتابی تدوین کردم، اما نتوانستم یکی از فصول آن را که مربوط به نتایج سیاسی انقلاب بود - یعنی سؤال چهارم - به صراحت پاسخ دهم. بعداً که رخداد دوم خرداد ۱۳۷۶ تردیدها و ابهامها را برطرف کرد - یعنی قوه اجرائیه بدون خونریزی، و آرام و از طریق انتخابات، در معرض اصلاحات قرار گرفت - این فصل را به پایان بردم. در آنجا نشان دادم که چگونه انقلاب اسلامی به فرآیند دموکراسی در ایران کمک کرده است؛ چگونه به تدریج آن بسیج توده‌ای و خیابانی دهه اول انقلاب - که با مقتضیات زمان جنگ همخوانی داشت - به سوی مشارکت سیاسی مردم در چارچوب رقابتهای قانونی در حرکت بوده است. با این همه، به رغم ظهور علانمی چون رقابت انتخاباتی در مجلس پنجم و رخداد دوم خرداد، محافظه کاران در برابر برنامه‌های اصلاحی دوم خرداد - که در اصل حرکتی در جهت نهادینه کردن جمهوریت نظام است - مقاومت‌هایی از خود بروز دادند و این امر نیز به نوبه خود زمینه‌ای شد برای این که آن فصل را به صورت قطعی به دست چاپ نسپارم. یعنی بی بصیرتی محافظه کاران این سؤال را پیش آورد که آیا آنان قادرند نتایج سیاسی انقلاب را، که نهادینه کردن حکومت بر اساس رأی مردم است، بلوکه کنند؟ به تعبیر یکی از همان محافظه کاران، آیا آنان قادرند جمهوری اسلامی را به حکومت اسلامی تبدیل کنند؟ اما رخداد ۲۹ بهمن - انتخابات مجلس ششم - این تردیدها را فروشت و نشان داد که انقلاب اسلامی از لحاظ سیاسی به نتیجه رسیده است، زیرا قوه مقننه نیز بدون خونریزی در معرض تغییرات اصلاحی است.^۱

به سؤالی که در پیشانی این نوشته آمده بازگردیم. اول این که تداوم معضلات گوناگون پس از انقلاب نشان می‌دهد که «راهبرد کلان انقلابی» نمی‌تواند همه معضلات جامعه را حل کند. با این همه، این عدم توانایی جایی برای پشیمانی از انقلاب باقی نمی‌گذارد؛ زیرا فرآیند انقلاب، شرایط استقرار دموکراسی، یعنی

۱. در یک تعبیر تاریخی با مقایسه حکومت پهلوی و جمهوری اسلامی می‌توان این نتیجه مثبت انقلاب را نیز نشان داد. نسلی که سه دهه پس از ۱۳۳۲ در دوران حکومت پهلوی رشد کرد، برای تغییرات سیاسی در زمان انقلاب به روشهای انقلابی روی آورد؛ اما نسلی که در دو دهه گذشته در جمهوری اسلامی بالید، هم در دوم خرداد ۱۳۷۶ و هم در ۲۹ خرداد ۱۳۷۶ برای تغییرات سیاسی به صورت قانونی - نه انقلابی - وارد عمل شده است.

حاکمیت مردم را فراهم کرده است و این دستاوردی کلیدی است، زیرا یکی از شرایط ضروری برای حل تدریجی معضلات جامعه پرتحول جدید، استقرار حکمرانی قانونی، مردمی و دموکراتیک است. دوم این که اتخاذ «راهبرد انقلابی» که هزینه سنگینی نیز برای جامعه دارد، فقط خواست انقلابیون نیست که آنان را شماتت کنیم، زیرا انسداد سیاسی، جامعه را مستعد قبول چنین راهبردی می‌کند.^۱ لذا نسل دوم انقلاب باید نسبت به «انسداد و روانی» سیاست در جامعه حساس باشد و احساس مسئولیت کند. باید به این نسل گفت اگر نتایج مثبت سیاسی انقلاب را بپذیریم آنگاه فرض شکاف پرنشدنی میان انقلابی بودن در زمان «انسداد» سیاسی و اصلاحگرا بودن در زمان حال، منتفی می‌شود. سوم، به آنان که دلشان با انقلاب و شهادت باید گفت نباید نگران فعالیت اصلاح‌طلبان باشند. این دلسوزان باید نگران کارشکنیهای محافظه‌کاران باشند که در راه تحقق شعار اصلی انقلاب مانع ایجاد می‌کنند.

عصر آزادگان، ۱۳۷۸/۱۱/۲۶

۱. حداقل، این اصل تا دو دهه پیش که هنوز تحولات بنیادی در نظام ارتباطی و اطلاعاتی جوامع به وجود نیامده بود، درست بود.

نگاهی به روزهای داغ در کردستان گروه‌های سیاسی مسلح باید پشیمان باشند

در پاییز و زمستان ۱۳۷۸ که برای سخنرانی یا گفتگو به دانشگاه‌ها می‌رفتم، در میان سؤال‌ها از سوابق نگارنده در کردستان و وقایع آنجا نیز سؤال می‌شد و به اندازه وقت جلسه توضیح می‌دادم. روزنامه تصمیم گرفت که صحبت در این باره را در گفتگویی بلند ترتیب داده و به چاپ برساند که در زیر می‌خوانید.

□ شما در یادداشتی — در ویژه‌نامه شماره نوزدهم، مورخ ۱۳۷۸/۱۲/۲۶، با عنوان «تجربه انقلاب» — یکی از حرف‌های جدی که، البته به طور غیرمستقیم، زده بودید این بود که از این که در سال‌های انقلاب و پس از آن در جمع کاروان انقلاب بودید، پشیمان نیستید. این طور نیست؟

○ بله، همین طور است. ولی کلی ظرایف در بحث «انقلاب» وجود دارد که سعی کردم در آن یادداشت به اختصار به آنها اشاره کنم و نکته مهمش فقط این نبود که شما گفتید.

□ نکته مهم چه بود؟

○ در آنجا حرف اصلی‌ام این بود که پس از ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، نسلی که به دنیا آمد — یعنی بیست تا سی ساله‌ها —، در سال ۱۳۵۷ برای انجام تغییرات سیاسی با زبان «انقلاب» با حکومت پهلوی سخن گفت. این نشان می‌دهد که حکومت پهلوی یک سیستم بسته بود و به تغییرات از طرق مسالمت‌آمیز اجازه نمی‌داد. اما نسلی که

در جریان انقلاب و پس از آن به دنیا آمد در دوم خرداد ۱۳۷۶ و ۲۹ بهمن ۱۳۷۸ با زبان «اصلاحات» و روش مسالمت‌آمیز - یعنی از طریق انتخابات - خواستار تغییرات سیاسی شد و این نشان می‌دهد که جمهوری اسلامی، به رغم همه مشکلاتی که دارد، نظام بسته‌ای نیست. لذا نکته آن یادداشت این بود که همین عملکرد مسالمت‌آمیز نسل دوم نشان می‌دهد که انقلاب از لحاظ «سیاسی» به بار نشسته است. البته همه باید دعا و کوشش کنیم که «افراطیها» و «تروریستها» این «موفقیت انقلاب» را ضایع نکنند.

□ غرضم از سؤالی که طرح کردم این نبود که وارد بحث انقلاب بشوم، بلکه غرض این است که نسل جدید ظاهراً علاقه دارد بداند در جنبش اصلاحی این افرادی که مخالف کاربرد خشونت‌اند و به اصلاح طلب شناخته شده‌اند، در دهه اول انقلاب چه نسبتی با خشونت داشتند. مثلاً شما در کردستان بودید، آنجا هم منطقه درگیری بود. می‌خواهند بدانند شما چه می‌کردید.

○ پس شما می‌خواهید «حساب‌کشی» کنید!

□ بله. شما این همه صحبت از «دولت پاسخگو» می‌کنید، لذا خود شما هم باید پاسخگو باشید.

○ کردستان یک پدیده سیاسی، اجتماعی و تاریخی چندوجهی است. من باید پاسخگوی چه چیزی باشم؟ الآن نسبت به عملکرد روزنامه خودمان - که یک مؤسسه صد نفره و کوچک است و من هم مالک بخشی از آن هستم و تازه ابعاد و پیچیدگی آن هم به اندازه کردستان نیست - من نمی‌توانم پاسخگوی همه عملکردها باشم! من فقط می‌توانم پاسخگوی مفاد یادداشتهای خودم در روزنامه باشم. شما باید موضوع دقیق پاسخگویی را روشن کنید. [در جریان انقلاب، به اندازه خودم زحمت کشیدم و حتی چند روزی در زندانهای شاه بودم.] بعد از انقلاب برای حفظ مملکت، در حالی که دانشجویی بیست و یک ساله بودم به کردستان رفتم و ده سال در آنجا به اندازه توانم زحمت کشیدم.^۱ شما مشخص کنید که من باید پاسخگوی چه چیزی باشم! همین طوری کلی که نمی‌شود سؤال کرد.

□ اجازه بدهید جزئی‌تر سؤال کنم. پیش از عید نوروز و ترور آقای حجاریان

۱. داستان آن‌را در کتاب کردستان نوشته‌ام.

در سال ۱۳۷۸، شما به همراه تعدادی از مسؤولان مطبوعات اصلاح طلب در گردهمایی «مطبوعات و مجلس ششم» در سالن حسینیۀ ارشاد که بیش از سه هزار نفر در آن حضور داشتند، شرکت کردید و داشتید به یکی از سؤالاتی که درباره کردستان مطرح شده بود پاسخ می دادید که یک نفر از وسط جمعیت بلند شد و گفت، آقای جلالی پور، از آن ۵۹ نفر کُرد مهابادی که در سالهای اول دهه ۶۰ اعدام شدند، بگویید. سؤال این است که شما در آن زمان فرماندار مهاباد بودید؛ حالا واقعاً داستان این اعدامها چیست؟

○ آن ۵۹ نفر به اتهام عضویت در گروههای مسلح دموکرات و کومله و شرکت در درگیریها دستگیر شده بودند و در دادگاه انقلاب اسلامی تبریز محاکمه و اعدام شدند. آن موقع هم دوران جنگ بود، در منطقه هم آن قدر درگیری حاد بود که اصلاً این بحثها که الآن هست، مثل بحث لزوم داشتن «دادگاه علنی» مطرح نبود.^۱ لذا باز سؤال من این است که باید پاسخگوی چه چیزی باشم؟ اگر منظورتان کم و کیف قضایی این اعدامهاست، من نمی دانم؛ آن را باید از قاضی پرونده ها پرسید.

□ ظاهراً شما می خواهید بگویید آن کسی که در آن جلسه از شما سؤال کرد، فقط سؤال نداشت، بلکه دنبال چیزهای دیگری بود.

○ خیر، من که نمی توانم درباره روانشناسی آن فرد قضاوت کنم. او سؤال کرد، من هم همان جا به او پاسخ دادم. من می خواهم به بحث دیگری اشاره کنم. ما که در خلأ زندگی نمی کنیم. ببینید، بعضی از کسانی که این روزها کارهای ما را - که حالا به عنوان اصلاح طلب شناخته شده ایم - دنبال می کنند، فقط نگران «مخدوش شدن حکمرانی قانونی» در جامعه یا فقط مخالف خشونت طلبیهای امثال باند سعید امامی نیستند؛ بلکه آنها مخالف خیلی چیزهای دیگر هم هستند. حتی بعضی از آنها مخالف اصلاح طلبان فعلی هم هستند؛ فقط می گویند الآن موقع آن نیست. یا اصلاً با جمهوری اسلامی میانه خوشی ندارند، یا از اصل انقلاب اسلامی و امام دلخورند. لذا آنها دوست دارند ما هم مثل آنها حرف بزنیم و هزینه اش را هم ما بدهیم، در

۱. این که می بینید الآن بحث حقوق سیاسی یکی از بحثهای ریشه دار است به خاطر این است که جنگ تمام شده و دولت در جامعه کاملاً استقرار یافته. در آن زمان دولت تازه داشت مستقر می شد. نسل دوم اصلاً نمی تواند بداند که جامعه بی دولت یعنی چه.

صورتی که من و اغلب نویسندگانی که به اصلاح طلب شناخته شده ایم این طور فکر نمی کنیم. مهمترین دغدغه فکری ما همان «مخدوش شدن حکمرانی قانونی» توسط گروه های خشونت طلب است که این کار را به نام دین و انقلاب و میراث جنگ انجام می دهند. این اصلاح طلبان علاقه دارند جنبش اصلاحی را در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی به پیش ببرند. اجازه بدهید، برای این که منظورم روشنتر بشود، یک سؤال از شما بکنم.

□ از من! چه سؤالی؟

○ وقتی از اعدام ۵۹ نفر سؤال می شود، درباره وقایع سالهای اول انقلاب در کردستان دهها سؤال مشابه و حتی مهمتر دیگر هم هست که باید بشود و نمی شود. مثال می زنم. به یاد دارم همان زمانی که این ۵۹ نفر در دادگاه انقلاب محاکمه می شدند، تنها پانصد نفر از نیروهای کادر سپاه پاسداران، آن هم فقط در منطقه مهاباد، در درگیری با اعضای حزب دموکرات و کومله شهید شده بودند. آنها اگر زنده بودند الآن جزو نخبگان این کشور بودند. در آن موقع پیشمرگهای حزب دموکرات و کومله در دشت و صحرا - و جوانمردانه - با نیروهای سپاه، ارتش و ژاندارمری درگیر نمی شدند، بلکه دو تاکتیک اصلی داشتند. یکی این که در پشت خانه های مردم کُرد - در شهر و روستا - کمین می کردند و اعضای سپاه را از دور ترور می کردند. آنها مردم کُرد را در میان وحشت و آتش ناامنی باقی می گذاشتند و صحنه را ترک می کردند و جنگ سختی را بر بچه های سپاه تحمیل می کردند.

تاکتیک دوم آنها این بود که در مسیر جاده خاکی پایگاههای نیروهای ارتش و ژاندارمری شبها در زیر خاک «مین» کار می گذاشتند و روزی نبود که در منطقه حداقل یک مین منفجر نشود و چند نفر شهید نشوند. به یاد دارم آن قدر منطقه ناامن بود که برای مدت یک سال شبها که می خوابیدم - با این که فرماندار شهر هم بودم و منزلم در جای امن و در نزدیک پادگان بود - بالای سرم یک نارنجک می گذاشتم که اگر پیشمرگهای دموکرات و کومله شب به داخل خانه نفوذ کردند فتیله نارنجک را بکشم تا زنده به دست کومله و دموکرات نیفتم. شهید عبدالله پور یک دبیر باتجربه و خوشنام دبیرستان مروی تهران بود. او کُرد مهابادی بود و ما با التماس او را در مهاباد در آموزش و پرورش نگه داشته بودیم. آدم مسلمان و مسؤولی بود و به گروه های

مسلح باج نمی‌داد. اعضای کومله او را از درون خانه‌اش به عنوان «جاش»^۱ و مزدور جمهوری اسلامی گروگان گرفتند و بعد در اسارت او را به شهادت رساندند. خانه شهید عبدالله پور در صدمتری ما بود. لذا به آن کسانی که درباره کردستان، در آن سالها، از اعدام ۵۹ نفر سؤال می‌کنند، می‌گویم از لحاظ حقوقی و قضایی باید از قاضی مربوطه پرسند ولی از لحاظ سیاسی، در اصل این گروههای مسلح سیاسی - کومله و دموکرات - هستند که باید پاسخگو باشند، چون آنها شروع‌کننده بودند.

به یک عبارت کلی‌تر، وقایع پیچیده و چندبُعدی را که در پنج سال اول پس از پیروزی انقلاب در کردستان اتفاق افتاد باید در چارچوبی غیر از چارچوب و گفتمان جامعه مدنی که الآن در جامعه ایران در جریان است ارزیابی کرد. زیرا الآن دو دهه از انقلاب گذشته، جنگ تمام شده و دولت جمهوری اسلامی کاملاً استقرار یافته و می‌توان با حکومت بحث از حقوق مدنی و سیاسی کرد. در آن موقع اصلاً دولتی در کار نبود. دولت پهلوی سقوط کرده بود و دولت جمهوری اسلامی با هزاران گرفتاری و جنگ به تدریج در حال شکل‌گیری بود. نظام سیاسی از لحاظ نهادی شکل نگرفته بود و کار آن بر دوش تعهد، مسئولیت و ازجان‌گذشتگی بچه‌های انقلاب به پیش می‌رفت.

بنابراین، آن اعدامها و آن پانصد شهید سپاه و دهها حادثه دیگر را باید در این چارچوب مورد ارزیابی قرار داد. [در آن روزها وقتی وقایع خونین کردستان تداوم پیدا کرد، برای بچه‌های طرفدار انقلاب کردستان شد «مسأله کردستان».^۲ گروههای سیاسی گرد - کومله و دموکرات - نیز که مسلحانه در برابر اجرای سیاست جمهوری ایستاده بودند و خواستار خودمختاری کردستان بودند، از این وقایع به عنوان «جنبش خلق گرد» نام می‌بردند. آن موقع زبان گروههای سیاسی مخالف، زبان اسلحه بود. به یاد داشته باشید، اولین گروه خشونت‌طلبی که پس از انقلاب دست به اسلحه برد در ابتدا گروه فرقان بود که مطهری و تیمسار قرنی رئیس ارتش را شهید کرد، بعد حزب دموکرات کردستان و حزب کومله بودند، سپس پیکاریها و بعد سازمان

۱. معنای امروزی و فارسی آن غیرخودی است.

۲. در زمان شاه هم مسئولین آن دوران از آن به عنوان غائله کردستان نام می‌بردند. اتفاقاً شاه هم در سخنرانیهایش پیش از انقلاب دائماً می‌گفت اگر من نباشم، ایران، ایرانستان می‌شود یعنی تکه‌تکه می‌شود.

مجاهدین خلق — که مردم از آنها به نام منافقین یاد می کردند — و سازمان چریکهای اقلیت بودند. همه این گروهها اگر دستشان می رسید به سرعت انگ «مزدور خمینی» به بیچه های انقلاب می زدند و ترور می کردند و به کسی هم رحم نمی کردند].

□ پس شما نظرتان این است که وقایع خشونت آمیزی که پس از دوم خرداد شاهد آن بودیم با وقایعی که در دهه اول انقلاب، مثل واقعه کردستان، اتفاق افتاده یکی نیست؟

○ ببینید، «شخصیت خشونت طلب» همه جا، در همه گروهها، حتی در میان کارکنان دولتی می تواند وجود داشته باشد و به پس از انقلاب و پیش از آن هم محدود نمی شود. لذا یکی از وظایف نهاد دولت این است که از عمل شخصیت های خشونت طلب در جامعه جلوگیری کند و در دادگاهها هم باید به آن رسیدگی کنند، و قس علی هذا. ولی حرف من این است که خشونت هایی که الآن اتفاق می افتد اساساً با وقایع سالهای اول انقلاب — که حتی ممکن است شخصیت های خشونت طلب در آن جولان هم داده باشند — قابل مقایسه نیست. همان طور که گفتم در آن زمان در کردستان در یک طرف گروه های کومله و دموکرات بودند که مسلحانه با پشتیبانی دولت عراق و در شرایطی که جمهوری نوپای اسلامی با جنگی تمام عیار روبرو بود، با آن می جنگیدند، و از طرف دیگر، نیروهای سپاه، ارتش، ژاندارمری و شهربانی بودند که در برابر آنها در شرایط سخت کوهستانی کردستان ایستاده بودند. در آن زمان به ازای هر یک نفری که از اعضای کومله و دموکرات در درگیریها کشته می شد بیش از ده نفر از نیروهای جمهوری اسلامی در کمینها و روی مینها به شهادت می رسیدند. لذا داستان وقایع کردستان کجا و داستان قتل های زنجیره ای، ترور نویسندگان و افراد در خارج از کشور و سعید حجاریان بی گناه کجا! کردستان را باید در چارچوب درگیری گروه های مسلح با قوای حکومتی، و ترورهای سالهای اخیر را باید در چارچوب «دولت پنهانی» که مخالف سیاست توسعه سیاسی دولت است، بررسی کرد. ببینید، منطق آن گروهها در آن زمان با این گروه های خشونت و ترور امروزی یکی است: هر دو دولت را قبول نداشتند و ندارند و با روش خشونت آمیز در برابر آن مقاومت می کردند و می کنند.

□ مثل این که بحث جدی شد! شما اصلاً چند سال در کردستان بودید و در آنجا چه شغل هایی داشتید؟

○ من نزدیک ده سال در کردستان بودم. در سال ۱۳۵۹ فرماندار نقده شدم و یک سال و نیم در آن شهر بودم. بعد برای چهار سال و نیم فرماندار مهاباد شدم. بعد هم حدود چهار سال معاون سیاسی استانداری کردستان بودم. پس از جنگ بود که به تهران بازگشتم و برای اولین بار این امکان برایم فراهم شد که بتوانم شغلم را انتخاب کنم. عمده وقتم را بر ادامه تحصیل متمرکز کردم و الآن هم محقق دفتر مطالعات وزارت خارجه هستم. به یاد داشته باشید در دهه اول انقلاب عملاً این نیازهای انقلاب و جنگ بود که شغل و وضع نسل طرفدار امام را تعیین می کرد.

□ شما متولد تهران هستید. پدر و مادر تان هم تهرانی هستند. چطور شد که از کردستان سر درآوردید؟

○ این به روزهای اول انقلاب برمی گردد؛ یعنی وقتی یک دانشجوی بیست ساله بودم. در آن زمان، اغلب شخصیت های فکری که مورد اعتماد دانشجویان بودند سخنان شان حول ضرورت انجام «انقلاب» دور می زد. «انقلاب» گفتمان مسلط زمانه بود. بعد از پیروزی نیز رسیدگی به مستضعفان و محرومان یکی از دغدغه های اصلی دانشجویان انقلابی بود. به همین دلیل هنوز یک ماه از انقلاب نگذشته بود که به همراه یک گروه از اعضای انجمن اسلامی دانشکده، در تعطیلات نوروزی، راه افتادیم و رفتیم به بلوچستان. آن موقع بلوچستان نماد فقر در میان استان های فقیر کشور بود و ما با نام کردستان آشنا نبودیم. به یاد دارم در آن زمان حتی نمی دانستیم کردستان به کدام قسمت های غرب کشور گفته می شود و از چه راهی باید به آنجا رفت. وقتی بعد از تعطیلات نوروز دانشگاه ها باز شد، در ۱۹ فروردین ۱۳۵۸ جنگ نقده در مناطق گردنشین شروع شد - هفت روز بعد از اعلام رسمی جمهوری اسلامی - و چند روز طول کشید. از جمله آثار آن جنگ این بود که موضوع کردستان به مسأله ای جدی برای طرفداران انقلاب و امام و مخالفان آن در دانشگاه های کشور - خصوصاً در تهران - تبدیل شد.

□ چرا حادثه کردستان به یک موضوع حساس در دانشگاه ها تبدیل شد؟

○ موضوع از این قرار بود که تا انقلاب پیروز شد اغلب پادگان های ارتش و ژاندارمری در مناطق گردنشین توسط اعضای دو گروه دموکرات و کومله خلع سلاح شد، ولی پادگان سندج را در جنوب کردستان نتوانستند خلع سلاح کنند. در شمال

غرب هم در کنار مرز سه پادگان کلیدی قرار داشت - پادگان پیرانشهر، پَسوَه و جلدیان - که آنها هم خلع سلاح نشده بودند. شهر نقده در مسیر این پادگانها مانع نزدیک شدن به آنها بود. غیر از اهمیت جغرافیایی - سیاسی، ترکیب جمعیتی این شهر هم از لحاظ حساسیتهای قومی مهم بود. هشت هزار نفر از جمعیت شهر کُرد و اهل سنت و دوازده هزار نفر آن آذری و اهل تشیع بودند. اولین اقدام گسترده حزب دموکرات - درست پنجاه روز بعد از انقلاب - این بود که با بسیج نیروهای خود از سراسر کردستان یک تظاهرات هفده هزار نفره و مسلحانه در این شهر حساس قومی برگزار کرد، به این عنوان که می خواهد دفتر حزب دموکرات را باز کند. در عصر همان روز این تظاهرات مسلحانه به جنگ قومی و شهری تبدیل شد. حدود دویست نفر از مردم در این شهر کشته شدند. دموکراتها با این عمل می خواستند آذریها یا شهر نقده را ترک کنند یا مرعوب شوند^۱ تا پس از تسلیم این شهر تکلیف آن سه پادگان را معلوم کنند.

حزب دموکرات در اجرای این هدف ناکام ماند ولی بذر جنگ قومی را در شمال غرب کشور - یعنی حوزه مشترک زندگی آذریها و کُردها در استان آذربایجان غربی - کاشتند و ناامنیهای قومی متعددی را باعث شدند؛ جنگی که هنوز آثار آن پس از بیست سال از لحاظ روحی و روانی مرتفع نشده است. این که الآن می بینید امام جمعه ارومیه آقای حسنی به رغم حرفهای نسنجیده ای که می زند ولی باز تحمل می شود و تغییر نمی کند یکی از دلایلی این است که او در جنگ نقده، در نزد مردم آذری کوچه و بازار به عنوان منجی این شهر و کسی که در برابر دموکراتهای کُرد مسلح مقاومت کرده مطرح بوده است. او در زمان جنگ نقده مردم آذری را بسیج کرده بود و به کمک مردم نقده آمده بود. لذا ایشان الآن از مزایای آن دوران، که دموکراتها زمینه ساز آن بودند، برخوردارند.

به هر تقدیر، درگیریهای قومی - میان آذریها و کُردها - تبدیل به موضوع روز دانشگاه شده بود. لذا در انجمن اسلامی دانشکده ما، آن موقع بحث شد که تعدادی از بچه های انجمن اسلامی به نقده بروند - تقریباً یک ماه بعد از جنگ نقده - و برای مردم تبلیغ کنند که برادرکشی نشود؛ تبلیغ شود که انقلاب ما انقلاب اسلامی است و

۱. زیرا دموکراتها جمعیت شیعه این شهر را پایگاه جمهوری اسلامی تلقی می کردند.

در اسلام قومیت ملاک برتری نیست و ملاک، تقواست. به یاد دارم وقتی یک گروه بیست نفری از دانشجویان عازم نقده شدیم با خودمان تراکتهایی را که روی آن آیه «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» نوشته شده بود و به صورت دستی تکثیر کرده بودیم به همراه داشتیم. گروه ما، به علاوه یک گروه سی نفره از انجمن اسلامی دانشگاه فنی دانشگاه تهران، به نقده آمدند. همین دانشجویان بودند که بعداً با کمک نیروهای محلی تمام نهادهای انقلابی را در این شهر به راه انداختند. شبها در سپاه نگهبانی می دادیم و روزها در جهاد سازندگی کار می کردیم. من روزی دو کلاس آموزش عقیدتی-سیاسی برای جوانان داشتم. یکی در مسجد جامع شیعه ها و یکی هم در مسجد اهل سنت. در این جلسات ما از انقلاب و از امام خمینی (ره) دفاع می کردیم و به نقد عملکرد سازمان مجاهدین، فرقان، پیکار و حزب دموکرات و کومله می پرداختیم. حضور ما دانشجویان غیربومی در آن زمان تأثیر مثبتی در فروکش کردن جدال قومی داشت. دانشگاهها که باز شد به تهران برگشتیم.

□ پس چرا شما دوباره به کردستان برگشتید و فرماندار نقده شدید؟

○ علت و زمینه آن بازتابهای وسیع حادثه «قارنا» در دانشگاهها بود. پس از حادثه مهم جنگ نقده، حادثه کشته شدن مردم بیگناه یک روستای کردی، یعنی همان روستای قارنا در اطراف نقده، خیلی بازتاب داشت. در آن موقع طرفداران حزب دموکرات و کومله در دانشگاهها این حادثه را به جمهوری اسلامی نسبت می دادند، در صورتی که داستان این نبود. اصل واقعه این بود که پانزده نفر از نیروهای محلی ژاندارمری که آذری و به «جوانمرد» معروف بودند - البته در آن زمان من و خیلی از دوستان، مثل شهید باکری، نسبت به تسلیح نیروهای بومی توسط ژاندارمری انتقاد داشتیم - در حالی که در گردنه جلدیان عازم پادگان جلدیان بودند، در کمین نیروهای مسلح حزب دموکرات گرفتار شدند و همه آنها به طرز فجیعی کشته شدند. خبر این کشتار در شهر نقده، خصوصاً در میان آذریها که جنگ نقده را هم از دموکراتها دیده بودند، آثار مهیب و ویرانگری گذاشت و در یک واکنش قومی و عصبی عده ای از مردم شهر به روستای قارنا حمله کردند و به این دلیل که اعضای دموکراتها در این روستا پناه داده شده اند حدود چهل نفر از اهالی را کشتند و با این حادثه دوباره منطقه جنوب آذربایجان که ملتهب بود، ملتهب تر شد.

در آن موقع نیروهای تحصیل کرده و آذری شهر، مثل شهید علمی که از دبیران شهر و از بچه های انقلاب بود — بعداً فرمانده سپاه شد و به شهادت رسید — به همراه دوستانش نزد استاندار جدید رفتند و برای فروکش کردن این نزاع قومی، مرا که تهرانی و از لحاظ قومی بی طرف بودم به عنوان فرماندار شهر پیشنهاد کردند. در آن موقع شهید رجایی تازه نخست وزیر شده بود و اولین کار استاندار جدیدش در آذربایجان غربی اعزام من به عنوان فرماندار به این شهر بود. کوشش من در آن زمان، که داستان مفصلی دارد، این بود که اولاً نماینده سیاسی دولت باشم، نه نماینده نیروهای محلی؛ و ثانیاً، جدال قومی را در حد امکان پایین بیاورم. بعد از یک سال و نیم وضع نقده بهتر شد و قصه بی طرفی من، هم برای کردها و هم برای آذریها، یک مقداری جا افتاده بود. لذا استاندار مرا به قلب کردستان، یعنی شهر مهاباد، فرستاد.

□ کار شما به عنوان فرماندار در آن روزهای بحرانی چه بود؟

○ در آن زمان کارها و طرحهای امنیتی و پاکسازیها در قرارگاه مشترک نیروهای ارتش و سپاه و ژاندارمری انجام می شد. فرمانداریهها عمدتاً مسؤول سازمانهای اداری و امور مردم بودند. کارهای سیاسی-امنیتی هم در شورای تأمین شهرها و استان — و شورای امنیت کشور — هماهنگ می شد. به یاد دارم که در آن زمان امام خمینی (ره) درباره بحران کردستان گفته بود که «حساب مردم گردد از ضدانقلاب» جداست. من همین جمله امام را محور استراتژی سیاسی جمهوری اسلامی در کردستان تلقی می کردم. حرفم این بود که اگرچه گروههای مسلح دست به ترور و کمین می زنند ولی در مقابل، نیروهای جمهوری اسلامی دستشان برای هر کاری باز نیست و نباید هم باز باشد — یعنی این نیروها نباید همانند دولت عراق و ترکیه دست به عملیاتی بزنند که اعضای مسلح گروهها را به همراه مردم بیگناه از بین ببرند — لذا حساب مردم گردد را از ضدانقلاب — یعنی گروههای مسلح — باید جدا کرد. من بیش از دوهزار صفحه گزارش و تحلیل وقایع کردستان را به تهران ارسال کردم که همه آن گزارشها همین سخن امام بود. عنوان استراتژیک همه مقالات و تحلیلهای من این بود که فتح الفتوح در کردستان فتح القلوب است. یعنی پیروزی در کردستان این است که مردم گردد راضی باشند. این حرف در فضای فعلی حرف مهمی تلقی نمی شود، ولی اجرای آن در آن زمان کار بسیار مشکلی بود. برای مثال در همان زمان،

همین آقای حسنی امام جمعه ارومیه به این دلیل که من با تسلیح نیروهای محلی آذری توسط ایشان مخالف بودم مرتب در نماز جمعه‌هایش به من حمله می‌کرد و می‌گفت: «این فرماندار ضدانقلاب نقده، این ضدانقلابی که کتابهای شریعتی را می‌خواند! نفرین نفرین!» و مردم هم آن را تکرار می‌کردند. برای این که من از حقوق کردها دفاع می‌کردم، می‌شدم ضدانقلاب! اما الآن دفاع از حقوق اقوام یک ارزش مدنی و پلورالی است. ولی در آن زمان دفاع از مردم کرد هزینه داشت.

□ شما در اول انقلاب دانشجوی بودید. الآن بیست سال گذشته؛ تفاوت آن موقع را با حالا در چه می‌بینید؟

○ تفاوت مهمی هست. در آن زمان «انقلاب» بود. دولتی در کار نبود. الآن زمان «جامعه مدنی» است. می‌دانید چرا الآن بحث «جامعه مدنی» اصلاً شنیده می‌شود و خریدار دارد؟ برای این که دولت جمهوری اسلامی مستقر شده. اگر دولت مستقر نباشد سنگ روی سنگ بند نمی‌شود و در فضای بی‌دولتی کسی معنای جامعه مدنی را نمی‌فهمد. اگر در پناه استقرار دولت، حداقلی از امنیت باشد تازه می‌توان بحث جامعه مدنی و اصلاح‌طلبی را به پیش برد. آن موقع جنگ گروههای مسلح با قوای تازه‌پای حکومت بود. نسل دوم انقلاب باید تجربه دوران انقلاب را از این زاویه مورد مطالعه قرار دهد. این که می‌بینید اصلاح‌طلبان فعلی این همه با خشونت مخالفت می‌کنند به این دلیل است که دوران انقلاب و دوران تشکیل دولت جدید را دیده‌اند. انقلابی موفق انقلابی است که دیگر تکرار نشود. یعنی ما به جای انقلاب کردن باید صحنه‌های پرشور انتخابات مثل دوم خرداد و ۲۹ بهمن را داشته باشیم. من همیشه گفته‌ام، پس از پیروزی انقلاب، همه طرفداران انقلاب برای رسیدن به آرمانهای آن باید از طرق قانونی و مسالمت‌آمیز عمل کنند نه به روشهای انقلابی و قهرآمیز. این محفلهایی که حجاریان را ترور می‌کنند، اینها واقعاً ضدانقلاب‌اند و اگر به نام اسلام و انقلاب این کار را می‌کنند آبروی اسلام و انقلاب را هم می‌برند.

□ پس آقای جلالی‌پور، شما پشیمان نیستید؟

○ چرا من؟! گروههای سیاسی مسلح و هر کسی که در آن زمان خشونت کرد باید پشیمان باشند. من و امثال من یک جوان بیست و یک‌ساله بودیم که به کردستان رفتیم و به عنوان نماینده دولت، نهادهای دولتی را تقویت کردیم. این کار کوچکی

نیست! چرا پشیمان باشیم؟ شما کار ما را - یعنی کار ما دانشجویان آن زمان را که طرفدار امام بودیم - با کار کادر اصلی حزب دموکرات مقایسه کنید.^۱ آنها چه گلی به سر کردستان زدند؟ یک راهبرد غلط - یعنی گرفتن خودمختاری با زور اسلحه - را در کردستان پی گرفتند، جنگ نقده را راه انداختند و منطقه را وارد جنگ قومی کردند. جوانان زیادی از هر دو طرف در حوادث کردستان جان باختند و بیش از همه مردم بیگناه کُرد در تب داغ ناامنی فرورفتند و روند توسعه اقتصادی را در کردستان به تعویق انداختند. بنابراین، گروههای مسلح باید پشیمان باشند و از گذشته خود درس بگیرند.^۲

□ حال، شما که از گذشته پشیمان نیستید، ولی آیا گذشته خود را نقد هم نمی‌کنید؟

○ چرا نقد نمی‌کنم؟ اصلاً کتاب من درباره کردستان یک کتاب انتقادی است.^۳ ولی از یاد نبریم، بعضی از کسانی که از اعدام ۵۹ نفر سؤال می‌کنند فقط دنبال نقد گذشته نیستند بلکه دوست دارند امثال من بیایند اصل انقلاب، اصل فداکاریها در جنگ و در کردستان و اصل جمهوری اسلامی را نفی کنند. ولی من مخالف نفی هستم. چرا وقایع بزرگی چون انقلاب و کردستان را به صورت کلی و شعاری نفی یا اثبات کنم؟! من اهل نقدم. اشتباه هم کرده‌ام و می‌کنم، چون آدم متوسطی هستم، نعوذ بالله معصوم که نیستم. اما نقد اشتباهات کجا و نفی انقلاب و دولت کجا! گفتم مهمترین دغدغه من مخدوش شدن حکمرانی قانونی به نام دین و اسلام و فداکاریهای زمان جنگ است. من علاقه دارم، مثل بقیه اصلاح طلبان، این پدیده را در چارچوب قانون اساسی به نقد بکشم. من وجه جمهوریت نظام جمهوری اسلامی را دستاورد مهم سیاسی انقلاب اسلامی می‌دانم، زیرا این دستاورد از صدها پیچ و خم سیاسی-اجتماعی گذشته تا به اینجا رسیده است. با چند تا حرف بی پایه که نباید نتیجه را مخدوش کرد.

۱. تازه توجه کنید به عنوان مثال قاسملو در آن زمان ۴۵ سال داشت و یک جامعه‌شناس بود.
۲. البته من این گروههای سیاسی مسلح را که محکوم می‌کنم، آن باندی را هم که ماجرایی می‌کنونس را در آلمان درست کرد محکوم می‌کنم؛ چون خشونت در هر نوعش خشونت است و محکوم کردنی.
۳. این کتاب یک بار هم بیشتر چاپ نشد و اگر در آن زمان من برادر سه شهید نبودم اصلاً توفیق چاپ پیدا نمی‌کرد.

اندیشه حاکمیت مردم و شهید مطهری

این یادداشت را پس از تعطیلی روزنامه توس در شهریور سال ۱۳۷۷، در زندان اوین، نوشتم. من بیشتر کتابهای مرحوم مطهری را، مانند کتاب سیری در نهج البلاغه، پیش از انقلاب خوانده بودم. در مطالعه مجدد این کتاب متوجه شدم مرحوم مطهری بر اندیشه «حاکمیت مردم» تأکید محوری دارد. و این نکته‌ای قابل توجه است زیرا محافظه‌کاران که این همه سنگ شهید مطهری را به سینه می‌زنند، یادی از این حساسیت او نمی‌کنند.

شهید مطهری متفکر و اسلام‌شناسی بود که دغدغه اصلی‌اش حفظ خلوص اندیشه اسلامی از آغشته شدن به اندیشه‌ها و مکاتب غیراسلامی بود. به عنوان نمونه می‌توان از جهد فراوان او برای این‌که حریم اندیشه‌های اسلامی از نفوذ اندیشه‌های مارکسیستی دور نگاه داشته شود یاد کرد. به همین دلیل بخش بزرگی از کار فکری آن مرحوم توضیح و مرزبندی بین اندیشه‌های اسلامی و اندیشه‌های مارکسیستی را تشکیل می‌دهد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی که نیروهای اجتماعی از بند استبداد شاهنشاهی آزاد شدند و متعاقب آن گروه‌های سیاسی با اندیشه‌ها و داعیه‌های مختلف اسلامی و غیراسلامی وارد فضای منازعه و رقابت سیاسی شدند، در هنگامه این کارزار عقیدتی و سیاسی بود که آثار شهید مطهری در دفاع از اندیشه‌های اسلامی مورد عنایت خاص معماران انقلاب اسلامی، خصوصاً بنیانگذار جمهوری اسلامی، قرار گرفت. امام خمینی^(ره) که عادت نداشتند از شخصیتی با نام و نشان تعریف کنند در رثای مطهری تأکید کردند: «آثار قلمی و زبان او بی‌استثنا آموزنده و روانبخش است». اغراق نخواهد بود اگر گفته شود افکار و اندیشه‌های شهید مطهری

تنها منبع فکری ای بود که بی کم و کاست و رسماً مورد حمایت نظام جمهوری اسلامی قرار گرفت. اینک پس از گذشت دو دهه از انقلاب که یکی از مباحث جدی در عرصه سیاسی کشور «اندیشه حاکمیت مردم» است — با آن که اندیشه حاکمیت مردم در غرب تکون یافته و از آن طریق به دیار ما نفوذ کرده است — جالب خواهد بود که دیدگاه شهید مطهری نسبت به این اندیشه و این که آیا ورود آن را به حریم فضای اسلامی می پذیرفته یا خیر، مورد یادآوری قرار گیرد.

اهمیت نکته فوق وقتی روشن می شود که جایگاه اندیشه شهید مطهری را در آرایش سیاسی نیروهای درون جمهوری اسلامی مورد توجه قرار دهیم، زیرا نیروهای درون جمهوری اسلامی را از یک منظر براساس نزدیکی و دوری آنها به اندیشه حاکمیت مردم — مردم سالاری — می توان به دو بخش تقسیم نمود.

دسته اول شامل نیروهایی است که در کنار ویژگی اسلامیت نظام بر عنصر جمهوریت نظام و سازوکارهای مربوط به آن تأکید ویژه دارند؛ این گروه خواهان آنند که قدرت و سمتهای حکومتی از طریق نهادهایی چون احزاب سیاسی، انتخابات رقابتی و پارلمانی متشکل از فراکسیونهای رقیب، درون حکومت دست به دست گردد. از این گروه می توان به عنوان نیروهای طرفدار جمهوری اسلامی یاد کرد.

دسته دوم، که در مقابل نیروهای دسته اول قرار می گیرند، بر ویژگی اسلامی نظام تا آنجا تکیه می کنند که ویژگی جمهوریت نظام در اندیشه آنها کمرنگ می شود و به همین دلیل بهتر است از این دسته به عنوان طرفداران حکومت اسلامی یاد کرد. آنان برای حفظ اسلامیت نظام تمایل چندانی به حکومت پاسخگو و حضور احزاب رقیب در عرصه سیاسی ندارند و معتقد به انتخاباتی با حضور کاندیداهایی جداً رقیب نیستند. لذا به جای تقویت رقابت جدی میان گروهها و فراکسیونهای پارلمانی به وحدت حول خودشان — که از آن به وحدت حول اسلام ناب یاد می کنند — علاقه مند هستند.

به بیان دیگر، می توان گفت نیروهای دسته اول برخلاف نیروهای دسته دوم به اندیشه جمهوریت و حاکمیت مردم و سازوکارهای آن بها می دهند و بدین ترتیب و با توجه به این تقسیم بندی است که می توان به اهمیت این نکته که اندیشه مطهری به کدام یک از این نیروها نزدیکتر است، پی برد.

شهید مطهری نظر خود را درباره اهمیت حاکمیت مردم در نظام سیاسی به نحو روشن در کتاب سیری در نهج البلاغه بیان کرده است. در بخش چهارم این کتاب آنگاه که ایشان به توضیح حکومت از دیدگاه امام علی (ع) می‌پردازد این سؤال جدی را در برابر خوانندگان خود قرار می‌دهد که چرا در تاریخ مغرب زمین مردم آن دیار از کلیسا و دین رویگردان شدند. در پاسخ، بر این نکته مهم انگشت می‌گذارد که تضییع حقوق مردم و مخدوش کردن حق حاکمیت توسط کلیسا و به جای آن وعده جزای خیر در آخرت دادن، باعث رویگردانی مردم از کلیسا شد. اینک به گفته شهید مطهری دقت کنید:

ارباب کلیسا و همچنین برخی فیلسوفان اروپایی، نوعی پیوند تصنعی میان اعتقاد به خدا از یک طرف و سلب حقوق سیاسی و تثبیت حکومت‌های استبدادی از طرف دیگر، برقرار کردند. طبعاً نوعی ارتباط مثبت میان دموکراسی و حکومت مردم بر مردم و بی‌خدایی فرض شد [...] درست در مرحله‌ای که استبدادها و اختناقها در اروپا به اوج خود رسیده بود و مردم تشنه این اندیشه بودند که حق حاکمیت از آن مردم است؛ کلیسا یا طرفداران کلیسا و یا با اتکا به افکار کلیسا، این فکر عرضه شد که مردم در زمینه حکومت، فقط تکلیف و وظیفه دارند نه حق. همین کافی بود که تشنگان آزادی و دموکراسی و حکومت را بر ضد کلیسا؛ بلکه بر ضد دین و خدا به طور کلی برانگیزد. این طرز تفکر، هم در غرب و هم در شرق، ریشه‌ای بسیار قدیمی دارد.

می‌بینیم که شهید مطهری صریحاً از اندیشه حاکمیت مردم دفاع می‌کند و از نظر ایشان عظمت حضرت علی (ع) در این است که به اندیشه حاکمیت مردم پایبند بوده است.

بنابراین، می‌توان جایگاه اندیشه‌های مرحوم مطهری را در زمینه حاکمیت مردم در میان طرفداران جمهوریت دانست. تسلط اندیشه طرفداران حکومت اسلامی بر ارکان نظام سیاسی ایران تنها به معنای آن نیست که اندیشه‌های این گروه در برابر اندیشه‌های جدیدی که در جریان رخداد دوم خرداد مطرح شده - اندیشه‌هایی چون جامعه مدنی و توسعه سیاسی که هر یک به نحوی تسهیل‌کننده حاکمیت مردم است - قرار دارد؛ بلکه اندیشه‌های آنها درباره نحوه اداره حکومت در واقع در برابر

منبع رسمی فکر و عقیده جمهوری اسلامی، یعنی آرای مرحوم مطهری که از سوی نظام به رسمیت شناخته شده، نیز قرار می‌گیرد؛ و این به معنای یک عقب‌گرد استراتژیک است. لذا صاحبان دغدغه دینی و بصیرت نباید در باب حاکمیت مردم غفلت کنند [و بالاخره پس از هفتاد روز نتایج انتخابات تهران را اعلام کنند].

بیان، ۱۳۷۹/۲/۱۱

بخش پنجم

درباره کنفرانس برلین

کنفرانس برلین

چرا در برابر چشمان بیش از ۱۵۰۰ شاهد و

دهها دوربین قلب واقعیت می‌کنند؟

نفس تشکیل کنفرانس حادثه مهمی نبود. این حادثه وقتی در اندازه یک حادثه مهم و آشکار شد که صدا و سیما نیم ساعت فیلم این کنفرانس را، که از میان ۱۶ ساعت فیلم این کنفرانس مونتاژ شده بود، در شبکه یک سیما طی دو نوبت پخش کرد. در این فیلم گردانندگان سیما سعی کرده بودند رفتار زشت نیروهای برانداز را که علیه اصلاح طلبان شرکت کننده در کنفرانس انجام شده بود به حساب اصلاح طلبان مسلمان بگذارند. ظاهراً تیم علی لاریجانی -مدیر صدا و سیما- در مونتاژ این فیلم علاقه داشت به مخاطب خود این مطلب را القا کند که جریان اصلاح طلبی، که اینک مجلس ششم را به دست گرفته، سرانجامش به بی بند و باری و رقاصی ختم می‌شود. لذا سعی کرده بودند «رفتار شخص رقاص» را که نیروهای برانداز در این کنفرانس علیه اصلاح طلبان علّم کرده بودند، علیه اصلاح طلبان مسلمان به کار ببرند. آنان علاقه داشتند با پخش این فیلم، طوفانی از ناحیه مراکز مذهبی کشور، مثل قم و مشهد، به پا شود تا در این طوفان بتوان به نحوی در راه تشکیل مجلس ششم موانع اساسی ایجاد کرد. البته این طرح به مقصد نرسید.

کنفرانس برلین، به رغم مخالفت‌های همه جانبه و بازدارنده مخالفان برانداز جمهوری اسلامی، از تاریخ ۱۹ تا ۲۱ فروردین ۱۳۷۹ برگزار شد. این نشست را بنیاد هاینریش بل، که اعتبار فرهنگی و روشنفکری آن از حیث بین‌المللی محرز است، برگزار کرد. مخاطبان این کنفرانس بیش از ۱۵۰۰ ایرانی -و خارجی- اهل فکر و علاقه‌مند

به مسائل ایران بودند. سخنرانان میزگردها طیف متنوعی از روزنامه‌نگاران و محققان اصلاح طلب - و کانون نویسندگان - ایرانی تا ایران‌شناسان آلمانی را دربر می‌گرفت.^۱

ارزیابی نگارنده، که در آن نشست شرکت داشت، این است که در مجموع برگزاری این کنفرانس به نفع منافع ملی ایران و جمهوری اسلامی بود. نگارنده پیشنهاد می‌کند کسانی که - مانند کیهانیان - با این ارزیابی سر مخالفت دارند، تنها به قاضی نروند. آنان می‌توانند متن کامل مطالب کنفرانس را که توسط مؤسسه برگزارکننده و سایر رسانه‌های عمومی به مدت ۱۶ ساعت ضبط شده است، پخش یا چاپ کنند. از این رو، هدف این یادداشت کوتاه توضیحی درباره صحت و سقم همه مطالب آن نشست نیست، بلکه فقط پاسخ به چهار سؤال حساسیت‌برانگیز زیر است. اهداف عیان و نهان برگزارکنندگان این سمینار چه بود؟ پاسخ این سؤال از آن نظر درخور اهمیت است که هزینه این سمینار برای طرف آلمانی کم نبود. به عنوان نمونه، آنها برای ختنی کردن رفتار خشونت‌طلبانه نیروهای برانداز جمهوری اسلامی و تأمین امنیت کنفرانس مجبور شدند از حدود دویست پلیس استفاده کنند، و این کار کم هزینه‌ای نیست؛ لذا باید هدف و منافی در پس این سمینار برای طرف آلمانی متصور باشد. هدف عیان سمینار همان برقراری دیالوگ و گفتگو میان طرفهای ایرانی و آلمانی برای درک پویایی تحولات ایران در شهر برلین بود. اما هدف نهان - یا غیرمستقیم - این سمینار، بهبود وضعیت افکار عمومی آلمانها نسبت به ایران بود، تا از طریق این بهبود، دولت و بخش خصوصی آلمان بتواند با جمهوری اسلامی روابط اقتصادی - و صنعتی - گسترده داشته باشد. لزوم بهبود بخشیدن به افکار عمومی توسط حزب سبز را، که هم‌اکنون حزب حاکم در دولت آلمان است، از

۱. از ایران، از میان روزنامه‌نگاران و منتقدان اصلاح طلب، اکبر گنجی، علیرضا علوی‌تبار و حمیدرضا جلالی‌پور، جمیله کدیور، شرکت، عزت‌الله سبحانی، یوسفی اشکوری، مهرانگیز کار، و از میان نویسندگان کانون، محمود دولت‌آبادی، محمدعلی سپانلو، منیر و روانی‌پور، و از ناشران شهلا لامیجی - و چنگیز پهلوان - شرکت داشتند و از آلمان، پترش زیل، کلاوس لینزه‌مایر، توماس یرگیر، هایز بیلفلد، بودبزرگ، یوهانس راسیز در میزگردها شرکت داشتند. پس از انجام هر میزگرد بیست نفر از حاضران در جلسه می‌توانستند سؤالات خود را با اعضای میزگرد از طریق تریبون عمومی در میان بگذارند.

معضلی که این حزب با آن روبروست می‌توان دریافت. این حزب از یک طرف در دو دهه گذشته نسبت به جمهوری اسلامی و سیاستهای آن موضعی منفی داشته و پس از حادثه کور میکونوس این موضع منفی را به اوج خود رسانده است^۱، اما از طرف دیگر این حزب در سالهای اخیر شاهد آن است - همچنان که معاون وزیر خارجه آلمان در این کنفرانس صریحاً اعلام کرد - که جمهوری اسلامی ایران نه فقط مرکز ثقل منطقه - خصوصاً منطقه قفقاز و خلیج فارس - است بلکه نمونه‌های شگرفی از فرآیند دموکراسی، مانند دوم خرداد، انتخاب شوراها و ۲۹ بهمن را به نمایش گذاشته است. لذا این حزب مجبور است برای افکار عمومی و ضرورت برقراری رابطه گسترده با ایران کاری انجام دهد. بنابراین، دور از واقع‌بینی نیست که بگوییم حزب سبز با هماهنگی بنیاد هاینریش بل این سمینار را برگزار کرد تا با انعکاس آن از طریق رسانه‌های عمومی افکار عمومی آلمان را برای بهبود روابط با ایران آماده‌تر کند، که چنین هم شد.

چرا نیروهای برانداز جمهوری اسلامی به هر قیمتی در پی جلوگیری از برگزاری این کنفرانس بودند؟ پاسخ آن روشن است. برگزاری این کنفرانسها آشکارا به معنای تعطیل شدن دکان نیروهای برانداز جمهوری اسلامی در خارج از کشور است. وقتی در این نشست از زبان منتقدان ایرانی - یعنی کسانی که دوستانشان ناجوانمردانه ترور شده یا به قتل رسیده‌اند، کسانی که به زندان رفته‌اند و روزنامه‌های آنها توقیف شده است - از روند مثبت اصلاحات در درون جمهوری اسلامی دفاع می‌شود، در چنین شرایطی نیروهای برانداز در نزد افکار عمومی اروپاییان چه توجیهی برای اعمال تخریبی خود علیه جمهوری اسلامی دارند؟ مرگ نیروهای برانداز را در این سمینار از آنجا می‌توان حدس زد که این نیروها وقتی نتوانستند در برابر چشمان مسؤولان سمینار - و حزب سبز - این نشست را به تعطیلی بکشانند، یکی از آنان، بدون توجه به «حیای ایرانیان» حاضر در جلسه، سعی کرد با لخت کردن بدن خود جلسه را به هم بزنند. نیروهای برانداز این کار را در حالی انجام دادند که مسؤولان آلمانی کنفرانس عاجزانه از آنان خواسته بودند که به جای آشوب در جلسه، اگر

۱. برابر این حادثه عده‌ای از ایرانیان ترور شدند که ادعای دادگاه میکونوس این بود که گروهی از افرادی که وابسته به جمهوری اسلامی بوده‌اند در این حادثه دست داشته‌اند.

سؤالی و سخنی دارند همچون منتقدان ایرانی از طریق تریبون سخن خود را مطرح کنند، اما نکردند. و چنین بود که رئیس بنیاد هاینریش بُل به پشت تریبون رفت و فریاد زد: «شما [یعنی نیروهای برانداز] دموکرات نبودید، نیستید و نخواهید بود». پس از آن، از موارد نادری که در بنیاد هاینریش بُل اتفاق افتاد این بود که براندازان — که کمتر از ده صد جمعیت کنفرانس را تشکیل می دادند — با هماهنگی پلیس از کنفرانس اخراج شدند و کنفرانس توانست به کار خود ادامه دهد و آن را به پایان ببرد. بنابراین، اگر این رفتار مخالفان برانداز علامت احتضار آنان نیست پس علامت چیست؟

چه کسانی در این سمینار زیر بیشترین حملات مستقیم نیروهای برانداز بودند؟ کسانی که از روند مثبت اصلاحات و از «ترمیم پذیری جمهوری اسلامی» دفاع می کردند زیر بمباران بیشترین شعار و حملات نیروهای برانداز بودند. به ترتیب بیشترین فحاشیها نثار اکبر گنجی، یوسفی اشکوری، جمیله کدیور، حمیدرضا جلالی پور، مهندس سبحابی، علی افشاری و علیرضا علوی تبار شد. به عنوان نمونه اکبر گنجی را مزدور و پاسدار خمینی خطاب می کردند و مرگ او را فریاد می زدند — و هر چه محمود دولت آبادی بر سر آنها فریاد زد که بس کنید، بس نکردند و به او هم ناسزا گفتند — اگر نیروهای پلیس آلمان در صحنه نبودند، میهمانان میزگرد راهی بیمارستان شده بودند. غیر از مخالفت های خشونت طلبانه، پاره ای از حاضران در جلسه در جایگاه پرسش و پاسخ قرار گرفتند و به لحاظ نظری اصل ترمیم پذیری جمهوری اسلامی را که روزنامه نگاران اصلاح طلب از آن دفاع می کردند به باد مسخره گرفتند، اما روزنامه نگاران اصلاح طلب صریحاً بیان کردند که می توان ضمن پایبندی به سه اصل حفظ تمامیت ارضی، انجام اصلاحات بر اساس قانون اساسی جمهوری اسلامی، و عدم توسل به اقدامات خشونت آمیز و غیرقانونی، روند اصلاحات را در جامعه به پیش برد.

پاسخ به سؤالهای فوق نشان می دهد که درست است که طرف آلمانی در پی تأمین منافع ملی خود است، اما طرف ایرانی، یعنی اصلاح طلبان و منتقدان شرکت کننده هم از این صحنه برای دفاع از ایران و جمهوری اسلامی تا آنجا استفاده کردند که نیروهای برانداز مجبور شدند در برابر چشمان افکار عمومی آلمان — و اروپا — دست

به خودکشی سیاسی بزنند. اما در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا در این میان «کیهانیان» در انعکاس اخبار این کنفرانس سخنی از کسانی که در این سمینار از نیروهای برانداز ناسزا شنیده‌اند، به میان نمی‌آورند و آشکارا قلب واقعیت می‌کنند و خود را به زمین و زمان می‌زنند.^۱

ظاهراً مشکل از اینجا ناشی می‌شود که کیهانیان در برابر برآیند مثبت این سمینار دو راه بیشتر در پیش ندارند. یا باید محتوای دقیق این سمینار و خصوصاً برآیند آن را منعکس کنند، و این به این معناست که باید به روزنامه‌نگاران و نویسندگان اصلاح طلب شرکت کننده که آثار سوء ماجرای میکونوس را در افکار عمومی آلمانیها خنثی کرده‌اند دست مریزاد بگویند. ولی این دست مریزاد مخالف راهبرد تبلیغی کیهانیان است که در برابر روند اصلاحی و مدنی ایران قرار دارند. لذا راه دوم را رفتند؛ یعنی به همان «ضدیت کور» خود با روند اصلاحات ادامه دادند. بنابراین، به جای این که به متن اصلی سمینار مراجعه کنند و ببینند که فحاشیهای نیروهای برانداز به چه دلیل و به سوی چه کسانی هدف گرفته شده بود - که در رأس آنها گنجی بود - سعی می‌کنند از میان دهها هزار کلمه که درباره این سمینار منعکس شده است به ترجمه نادقیق مصاحبه اکبر گنجی، که خودش صریحاً به عنوان یک مسلمان مفاد آن مصاحبه را تکذیب کرده است، استناد کنند و به دروغ غوغایی را در دهه اول محرم، آن هم به نام امام راحل (ره)، علیه گنجی به راه بیندازند. این کار کیهانیان در حالی صورت می‌گیرد که همفکران نزدیک کیهانیان، ضدانقلابی ترین حرفها را در این سمینار زدند اما کوچکترین خبررسانی و نقدی درباره آنها توسط کیهانیان صورت نمی‌گیرد.

اینک نگارنده این نوشته را با گله همیشگی خود از کیهانیان به پایان می‌برد. گله این نیست که چرا کیهانیان چنین آشکارا قلب واقعیت می‌کنند و به شهروندان این مرز و بوم اتهام می‌زنند - این را مسئولان امر باید رسیدگی کنند - بلکه گله این است که چرا آنان این کار را به نام انقلاب، اسلام، امام و ایثارگران و آن هم به هزینه

۱. همان طور که خواننده گرامی ملاحظه می‌کند این یادداشت در زمانی نوشته شده که هنوز فیلم کنفرانس برلین از صدا و سیما پخش نشده بود و پیش از پخش فیلم، این روزنامه کیهان بود که تهاجم خود را علیه اصلاح طلبان مسلمان شرکت کننده در این مراسم آغاز کرده بود، خصوصاً علیه اکبر گنجی.

روزنامه‌ای که از محل بودجه عمومی اداره می‌شود انجام می‌دهند و در برابر چشمان هزاران شاهد آبروی جمهوری اسلامی را می‌برند. این تأسف را باید با چه کسی در میان گذاشت که در حالی که روزنامه‌های دوم‌خردادی با امکاناتی اندک در حد اجاره یک خانه و با پرسنلی محدود اما مسؤول هرروزه دو میلیون ایرانی را مخاطب قرار می‌دهند و چنین تأثیرگذارند، کیهانیان با تراکم سرمایه و تجربه چند دهه روزنامه‌نگاری این کشور، تنها کاری که از دستشان برمی‌آید قلب واقعیت است و بعد هم اسم این قلب واقعیت را دفاع از نظام و ارزشها می‌گذارند؟

عصر آزادگان، ۱۳۷۹/۱/۲۷

اصلاح طلبان مسلمان؛ حاملان «جامعه دربرگیرنده» در زمینه ایرانی آن

مقاله زیر را برای کنفرانس برلین تهیه کرده بودم. مقاله قبل از سفر به کنفرانس فکس شده و به آلمانی ترجمه شده بود. در روز تشکیل سمینار، نیروهای برانداز جمهوری اسلامی، خصوصاً کمونیستها و مجاهدین خلق - موسوم به منافقین -، با شعارها و حملاتی که علیه نگارنده داشتند، اجازه ندادند که متن مقاله زیر را در کنفرانس بخوانم.

اصلاح طلبان به دنبال تقویت چه نوع «جامعه‌ای» در ایران هستند؟ اگر گفته شود که آنان به دنبال «جامعه مدرن» هستند، به اشتباه پاسخ نگفته‌ایم، اما این پاسخ از دو نقص رنج می‌برد. یکی این که سخن از جامعه مدرن سخن جدیدی نیست، زیرا قریب یکصد سال است که اصلاح طلبان ایرانی، از طریق ترویج اندیشه‌های جدید و اجرای پروژه‌های نوسازی، به دنبال تقویت جامعه مدرن هستند.^۱

نقص دوم این که کاربرد اصطلاح «جامعه مدرن» در مخاطب ایرانی این تصور را القا می‌کند که گویی جامعه مدرن جامعه‌ای بدون مشکل و بحران است؛ در صورتی که در واقعیت امر، جامعه مدرن نیز با انواع مشکلات و بحرانها دست و پنجه نرم می‌کند.^۲ از این رو، برای دوری از این دو نقص در پاسخ به سؤال فوق، این نوشته

۱. یعنی جامعه‌ای که اقشار و نهادهای آن از یکدیگر متمایز شده باشد، ارزشهای تعیین‌کننده در جامعه مشروعیت خود را از «قانون» اخذ کند، از عرصه سیاست در جامعه اسطوره‌زدایی شده باشد و قس علی‌هذا.

۲. منتها در جامعه مدرن برای حل و فصل بحرانها اقشار تأثیرگذار فقط به منبع دین مراجعه نمی‌کنند.

به جای استفاده از اصطلاح جامعه مدرن از اصطلاح «جامعه دربرگیرنده»^۱ استفاده می‌کند. اصلاح طلبان مسلمان در مقطع کنونی مخالف «جامعه طردکننده»^۲ و به دنبال تقویت «جامعه‌ای دربرگیرنده» هستند. لذا توضیح درباره «جامعه دربرگیرنده» و دلایلی که نشان می‌دهد اصلاح طلبان در پی تقویت چنین جامعه‌ای هستند، هدف این نوشته را تشکیل می‌دهد. در پناه این تجزیه و تحلیل بهتر می‌توان به روندهای تعیین‌کننده در جامعه کنونی ایران - در مقایسه با جامعه غربی - پی برد.

مفهوم «جامعه دربرگیرنده» در زمینه غربی آن به چه معناست؟ این مفهوم به چگونگی اقبال اجتماعی طردشده در جوامعی که تحت «هژمونی نولیبرالها» اداره شده است، می‌پردازد. این هژمونی حول تأکید بر اصل شایسته‌سالاری برای اداره جامعه، در برابر اصل عدالت‌طلبی - به معنای برابری‌طلبی - که چپها مطرح می‌کرده‌اند، شکل گرفته است. به تعبیر مشخص‌تر، مفهوم «جامعه دربرگیرنده» به منظور توجه به پیامدهای اجتماعی راهبردهای نولیبرالی - یا تاچریسم / ریگانیسم - که طی دو دهه در جوامع انگلوساکسون معمول بوده، تدوین شده است. بدین معنا که در جامعه مدرن اعتقاد به اصل پایه‌ای «برابری انسانها» به «وضعیت برابر انسانها در برخورداری از مواهب زندگی» منجر نشده است و نابرابری ساختاری همچنان ادامه دارد. متها ادعای جامعه مدرن - یا به تعبیر دقیق‌تر، ادعای نولیبرالها - این است که اگرچه افراد از «وضعیت برابر» برخوردار نیستند ولی به جای آن «برابری در استفاده از فرصتها بر اساس شایستگی افراد» در جامعه تضمین شده است.

به بیان دیگر، اصل «برابری انسانها» در جامعه مدرن به اصل «برابری در استفاده از فرصتها» تحویل شده است و جامعه مدرن یعنی جامعه شایسته‌سالار. سخن اصلی نظریه «جامعه دربرگیرنده» این است که حتی اگر فرض کنیم مکانیسمهای شایسته‌سالاری در جامعه صد درصد عمل می‌کنند، ولی پیامد ناخواسته آن طرد پاره‌ای از اقشار اجتماعی است؛ زیرا به همان میزان که افراد و اقشاری بر اساس

۱. inclusive society اصطلاح «جامعه دربرگیرنده» را از درسهای جامعه‌شناسی آنتونی گیدنز در دانشگاه لندن وام گرفته‌ام و مطالبی که در ذیل این مفهوم در زمینه غربی آن گفتم مبتنی بر آرای اوست. در میان مطالب چاپ‌شده گیدنز به‌طور مستقل مفهوم «جامعه دربرگیرنده» تئوریزه نشده است و برای آشنایی با آن باید به درسهای جامعه‌شناسی او مراجعه کرد.

2. exclusive society

شایستگیها به سلسله مراتب بالای جامعه صعود می کنند، افراد و اقشاری هم به سلسله مراتب پایین جامعه سقوط می کنند. «صعودکنندگان» به خاطر امکانات ویژه ای که به دست می آورند به طور «ارادی» خود را از متن جامعه طرد می کنند؛ یعنی به تدریج نحوه آموزش، بهداشت و درمان و تفریحات آنها اختصاصی می شود و دنیای خود را از دنیای جامعه جدا می کنند. در برابر این طرد ارادی، اقشار «پایین رفته» جامعه هستند که به طور «غیرارادی» و به خاطر عدم تواناییشان - یا فقدان شایستگی - در انجام رقابت، طرد می شوند. از این رو، در این نظریه به موازات تکیه بر «شایسته سالاری» بر راهبرد «آموزش، آموزش و باز هم آموزش» تأکید می شود تا هم بالاییها از طریق آموزش متوجه خطر از هم گسیختگی جامعه شوند و هم پایینیها از طریق آموزش بتوانند استعدادهای خود را شکوفا کنند تا قادر به رقابت در جامعه مدرن باشند. اما مفهوم «جامعه دربرگیرنده» در زمینه ایرانی آن داستان دیگری است و از هژمونی^۱ حول محور دیگری پدید می آید.

«جامعه دربرگیرنده» در زمینه ایرانی آن به چه معناست؟ این مفهوم به اقشار اجتماعی طرد شده ناشی از هژمونی اسلامگرایان سیاسی، که حول اصل «اسلامی کردن سیاست و جامعه» شکل گرفته است، اشاره دارد.^۲ دو دهه پیش این اندیشه محوری در میان مسلمانان سیاسی شکل گرفت که برای رهایی از مفاسد، بی بند و باریها و تبعیضهای جامعه پهلوی باید جامعه را از طریق به دست گرفتن حکومت، اسلامی کرد. این همان اقدامی بود که به طور جدی توسط آنان از طریق شرکت فعال در انقلاب اسلامی و سپس با تأسیس جمهوری اسلامی پی گرفته شد. به بیان دیگر،

۱. تسلط سیاسی-اجتماعی و فرهنگی بخشی بر بخش دیگری از جامعه.

۲. در این نوشته توجه به نسبتی که اسلامگرایان سیاسی (Islamists) و اصلاح طلبان مسلمان (moslem-reformer) با «دین اسلام» برقرار می کنند، ضروری است. هم اسلامگرایان و هم اصلاح طلبان هر دو به دین اسلام اعتقاد قلبی دارند، اما نزد اسلامگرایان، «اسلام» یعنی قرائت خاص از اسلام - یا اسلام به منزله یک ایدئولوژی - و اداره جامعه بر اساس این قرائت خاص به عنوان یک امر شرعی و واجب در نظر گرفته می شود. در صورتی که در نزد اصلاح طلبان، اسلام به منزله دین است نه یک ایدئولوژی خاص - یا برنامه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی - که در خدمت مدیریت جامعه یا مبارزه سیاسی قرار گیرد. به بیان دیگر، اصلاح طلبان به رعایت واجبات و محرمات مسلم شرعی اعتقاد دارند اما معتقدند ضمن رعایت حدود شرعی که در رساله های عملیه قید شده است انواع زندگیها را - بر اساس سطح توسعه یافتگی جامعه - می توان سازماندهی کرد و «اسلام به منزله یک دین»، یک الگو و ایدئولوژی خاص را به اعضای جامعه دیکته نمی کند.

در نزد اسلامگرایان، آسیبهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه دوران پهلوی بیش از آن که پیامدهای ناخواسته جامعه مدرن - یا جامعه در حال گذر - باشد و سعی شود از دریچه مفاهیم و تئوریهای علوم انسانی تجزیه و تحلیل شود، از دریچه مفاهیم و ارزشهای دینی نگریسته می شد و «اسلام» همانند کتاب دایرةالمعارفی فرض می شد که با مراجعه به آن می شد پاسخ هر مشکل ریز و درشت جامعه را پیدا کرد. لذا همان اعتماد قلبی را که مسلمانان به درستی گزاره های مسلم اسلامی دارند، اسلامگرایان سیاسی به درستی گزاره «اسلامی کردن سیاست و جامعه برای ریشه کنی مفاسد اجتماعی جامعه» داشتند.

به تعبیر دیگر، اعتماد اسلامگرایان بیش از آن که ریشه در تجربه بشری - علوم زمانه - داشته باشد ریشه دینی و آسمانی دارد و همین اعتماد دینی بود که به ایشان در دهه اول انقلاب در مقام پیشبرد عمل سیاسی قدرت مؤثری می داد و آنان را در برابر واقعیات و معضلات زندگی جمعی به زانو در نمی آورد. این قدرت اسلامگرایان بعدها با دو قدرت دیگر ترکیب شد و هژمونی سیاسی - مذهبی نیرومندی را در عرصه سیاست جامعه ایران به وجود آورد.

اول، قدرت اجتماعی ناشی از بسیج توده های مردم تحت رهبری استثنایی و کاریزماتیک امام خمینی (ره) بود که در جریان انقلاب شکل گرفت و پس از انقلاب در طول دوران جنگ تداوم پیدا کرد و دوم، قدرت سیاسی ناشی از استقرار حکومت جمهوری اسلامی پس از سقوط حکومت پهلوی بود.^۱

در دهه اول انقلاب راهبرد اسلامی کردن سیاست و جامعه توسط اسلامگرایان منجر به طرد آشکار اقشار اجتماعی نشد، زیرا اسلامگرایان - در شرایطی که هژمونی مذهبی - سیاسی آنها در حال تکوین بود - برای حفظ جامعه در برابر دشمن خارجی و اسلامی کردن آن همواره در برابر چشمان مردم ایثار و فداکاری می کردند. نگاهی به آمار شهدا و مجروحان اسلامگرایان در دهه اول انقلاب، خصوصاً دوران جنگ،

۱. همان طور که اشاره شد، در این نوشته مفهوم هژمونی سیاسی - مذهبی اسلامگرایان اشاره به نیرویی فراتر از نیروی سیاسی که از طریق به دست گرفتن حکومت حاصل می شود، دارد. به بیان دیگر، قدرت سیاسی ناشی از حکومت جمهوری اسلامی بخشی از نیروی این هژمونی است ولی بخش اعظم آن از آن قدرت اجتماعی است که ریشه اش در قدرت کاریزماتیک امام خمینی (ره) در بسیج توده های مردم نهفته بود.

شاهد این مدعاست. در چنین فضایی اسلامی کردن با ایثار و فداکاری کردن یکی تلقی می‌شد، لذا در این دوران فداکاری، اقشار اجتماعی جامعه یا با اسلامگرایان همدلی داشتند و یا در برابر آنها قرار نمی‌گرفتند و حداقل راه سکوت اختیار می‌کردند. طرد اقشار اجتماعی - و تکوین تدریجی جمعیت محذوف - از زمانی شکل آشکار پیدا کرد که جنگ پایان یافت و رهبر کاریزماتیک وفات کرد. در چنین شرایطی بخشی از اسلامگرایان، بدون توجه به نقشی که رهبری کاریزماتیک و جنگ در تکوین هژمونی نیرومند ایشان داشت، همچنان علاقه داشتند راهبرد اسلامی کردن سیاست و جامعه را - آن هم براساس یک قرائت رسمی از اسلام و بدون رعایت مقتضیات حکمرانی قانونی که در قانون اساسی پیش‌بینی شده است - دنبال کنند. آنها می‌پنداشتند که همان «اعتماد دینی» که در جریان انقلاب و جنگ از آن برخوردار بودند پس از جنگ نیز پستوانه کارشان خواهد بود. لذا کلیه افراد و اقشاری که با قرائت رسمی هژمونی اسلامگرایان برای اداره جامعه هماهنگ بودند «خودی» تلقی می‌شدند و افراد و اقشاری که با این قرائت رسمی هماهنگ نبودند «غیرخودی» به حساب می‌آمدند. بنابراین، یکی از پیامدهای ناخواسته راهبرد اسلامگرایان در اسلامی کردن سیاست و جامعه پس از جنگ تقویت جامعه‌ای طردکننده بود. از این رو، زمینه ظهور فعالیت‌های اصلاح طلبان مسلمان را، که حکایت از «جامعه‌دربگیرنده» می‌کند، باید در توجه آنها به همین وضعیت «طرد» پس از جنگ که تحت هژمونی اسلامگرایان به وجود آمد، جستجو کرد.^۱

اصلاح طلبان مسلمان چه کسانی‌اند و به چه دلیلی می‌توان گفت آنان به دنبال «جامعه‌دربگیرنده» هستند؟^۲ بخش چشمگیر و فعالی از این اصلاح طلبان مسلمان، آن جوانان انقلابی هستند که در دهه اول انقلاب تحت نفوذ اسلامگرایان بودند و

۱. چگونگی تکوین فرآیند هژمونی اسلامگرایان را در فصل چهارم و پنجم کتاب انقلاب و پس از آن مورد بررسی قرار داده‌ام.

۲. هم‌اکنون عرصه فعالیت اصلاح طلبان مسلمان طیف وسیعی را تشکیل می‌دهد. به عنوان نمونه، آنها را می‌توان در روزنامه‌ها، هفته‌نامه‌ها و ماهنامه‌ها و انتشارات مستقل، در میان آن دسته از گروه‌ها و جناح‌های سیاسی که به دوم‌خردادی و اصلاح طلب معروف‌اند، در عرصه فعالیت‌های فوق برنامه دانشجویان در بیش از دویست دانشگاه کشور، در میان استادان، دبیران و معلمان، در حوزه‌های کارشناسی دستگاه‌های دولتی، در حوزه‌های ادبی و سینمایی - و به طور کلی در حوزه‌های هنری - در میان نویسندگان و محققان و متقدان - و به طور کلی روشنفکران - دید.

پس از جنگ توسط «هژمونی مذهبی-سیاسی» اسلامگرایان به تدریج طرد شدند.^۱ اصلاح طلبان مسلمان پس از جنگ، به جای همراهی با رویکرد -و گفتمان- اسلامگرایان که پیامد آن طرد افشار اجتماعی است، رویکرد دیگری را دنبال کردند که «دربگیرنده» جمعیت محذوف جامعه بود. در رویکرد آنان برای حل و فصل نابسامانیهای اجتماعی -یا به قول اسلامگرایان، مبارزه با مظاهر فساد- فقط به رجوع به منبع دین و کارشناسان دینی اکتفا نمی شود، بلکه به منبع علوم تجربی -و شاخه های مختلف علوم انسانی- و کارشناسان امور غیردینی هم رجوع می شود و در این رجوع آنچه برای اصلاح طلبان اهمیت دارد «تفوق دلایل» -با توجه به توافقی که در عرصه عمومی درباره این دلایل وجود دارد- است نه موقعیت برتر کارشناسان اسلامی که در سلسله مراتب جامعه -و سیاست- قرار دارند. به بیان دیگر، اصلاح طلبان مسلمان به گزاره های مسلم اسلامی -مثل اعتقاد به خدای واحد، اعتقاد به پیامبری حضرت محمد(ص)، اعتقاد به حرمت زنا و...- ایمان، اعتقاد و اعتماد دارند اما این نوع اعتمادها را بدون دلیل، به گزاره ها -و راهبردها- بی تسری نمی دهند که اسلامگرایان برای درمان دردها و نابسامانیهای سیاسی-اجتماعی -که معمولاً با عنوان کلی «اسلامی کردن» بیان می کنند- توصیه می کنند.

این «دلیل محوری» تا آنجا جدی است که حتی اسلامگرایان با اتکا به اقتدار شخصیت های مذهبی نتوانسته اند اعتمادی را که در میان مسلمانان به گزاره های مسلم اسلامی هست به گزاره ها و راهبردهای سیاسی-اجتماعی خود منتقل کنند. از این رو، گسترش و تعمیق این رویکرد «دلیل محور» -نه شخصیت محور- در میان اصلاح طلبان مسلمان باعث شده راهبردهایی که آنها برای حل و فصل آسیب های سیاسی-اجتماعی پیشنهاد می کنند با راهبردهای «ساده و کلیشه ای» که اسلامگرایان به نام قرائتی خاص از اسلام بیان می کنند تفاوت های اساسی داشته باشد. در زیر به دو نمونه آشکار از این تفاوت در قلمرو حکومت و عرصه عمومی اشاره می شود.

نمونه اول، رویکرد اصلاح طلبان مسلمان نسبت به عملکرد حکومت در جامعه، «دربگیرنده» است نه «طر دکننده». از نظر آنان پیامد ناخواسته دینی کردن جامعه، اگر

۱. بخش دیگر هم کسانی هستند که از همان ابتدای پیروزی انقلاب در جریان چالش های استقرار جمهوری اسلامی طرد شدند اما در شرایط کاریزماتیک جامعه و فضای ابثاگرگی اسلامگرایان طرد آنان بازتاب وسیع اجتماعی نداشت.

آن‌طور که اسلامگرایان توقع دارند از طریق قوه قهریه حکومتی انجام شود، این است که افشاری از جامعه - خصوصاً آن جمعیتی که از لحاظ اجتماعی جابجا شده - در برابر ارزشها و احکام دینی مقاومت می‌کنند. لذا اصلاح طلبان مسلمان نسبت به عملکرد حکومت از سه جهت حساسیت دارند.

اول این که حکومت باید نسبت به همه شهروندان، صرف‌نظر از وابستگی مذهبی، قومی، طبقاتی و حزبی آنها، بی‌طرف باشد و براساس «قانون» عمل کند - قانونی که مخالف اصول اولیه حقوق بشر و قانون اساسی نباشد - نه براساس سلیقه شخصی یا گروهی خاص؛ زیرا شخصی شدن حکومت باعث می‌شود که حکومت به جای این که در جامعه «وفاق» ایجاد کند جامعه را به سوی چنددستگی و تنش ببرد و به روند «طرده» دامن بزند.^۱

حساسیت دوم در چگونگی حفظ پُستهای حکومتی توسط مسلمانان است. این حساسیت از آن نظر مهم است که برای اغلب اسلامگرایان، اسلامی بودن حکومت یعنی این که پُستهای حکومتی در اختیار خود آنها یا افراد مورد تأیید آنها باشد؛ لذا برای تضمین این وضع «حق ویژه‌هایی» را از طریق سازوکارهایی مثل نظارت استصوابی تعبیه کرده‌اند تا از طریق اعمال آنها حضور اسلامگرایان در پُستهای سیاسی تضمین شود. در برابر این رویکرد، رویکرد اصلاح طلبان مسلمان قرار دارد. آنها معتقدند تنها راه برای حفظ پُستهای سیاسی نزد مسلمانان - و حتی اسلامگرایان - پایبندی آنها به سازوکارهای دموکراتیک است. به این معنا که «مردم» از طریق مشارکت سیاسی، از طریق نظام چندحزبی - و رقابتی - و از طریق نظام انتخاباتی باید تعیین‌کننده اصلی پُستهای سیاسی باشند. اصلاح طلبان مسلمان، برخلاف اسلامگرایان، در پایبندی به سازوکارهای دموکراتیک تا آنجا پیش می‌روند که اگر مردم به آنان به هر دلیل رأی ندادند آماده‌اند حکومت را واگذار کنند؛ زیرا اگر فرآیند اشغال پُستهای حکومتی بدون رضایت مردم - یعنی بدون رعایت قواعد دموکراتیک - صورت گیرد در آن صورت حکومتگران مجبورند برای بقای خود به پشتیبانان خود «باج» بدهند و مخالفان خود را «طرده» کنند.

۱. قانون هم از نظر اصلاح طلبان مسلمان معادل شرع نیست، بلکه همان مصوباتی است که در نتیجه توافق نمایندگان مردم به وجود می‌آید. البته در فرآیند تکوین قانونگذاری «شرع» یکی از منابع تأثیرگذار است و بنا بر نص قانون اساسی قوانین نباید مخالف مسلمات اسلام باشد.

حساسیت سوم، مقایسه تأثیرگذاری نهادهای حکومتی با نهادهای مدنی برای گسترش ارزشها و احکام دینی است. اصلاح طلبان برخلاف اسلامگرایان معتقدند مؤثرترین راه برای گسترش ارزشهای دینی این است که آنان از طریق نهادهای مدنی عمل کنند؛ نهادهایی که به طور انتخابی توسط خود مردم و فارغ از قدرت حکومت تشکیل شده‌اند. لذا آنان برخلاف اسلامگرایان، در گسترش تبلیغات دینی «حکومت محور» نیستند بلکه «جامعه مدنی محور» هستند.

نمونه دوم، توجه اصلاح طلبان مسلمان به اهمیت «عرصه عمومی» است. آنچه برای تعداد زیادی از اسلامگرایان در عمل و نظر مهم است — حداقل برابر ادعا — این است که در قلمرو امور سیاسی-اجتماعی تابع نظر شخصیت‌های رسمی مذهبی باشند.^۱ آنها دغدغه پیامدهای ناخواسته و منفی این نوع عملکرد را برای کل جامعه ندارند. در صورتی که برای اصلاح طلبان مسلمان راهکارها و راهبردهایی که برای حل و فصل مسائل جامعه در نظر گرفته می‌شود باید نسبتی با «عرصه عمومی» داشته باشد؛ یعنی درباره آن راهکارها حداقلی از وفاق در میان صاحب نظران در آن عرصه وجود داشته باشد. «عرصه عمومی» در نزد اصلاح طلبان به فضایی گفته می‌شود که صاحب نظران هر فن — صرف نظر از وابستگیها و دلبستگیهای خود — بدون دغدغه و ترس از حکومت — و حتی ترس از گروههای سیاسی و اقشار بانفوذ اجتماعی — بتوانند نقدهای کارشناسانه و روشمندانه خود را از طریق چاپ مطالب یا شرکت در اجتماعات کارشناسی اعلام کنند. اصلاح طلبان حتی دامنه عملکرد «عرصه عمومی» را به بحثهای دینی هم گسترش می‌دهند و معتقدند تفسیرهای دینی هم باید در معرض نقد و ارزیابی کارشناسان دینی در «عرصه عمومی» قرار گیرد. اصلاح طلبان مخالف آن گرایش پاره‌ای از اسلامگرایان هستند که به جای اثبات صحت و سقم یک اندیشه دینی در عرصه عمومی، سعی می‌کنند صحت آن را از طریق اتصال آن به قدرت سیاسی به اعضای جامعه بقبولانند. بنابراین، برای اصلاح طلبان در قلمرو مسائل جامعه «وفاق و میزان آن» در عرصه عمومی اهمیت و مداخلیت دارد نه اقتدار شخصیت‌های مذهبی و سیاسی، زیرا در غیر این صورت تعقیب راهکاری که در

۱. یعنی به قول خودشان، گوش به فرمان علما؛ گرچه در مقام عمل منظورشان بعضی از علمای رسمی آن هم در بعضی مواقع است.

عرصه عمومی پایگاه ندارد با اتکا به قدرت سیاسی به روند «طرده» افراد و گروههای مخالف آن اندیشه کمک می‌کند.^۱

بنا بر آنچه گفته شد، تمام جوامع، حتی جوامع مدرن، با بحران و روندهای طرد اجتماعی روبرو هستند.^۲ اگر در جوامع غربی «هژمونی نولیبرالها» پیرامون اصل «شایسته‌سالاری» ممکن است جامعه را با روند طرد روبرو کند، در زمینه جامعه ایرانی این طرد می‌تواند ناشی از یکی از پیامدهای ناخواسته رویکرد «هژمونی اسلامگراها» حول اصل اسلامی کردن جامعه باشد که به تکوین پدیده‌ای به نام «جمعیت محذوف» - یا همان قشرهای طردشده - منجر شده است. در مقابل این رویکرد طرد، رویکرد «درببرگیرنده»ی اصلاح طلبان مسلمان است. دو شاهد جدی نیز ارزیابی این نوشته را مبنی بر این که اصلاح طلبان حاملان اندیشه «جامعه‌درببرگیرنده» هستند تأیید می‌کند: رخداد دوم خرداد ۱۳۷۶^۳ و رخداد ۲۹ بهمن.^۴

نظرسنجیها نشان می‌داد که در هر کدام از این انتخاباتها حدود پنجاه درصد افراد جامعه در انتخابات شرکت نمی‌کنند^۵ اما شعارها و برنامه اصلاح طلبان مسلمان که مبتنی بر راهبردهای درببرگیرنده - نه طردکننده - بود - مانند شعار ایران برای همه ایرانیان - باعث شد آن جمعیت محذوف در روزهای انتخابات به طور جدی وارد رقابت انتخاباتی شوند و برخلاف انتظار همه، حتی خود اصلاح طلبان، پیروزی چشمگیری را برای نمایندگان اصلاح طلب رقم بزنند. لذا این دو پیروزی را باید در رویکرد «درببرگیرنده» اصلاح طلبان، که اثر مستقیم بر جمعیت محذوف داشت، جستجو کرد.

عصر آزادگان، ۱۳۷۹/۱/۱۹

۱. نمونه دیگری از تفاوت اصلاح طلبان مسلمان و اسلامگرایان در این است که اصلاح طلبان آسیبهای اجتماعی جامعه را از طریق مقوله «دینداری و عدم دینداری» اعضای جامعه مورد تجزیه و تحلیل قرار نمی‌دهند، بلکه بخش اعظم این نابسامانها را ناشی از مقتضیات زندگی جدید - در نتیجه جابجایی کمی و کیفی جمعیت به خاطر اجرای برنامه‌های نوسازی - می‌دانند و لذا این آسیبها را از طریق کار کارشناسی مورد شناسایی و درمان قرار می‌دهند، نه این که این آنها را به بی‌دینان یا به توطئه خارجیان بی‌دین نسبت دهند.

۲. تقویت انسجام اجتماعی و کنترل روندهای طرد یکی از دغدغه‌های جدی جامعه‌شناسی است.

۳. انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری.

۴. انتخابات ششمین دوره مجلس شورای اسلامی.

۵. پنجاه درصدی که اقبال حذف شده را در میان آنان باید جستجو کرد.

ویران نمی‌کنیم، ما اصلاح‌گر هستیم

متن زیر سخنرانی نگارنده در کنفرانس برلین است. روز بعد که پلیس برلین نیروهای برانداز را از کنفرانس اخراج و امنیت آن‌را برقرار کرد قرار بود آقای اکبر گنجی در میزگرد «بررسی مطبوعات» شرکت کند. ایشان به دلیل شدت مریضی آنفلوآنزا نتوانست در کنفرانس شرکت کند. لذا بنا به پیشنهاد همراهان - آقای علوی تبار و خانم شرکت - قرار شد من به جای گنجی در این میزگرد شرکت کنم. قبل از شروع صحبت، آقای چنگیز پهلوان سخنرانی کردند. در سخنرانی ایشان چند نکته حساسیت‌برانگیز مطرح شد. یکی این‌که دوم خرداد، رخداد اصیل و پایداری نیست. دوم این‌که اصلاح‌طلبان مسلمان - امثال اکبر گنجی، علوی تبار و حمیدرضا جلالی‌پور - افرادی وابسته به حکومت‌اند و از رانت حکومت استفاده می‌کنند در صورتی که روشنفکران سکولار از حقوق خود محروم‌اند. سوم، اینها - این اصلاح‌طلبان مسلمان - دنبال نجات جمهوری اسلامی هستند و ما - یعنی آقای پهلوان - دنبال نجات ایران هستیم.

چهارم، جریان روشنفکری دینی جریان اصیلی نیست بلکه محصول تعارضات جامعه است و اصلاح دینی واقعی باید از درون خود حوزه شروع شود. پنجم، اصلاح‌طلبان مسلمان و نیروهای طرفدار حکومت، از سخنان امثال آقای پهلوان «گفتاربرداری» می‌کنند. روشنفکران دینی، سخنی و مطلبی که خود تولیدکننده آن باشند، ندارند.

سخنرانی زیر، ضمن این‌که به وضع مطبوعات اشاره دارد، اشاره‌هایی هم به سخنان آقای پهلوان دارد. متن زیر را نگارنده از روی شبکه اینترنت به دست آورده است. ظاهراً همه آن نکاتی که صریحاً در پاسخ به آقای پهلوان عنوان کرده‌ام در متن زیر نیامده است.

صحبت اصلی من دربارهٔ این بود که اصلاح‌طلبان مسلمان در پی تشکیل چه نوع جامعه‌ای هستند. این عنوان مقاله من بود که متأسفانه دیروز نتوانستم ارائه نمایم، ولی در روزنامه عصر آزادگان به چاپ رسیده است.^۱ امروز به من گفتند دربارهٔ مطبوعات صحبت کنم. البته قرار بود آقای گنجی به عنوان یکی از سخنرانان حضور داشته باشد، اما به دلیل کسالت ایشان بنا شد که من به جای ایشان در بحث شرکت کنم. من چند نکته را در این رابطه یادداشت کرده‌ام که خدمت شما ارائه می‌نمایم. در ابتدا باید بگویم که چون نیمهٔ خالی اوضاع کشور خیلی خوب منعکس می‌شود، من اینجا کوشش می‌نمایم در مورد نیمهٔ پر کشور و در رابطه با مسألهٔ مطبوعات صحبت کنم.

نکتهٔ اول این که روند مطبوعات پس از جنگ یک روند مثبت بود و در این دوره روزنامه‌های همشهری و سلام نمونه‌های برجستهٔ آن بودند. پس از دوم خرداد رشد مطبوعات روند فزاینده‌ای داشته است. الآن ۳۵ روزنامه در کشور داریم و تقریباً ۲ میلیون تیراژ تا حدودی متعلق به روزنامه‌های مستقل است. پدیدهٔ مراجعه به روزنامه، یعنی هم خرید و هم مراجعه، تقریباً پدیده‌ای قابل رؤیت در شهرهای بزرگ ایران است. ما امیدواریم که این روند بهبود پیدا کند.

سه سال پیش من در صحبتی به آقای شمس‌الواعظین گفتم: شما به آقای بهنود بگویید بهتر است خودشان روزنامه در بیاورند و خودشان سردبیر باشند، و مطالب خودشان را به جای این که در روزنامه‌های ما به چاپ برسانند بهتر است در روزنامه‌ای متعلق به خودشان به چاپ برسانند تا ما نیز بتوانیم با ایشان به رقابت پردازیم. این نظر ماست. البته امیدوارم این نکته را آقای پهلوان گفتاربرداری قلمداد نمایند.^۲ چون ما معتقدیم اگر اصلاح‌طلبان مسلمان حرفی برای گفتن دارند این را باید در یک روند رقابت دموکراتیک ارائه نمایند و واقعاً ما به این اصل معتقد بوده و آن را در روزنامهٔ خود نیز تبلیغ می‌کنیم. به نظر من هم قدرت خوب است و هم ثروت. هم منزلت خوب است و هم اطلاعات. ولی به شرط این که به روش

۱. برای آگاهی نگاه کنید به: مقاله «اصلاح‌طلبان مسلمان حاملان "جامعهٔ دربرگیرنده" در زمینهٔ ایرانی آن»، ص ۲۸۳ همین کتاب.

۲. اشاره به انتقادات چنگیز پهلوان در همین جلسه به عنوان یک سخنران در رابطه با وضعیت مطبوعات در ایران امروز و عدم حضور مطبوعات کاملاً مستقل.

دموکراتیک و قانونی به دست آیند. ما این را در روزنامه خودمان تبلیغ می‌کنیم و تا آخر این راه نیز می‌رویم و حاضریم هزینه آن را نیز پرداخت کنیم.

نکته دوم ویژگی مطبوعات دوم‌خردادی است. این مطبوعات نهادهای مدنی محورند. یعنی بیشتر دوست دارند نهادهای مستقل از حکومت را تحت پوشش قرار دهند و بعد اخبار حکومت را؛ و حتی اخبار حکومت را در جهت پاسخگو کردن حکومت منعکس می‌کنند، و این ویژگی بارز آنهاست. یعنی دغدغه اصلی این دسته از مطبوعات پوشش خبری دادن به نهادهای مستقل از حکومت است.

نکته سوم این که همان‌طوری که برای یک جامعه مدرن نهادسازی دولت مهم است، حزب‌سازی نیز مهم است. متأسفانه احزاب در ایران هنوز در سطح گرایشهای سیاسی هستند، لذا باری در این رابطه بر دوش مطبوعات است. یعنی یکی از ویژگیهای این مطبوعات این است که بار گروهها و احزاب سیاسی را نیز باید حمل کنند.

نکته چهارم این که کوشش مطبوعات دوم‌خردادی مصروف این است که به جای این که ابزاری برای گروههای سیاسی بشوند، در این جهت حرکت می‌کنند که ابزاری بشوند جهت عرصه عمومی. منظور من از عرصه عمومی بخشی از جامعه مدنی است که در آن همه آدمها، از خبرنگار تا صاحب‌نظر تا یک استاد دانشگاه تا یک شهروند عادی، بتوانند حرفشان را بزنند و آن کس که نقدی دارد بتواند نقدش را بکند و زندگی و موقعیت او پنهان نباشد و البته زندگی او هم در خطر قرار نگیرد. مطبوعات دوم‌خردادی تمایل دارند تا ابزاری در این عرصه باشند. من فکر می‌کنم در حال حاضر این عرصه، عرصه کاملی در ایران امروز نیست؛ گرچه جوانه‌هایی زده است و می‌شود آن را دید.

نکته بعدی این است که جنبش دوم‌خرداد واقعاً اصلاحی و مدنی است و روشها در این جنبش مهم است. به نظر من علامت آن هم همین مطبوعات است که در جنبش تولید کلمه می‌کند و کار دیگری انجام نمی‌دهد. یعنی گروه زیرزمینی نمی‌سازد و مدام سعی دارد تا همه چیز را بالا بیاورد. البته این امر باید خیلی وسیع‌تر و گسترده‌تر بشود، ولی جنس آن از این نوع که توضیح دادم می‌باشد. علامت جنبش

مدنی ایران را می‌توان از روی مطبوعات آن مشاهده کرد و برای همین هم مخالفان جنبش مدنی ما، امروز فشار اصلی خود را بر مطبوعات وارد می‌آورند.

نکته بعدی که از نظر من حائز اهمیت می‌باشد این است که به رغم نقش تأثیرگذار و بعضاً تعیین‌کننده و تغییردهنده‌ای که مطبوعات دارند، با آن مخالفت زیادی صورت می‌گیرد. باید متذکر شوم که در همین رابطه و نیز در رابطه با نقش مطبوعات دو حادثه مهم به وقوع پیوست که یکی همان روزنامه سلام بود. ظهور روزنامه سلام در آن موقع حادثه بزرگی بود. یعنی این حادثه در آن زمان پیروزی رسانه‌های کوچک بر رسانه‌های بزرگی مثل صدا و سیما بوده است. بالاخره رئیس‌جمهور نیز عوض شد و قوه اجرایی مشمول برخی تغییرات واقع گشت.

دوم، تلاش می‌شود مخالفتی که با مطبوعات صورت می‌گرفت و می‌گیرد از کانال قانون صورت گیرد و قانونی باشد. یعنی از طریق برخورد قوه قضائیه، که تحت نفوذ محافظه‌کاران بود، کوشش می‌شد تا شکل و ظاهر قانونی این برخورد رعایت شود. به نظر من در این مدت ادبیات مردم در این رابطه تغییر کرده است؛ این که وکیل چیست، قاضی چیست، حقوق فردی، حقوق جمعی، حقوق گروه‌ها، هیأت منصفه و دیگر موارد مربوط به شناخت حقوق گسترش زیادی یافته است. مثلاً از چهار مورد بستن روزنامه‌های ما فقط یک مورد، یعنی روزنامه توس که توسط دادگاه انقلاب بسته شد، کاملاً غیرقانونی بود، ولی در بقیه موارد کوشش شده بود تا در بقیه موارد شکل قانونی آن رعایت شود. به نظر من این فرآیند مثبتی است. فرآیند استقرار قانون که یکشنبه و با دعوا و مرافعه صورت نمی‌گیرد و من فکر می‌کنم راهش همین است که در بالا عنوان کردم. من اعتقاد دارم در کشور ما یک رقابت جدی جریان دارد، نه دعوا و مرافعه؛ اگرچه بعضی اوقات خونین هم می‌شود. این در همه جا اتفاق می‌افتد. مثلاً همین دیروز در اینجا اگر ماجرا ادامه پیدا می‌کرد همین‌طور می‌شد.^۱

اکنون قصد دارم از موانع مطبوعات دوم‌خردادی صحبت کنم. به نظر من موانع مطبوعات دوم‌خردادی اتفاقاً درونی است نه بیرونی.^۲ ما یک‌سری موانع درونی در رابطه با کارمان داریم که اصلاً ارتباطی با سیستم سیاسی ندارد. به نظر می‌رسد که ما

۱. اشاره به درگیریهای عده‌ای جهت برهم زدن کنفرانس در روز قبل.

۲. من به عنوان روزنامه‌داری که چهار روزنامه‌اش را تعطیل کرده‌اند سخن می‌گویم.

اصلاً نمی‌توانیم کار جمعی بکنیم. در صورتی که این کار روزنامه‌نگاری مستقل کاملاً جمعی و اجتماعی است نه سیاسی. به عنوان مثال، همین امروز در این کنفرانس تصمیم گرفته شد تا یک‌عده را که شلوغ می‌کردند به داخل سالن راه ندهند.^۱ این مورد کاملاً جمعی و اجتماعی بود و ارتباطی به مسائل سیاسی نداشت. یعنی همین حادثه در ایران نیز رخ می‌دهد. روند طرد در ایران فقط سیاسی نیست، بلکه اجتماعی است و به خود گروه‌ها و آدم‌ها هم ارتباط دارد. البته من قصد ندارم کاملاً آن‌را بشکافم؛ فقط می‌توانم بگویم که هر کدام از ما یک شاه هستیم. لذا به خاطر این مشکلات ما اصلاً در پی ویران‌سازی دولت نیستیم. این موضوع برایمان خیلی مهم است و ما خودمان این کار را نمی‌کنیم، یعنی ویران‌سازی دولت.

شما ببینید، ما در روزنامه عصر آزادگان، نسبت به روزنامه جامعه، مرتباً خط می‌شکستیم و به جلو می‌رفتیم. ولی الآن این کار را نمی‌کنیم. می‌دانید چرا؟ چون جامعه مدنی فقط در صورت حاکمیت یک دولت تحقق می‌یابد. اگر حاکمیت دولت نباشد و «انحصار در اعمال قدرت» آن هم نباشد — همان که ماکس وبر می‌گوید — نمی‌شود بحث جامعه مدنی و حقوق را به میان آورد؛ مثلاً آقای پهلوان نمی‌تواند حرف‌هایش را بزند.^۲ ما اصلاً ویران نمی‌کنیم. اصلاً خیلی اصلاحی هستیم. ما اصلاً دنبال این هستیم که دولت پاسخگو باشد و حکمرانی قانونی نهادینه بشود و به نام دین و انقلاب و جنگ حکمرانی قانونی مخدوش نشود. این مهمترین دغدغه ماست و خیلی هم آرام پیش می‌رویم. نه برای این‌که حالا دولت هر روز به ما فشار می‌آورد و کنترل می‌کند؛ بلکه به خاطر این‌که غیر از این نمی‌شود، وگرنه مجبور می‌شویم مانند همین جا یک‌عده را بیرون بیندازیم.

نکته آخر در رابطه با آینده مطبوعات است. به نظر من باید ثبات این مطبوعات بیشتر شود. الآن ثبات آن کم است و مقداری نگرانی در این رابطه وجود دارد. امیدوارم با تشکیل مجلس ششم و با تغییراتی که در قانون مطبوعات اتفاق می‌افتد ثبات آن بیشتر شود. ما امیدواریم آن موردی که آقای پهلوان عنوان کردند با کار کارشناسی برطرف بشود. یعنی این‌طور نباشد که یک‌عده بتوانند امتیاز بگیرند. البته

۱. اشاره به روش کارتی در روز آخر کنفرانس.

۲. اشاره به انتقادات چنگیز پهلوان به عنوان سخنران در همین بحث.

این‌طور هم که آقای پهلوان گفتند من قبول ندارم. ایشان هم می‌توانند، تا یک وضع ایده‌آل که مسأله امتیاز روزنامه‌ها مرتفع شود، مثل ما پس از تعطیلی روزنامه جامعه با همکاری سایر کسانی که امتیاز روزنامه دارند، روزنامه منتشر کنند. تازه گئورک زیمل - از بنیانگذاران جامعه‌شناسی - حرف زیبایی دارد؛ او می‌گوید: چرا گروه‌هایی که هم‌گروه هستند وقتی همدیگر را تسویه می‌کنند بسیار شدیدتر این کار را انجام می‌دهند؟ وقتی که در داخل به هم حمله می‌کنند تسویه شدیدتری صورت می‌گیرد. یعنی اگر قرار باشد خودیها همدیگر را بزنند شدیدتر می‌زنند. شما می‌گویید ما خودی هستیم پس ما شدیدتر زیر فشار هستیم. در زندان بازجویی به من می‌گفت: کاش تو لائیک بودی!^۱ این خیلی مسأله مهمی است. شما فکر نکنید آقای گنجی هر روز در خیابان لاله‌زار قدم می‌زند. ایشان چهار سال است که در وحشت به سر می‌برد؛ مثل خیل‌های دیگر. من تعجب کردم که اینجا به ما حمله می‌کنند و فحش می‌دهند؛ گرچه در ابتدا و اواسط و آخر کار پلیس اوضاع را کنترل می‌کند. بعد آقای پهلوان به سمینار انتقاد می‌کند که اینجا هم شهروند درجه یک و درجه دو وجود دارد! دیروز به آقای عزت‌الله سبحانی فحش دادند؛ حالا ما که پاسدار مزدور نام می‌گیریم هیچ! به آقای اشکوری فحش دادند. آقای اشکوری بیست سال در مملکت زحمت کشیده و حتی یک فرش نیز از جمهوری اسلامی نگرفته است. من در ایران بیش از صد جلسه در دانشگاه و غیره جهت سخنرانی رفته‌ام. در آنجا ما از نیمه پر لیوان حرف نمی‌زنیم بلکه از نیمه خالی آن صحبت می‌کنیم و همه چیز را نقد می‌کنیم و انصار حزب‌الله هم جهت برهم زدن سخنرانی می‌آیند و یک مقدار به هم می‌زنند، ولی وقتی که پنج دقیقه به آنها وقت حرف زدن می‌دهی مسأله تمام می‌شود. در صورتی که اینها در اینجا هیچ‌گونه قدرتی ندارند ولی همه را معطل کرده‌اند. اگر قدرت داشتند چه بلایی سر جامعه می‌آوردند! من و خیلی از باتجربه‌هایی که هستند تعجب کردیم که چطور همین‌طور افراد را راه دادند تا هر کس از آنها دلش می‌خواهد بیاید و هر چه دلش می‌خواهد به ما بگوید. شما هم همین‌طور فقط نگاه کردید.^۲

۱. چون مذهبها نفوذ کلام دارند، و بازجو از این مسأله ناراحت بود.

۲. اشاره به این‌که توسط مسؤولان کنفرانس به تعدادی از نمایندگان افراد برانداز که خواهان برهم زدن کنفرانس بودند اجازه صحبت از تریبون سخنرانان داده شد.

من باید نکته‌ای را متذکر شوم. آقای پهلوان گفتند جنبش مدنی قهرمانهای خودش را دارد. باید بگوییم که از نظر ما جنبش مدنی اصلاً قهرمان ندارد و اصلاً دیگر قرار نیست که جنبش مدنی قهرمان داشته باشد. باید خدمتان عرض کنم، من انسان متوسطی هستم. یک روز ما را به زندان اوین بردند و معروف شدیم. اصلاً قرار نیست که کسی قهرمان شود. وقتی روزنامه‌های ما را بستند دوستان و آشنایان به ما زنگ می‌زدند و می‌پرسیدند که ما چه کار کنیم. من در جواب می‌گفتم قرار نیست که کسی کار خاصی انجام دهد. همین‌که روزنامه‌هایمان را می‌خوانید کار قهرمانانه‌ای می‌کنید. آقای هاشمی رفسنجانی نفر دوم مملکت بود و خیل‌ها می‌گفتند که ایشان را باید با یک انقلاب جابجا کرد. ولی آقای گنجی با ایشان بحث و گفتگو کرد. در صورتی که من و خیلی از دوستان نیز با آن حرف‌ها موافق نبودیم. ولی اصلاحات یعنی همین که ایشان نفر دوم باشد، قدرتمند باشد و مردم به ایشان رأی کافی ندهند و ایشان نفر سی‌ام شود.

من از گفته‌های آقای پهلوان تعجب می‌کنم. الآن بالاخره جرم و گناه ما از نظر ایشان چیست؟ آیا ویژگی‌های مثبت یک جریان دلیل بر محکومیت آن است؟ این آقای حجابیان در حدود هفتصد صفحه مطلب نوشته است؛ همچنین آقای علوی تبار و خود من در مورد این مسائل مطلب نوشته‌ایم، ولی حتی یک مفهوم از شما قرض نگرفته‌ایم. لذا چرا ما را به «گفتاربرداری» متهم می‌کنید؟ البته ما به همه اساتید خود مدیون هستیم. اگر شما راست می‌گویید باید مفاهیم خودتان را در مطالب ما نشان دهید. آقای پهلوان، به من هم اجازه تدریس در دانشگاه ندادند، در صورتی که سه شهید نیز در پرونده خانواده‌ام دارم. ولی عزا نگرفتم. اصلاً جنبش مدنی همین است که آرام به پیش برود. اگر طلبکار شویم می‌شود انقلابی. اگر ما به جنبش اصلاحی پایبند هستیم این کار لوازم خودش را دارد. مهمترین لوازم این است که همه برابرند. دیگر هیچ‌کس قهرمان نیست. من مفهومی در بحث‌های آقای سروش، حجابیان و علوی تبار نمی‌بینم که از آقای پهلوان گفتاربرداری کرده باشند. ایشان می‌توانند یک تحلیل محتوایی ارائه کنند و بگویند اینها مطالب من است که شما گفتاربرداری کردید. من تعهد می‌کنم که همه این مطلب را در عصر آزادگان چاپ کنم. ما الآن قصد نداریم حرف‌های تند در روزنامه خودمان بزنیم. ما دنبال حرف‌های

کیفی و پرمحتوا هستیم و برایمان اصلاً مهم نیست که چه کسی آن را می‌نویسد. البته یک محدودیت داریم و آن هم این است که در مورد کسانی که در خارج از کشور مشهور هستند و اسمشان با مسائل انقلاب پیوند دارد یک سری ملاحظه داریم. دیگر حرفی ندارم، و با تشکر از همگی شما.

ایران، ۱۳۷۹/۲/۱۷

مصاحبه با هفته‌نامه خلیج فارس درباره کنفرانس برلین

مصاحبه زیر در فضایی انجام شد که چند ویژگی داشت. با پخش فیلم «مونترژشده» کنفرانس برلین، که اصلاح‌طلبان مسلمان را با رقاصه‌ها نشان می‌داد، افکار عمومی اقشار مذهبی جامعه «مسأله‌دار» شده بود. نگارنده را دادگاه انقلاب به اتهام شرکت در کنفرانس برلین احضار کرده بود و روزنامه‌ها هم که ما در آن می‌توانستیم از خود دفاع کنیم توقیف شده بودند. در چنین گیروداری هفته‌نامه خلیج فارس که به جناح راست نزدیک بود و مدیرمسئول آن از کارکنان سرویس سیاسی صدا و سیماست، پیشنهاد یک گفتگوی تلفنی را داد، که با لحن تند در این گفتگو شرکت کردم. البته نمی‌دانم این گفتگو را چاپ کرد یا نه؟

□ همان‌گونه که استحضار دارید فیلمی از شبکه سراسری سیمای جمهوری اسلامی پخش شد که بازتابهای مختلفی را در محافل به دنبال داشت. از آنجا که شما خود از شرکت‌کنندگان در این کنفرانس بودید پخش این فیلم را چگونه دیدید؟

○ پخش این فیلم بسیار غیرمنصفانه بود و بیشتر برای القای این نکته بود که اصلاح‌طلبها - که مسلمان هم هستند - دین ندارند، بی‌بند و بارند و مثل همان رقاصه هستند؛ در صورتی که ما مسلمان هستیم. در آنجا از انقلاب، جمهوری اسلامی و سپاه دفاع کردیم و ضدانقلاب در آنجا به ما حمله کرد، ناسزا گفت و حتی اگر مأموران امنیتی نبودند ما را می‌کشتند. متأسفانه صدا و سیما در این برنامه نشان

داد که آماده است تا رقص رقاصه‌ای را که نیروی برانداز آن را علیه جمهوری اسلامی به کار گرفت، علیه بچه مسلمانهایی که در این سمینار شرکت کرده‌اند به کار گیرد.

□ به نظر شما انگیزه پخش این فیلم چیست؟ چرا صدا و سیما با چنین هدفی دست به این اقدام می‌زند؟

○ به نظر من انگیزه‌ها برمی‌گردد به نتایج انتخابات؛ لذا بهترین سوژه برای این تندروها همین سوژه‌هاست. آنها با استفاده از تریبونی که در اختیار دارند می‌خواهند با به راه انداختن یک امر خلاف عفت عمومی اصلاح طلبها را مقصر معرفی کنند. صدا و سیما که این فیلم را پخش کرد هیچ‌گاه به کسانی که در سمینار علیه جمهوری اسلامی در حال شعار دادن بودند اشاره‌ای نکرد که اینها منافق، یا کمونیست هستند. حمله خود را به بچه مسلمانهایی معطوف کرد که در آن سمینار بوده‌اند.

البته من فکر می‌کنم تندروها در صدا و سیما با پخش این فیلم دنبال خیلی چیزها بودند و فعلاً توانستند برای بستن هجده روزنامه زمینه‌سازی بکنند. آنها انتظار داشتند که در قم و مشهد و کانونهای مذهبی واکنش بیشتری را علیه اصلاح طلبان مشاهده کنند، ولی من فکر می‌کنم به مقصد خود نرسیدند. پیام این برنامه و تفسیرهای بعدی صدا و سیما این بود که اصلاح طلبها و کسانی که در سمینارهای بین‌المللی شرکت می‌کنند، افرادی هستند بی‌بند و بار؛ آدمهایی هستند بی‌غیرت که وقتی علیه جمهوری اسلامی شعار می‌دهند چیزی نمی‌گویند؛ که این ادعای آنها صحیح نیست. بیست سال است که ضدانقلاب در خارج از کشور ناسزا می‌گوید و بیست سال است که مسؤولان جمهوری اسلامی در سفرهای خارجی خود از آنها ناسزا می‌شنوند. در آخرین سفر آقای خاتمی به فرانسه کلی به ایشان جسارت کردند. صدا و سیما از این موارد آرشیوهای متعدد دارد ولی استفاده نمی‌کند. در مسابقات فوتبال بعضی ایرانیها در این مسابقات سکسی ظاهر شدند! همین منافقین لباسهای ویژه‌ای که عکس مریم رجوی روی آن بود پوشیده بودند. آیا تیم فوتبال جمهوری اسلامی ایران بازی را ترک کرد؟ پس چرا آنها را نشان نمی‌دهند؟ چون آن تصاویر به درد مقاصد گردانندگان صدا و سیما نمی‌خورد. آنها تصاویر آن رقاصه را نشان می‌دهند تا بچه مسلمانها را به نام اصلاح طلب بکوبند. این دنیا که هیچ، آن دنیا شکوائیه نزد حضرت حق خواهیم برد.

□ آقای جلالی پور، این گونه که شما کار را به آخرت واگذار می کنید نشان می دهد که از فعالیت و حرکت در مسیر اصلاحات ناامید شده اید!

○ نخیر، ناامید نشده ایم، بلکه بحث من عملکرد زشت و غیراخلاقی تیم تندرو صدا و سیماست. صدا و سیما که با بودجه این مردم اداره می شود علیه شهروندان و اصلاح طلبان مسلمان ناسزا می گوید. ناسزاگویی از این بدتر می شود؟ در آن سمینار من سخنرانی کردم و در پرسش و پاسخ شرکت کردم. در آنجا نیروهای برانداز به من ناسزا گفتند ولی تلویزیون تصویر مرا نشان می دهد که یک زن رقاصه را تماشا می کنم. در آن سمینار اصلاً من آن رقاصه را ندیدم.^۱

□ یکی از مواردی که اکنون مطرح است حرفهایی است که در سمینار از سوی بعضی از شرکت کنندگان مدعو مطرح شد. نظر شما در این باره چیست؟

○ در آن سمینار من نه به عنوان نماینده جبهه دوم خرداد و نه حتی به عنوان نماینده روزنامه خودم شرکت داشتم. من به عنوان حمیدرضا جلالی پور در آن سمینار شرکت کردم. مقاله دادم و سخنرانی کردم و در سؤال و جواب شرکت کردم و پاسخگوی حرفهای خودم هم هستم. دیگران هم خود پاسخگوی حرفهایشان خواهند بود.^۲ آنجا به محض آن که بی احترامی به نظام جمهوری اسلامی کردند سمینار را ترک کردیم و تا آنها را بیرون نکردند و امنیت برقرار نشد برنگشتیم. بعد هم از حرفهایمان دفاع کردیم. نکته مهم این است که آنها در سمینار می گفتند شما اصلاحات را در درون جمهوری اسلامی می خواهید و لذا جلالی پور، گنجی و علوی تبار و بقیه اصلاح طلبان مسلمان، مزدوران جمهوری اسلامی هستند. اینجا هم کسانی که این فیلم را تهیه کردند می خواستند بگویند که در جمهوری اسلامی از اصلاح خبری نیست. می خواستند بگویند اصلاح طلبها طرفدار رقاصها هستند. به عبارتی، هر دو یک چیز می گفتند.

□ همان طور که استحضار دارید از سوی قوه قضائیه حکم توقیف هجده نشریه صادر شد که در نوع خود حرکتی بی سابقه بود. به نظر شما چنین حرکاتی با چه هدفی صورت می پذیرد؟

۱. من ندیدم که آن پدر سوخته کجا می رقصید. در آن سمینار دوهزار نفر شرکت کرده بودند.

۲. مقاله من در روزنامه عصر آزادگان ۱۳۷۹/۱/۱۹ چاپ شد.

○ یک تیم تندرو در قوه قضائیه هست که دست به چنین کاری زد و حکمهایی هم که داده شد عین هم بود. به طور مثال توجه نکرده‌اند که پیام آزادی ده روز است منتشر نمی‌شود و تعطیل است، یا در مورد حکم توقیف صبح امروز نه رئیس قوه قضائیه و نه معاون وی و رئیس دادگستری هیچ یک خبر نداشته‌اند. این نشان می‌دهد تیمی که این حکمها را در قوه قضائیه داده است با کسانی که فیلم برلین را تهیه کرده‌اند زیاد از یکدیگر فاصله ندارند.

□ به نظر شما چه رابطه‌ای بین توقیف نشریات و مرحله دوم انتخابات مجلس ششم می‌تواند وجود داشته باشد؟

○ بعد از انتخابات ۲۹ بهمن یک عده علاقه ندارند که نتایج انتخابات را قبول کنند. البته مستقیم نمی‌گویند، ولی شرایط ایجاد می‌کنند تا بتوانند یک‌روزی این را بگویند. در یک سطح، عده‌ای نگران می‌شوند و می‌آیند حجابیان را ترور می‌کنند؛ در سطح دیگر، کسان دیگری ناراحت می‌شوند، و این فیلم را برای استفاده‌های بعدی‌اش پخش می‌کنند.

□ به نظر شما این روند تا کی ادامه خواهد داشت؟

○ این روند تا تشکیل مجلس ششم بیشتر ادامه پیدا نخواهد کرد. به نظر من در میان محافظه کاران و جناح راست آدمهای عاقل زیاد است. آنها به این تندروها اجازه نخواهند داد که هر کاری بکنند. چون این تندروها می‌خواهند کشور را به هم بریزند. لذا قبل از انتخابات تندروها در محاق بودند. عقلای محافظه کار بعد از نتایج انتخابات که برایشان هم تلخ بود کمی گیج شده‌اند و لذا تندروها از گنجی اینها استفاده کردند و زمینه مناسب را به دست آوردند؛ یکی از حرکتها، فیلم کنفرانس برلین بود که از سیما پخش شد. یعنی آماده شدند تا رقاصه نیروی برانداز را علیه بچه مسلمانها به کار گیرند. البته پیامدهای این حرکت در آینده مشخص خواهد شد. یکی از پیامدها این است که صدا و سیما به منافع ملی این کشور لطمه زد. در جامعه‌ای که ساخت جمعیتی آن جوان است خواست نشان بدهد که با «سیکس» هم می‌شود اعتراض کرد. عملی از این روشن تر علیه جمهوری اسلامی نیست. ما این حرفها را گذاشته‌ایم تا در دادگاه مطرح کنیم. به نظر شما کسی که بخواهد با جمهوری اسلامی مخالفت کند چه کار بایستی می‌کرد که این فیلم نکرد؟ در جامعه‌ای که

این همه نابهنجاری اجتماعی وجود دارد این فیلم ناخودآگاه به مخاطب جوان خود که این روزها هم از آداب دینی به خاطر سیاستهای غلط تندروهای مذهبی فاصله گرفته نشان داد که با لباس درآوردن هم می توان اعتراض کرد. این خیلی وحشتناک است ولی این تندروها آن را در صدا و سیما پخش کردند. تأسف این که این حرکت هم با عنوان اسلام انجام می گیرد.

□ از اخبار شنیده شده که تعدادی از دانشجویان در اعتراض به توقیف نشریات دست به تجمع و اعتراض زده اند. به نظر شما آیا احتمال وقوع حادثه ای مشابه تیرماه ۱۳۷۸ وجود دارد؟

○ خیر، چون اصلاح طلبها روز پیروزیشان را طی کرده اند. روز پیروزی آنها ۲۹ بهمن بود که در انتخابات پیروز شدند. تندروها می خواهند این پیروزی را به هم بزنند. یقیناً روز هفتم خرداد خواهد رسید و مجلس ششم تشکیل خواهد شد. کاری که اصلاح طلبان می خواستند انجام بدهند انجام دادند و اصولاً اصلاحات یعنی همین. من فکر می کنم در روزهای آینده از ناحیه طرفداران آقای خاتمی و دوم خرداد همه حرکتها قانونی خواهد بود.

□ پس شما فکر می کنید که بزودی توقیف از نشریات برداشته خواهد شد.

○ راهی غیر از این نیست. همه چیز باید عادی شود. این وقایع با پخش فیلم برلین شروع شد و هدف آنها تحریک احساسات مذهبی برای بعضی مقاصد سیاسی بود. آنهایی که این حرکت را به راه انداختند پیش بینی چیز وسیع تری داشتند که انجام نشد. بعدها دود آن در چشم خودشان خواهد رفت. با نمایش رقص که نمی توان از ارزشها دفاع کرد!

□ به عنوان آخرین سؤال، به نظر شما آیا انتخابات در تهران ابطال خواهد شد و یا تشکیل مجلس به تعویق خواهد افتاد؟

○ طبق اطلاعیه شورای نگهبان تشکیل مجلس قطعی است. در مورد انتخابات تهران هم بعید می دانم که باطل شود، چون فرقی نخواهد کرد. به فرض هم که لغو شود، دوباره مردم رأی خواهند داد.

پخش فیلم گزینش شده کنفرانس برلین از صدا و سیما و پیامدهایش در افکار عمومی گفتگوی ژیل بنی یعقوب با حمیدرضا جلایی پور

پس از طوفانی که «تندروها» از طریق پخش گزیده کنفرانس برلین آغاز کردند خانم بنی یعقوب از روزنامه صبح امروز مصاحبه مفصلی را با نگارنده درباره این کنفرانس و زوایای مختلف آن - که به نحوی حکایت از وضع افکار عمومی در آن روزها می کرد - انجام داد. متأسفانه در موجی که برای بستن هجده روزنامه به راه افتاد، این روزنامه نیز پس از توقیف روزنامه عصر آزادگان توقیف شد و این مصاحبه فرصت چاپ نیافت.

□ بنیاد هاینریش بُل که میزبان شما در کنفرانس برلین بود، زیرمجموعه حزب سبز است و حزب سبز روابط خوبی با اسرائیلیها دارد و در طول بیست سال مواضع زیادی را علیه جمهوری اسلامی ایران اتخاذ کرده. آیا وقتی شما از سوی آن بنیاد دعوت شدید می دانستید آنها چنین مواضعی دارند؟ ثانیاً، چرا دعوت آنها را پذیرفتید؟

○ من مایلیم پاسخ به سؤال شما را از اینجا شروع کنم که وقتی دعوتنامه به دستم رسید تصوّراتی باعث شد تا من آن دعوت را بپذیرم و به آن سفر بروم. اولاً، وقتی از اهل فرهنگ تحقیق کردم، به من گفتند بنیاد هاینریش بُل یک مؤسسه فرهنگی و دارای اعتبار جهانی است.

ثانیاً، متوجه شدم هدف کنفرانس برلین اصولاً «گفتگو» است.

ثالثاً، تعدادی از اصلاح طلبان مسلمان هم، مثل آقایان علوی تبار، گنجی، سبحانی،

اشکوری و خانمها کدیور و شرکت، تصمیم به حضور در آن کنفرانس گرفته بودند. روزهای قبل از سفر هم این قدر فهمیده بودم که حزب سبز اکنون حاکمیت دولت را به دست آورده و دولت آلمان مایل است روابط خود را با ایران گسترش دهد، لذا نیاز به این دارد که افکار عمومی را آماده و توجیه کند. زیرا حزب سبز قبل از حاکم شدن، علیه جمهوری اسلامی و نقض حقوق بشر در آن موضع می گرفت و حالا برای برقراری رابطه با ایران با افکار عمومی آلمان مشکل دارد. بنابراین ناگزیرند این وضع افکار عمومی را تغییر دهند تا آنها بتوانند در راه توسعه روابط با ایران حرکت کنند. رخدادهای دوم خرداد و ۲۹ بهمن کار آنها را راحت تر کرده بود؛ یعنی می خواستند به مردمشان بگویند شرایط در ایران تغییر کرده و تحولات مثبتی به وجود آمده است. من این چیزها را قبل از رفتن فهمیده بودم. لذا تصمیم گرفتم که شرکت کنم. چون احساس می کردم این کنفرانس به توسعه روابط دو کشور کمک می کند، با حضور در آن مشکلی احساس نمی کردم. اما این که حزب سبز حزبی است که مواضع تندی علیه ایران داشته؛ بله، درست است. ولی در گذشته این حزب بیرون حکومت بود و حالا که حکومت را به دست آورده به هر حال می خواهد کشور را اداره کند؛ بنابراین مجبور است عملکرد واقع بینانه تری داشته باشد. ضمناً، منابع اظهار نظر حزب سبز در این بیست ساله که در کشور آلمان در اقلیت و حاشیه سیاست بود سازمان مجاهدین خلق - موسوم به منافقین - و کمونیستهای برانداز بوده اند و حالا که حکومت را به دست آورده اند طبیعتاً کثرت منابع پیدا کرده اند، چون وزارت خارجه در دست آنهاست.

□ برداشت من از صحبت های شما این است که انگیزه شخصی تان برای شرکت در کنفرانس برلین کمک به گسترش روابط ایران و آلمان بوده است. برداشت من درست است؟

○ بله؛ هم کمک به روابط ایران و آلمان بوده و هم «گفتگو». من از گفتگو بدَم نمی آید. در زندان اوین هم که بودم گفتگو می کردم. بالاخره هر کسی یک حرفهایی دارد و نمی خواهد این حرفها را در بخش ناخودآگاه ذهنش نگه دارد. ضمن این که ما حرف محرمانه ای نداریم. حرفهای ما جنسش از جنس «آشکار» است. وقتی ما به صورت آشکار از «اصلاحات» دفاع می کنیم، در واقع یعنی این که از امکان

اصلاحات در جمهوری اسلامی دفاع می‌کنیم. اصلاح‌طلبی را که در خلأ نمی‌توانیم انجام بدهیم.

□ مهمترین انتقادهایی که در این مدت علیه شما انجام شده به دلیل حزب سبز و روابط حسنه‌اش با اسرائیل و همچنین مواضع تندش علیه ایران بوده است. آیا اهدافی که برشمردید، یعنی «کمک به توسعه روابط ایران و آلمان» و «انجام گفتگو»، ارزش آن را داشت که دعوت چنین حزبی را بپذیرید؟ امیدواریم دلایلتان را به طور مشخص برای مخاطبان ما توضیح بدهید.

○ ببینید! دعوت‌کننده ما بنیاد هاینریش بُل بوده نه حزب سبز.

□ اما بنیاد هاینریش بُل وابسته به حزب سبز است.

○ خب، درست است، و احتمالاً بنیاد هاینریش بُل برای برگزاری این کنفرانس با حزب سبز هماهنگ بوده است، اما بحث واقعاً مسأله دیگری است. اصلاً بحث واقعی مخالفان کنفرانس برلین بحث نزدیکی حزب سبز با اسرائیل نیست. ببینید، این سمینار مثل دهها سمینار دیگر برگزار شد و تمام شد. بحث اصلی این است که پس از ۲۹ بهمن و نتایج مهم انتخابات مجلس ششم، عده‌ای نمی‌خواهند تن به نتایج انتخابات مردم بدهند. عده‌ای جلو مطالبات مردم ایستاده‌اند. لذا برای این مخالفان، کنفرانس برلین وسیله‌ای شد که آن را علیه اصلاح‌طلبان به کار بردند.^۱

الآن سه ماه است که انتخابات انجام شده ولی نتیجه‌اش اعلام نمی‌شود. سعید حجاریان ترور شده است و دادگاهش را هم که دیدید. بحث برلین را مطرح کردند تا یک جوری بتوانند جلو تشکیل مجلس ششم را بگیرند. از مخالفت نیروهای برانداز و رفتارهای زشتی که علیه ما انجام داده‌اند استفاده می‌کنند تا اهداف خودشان را پیش ببرند. یعنی چندروزی با نمایش گزینش شده فیلم این کنفرانس باعث شدند موضوعهای دیگر مثل انتخابات، ترور حجاریان، دادگاه کوی دانشگاه و قتل‌های زنجیره‌ای تحت الشعاع قرار گیرد. لذا کسانی که فیلم کنفرانس برلین را نمایش دادند دنبال منافع جمهوری اسلامی ایران نبودند. کنفرانس برلین، چه ما به آن انتقاد داشته باشیم چه نداشته باشیم، تأثیر مثبتی روی افکار عمومی آلمان و رسانه‌های عمومی آنجا گذاشت. بسیاری از گروه‌های برانداز سالها در آنجا علیه جمهوری اسلامی

۱. درست مثل نشریه موج ولی با ابعاد وسیعتر.

ایران کار کرده‌اند. لذا آنجا افکار عمومی علیه ایران منفی شده بود و یکی از نتایج کنفرانس این بود که روی آن فضا تا حدی اثر گذاشت. حرفهای ما این تصویر را به افکار عمومی می‌داد که ایران کشوری است که به سوی قانون حرکت می‌کند و رفتارش قابل پیش‌بینی است و منتقدان هم در ایران در داخل کشور خود حرفهایشان را می‌زنند — و نیروهای برانداز در خارج از کشور حرفی برای زدن ندارند — ببینید! اصلاً دو حادثه است: یکی سمیناری که آنجا برگزار شد — و می‌توان آن را نقد هم کرد، ما که وکیل و وصی حزب سبز یا بنیاد هاینریش بل نیستیم — و دیگری استفاده یا سوء استفاده‌ای است که کارگردانان آن فیلم گزینش شده از اعمال ناشایست نیروهای برانداز نظام کردند. کسانی که این فیلم را نشان دادند اهداف خاص خود را دنبال می‌کنند. این را از یاد نبرید!

□ به این بخش که هدف از این جوسازیها چه بوده است خواهیم رسید. اما آقای جلایی‌پور! فعلاً سؤال من چیز دیگری است. بحق یا ناحق مواردی علیه شما و دیگر شرکت‌کنندگان در این کنفرانس مطرح شده است. یکی از موارد این بوده است که میزبان شما «صهیونیست» ها بوده‌اند. گفته می‌شود شما و دیگر دوستانتان با این که می‌دانستید میزبان شما صهیونیست هستند در آن کنفرانس شرکت کردید. من می‌خواهم بدانم شما چه پاسخی دارید.

○ من پاسخ شما را دادم. اولاً، میزبان ما بنیاد هاینریش بل بود، نه صهیونیستها. ببینید، شما اگر به یک یهودی هم بگویید صهیونیست ناراحت می‌شود. علاوه بر آن، آن بخش از حزب سبز نیز که اکنون دولت را به دست دارد، میزبان کنفرانس بود.

ثانیاً، ما در آنجا در بحثهایمان برای نمایندگان حزب سبز استدلال کردیم و به آنها گفتیم اگر شما می‌خواهید با ایران توسعه رابطه داشته باشید خوب است بدانید که ایران نمی‌خواهد با اسرائیل رابطه برقرار کند. آخر این چه منطق زوری است که شما توسعه روابط با آلمان را به ارتباط با اسرائیل مربوط می‌کنید؟ ایران یک کشور مستقل است و خودش در این مورد تصمیم می‌گیرد و نمی‌خواهد با اسرائیل رابطه داشته باشد. نماینده حزب سبز هم در پاسخ به ما گفت — حداقل جلو ما این طور گفت — که ما هم همین نظر را داریم و دنبال این نیستیم که این نظر را به ایران تحمیل کنیم که ایران حتماً باید با اسرائیل رابطه برقرار کند. ما حتی، اگر این فرض را هم بپذیریم که

حزب سبز گرایش صهیونیستی دارد، نمی‌توانیم برای مجاب کردن آلمانها با آنها مبارزه بکنیم، بلکه باید برایشان توضیح بدهیم و استدلال کنیم که شما نظرتان را نمی‌توانید به ما تحمیل کنید، چرا که ما یک کشور مستقل هستیم و برای برقراری ارتباط با کشورهای دیگر خودمان تصمیم می‌گیریم و ایران تصمیمش را گرفته و نمی‌خواهد با دولت اسرائیل که سرزمین فلسطینیها را اشغال کرده رابطه برقرار کند.

□ گفته می‌شود هدف اصلی حزب سبز از ترتیب این کنفرانس آمادگی افکار عمومی مردمش برای برقراری ارتباط با جمهوری اسلامی ایران بوده، چرا که آنها سالها علیه ایران موضعگیری کرده بودند و آنرا به دلایل مختلف، از جمله نقض حقوق بشر، محکوم کرده بودند، اما اینک که به قدرت رسیده‌اند و تصمیم به برقراری رابطه با ایران دارند ناگزیر باید افکار عمومی‌شان را توجیه کنند. آیا هدف واقعی برگزارکنندگان کنفرانس آمادگی و توجیه افکار عمومی آلمان بود؟

○ هدف آلمانها؟

□ بله، آلمانها. آیا هدف واقعی و اصلی آنها همین بود؟

○ بله، حداقل یکی از اهداف این بود. در بنیاد هاینریش بُل که خانه فرهنگیهای جهان است دائماً از این دیالوگها صورت می‌گیرد. [ایران هم سالانه دهها سمینار می‌گذارد و مسائل جهان اسلام و مسائل دنیای غرب و شرق را بررسی می‌کند]. این مؤسسه هم کارش برگزاری چنین کنفرانسهایی است. از نامش هم پیداست: «خانه فرهنگیهای جهان». خودشان می‌گویند از برگزاری چنین کنفرانسهایی قصد گفتگو دارند. حالا اگر بخواهیم اغراض سیاسی آنها را به صورت این سؤال مطرح کنیم که: «آنها با چه هدفی پول بلیت هواپیما و هزینه هتل ما را دادند؟» من فکر می‌کنم یکی از دلایلش همین باشد که شما در سؤالتان به آن اشاره کردید و من هم قبلاً گفتم و تحلیل اغلب کارشناسان سیاست خارجی هم همین است که حزب سبز بیست سال است سیاست تند و غلطی را نسبت به ایران اعمال کرده است؛ حالا که به حکومت رسیده می‌خواهد با ایران همکاری داشته باشد و روابط اقتصادی و صنعتی برقرار کند. لذا می‌خواهد افکار عمومی آلمان را برای پذیرش این روابط آماده کند. آنها مایلند آقای خاتمی به آلمان سفر کند. البته شما این نکته را هم به یاد داشته باشید، همانهایی که آن فیلم گزینش شده را نشان دادند اصلاً موفقیت‌های دولت خاتمی را در

عرصه سیاست خارجی برنمی تابند؛ یعنی همین گسترش رابطه با آلمان را هم برنمی تابند.

□ آقای جلالی پور! چرا اسامی دعوت شدگان تجانس زیادی با هم نداشت؟ از روشنفکران دینی داخل حاکمیت تا روشنفکران دینی و غیردینی خارج حاکمیت در میان مدعوین بودند. آنها چطور مدعوین خود را گزینش کردند؟ یعنی معیار آنها برای انتخاب این دعوت شدگان چه بود؟ شما اصلاً از آنها پرسیدید چرا ما را دعوت کرده اید؟ یا اصلاً خودتان به این موضوع فکر کردید؟

○ این سؤالی است که شما باید از مسؤولان بنیاد هاینریش بل پرسید. خوب، در یک کنفرانس که فقط هم عقیده ها را دعوت نمی کنند تا همگی قربان هم بروند! نکته دیگر این بود که اساساً ما با هویت جمعی در آن کنفرانس شرکت نکرده بودیم. یعنی من به عنوان نماینده یک روزنامه یا سخنگوی یک حزب نرفته بودم. من به عنوان حمیدرضا جلالی پور به آلمان سفر کرده بودم. عنوان سخنرانی ام هم همان بود که در روزنامه ها چاپ شده: «اصلاح طلبان مسلمان: حاملان جامعه دربرگیرنده». البته نیروهای برانداز نگذاشتند که سخنرانی ام برگزار شود، ولی بعد از کنفرانس آن مقاله در روزنامه عصر آزادگان چاپ شد. یعنی همه شرکت کنندگان با هویت شخصی شان به آلمان رفتند نه با هویت جمعی. اگر ما به عنوان نمایندگان دوم خرداد می رفتیم آن وقت می توانستند بگویند، جلالی پور! چرا رفتی و چه کسی به شما اجازه داد؟ بنابراین، هر کس مسؤول سخنان خودش بود. باز این نکته را هم باید بگویم، اسامی کسانی که از ایران در این کنفرانس شرکت کردند معلوم است: جلالی پور، علوی تبار و... و رودشان به ایران معلوم، خروجشان معلوم و عنوان سخنرانیهایشان هم معلوم است. هویت بنیاد هاینریش بل هم برای همگان معلوم است. آدرسش معلوم و مسؤولش هم معلوم است. [جالب این که آقای علی لاریجانی، مسؤول صدا و سیما، در صحبتهایشان گفته بودند این برنامه نیم ساعته که از کنفرانس برلین پخش شد یک برنامه «مستند» است. خب، اگر این یک فیلم مستند است، کارگردانش کیست؟ فیلمبردارش کیست و چه کسانی آنرا تهیه کردند؟ چه کسی لحظات و بخشهای مختلف این فیلم را کنار هم گذاشته است؟ شبکه چهار زیاد فیلم مستند نشان می دهد و معمولاً هم آنها را به زبان خارجی پخش می کند. من به آقای لاریجانی

توصیه می‌کنم که این فیلمهای مستند شبکه چهار را دوباره به تماشا بنشیند و ببیند در این فیلمها دهها اسم به عنوان عوامل اجرایی فیلم معرفی می‌شود. لذا همکاران ایشان چرا در تهیه این فیلم مستند و افتخارآمیز، اسامی خود را ننوشتند؟ آیا تهیه و ساخت این فیلم مستند، که بدون ذکر نام تهیه‌کنندگان بود، محفلی نبود؟! در این کنفرانس «نیروهای برانداز» علیه اصلاح‌طلبان مسلمان خیلی شعار دادند و هر کدام از ما در آنجا بیش از سی دقیقه سخنرانی داریم، ولی چرا صدا و سیما این بخشها را نشان نداد؟ حالا که آقای لاریجانی می‌گوید این فیلم مستند است، چرا سازندگان آن را معرفی نمی‌کند؟ [کنفرانس برلین هر چه بود، ولی در ویتترین برگزار شد و همه چیزش عیان بود.

□ بالاخره به این سؤال من پاسخ ندادید که بنیاد هاینریش بل به چه دلیل شما را به این کنفرانس دعوت کرده بود! وقتی می‌گویم شما، منظورم هم شخص شماست هم دیگر میهمانان کنفرانس. آقای علوی تبار - یکی از شرکت‌کنندگان در کنفرانس - در این باره گفته است که آنها چون می‌خواستند افکار عمومی خودشان را آماده کنند، سعی کرده بودند میهمانان خود را از میان تمام طیفها و گروههای اصلاح‌طلب انتخاب کنند تا به مردم خودشان بگویند ایران تغییر یافته و اینها هم اصلاح‌طلبان ایران هستند. به هر حال امیدوارم پاسخ روشنی به سؤال بدهید که به نظر خودتان بنیاد هاینریش بل چرا شما را به این کنفرانس دعوت کرد.

○ من پاسخ شما را گفتم. یا آنها واقعاً دنبال گفتگو بودند یا دنبال منافع ملی کشورشان، ما که وکیل وصی آنها نیستیم. ببینید! عنوان یکی از میزگردهای کنفرانس برلین «جامعه مدنی و مسلمانان اصلاح‌طلب» بود. به هر حال آنها می‌دانستند که من یا آقای علوی تبار جزو نیروها، نویسندگان و محققانی هستیم که ضمن بحث درباره جامعه مدنی هویت دینی هم داریم. یعنی من از این که یک مسلمانم هرگز شرمند نیستم. فکر می‌کنم علت دعوت من، آقایان علوی تبار، گنجی، سبحانی، اشکوری، افشاری و خانمها کدیور و شرکت به دلیل وجه اسلامی بودن و در عین حال اصلاح‌طلب بودن، بوده است. این بحثها برای غربیها جالب است، چون بیست سال است که رسانه‌های غربی تبلیغ کرده‌اند که حکومت مذهبی در ایران به معنای

حکومت روحانیان است، ولی از این طرف می‌بینند که همین حکومت مذهبی با نهادهای قانونی و دموکراتیک کار می‌کند و لذا یک موضوع جالبی در دنیای سیاست محسوب می‌شود و آنها می‌خواهند از آن سر در بیاورند. مثلاً همان‌طور که برای ما جالب است بدانیم در چین چطور «رشد اقتصادی» و «مدیریت سیاسی متمرکز» با هم جمع شده.

□ آقای جلالی پور! به نظر خودتان چرا صدا و سیما هیچ بخشی از سخنرانی شما را پخش نکرد؟ سؤال دیگر این است که مهمترین حرف شما در آن کنفرانس چه بود؟ نکته دیگر این که تلویزیون تصویری را از شما نشان داد که به نظر می‌رسید شما به رقص آن خانم خیره شده‌اید. خودتان برای ما بگویید داستان از چه قرار بود.

○ حرف مهم من در آن کنفرانس در ضمن همان مقاله‌ام آمده بود. در آن مقاله گفته بودم اصلاح‌طلبان مسلمان به دنبال جامعه‌ای «دربرگیرنده» هستند نه جامعه «طرزکننده»، که نیروهای برانداز نگذاشتند آن مقاله را در کنفرانس ارائه بدهم ولی در عصر آزادگان چاپ شد.^۱ اما روز بعد که نیروهای برانداز را از کنفرانس اخراج کردند و کنفرانس امن شد، من در حدود سی و پنج دقیقه به بحثها و انتقاداتی که علیه ما مطرح شد جواب دادم.^۲ اما این که چرا صدا و سیما سخنرانی من و این بحثها را پخش نکرد، به هدف صدا و سیما از تهیه و پخش فیلم کنفرانس برلین مربوط می‌شود، که برایتان گفتم. آنها این برنامه را تهیه کرده بودند تا بگویند این اصلاح‌طلبان یک مشت بی‌بند و بارند و با یک مشت رقاصه‌همنشین هستند. در واقع این فیلم را به نوعی برای تضعیف و تخریب جریان اصلاح‌طلبی، بویژه برای تخریب چهره اصلاح‌طلبان مسلمان به کار گرفتند؛ آن هم نه به شیوه معمولی، بلکه در واقع با این فیلم می‌خواستند جریان مسلمان اصلاح‌طلب را با خوراک‌ی که نیروهای برانداز تهیه کرده بودند از دم تیغ بگذرانند. به همین دلیل در آن برنامه نیم‌ساعته صحبت‌های من یا صحبت‌های خانم کدیور را پخش نکردند. خانم کدیور بیست و پنج دقیقه سخنرانی

۱. بنگرید به مقاله «اصلاح‌طلبان مسلمان؛ حاملان جامعه دربرگیرنده» در همین کتاب.

۲. این سخنرانی هم تحت عنوان «ویران نمی‌کنیم، ما اصلاحگر هستیم» در همین بخش کتاب آمده است.

کرد و سی تا چهل دقیقه هم به سؤالات پاسخ داد. خوب، می توانستند بخشی از صحبت های او را پخش کنند؛ بویژه این که خانم کدیور با چادر در کنفرانس حضور یافته بود و فرزند چند ماهه اش هم همراهش بود. اتفاقاً این موضوع برای افکار عمومی غربیان، که انگاره های کلیشه ای از زنان مسلمان دارند، جالب بود که یک خانم مسلمان ایرانی که بچه کوچک هم دارد، می آید، بحث می کند و از مواضع اصلاحی خودش دفاع می کند. در کنفرانس عده ای از منتقدان به ما می گفتند: «آقایان دوم خردادی! جلایی پور، علوی تبار، گنجی و افشاری؛ شما در نهایت حافظ و نجات دهنده جمهوری اسلامی هستید، ولی ما حافظ و نجات دهنده ایران هستیم». در واقع به ما می گفتند که شما عاملان حکومت هستید. ولی صدا و سیما این حرفها را پخش نکرد. ما در کنفرانس توضیح دادیم که جریان اصلاح طلبی یعنی همین که ما برانداز نیستیم و جریان اصلاح را اصلاحی می دانیم نه ویرانگر، و شروطی هم برای آن در نظر می گیریم: جریان اصلاح طلبی نباید تمامیت ارضی ایران را مخدوش کند؛ جریان اصلاح طلبی در چارچوب قانون اساسی و در چارچوب نهادهای جمهوری اسلامی حرکت می کند؛ جریان اصلاح طلبی باید تحت حاکمیت مردم، و نه حاکمیت خارجی، حرکت کند. اینها محورهای بحثهایی بود که ما مطرح کردیم. ولی صدا و سیما روی آن رقاصه زوم کرده بود، در حالی که ما شاهد آن صحنه نبودیم. گروههای برانداز به آقای گنجی و افشاری خیلی فحش دادند و حمله کردند. به آقای یوسفی اشکوری هم همین طور. به او چون روحانی بود خیلی حمله کردند. صدا و سیما این بخشها را پخش نکرد، چون هدفش از پخش فیلم گزینش شده کنفرانس برلین نشان دادن چهره نیروهای برانداز نبود، بلکه می خواست جریان اصلاح طلبی دوم خرداد را تا آنجا که می تواند خراب کند.

□ آقای جلایی پور، ما شنیده ایم که وقتی آن آقا لخت شد و آن خانم رقصید، فقط خانم کدیور جلسه را ترک کرد و بقیه، از جمله شما، جلسه را ترک نکردید. آیا این موضوع واقعیت دارد؟

○ نخیر! همه ما جلسه را ترک کردیم ولی خانم کدیور چون بچه کوچک داشت از ابتدا که وضع آشفته شد جلسه را ترک کرد. بعد پلیس برلین گفت این اخلاصگران را از جلسه بیرون می کند و ما اعتراض کردیم که از اول شما باید نظم را برقرار

می‌کردید و آنها را راه نمی‌دادید. مسؤول بنیاد و نماینده پلیس گفتند این برخلاف قوانین ماست و ما نمی‌توانیم بدون دلیل مانع ورود کسی یا مانع بحث و گفتگوی افراد بشویم، اما حالا چون نظم را برهم زده‌اند آنها را بیرون می‌کنیم، و این کار را هم کردند و بیش از هزار کارت صادر کردند و اینها را به جلسه راه ندادند و سمینار هم به کار خود ادامه داد.

□ پس شما صحنه رقص و برهنه شدن را اصلاً ندیدید؟

○ شما یک‌جوری سؤال می‌کنید که انگار ما برای دیدن یک تئاتر با بازیگرانی عریان رفته بودیم. ببینید! جمعیتی که در سالن بود چیزی در حدود هزار و پانصد نفر بود و ما به این دلیل سالن را ترک کردیم که تعدادی از نیروهای برانداز شعارهای بی‌ربطی می‌دادند. این قدر صحنه شلوغ و آشفته بود که من در درجه اول به فکر جانم بودم. این صحنه‌ها را که شما می‌گویید، من دقیقش را در تلویزیون جمهوری اسلامی دیدم. در محل برگزاری کنفرانس ازدحام به قدری زیاد بود که من اصلاً نفهمیدم در آن گوشه چه اتفاقی دارد می‌افتد. بعداً فهمیدیم آنها سه عمل زشت انجام دادند، که فکر می‌کنم هر سه تایش را صدا و سیما نشان داد. یکی آن زن بود که می‌رقصید، دیگری آن مرد که لخت شد، یک صحنه هم مربوط به یک خانم بود که لباس رویش را درآورد. نیروهای برانداز چون با کارهای دیگر خود نتوانسته بودند جلسه را برهم بزنند دست به این کارهای زشت زدند. در واقع آخرین تیرشان این بود. من به مسؤول بنیاد هاینریش بل گفتم که ما برای بحث علمی و فکری به اینجا آمده‌ایم نه برای رد و بدل کردن فحش. به همین دلیل هم براندازها را نهایتاً از کنفرانس اخراج کردند.

□ آقای جلایی‌پور، به نظر می‌رسد بنیاد هاینریش بل در برگزاری نظم

کنفرانس کوتاهی کرده. شما با حرف من موافقید؟

○ بله؛ البته فکر می‌کنم کسی پیش‌بینی نمی‌کرد که مخالفان اصلاحات در آنجا تا این حد مستأصل هستند و ممکن است به چنین شیوه‌هایی متوسل شوند. بنیاد هاینریش بل فلسفه‌اش این بود که تا یک فرد عمل غیرقانونی انجام نداده نمی‌تواند با او برخورد کنند. در آن سمینار دویست پلیس حضور داشت ولی تا عمل غیرقانونی نمی‌دیدند حق برخورد نداشتند. ولی اگر عملی غیرقانونی می‌دیدند

فوری برخورد می کردند. مثلاً گویا پلیس همان خانمی را که لباسش را درآورد فوری اخراج کرده بود.

□ به نظر شما چرا آنها چنین برخوردهای حادی کردند؟ یعنی چه تصویری از این سمینار داشتند که تلاش کردند هر طور شده آن را برهم بزنند؟ اپوزیسیون از چه چیز نگران بود؟

○ خب، این روشن است. تشکیل چنین سمینارهایی به معنای شکست نیروهای برانداز در خارج کشور است. چون هویت اینها در این است که بگویند جمهوری اسلامی یک نظام بسته‌ای است که نمی‌توان در چارچوب آن اصلاحات انجام داد و جریان دوم خرداد و خاتمی یک جریان اصیل نیست. ولی ظاهراً بنیاد هاینریش بل و حتی حزب سبز با برگزاری این کنفرانس خلاف انتظار اپوزیسیون خارج از کشور حرکت کرده بود. این به معنای آن بود که آنها مایلند سفر خاتمی حتماً انجام شود، و این به معنای توسعه روابط است و توسعه روابط هم به معنای عمیقتر شدن نفوذ جمهوری اسلامی در عرصه بین‌الملل است، و اینها همه در نهایت به معنای بی‌خاصیت شدن نیروهای براندازست. یک نکته که تاکنون کمتر به آن اشاره شده و صدا و سیما هم اصلاً اشاره‌ای به آن نکرد، این بود که این نیروهای برانداز وقتی جار و جنجال به راه می‌انداختند، از خودشان به تعداد زیاد عکس و فیلم می‌گرفتند تا ببرند به اداره مهاجرت آلمان نشان دهند و بگویند ما علیه جمهوری اسلامی مبارزه می‌کنیم و نمی‌توانیم به ایران برگردیم، تا بعد بتوانند ویزا و اقامت دائم در آلمان بگیرند و هیچ‌کدام از این صحنه‌ها را صدا و سیما اصلاً پخش نکرد. صدا و سیما در تحلیل‌هایش نگفت که این نیروهای برانداز بودند که این کنفرانس را به هم ریختند و علیه اصلاح‌طلبان مسلمان تلاش کردند. اصلاً نگفتند که هشتاد درصد حاضران در آن جلسه آدمهای محترمی بودند و کمتر از بیست درصد رفتارهای غیرفرهنگی و زشت انجام دادند. صدا و سیما در فیلمش فقط اعمال مستهجن نیروهای برانداز را به عنوان ماهیت اصلی این سمینار معرفی کرد. در صورتی که این نوع اتفاقات، اتفاق جدیدی نبوده و نیست. در بیست سال گذشته از این اتفاقات زیاد افتاده. همواره نیروهای برانداز علیه جمهوری اسلامی لجن‌پراکنی و خرابکاری می‌کرده و می‌کنند. حتی در مسابقات مختلف ورزشی که جمهوری اسلامی در آن شرکت و افتخار هم

کسب می‌کند همین نیروهای برانداز شبیه چنین رفتارهایی از خود بروز می‌دهند. شما دیدید صدا و سیما حتی عکس ایرانیهای شرکت‌کننده در استرالیا و امریکا را - هنگام مسابقه تیم ملی - نشان نداد! اما وقتی منافع جناحی مدیران صدا و سیما ایجاب کرد آنها حاضر شدند زشت‌ترین بخش یک کنفرانس را نشان دهند تا اصلاح‌طلبان دوم‌خردادی را خراب کنند.

□ به نظر می‌رسد که بخش این فیلم جزئی از یک «سناریو» بوده است برای تحت‌الشعاع قرار دادن ترور حجاریان، دادگاه کوی دانشگاه، دادگاه حجاریان و اعلام نتایج انتخابات. در این باره چگونه فکر می‌کنید؟

○ متأسفانه از دوم خرداد به بعد یک عده‌ای که اسم گذاشتن برای آنها کمی دشوار است، مثلاً روزنامه صبح امروز ابتدا به آنها می‌گفت راست افراطی، این اواخر می‌گفت مافیای قدرت؛ ما می‌گفتیم محافظه کار تندرو. به هر حال یک گروه «قدرتمند غیرمسئول» بعد از دوم خرداد نگران از دست دادن قدرتشان هستند و به همین دلیل مملکت را گرو کشیده‌اند. مردم به آقای خاتمی رأی داده‌اند ولی اینها مدام مشکل ایجاد می‌کنند.^۱ در ۲۹ بهمن مردم مجدداً رأی دادند و معنای این رأی خیلی هم آشکار بود. مردم تقاضاهای خود را به روشنی بیان کردند، ولی این گروه غیرمسئول همچنان نمی‌گذارند کاری صورت بگیرد. روزهای پس از دوم خرداد ماجرای شهردار را راه انداختند. پس از ۲۹ بهمن ترور حجاریان اتفاق افتاد.

بعد از اعلام نتایج مرحله دوم انتخابات - و نتایج انتخابات تهران - ظاهراً می‌خواهند به سراغ مجریان انتخابات در وزارت کشور بروند. من فکر می‌کنم این گروه قدرتمند غیرمسئول در برابر شفاف شدن عرصه سیاست در ایران و این‌که حکومت پاسخگو باشد مقاومت می‌کنند. در کجای دنیا اعلام نتایج انتخابات سه ماه وقت لازم دارد؟ این انتخابات مردمی و قانونی بوده و مردم نمایندگان خود را انتخاب کرده‌اند. به نظر من آنها خیلی بی‌تدبیری می‌کنند. این گروه غیرمسئول، اما قدرتمند، سعی می‌کنند نیروهای اصلاح‌طلب را خطرناک معرفی کنند. ببینید اینها در این فیلم کار را به جایی رساندند که کثافت کاریهای نیروهای برانداز را گذاشتند به پای نیروهای اصلاح‌طلب!

۱. مردم هم لیست این مشکلات را می‌دانند.

□ به نظر می‌رسد این گروه به قول شما غیرمسئول اما قدرتمند از پخش فیلم کنفرانس برلین علاوه بر تخریب اصلاح‌طلبان هدف دیگری را هم دنبال می‌کرد و آن جلوگیری از بازگشت ایرانیهای خارج از کشور به وطن است.

○ همین‌طور است. چون اگر جمهوری اسلامی یک روز دیگر اپوزیسیون برانداز نداشته باشد، دیگر امثال این گروه غیرمستقیم بیکار می‌شوند. این گروه غیرمسئول با هرگونه عادی شدن اوضاع، چه در داخل و چه در خارج، مخالف است. چون هویت آنها در گرو این است که در جنجالها و تنشها خود را نشان بدهند. چون آنها کالایی ندارند که ارائه دهند؛ اگر داشتند که از بخش پنهان بیرون می‌آمدند و آشکارا کار می‌کردند. ببینید، یکی از عرصه‌های مهم اصلاح‌طلبان همین بخش مطبوعات است و این بخش اتفاقاً آشکار و با شناسنامه کار می‌کند. در صورتی که این گروه غیرمسئول مخالف عادی شدن اوضاع هستند. یکی از معانی عادی شدن اوضاع این است که ما چیزی به عنوان ایرانی اپوزیسیون در خارج کشور نداشته باشیم. نمونه‌اش ژاپن است: خیلی از مردم ژاپن به خارج می‌روند و دوباره می‌آیند و به قول معروف یک جور دوزیستی زندگی می‌کنند. اما آنهایی که به خارج می‌روند لزوماً اپوزیسیون نیستند.^۱

□ حزب سبز که سالها مخالف ایران بود حالا چطور شده است که می‌خواهد با ایران رابطه برقرار کند؟

○ خب، این امر دو دلیل مشخص دارد که گفتم. اول این که قبلاً حاکم نبوده ولی حالا حاکم شده است و باید کشور را اداره کند. نکته دوم این که حادثه بزرگی در خاورمیانه اتفاق افتاده است. این را کوچک نگیرید! در ایران نهادهای انتخاباتی عمل می‌کند، و این کم حادثه‌ای نیست. در کشوری که بیست سال تمام رسانه‌های غرب تبلیغ کرده‌اند که در آن یک حکومت بسته مذهبی حکومت می‌کند، می‌بینند که اتفاقاً زیاد هم بسته نیست. مثال روشنش هم این است که در انتخابات ۲۹ بهمن اغلب کاندیداهای اصلاح‌طلب توانستند رأی بیاورند اما آقای هاشمی که یک مرد

۱. اتفاقاً شیوه کسانی که این فیلم را درست کردند با نیروهای برانداز خارج کشور یکی است. یعنی آنها نمی‌خواهند با جمهوری اسلامی و نهادهایش کار کنند و در تلاشند که دولت آقای خاتمی را به نحوی تضعیف کنند.

قدرتمندی بود به انتهای جدول رفت. این واقعه روی همه کشورها، مثلاً مصر، هم اثر می‌گذارد. برای مصریها هم این فکر پیش می‌آید که آیا ممکن است یک انتخاباتی در مصر برگزار شود و آقای مبارک رأی نیاورد. لذا افکار عمومی در سطح بین‌الملل به این موضوع توجه می‌کند.

□ شنیدیم که دیداری هم با سخنگوی دولت آلمان داشتید. در این گفتگو چه مباحثی مطرح شد؟ آن‌طور که در تلویزیون دیدیم، کسانی که کنفرانس برلین را برهم زدند وابستگان حزب کمونیست کارگری بودند. اصلاً سابقه این حزب چیست، اعضایش چه کسانی هستند و فعالیتشان چیست؟

○ سخنگوی دولت آلمان نه! معاون سخنگوی دولت. او در حضور همه میهمانان در کنفرانس شرکت کرد. اوضاع اصلاحی ایران او را هم متعجب کرده بود. ولی موضوع ظریف این است که یک گروهی که هیچ چیز نبود صدا و سیمای جمهوری اسلامی آن‌را از طریق نمایش آن فیلم تبدیل به همه‌چیز کرد. حتی ایرانیان مقیم آلمان هم این افراد را خوب نمی‌شناختند. در برلین به ما گفتند اینها ده تا پانزده نفر بیشتر نیستند. این ده-پانزده نفر که کوشش کرده بودند این کنفرانس را برهم بزنند از سازمانهای برانداز دیگر هم کمک گرفته بودند و تمام آدمهایشان را در اروپا جمع کرده بودند تا این کنفرانس را برهم بزنند. ظاهراً فعالان این حزب از پنجاه نفر بیشتر نیستند. چند نشریه رنگی که انتشارش در خارج کشور هزینه زیادی دارد منتشر می‌کنند؛ یعنی باید پول زیادی داشته باشند. باید به یک جایی وصل باشند. در برلین مشهور بود که به اسرائیلیها وصلند.

□ پس از قدرت مالی زیادی برخوردارند!

○ بله؛ مثلاً گفته می‌شود به همان خانمی که رقصید پنج هزار مارک داده بودند. قصد صدا و سیما خراب کردن نیروهای اصلاح طلب بود، اما نفهمید که به چه قیمتی نیروهای اصلاح طلب را خراب می‌کند. صدا و سیما با این فیلم می‌خواست به مخاطب فیلم بگوید که نیروهای اصلاح طلب بی‌بند و بارند. اما صدا و سیما به این فکر نکرد که جوانی که این فیلم را می‌بیند بالاخره چند وقت دیگر نوار کامل آن به دستش می‌رسد، آن وقت می‌فهمد که اصلاح طلبان برای سخنرانی رفته‌اند و گروههای برانداز به آنها حمله کرده‌اند. تازه این عملکرد صدا و سیما یک بدآموزی

هم داشت. یک چیزی در ته ذهن و ناخودآگاه جوان باقی می ماند، و آن این است که پس می توان با استفاده از سیکس هم مبارزه کرد. یعنی برای این که بخواهی مخالفت خودت را ابراز کنی، می توانی لباست را هم درآوری.^۱ آقای لاریجانی می گوید، اینها که با پخش صحنه رقص مخالف هستند - یعنی اصلاح طلبان - همانهایی هستند که با ماهواره موافقت می کنند. مثل این که آقای لاریجانی خبر ندارد که مدیریت ماهواره ها در جهان مربوط به جمهوری اسلامی نیست. تازه، مربوط به خود شخص است که ماهواره را بخرد یا نخرد؛ گزینشی ببیند یا نبیند. مدیران ماهواره ها که در دنیا ادعای مذهبی بودن و اسلامی بودن ندارند. این صدا و سیماست که براساس اساسنامه اش باید اسلامی باشد و حریمهایی را رعایت کند. درواقع صدا و سیما با این کارش حریم شکنی کرد. اصلاح طلبی به کنار، مسلمانی ایجاب می کند که از هر کلمه ای برای نقد مخالفان استفاده نشود؛ چه برسد به هر رفتاری! رفتار نه فقط باید قانونی باشد بلکه باید منصفانه هم باشد. همچنین باید معیارهای اخلاقی جامعه را هم رعایت کند. و صدا و سیما در یک اقدام همه اینها را شکست و به این قیمت می خواست اصلاح طلبان را خراب کند و جالب این که خودشان را «ارزش مدار» حساب می کنند!

□ به غیر از حزب کمونیست کارگری گروههای مخالف دیگری هم آنجا بودند؟

○ بله، گروههای برانداز تشکیل کنفرانس را محکوم کردند، مثل سازمان مجاهدین خلق - منافقین -، چرا که آنها تشکیل این سمینار را شکست خود می دانستند و تمام تلاش خود را برای برهم زدن آن به کار بردند. صدا و سیما هم تصویر سخنگویان این گروهها را در فیلمش نشان داد. اگر روزنامه های اصلاح طلب تصویر یکی از این افراد برانداز را در روزنامه خود چاپ می کردند، آن روزنامه را نه تعطیل، که در آن را سیمان می گرفتند.

□ آقای جلایی پور! حتی برخی از چهره های وابسته به دوم خرداد نیز به این کنفرانس انتقاد کردند؛ از جمله آقایان مرتضی حاجی، مجید انصاری و... چرا؟

○ فکر می کنم مهمترین علتش این بود که این افراد از وقایع این کنفرانس خبر

۱. این کار صدا و سیما آشکارا خلاف امنیت و مصالح ملی است.

نداشتند و نمی‌دانستند چه کسانی به چه کسانی حمله کردند و بحثها چه بود. صدا و سیما جوری این فیلم را گزینش کرده بود که بگوید اصلاح‌طلبان بی‌بند و بارند. من فکر می‌کنم مهمترین منبع آقایان برای اظهار نظر، همان فیلم سی دقیقه‌ای صدا و سیما بود که از شانزده ساعت برنامه کنفرانس گزینش شده بود. اگر اینها حرفهای خانم کدیور، حرفهای من، آقایان علوی تبار، سبحانی، خانم شرکت و آقای افشاری را شنیده بودند این طور صحبت نمی‌کردند. من فکر می‌کنم حرفهایشان از روی بی‌اطلاعی بود. البته شاید حالا نظرشان عوض شده باشد، چون بعد دیدند هجده روزنامه تعطیل شد و هفتصد هزار رأی مردم باطل شد.

□ آیا فکر نمی‌کنید در این بی‌اطلاعی تا حد زیادی شما و دیگر شرکت‌کنندگان در کنفرانس هم مقصر بودید؟ یعنی فکر نمی‌کنید که شما کنشگر نبودید؟ یعنی منتظر ماندید تلویزیون آن را پخش کرد بعد واکنش نشان دادید و حرفهایتان را زدید. چرا از اول اطلاع‌رسانی نکردید؟

○ سؤال شما سؤال خوبی است. ولی اصلاً کسی فکر نمی‌کرد این کنفرانس دارای این اندازه‌ها و این پیامدها باشد. من اگر فکر می‌کردم این کنفرانس این قدر و قتم را می‌گیرد اصلاً نمی‌رفتم. اصلاً برگزاری این کنفرانسها یک مسأله عادی است. در خارج از کشور از این کنفرانسها مرتب برگزار می‌شود. این کنفرانس اصلاً چیزی نبود که این همه به آن پرداخته شود. این کنفرانس را صدا و سیما به یک مسأله ملی تبدیل کرد؛ در صورتی که یکی از ابعاد کنفرانس این بود که نیروهای معارض و برانداز نظام مخالف برگزاری آن بودند. حالا رفتار این معارضان بهانه سوء استفاده صدا و سیما علیه اصلاح‌طلبان ایران قرار گرفته است؛ زیرا مدیران صدا و سیما دل خوشی از نتایج انتخابات مجلس ششم نداشتند.

□ بازتاب این کنفرانس در خود آلمان چگونه بود؟

○ متأسفانه این مسأله‌ای است که صدا و سیما باید به آن توجه می‌کرد. تا آنجا که من مطلع شدم اغلب رسانه‌های آنجا اصلاً عمل نیروهای برانداز را بزرگ نکردند؛ فقط گفتند پلیس به وظایف خودش عمل نکرد. رسانه‌های آلمانی عمدتاً پویایی و روند مثبت امور را در ایران انعکاس دادند، و این برخلاف تمام آن مسائلی بود که در حادثه میکونوس رخ داده بود؛ حادثه‌ای که ابعاد آن، حیثیت جمهوری اسلامی را در

افکار عمومی آلمان تضعیف کرده بود. این واقعاً یک موفقیت بود، ولی صدا و سیما با پخش فیلم گزینش شده‌اش این موفقیت را خراب کرد و حالا کسی نیست که بگوید چه کسانی برخلاف مصالح ملی عمل می‌کنند! فعلاً در کشور ما برای پاره‌ای از مسئولان دوغ و دوشاب یکی است. بگذریم.

□ سپاسگزارم که با حوصله به پرسشهایم پاسخ گفتید.

بخش ششم

تعطیلی روزنامه‌ها و افتتاح مجلس ششم

سه سال جنبش اصلاحی بر شانه‌های مطبوعات چرا هجده روزنامه و هفته‌نامه به صورت ضربتی توقیف شد؟

هنوز انتخابات مرحله اول تهران، پس از گذشت هشتاد روز، به تأیید شورای نگهبان نرسیده بود و هنوز انتخابات مرحله دوم مجلس ششم انجام نشده بود که حادثه توقیف هجده روزنامه و هفته‌نامه اتفاق افتاد. این حادثه در تاریخ معاصر ایران و شاید سایر کشورها کم‌نظیر بود. در این مقاله ارزیابی خود را از این حادثه آورده‌ام. البته در این بررسی کوشش کرده‌ام جنبش اصلاحی را از زاویه مطبوعاتی، آن هم از پیش از دوم خرداد، مرور کنم. از این نظر برای خواننده‌ای که کتاب را از ابتدا خوانده، ممکن است این بررسی تاریخی کمی خسته‌کننده باشد.

ساعت هفت شب بود؛ اوج کار تحریریه. ناگهان یک مأمور نامه‌ای از دادگستری — مجتمع قضایی شهید قدوسی — آورد که در آن تأکید شده بود: «از امشب تا اطلاع ثانوی روزنامه توقیف است». همه با تعجب و با ناباوری گفتیم، آخر برابر با کدام شکایت؟ کدام اتهام؟ کدام دادگاه؟ کدام جرم؟ چرا توقیف! روزنامه مغازه بقالی نیست که بتوان فوراً کرکره آن را پایین کشید! یک ساعت نکشید که «غم توقیف روزنامه» همگانی شد. متوجه شدیم داستان توقیف به یکی دو روزنامه ختم نمی‌شود. روزنامه فتح را هم توقیف کردند و... از چهارم تا نهم اردیبهشت ۱۳۷۹ در مجموع دوازده روزنامه و شش هفته‌نامه، با بیش از یک میلیون تیراژ، با حدود هزار پرسنل تحریریه و هزار پرسنل اداری و فنی، تعطیل شدند. از میان آنها تعطیلی چهار روزنامه: صبح امروز، عصر آزادگان، مشارکت، فتح و سه هفته‌نامه ایران فردا، جبهه و پیام هاجر

تأثیرگذارتر از بقیه بود.^۱ نامه‌های حاوی دستور توقیف همه یک‌شکل و با یک متن بود و در همه آنها دلیل توقیف، مستند بود به ماده سیزده قانون اقدامات تأمینی و تربیتی، که چهل سال پیش در این مورد تصویب شده بود: با تأکید بر این که وسایل آلاتی که می‌تواند در دست مجانین و مجرمان خطرناک باشد برای حفظ امنیت جامعه، قبل از وقوع حادثه ضبط شود. به همین دلیل مدیرمسئول روزنامه فتح، پس از تعطیلی روزنامه‌اش به زبان طنز گفت: «آدمی دیوانه‌تر از کسی [مثل من مدیرمسئول] که کار و زندگی خود را رها کند و از صبح تا شب دنبال خبر برود، شب تا صبح هم در روزنامه بماند، صبح هم برود دادگاه، پیدا نمی‌شود. اگر آدم عقل داشته باشد از این کارها نمی‌کند. نکته خوبی پیدا کرده‌اند [یعنی دادگاه به دلیل خوبی استناد کرده است!] من از آنها تشکر می‌کنم».

اگر از طنز فوق بگذریم، اتفاقاً کسانی که در این سالها روزنامه منتشر می‌کرده‌اند و کسانی که روزنامه‌ها را توقیف می‌کنند - یعنی مسئولان آن مجتمع قضایی، که تقریباً جزیره مستقلی در دستگاه قضایی هستند و ارتباط منسجمی هم با دادگاه ویژه روحانیت و دادگاه انقلاب دارند - افراد عاقلی هستند و در پس عمل پرهزینه و پرسر و صدای آنها؛ اندیشه‌ای نهفته است. از این رو، در بررسی توقیف روزنامه‌ها باید سطح بحث را بر پاسخ به سؤالهای اساسی تری متمرکز کرد؛ سؤالاتی مانند این که چرا «مجتمع قضایی» به صورت شبانه و ضربتی هجده نشریه را توقیف کرد، توقیفی که از آن با صفت فله‌ای - همان‌طور که عمده‌فروشان میوه، متاع خود را به صورت درهم و زیاد می‌فروشد - یاد می‌کنند؟ چرا همین «مجتمع قضایی» مانند سه سال گذشته که به تدریج دوازده روزنامه و هفته‌نامه را توقیف کرد، عمل نکرد؟^۲ چرا این «اقدام ضربتی» در شرایطی رخ می‌دهد که سه سال از عمر دولت خاتمی می‌گذرد؟ دولتی که شعار اصلی‌اش تقویت توسعه سیاسی، نهادهای مدنی و آزادی مطبوعات است. یا چرا این تعطیلیها در حالی رخ می‌دهد که مدتی پیش از آن، بیست و هفت میلیون نفر در انتخابات نمایندگان مجلس - در ۲۹ بهمن ۱۳۷۸ - اکثریت کرسیهای

۱. پنج جدول پیوست به بررسی ویژگیهای مهم آنها می‌پردازد.

۲. روزنامه‌هایی که تاکنون تعطیل شده‌اند عبارت‌اند از: جامعه، توس، نشاط، خرداد، زن، سلام و هفته‌نامه‌ها و ماهنامه‌ها عبارت‌اند از: آدینه، جامعه سالم، فکور، شلمچه، خانه روزنامه‌نگاران جوان، هویت خویش.

پارلمان - هشتاد درصد کرسیها - را به نمایندگان طرفدار اصلاحات، که قول دفاع از آزادی مطبوعات را داده بودند، سپردند؟ چرا با مطبوعات چنین برخورد می‌شود، در حالی که در دوران و کوران انقلاب و هشت سال جنگ چنین برخوردی با روزنامه‌ها نشد؟ تعطیل‌کنندگان در این اقدام ضربتی تا آنجا جلو آمدند که مراعات حال حزب پیروز در پارلمان یا «حزب حاکم» را نکردند و روزنامه مشارکت، ارگان این حزب، را نیز توقیف کردند؛ در حالی که معمولاً در جهان سوم، این حزب حاکم است که روزنامه‌ها را کنترل و تعطیل می‌کند. و از همه مهمتر، چرا در شرایطی که ساختار اجتماعی جامعه نیازمند گسترش رسانه‌هاست چنین برخورد وسیعی با مطبوعات می‌شود؟ جامعه‌ای که هفتاد درصد جمعیت شصت میلیونی آن جوان و باسوادند؛ بیش از پنج میلیون نفر دارای مدارک لیسانس، فوق لیسانس و دکترا هستند؛ هفتاد درصد آنها در شهرها زندگی می‌کنند و شبکه‌ای گسترده و به شدت فشرده از ارتباطات آنها را احاطه کرده است، تا جایی که پای ماهواره و کامپیوتر به روستاهای آن هم باز شده است.

برای پاسخ به سؤالات فوق نمی‌توان به این نکته اکتفا کرد که عده‌ای تندرو در «مجمع قضایی» با انجام «وظیفه اطلاع‌رسانی» مطبوعات اصلاح طلب مخالف بودند و لذا به نام جلوگیری از تشویش اذهان عمومی اقدام به توقیف این روزنامه‌ها کردند؛ بلکه باید پاسخ این سؤالات را در نقش مؤثر و کارکرد جدید این مطبوعات، به عنوان اصلی‌ترین حاملان «جنبش اصلاحی و مدنی» ایران جستجو کرد؛ «جنبشی» که تنها در پی تقویت نهادهای مدنی نیست بلکه درصدد فعال کردن ظرفیتهای مردم‌سالارانه نهفته در قانون اساسی است و می‌رود که همه بخشهای حکومت را پاسخگو کند؛ در حالی که، در چشم مخالفان یا نیروهای محافظه کار سیاسی، تحقق اهداف و تقاضاهای این جنبش به معنای از دست رفتن قدرت سیاسی آنها - و بعد هم تضعیف قدرت اقتصادی - و در چشم تندروها که معمولاً در پناه سکوت محافظه کاران عمل می‌کنند، به معنای خاموش کردن آرمانهای انقلاب و ارزشهای اسلامی است؛ زیرا از نظر آنها، اندیشه «حکومت پاسخگو»، «نظام رقابتی حزبی» و تغییر پستهای سیاسی از طریق «مکانیسمهای انتخاباتی»، هیچ‌یک اندیشه‌ها و کالاهای اصیلی نیستند، بلکه کالاهایی غربی هستند که دشمنان اسلام و انقلاب برای

ایران تدارک دیده‌اند. بنابراین، برای فهم علت «این ضربه مطبوعاتی» باید داستان این جنبش و نسبت آن را با مطبوعات اصلاح طلب در جامعه‌ای با ویژگیهای خاص ایران بعد از انقلاب مرور کرد.

برای درک این وضعیت بد نیست کمی به عقب برگردیم: به روزهای پس از جنگ - ۱۳۶۸ به بعد - و راهبردهایی که می‌رفت برای اداره جامعه شکل بگیرد؛ روزهایی که بزرگترین رهبر کاریزماتیک و انقلابی پایان قرن بیستم، امام خمینی (ره)، وفات کرد و میلیون‌ها مردم علاقه‌مند به او با غم و اندوه وی را در بهشت زهرا به خاک سپردند. هم او، پیش از وفاتش، بر اهمیت سازندگی و بازسازی خرابیهای ناشی از جنگ و بر اجرای شعارهای انقلاب اسلامی، که به خاطر جنگ فرسایشی هشت ساله ایران-عراق به تأخیر افتاده بود، انگشت تأکید گذاشت و مسیر حرکت کشور را بدین سو می‌خواست. اما در چنین فضایی عده‌ای کوشش کردند اندیشه یک «حکومت بسته»، و به قول خودشان اندیشه سیاسی «اسلام ناب» را در عرصه سیاسی ایران پیگیری کنند. برای این کار بخشی از آنها - بخوانید تندروهای مذهبی - می‌خواستند اقتدار سیاسی این حکومت را از مدل و میراث کاریزماتیک امام خمینی و بخشی از آنها - بخوانید محافظه کاران مذهبی - از مدل و میراث سنتی امام خمینی به عنوان مرجع تقلید مسلمانان، وام بگیرند. در حالی که اعاده این دو نوع اقتدار تقریباً در جامعه ایران عملی نبود. زیرا، اولاً، امام خمینی از جهت صفت کاریزمایی و سنتی‌اش کاملاً استثنایی بود و نمونه مشابه نداشت و این تنها او بود که در حالی که رهبری کاریزمایی داشت، در همان حال به خاطر حضور مداوم هفتادساله‌اش در حوزه‌های علمیه، به طور طبیعی یک مرجع تقلید هم شده بود. ثانیاً، شرایط انقلابی و جنگی جامعه که معمولاً متناسب با پذیرش رهبری کاریزمایی است، گذشته بود. ثالثاً، امام خمینی غیر از مدل و میراث کاریزمایی و سنتی، یک مدل و میراث اقتدار عقلانی، قانونی و مردم‌سالارانه را در قانون اساسی جمهوری اسلامی بر جای گذاشته بود و همین ویژگی اخیر بود که محافظه کاران و تندروها برای اعاده «حکومت بسته‌ای» که در اندیشه داشتند آن را مورد توجه قرار ندادند.

با وصف فوق، هنوز خبری از خیزش جنبش اصلاحی نبود و آنچه آشکارا به چشم می‌خورد اراده معطوف به قدرت محافظه کاران بود. آنان، با اتکا

به پایگاه‌های قدرت خود در ارکان جمهوری اسلامی، بنا را بر تحقق ایده‌بسته سیاسی خود گذاشتند. به این ترتیب که بعد از جنگ در دو دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، گویی به طور ناخواسته یک تقسیم کار صورت گرفته بود. از یک طرف هاشمی، به عنوان سردار سازندگی، پروژه توسعه اقتصادی کشور را بدون توجه جدی نسبت به توسعه سیاسی - یعنی تحقق شرایط آزادی مطبوعات و احزاب - پی می‌گرفت. او صریحاً از اعضای کابینه خود خواست که سیاسی نباشند، زیرا خودش به اندازه کافی سیاسی هست! و به طور خواسته یا ناخواسته، الگوی یک توسعه اقتصادی اقتدارگرا را پی گرفت. از طرف دیگر محافظه کاران ابتدا قوه قضائیه را به ریاست آیت‌الله محمد یزدی، از چهره‌های شاخص محافظه کار، به دست گرفتند، سپس به سراغ صدا و سیما، به عنوان بزرگترین و تنها رسانه صوتی-تصویری که با یک گرایش شدید ضدروشنفکری و غرب‌ستیزی هدایت می‌شد، رفتند؛ در حالی که در برابر این رسانه بزرگ، که برنامه‌های آن عمده‌ترین وسیله سرگرمی میلیون‌ها جمعیت شهری و روستایی کشور است، مطبوعات بواقع رسانه‌های کوچکی هستند. مجلس چهارم را از نیروهای چپ طرفدار امام خمینی، به این عنوان که مخالف یک اقتصاد باز و پُرونتق هستند، خالی کردند و به این ترتیب اکثریت کرسیهای پارلمان به دست محافظه کاران و تندروها افتاد. طولی نکشید که طیف محافظه کاران، اعم از کُندرو و تندرو، به چنان قدرتی دست یافتند که صریحاً در دور دوم ریاست جمهوری هاشمی در برابر سیاست تعدیل اقتصادی او ایستادند و اجرای سیاست توسعه اقتصادی اقتدارگرایانه او را هم تحمل نکردند.

لذا در شرایطی که هاشمی به عنوان یکی از معماران اصلی انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی نتوانست سیاست توسعه اقتصادی اقتدارگرایانه‌اش را در برابر فشار تندروها به پیش ببرد، می‌توان وضع اسفبار، آشفته و مأیوسانه منتقدان و اپوزیسیون را حدس زد. نیروهای چپ طرفدار خط امام که در دوران او بخشهای اساسی قدرت سیاسی را در دست داشتند طی دوره مجلس چهارم و پنجم طرد شدند و بخشی از آنها به دنبال تحصیل رفتند. «مجمع روحانیون» به عنوان شاخه سیاسی اصلی چپ طرفدار امام به انفعال و تعطیلی محض کشیده شده بود. روشنفکران و منتقدان هم در رعب و وحشت به سر می‌بردند، چنان‌که عمادالدین

باقی - نویسنده روزنامه‌های تعطیل‌شده جامعه، خرداد و فتح که این روزها روانه زندان شده است - در مقالاتش از وقوع هشتاد قتل مشکوک در این دوره که در سالهای اخیر معلوم شد بخشی از آنها به دست باند سعید امامی - معاون وزیر اطلاعات وقت - صورت گرفته است گزارش می‌دهد. گروههای تندرو به اجتماعات علمی در دانشگاهها، خصوصاً به سخنرانیهای دکتر سروش، محافل هنری و کتابفروشیها حمله می‌کردند. در چنان فضایی کمتر منتقدی امکان اظهار وجود و نقد وضع موجود را داشت. لذا محافظه‌کاران می‌رفتند تا با کاندیداتوری ناطق نوری که در آن زمان رئیس مجلس محافظه‌کاران بود، آخرین ایستگاه قدرت سیاسی، یعنی پُست ریاست جمهوری، را نیز به دست گیرند، و به این ترتیب حکومت غیرپاسخگوی خود را جامعه عمل ببوشانند. با این همه، هنوز کسی نشانه‌ای از خیزش جنبش اصلاحی نمی‌دید.

در جامعه‌ای با شرایط، راهبردها و منتقدان فوق، خیزش جنبش اصلاحی چگونه رخ داد؟ حاملان اصلی آن چه کسانی بودند و چگونه سخنان آنان به گوش جامعه می‌رسید؟ حاملان و فعالان صف مقدم این جنبش، روشنفکران متعارف سکولار یا نیروهای ملی-مذهبی نبودند، بلکه جوانانی بودند که رهبری امام^(ره) را در کوران انقلاب با جان و دل پذیرفته بودند و در راه استقرار جمهوری اسلامی همدلانه تلاش کرده و در دهه اول انقلاب از متن جنگ هشت ساله گذر کرده بودند؛ یا تجربه جنگ را در خاطره داشتند، یا نشان آنرا در بدن، و یا عزیزی را در خانواده خود از دست داده بودند. اما در دهه دوم به تدریج با پیشروی حاملان اندیشه بسته سیاسی، آنان از هسته سیاسی ایران حذف شدند. تا پیش از ریاست جمهوری خاتمی، این حاملان در حول و حوش چند «حلقه» جمع شده بودند.

حلقه اول، جمع شاگردان دکتر سروش، روشنفکر برجسته دینی بود. سروش گذشته از آگاهی نسبت به معارف اسلامی و ادبیات پارسی، به فلسفه جدید، خصوصاً معرفت‌شناسی، تسلط داشت و استادی توانا در انتقال «مفاهیم جدید» بود. او در سلسله درسهای فلسفه علم، تاریخ و اخلاق کوشش می‌کرد به لحاظ نظری مرزهای میان علم، فلسفه و دین را روشن کند. او برخلاف «روحانیان مردم‌انگیز» کوشش نمی‌کرد برای تبیین هر پدیده فکری یا اجتماعی با سیاسی به صورت

غیرروشنمند معارف و مفاهیم دینی را یدک بکشد و راه را برای هرگونه توجیه غیرمضبوطی به نام دین، اسلام و شرع باز کند. اگر امروز روشنفکران دینی، یا حاملان جنبش، بدون این که در اعتقادات دینی خود احساس ناامنی کنند، آشکارا از اندیشه «جامعه مدنی» و «توسعه سیاسی» دفاع می کنند، مدیون آموزه‌های او هستند. حلقه فوق در جنبش اصلاحی و مطبوعاتی نقش مؤثری داشت. عده‌ای از آنها، ماهنامه کیان را به سردبیری شمس‌الواعظین منتشر می کردند؛ بعدها او، که هم‌اکنون در زندان به سر می برد، در دوران خیزش جنبش، سردبیر چهار روزنامه تعطیل شده جامعه، توس، نشاط و عصر آزادگان شد. مدیرمسئول همین ماهنامه رضا تهرانی بود، که بعداً از گردانندگان صبح امروز شد: روزنامه‌ای که پس از تعطیل روزنامه توس بالاترین تیراژ را به خود اختصاص داد. اکبر گنجی که در آن سالها در انتشارات «صراط»، درسها و سخنرانیهای دکتر سروش را به صورت کتاب به سرعت چاپ و توزیع می کرد، در روزنامه صبح امروز به رازگشایی قتل‌های مشکوک می پرداخت.^۱

حلقه دوم «مرکز مطالعات استراتژیک» بود؛ مرکزی که در آن محققانی چون سعید حجاریان، عباس عبدی، علیرضا علوی تبار و مجید محمدی فعالیت می کردند. حجاریان برنامه‌ریزی کلانی را برای مطالعه «توسعه سیاسی» در ایران پایه‌ریزی کرده بود که محصولات آن در ماهنامه راهبرد منتشر می شد و بخشی از مباحث سیاسی تر و به روزتر آن در دوهفته‌نامه عصر ما، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، چاپ می شد. یادداشتهای حجاریان از بخشهای جذاب این نشریه بود. طرح بحث جناح‌بندی سیاسی در ایران، که در آن زمان تابوی سیاسی محسوب می شد، از جمله اقدامات تأثیرگذار نشریه عصر ما بود. این حاملان جنبش در سه روزنامه سلام، همشهری و بعد ایران توانستند افکار خود را هر از گاهی در سطح عام‌تری مطرح کنند.

حلقه سوم این جنبش را باید در آن ۲۵۰۰ دانشجویی که در دوران هاشمی رفسنجانی برای دوره دکترا به خارج از کشور - انگلستان، کانادا، استرالیا و فرانسه - اعزام شده بودند، جستجو کرد. برخی از این دانشجویان در پاره‌ای از انجمنهای اسلامی به صورت «کانون فکری-سیاسی» فعال بودند. به یاد دارم در سال ۱۳۷۵ که

۱. او نیز هم‌اکنون در زندان است.

گروههای فشار در دانشگاه تهران و امیرکبیر به جلسات سخنرانی دکتر سروش حمله می‌کردند و عرصه بر او تنگ شده بود، به عنوان دانشجوی دکترا در دانشگاه لندن و عضو انجمن اسلامی، با همکاری سایر اعضای انجمن، دکتر سروش را به انگلستان دعوت کردیم. او به مدت شش ماه برای دانشجویان بورسیه‌ای که هم‌اکنون تعدادی از آنها از فعالان جنبش دوم خرداد هستند جلسات مختلف بحث و گفتگو داشت. محسن میردامادی و خاتمی، که هم‌اکنون نقش کلیدی در حزب و روزنامه مشارکت دارند و در رأس فهرست نمایندگان منتخب تهران قرار گرفتند، و یا مردیها تحلیلگر عرصه مطبوعات، در آن زمان همگی در جمع دانشجویان مسلمان خارج از کشور حضور داشتند. از این‌رو، این حاملان، در سه حلقه مذکور — و نظایر آن — از گفتمان جامعه مدنی و توسعه سیاسی متناسب با شرایط جامعه بعد از انقلاب ایران دفاع می‌کردند و علت پیشرفت کار آنها، در مقایسه با روشنفکران لائیک و نیروهای ملی-مذهبی، این بود که اولاً، این حاملان، کسانی بودند که در انقلاب و جنگ در وسط معرکه حضور داشتند و به همین دلیل محافظه‌کاران نمی‌توانستند به نام انقلاب، اسلام و جنگ آنان را براحتی روشنفکران لائیک و نیروهای ملی-مذهبی حذف کنند. ثانیاً، با ادبیات جدید، که با ادبیات اپوزیسیون قدیمی تفاوت داشت به نقد وضع موجود می‌پرداختند. بدین‌سان، و به رغم شرایط سخت آن زمان، یکی از پایه‌های اساسی جنبش، یعنی گفتمان اصلاحی، دموکراتیک و مدنی با مفاهیم روزآمد شکل گرفت.

مرحله تکوین گفتمان جنبش که توسط نسل اول انقلاب در جریان بود، گویی پدیده‌ای جنینی در رحم جامعه است که به چشم ظاهربین طرفداران اندیشه بسته سیاسی نمی‌آمد، و چه‌بسا اگر آمده بود در همان زمان به حساب آن می‌رسیدند. سرانجام در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ این نوزاد از مادر متولد شد. در آن روز سی میلیون نفر در انتخابات ریاست‌جمهوری شرکت کردند و فقط بیست میلیون آنها به خاتمی، در برابر سه رقیب او — ناطق نوری، زواره‌ای و محمد ری‌شهری — رأی دادند. مکانیسم این پیروزی غیرمنتظره و غیرقابل پیش‌بینی را باید در پویایی و نفوذ جنبش اصلاحی جستجو کرد. سیدمحمد خاتمی، از نسل انقلاب و روشنفکران دینی که هشت سال قبل با فشار محافظه‌کاران مجبور به استعفا از وزارت ارشاد شده

بود، کاندیدای حاملان جنبش اصلاحی برای ریاست جمهوری بود. در جریان انتخابات حلقه‌های مذکور در پشت سر خاتمی قرار گرفتند و با رسانه‌های کوچکشان، از برنامه‌های مدنی و راهبرد توسعه سیاسی خاتمی دفاع جانانه کردند. با این همه هنوز محافظه کاران خبری از زلزله‌ای که در حال رخ دادن بود نداشتند. آنها فکر می‌کردند زمانه، همچون زمان جنگ است و مردم به یک اشاره رهبران مذهبی، هر کاری را که محافظه کاران برای مصلحت جامعه تشخیص می‌دهند، اطاعت خواهند کرد. لذا آنها اساساً یقین مطبوعات کوچک را به حساب نمی‌آوردند، زیرا سازمان بزرگ صدا و سیما، و بزرگترین روزنامه‌های حکومتی از جمله کیهان، را در دست داشتند. از این رو، با خیال راحت و مفتخر به پشتیبانی سنتی مساجد و منابر برای پیروزی مطلق ریاست جمهوری ناطق نوری به پیشواز انتخابات رفتند. ولی در روز انتخابات، انتظار آنها مطلقاً برآورده نشد. حاملان جنبش، از طریق رسانه‌های کوچک - خصوصاً روزنامه سلام - توانسته بودند به آن میلیون‌ها «جمعیت محذوف» خط بدهند؛ جمعیتی که در زمان انتخابات دیگر از تجربه روزگار آموخته بود که به هر قیمتی و با هر هزینه‌ای وارد میدان سیاست نشود. لذا آن جمعیت در روز انتخابات، روزی که برای مردم عمل سیاسی کم هزینه بود، با استفاده از فرصت اظهار نظر نسبت به کاندیداهای رقیب، با رأی خود به خاتمی، به کاندیدای شاخص آنها یک «نه» بزرگ گفتند. و بدین سان بیست میلیون نفر خاتمی را از کتابخانه ملی به مقر ریاست جمهوری فرستادند.

تا اینجا این جنبش کوچک با رسانه‌های کوچک توانسته بود، برخلاف انتظار همه از جمله خود حاملان جنبش، خاتمی را برای تقویت توسعه سیاسی و جامعه مدنی روانه کاخ ریاست جمهوری اسلامی کند. از این رو، انتظار می‌رفت، حال که رئیس جمهور اصلاح طلب فرمان کشور را به دست گرفته، اهداف و تقاضاهای جنبش اصلاحی نهاده شده و سامان یابد. اما تازه اول ماجرا بود. مسؤولیت سخت تداوم جنبش، در برابر مخالفت‌های تند محافظه کاران، همچنان می‌بایست بر دوش رسانه‌های کوچک باشد. از فردای پیروزی خاتمی، محافظه کاران صریحاً اعلام می‌کردند که «چیزی عوض نشده» و در محافل خود زمزمه می‌کردند که او نمی‌تواند تا شش ماه دوام بیاورد و مجبور به استعفا می‌شود. آنها از طریق قوه قضائیه و مقننه تا

می توانستند در برابر جنبش ایستادند و تحقق وعده‌های آن‌را با مشکل روبرو کردند. به عنوان مثال از فردای دوم خرداد «همان مجتمع قضایی» به سراغ شهردار رفت؛ کسی که گفته می‌شد روزنامه همشهری، که او مدیرمسئول آن است، و سیاستهای تبلیغی و مالی وی در دوم خرداد نقش داشته، و با این‌که او ریاست حزبی را که پدر معنوی آن هاشمی بود بر عهده داشت، در سایه سکوت هاشمی به زندانش فرستادند و قریب دو ماه کشور را گرفتار بحران کردند. خاتمی قول فعالیت آزاد احزاب را داده بود ولی محافظه کاران از طریق کمیسیون ماده ده، جلو تشکیل احزاب غیرخودی را تا آنجا که می‌توانستند گرفتند. با این‌همه حزب مشارکت توانست مجوز بگیرد: حزبی که از همان جوانان نسل اول انقلاب شکل گرفت و در انتخابات مجلس ششم اکثریت را به دست آورد و هاشمی رفسنجانی را در میان ناباوری همگان به انتهای لیست نمایندگان منتخب تهران فرستاد.

به رغم همه این مخالفتها، داستان و نقش مطبوعات در این دوره از جنبش بسی شورانگیز است. در همان ماههای اول پیروزی خاتمی، احمد بورقانی معاون وزیر اصلاح طلب ارشاد، به اندازه نیاز مجوز انتشار روزنامه و هفته‌نامه را از طریق هیأت نظارت بر مطبوعات فراهم کرد. من نیز در همان زمان مجوز روزنامه جامعه را گرفتم و آن‌را با مشارکت شمس الواعظین و محسن سازگارا که از حلقه کیان بودند، به راه انداختیم؛ روزنامه‌ای که حضورش از حرکت جدیدی در عرصه مطبوعات مستقل خبر می‌داد. روزنامه جامعه، برخلاف روزنامه‌هایی که خود را در کلیشه‌هایی که محافظه کاران به نام اسلام تبلیغ می‌کردند، خود را گرفتار نکرد و خط‌شکنی در عرصه خط قرمزهای خود ساخته را آغاز کرد؛ تا جایی که پس از یکی دو ماه تیراژ آن از مرز سیصد هزار نسخه گذشت و تبدیل به رسانه تأثیرگذار در سطح آن پنج-شش میلیون اهل درد و تحصیل کرده شد. همان «مجتمع قضایی» از طریق دادگاه مطبوعات، بدون این‌که گوشه چشمی به سوابق نگارنده که مدیرمسئول آن بودم، داشته باشد،^۱ روزنامه را به اتهام چاپ تصویر خلاف عفت عمومی! لغو امتیاز کرد. ولی فردای آن روز، بدون معطلی با همان کادر و با همان رویکرد روزنامه توس را منتشر کردیم و

۱. زیرا نزدیک به ده سال در مناطق جنگی خدمت کرده بودم و سه نفر از اعضای خانواده‌ام شهید شده بودند.

به همان تیراژ رسیدیم. اگر در جامعه به شماره ۱۲۰ رسیدیم، در توس به شماره ۴۵ رسیده بودیم که یک روز صبح من و شمس و جوادی حصار - مدیرمسئول روزنامه توس - را دستگیر و روانه زندان اوین کردند.

با این همه، تعطیلی توس و دستگیری مسئولان آن به معنی خاموشی چراغ مطبوعات در جنبش اصلاحی نبود، بلکه تازه آغاز اوج‌گیری رونق مطبوعات بود. عبدالله نوری، وزیر کشور استیضاح‌شده خاتمی، روزنامه خرداد را با همکاری کادر جامعه و با رویکردی مدنی به راه انداخت و به سرعت به تیراژ بالا رسید. این روزنامه همچون پُلّی میان اصلاح‌طلبان مکلاً و اصلاح‌طلبان روحانی که در تهران و خصوصاً حوزه علمیه قم فعال بودند ایفای نقش کرد؛ روحانیونی مانند کدیور، ایازی و فاضل میبدی. در میانه راه، سعید حجاریان، رضا تهرانی، احمد ستاری، علیرضا علوی تبار، و عباس عبدی روزنامه صبح امروز را به راه انداختند. ما هم که از زندان آزاد شدیم روزنامه نشاط را منتشر کردیم و تا شماره ۱۴۵ پیش رفتیم. در همین شرایط پنج نفر از نویسندگان لائیک به طرز فجیعی کشته شدند. پس از این حادثه بود که روزنامه‌های سلام، صبح امروز، خرداد، نشاط - و سایرین - پیشتاز خبررسانی - و تحلیل - درباره عاملان قتل‌های زنجیره‌ای شدند، تا جایی که افکار عمومی آن‌قدر آگاه و حساس شد که وزارت اطلاعات رسماً یکی از معاونان سابق خود، یعنی سعید امامی را به عنوان عامل در این قتل‌ها، مقصر شناخت و از مردم عذرخواهی کرد و قول پیگیری قضایی این فاجعه را داد.

در همین فضای پیگیری عاملان قتل‌ها ما این امکان را پیدا کردیم که روزنامه نشاط را تا شماره‌های بالاتری منتشر کنیم. با این همه، نقش مطبوعات چیزی نبود که تندروها از آن به سادگی بگذرند. لذا «دادگاه ویژه روحانیت» روزنامه سلام را توقیف کرد و مدیرمسئول آن، موسوی خوئینی‌ها را که از یاران امام و مسئول سابق مرکز مطالعات استراتژیک بود به مدت پنج سال از انتشار روزنامه محروم کرد. در پی این حادثه دانشجویان در کوی دانشگاه دست به اعتراض زدند و در مقابل با حمله گروه‌های فشار و تندرو روبرو شدند که در نیمه‌شب به طرز فجیعی به کوی دانشگاه حمله کردند و سعی کردند زهرچشمی از این قشر، که مشتری اصلی روزنامه‌های اصلاح طلب بودند، بگیرند. ولی ماجرای یک هفته‌ای کوی دانشگاه تهران به مسأله‌ای

ملی و بین‌المللی تبدیل شد، تا جایی که محافظه‌کاران هم آن‌را محکوم کردند. چندماهه‌ی طول نکشید که مدیرمسئول روزنامه‌ی خرداد، که اینک منتخب اول مردم تهران در شورای شهر تهران بود، به جرم افشاگریهایش درباره‌ی قتل‌های زنجیره‌ای و کوی دانشگاه - و نسیتهای دیگر - محاکمه و روانه‌ی زندان شد. روزنامه‌ی نشاط نیز به دلیل انعکاس وقایع کوی دانشگاه و این‌که یک نویسنده در آن با «اعدام» در اسلام مخالفت کرده بود، به جرم اهانت به مقدسات تعطیل شد. با وجود همه‌ی این فشارها روزنامه فتح به جای خرداد و روزنامه‌ی عصر آزادگان به جای نشاط منتشر شد و هفته‌نامه مشارکت هم تبدیل به روزنامه شد. و بدین‌سان، مطبوعات به حیات خود ادامه دادند. مبارزه‌ی رسانه‌های کوچک، که تقاضاها و اهداف جنبش اصلاحی را به‌گوش مردم می‌رساندند، به شرحی که گفتیم طی دو سال ادامه پیدا کرد. اینک جنبش اصلاحی می‌رفت، چون دوم خرداد، خود را برای انتخابات مجلس ششم آماده کند و، در برابر، مجلس پنجم که به پایگاه اصلی مخالفت با جنبش و دولت اصلاحی تبدیل شده بود، تقاضاهای جنبش را تبدیل به قانون و نهادینه کند. در چنین اوضاع و احوالی دوباره نقش حساس مطبوعات در جنبش آشکار شد. محافظه‌کاران در ماه‌های پیش از انتخابات نمی‌توانستند دست به اقدامات تند بزنند، زیرا برای رفتن به مجلس به رأی مردم احتیاج داشتند. لذا برای جبران پایگاه ضعیف خود به دنبال هاشمی رفسنجانی رفتند و او را به عنوان کاندیدای خود برای نمایندگی و ریاست مجلس انتخاب کردند؛ قانون انتخابات را به نفع خود و به ضرر اصلاح‌طلبان تغییر دادند؛ و احزاب سیاسی به ظاهر اصلاح‌طلب و در باطن محافظه‌کار، مانند چکاد آزاداندیشان، را ایجاد کردند. با این همه، جنبش به یاری رسانه‌های کوچک راه آرام خود را از طریق خبررسانی ادامه داد. برخلاف همه‌ی نظرسنجی‌ها که خبر از عدم مشارکت پنجاه درصد مردم در انتخابات می‌داد، دوباره مثل دوم خرداد معجزه اتفاق افتاد. روز انتخابات مردم به لیست مشترک روزنامه‌نگاران اصلاح‌طلب، حزب مشارکت و سایر نیروهای سیاسی دوم‌خردادی رأی دادند. این مردم به ظاهر منفعل، با تشویق آن پنج میلیون تحصیل‌کرده تأثیرگذار و با کمک مطبوعات به نحو غیرمنتظره‌ای در انتخابات شرکت کردند. روز انتخابات مجلس ششم مجدداً نشان داد که دیگر این جنبش اصلاحی، نه جنبشی در رَجَم و نه نوزادی تازه متولدشده، که جوانی خوش‌قد و بالااست.

اما گویا به رغم پیروزی اصلاح‌طلبان در مجلس، برنامه تندروها این بود که نگذارند حاملان جنبش از ۲۹ بهمن ۱۳۷۸ تا ۷ خرداد ۱۳۷۹ که روز افتتاح مجلس بود، احساس آرامش کنند. اگر در فضای پیش از انتخابات مجلس، محافظه‌کاران عاقل‌تر دست بالا را نسبت به تندروها داشتند و تن به حرفهای تند آنان برای حذف همه کاندیداهای اصلاح‌طلب از طریق شورای نگهبان نداده بودند و فقط بخشی از آنها را - بین صد تا صد و پنجاه نفر - برای کاندیداتوری حذف کرده بودند، پس از شکست محافظه‌کاران در انتخابات مجلس ششم عقلای آنها منفعل شده و جای خود را به تندروها دادند و صحنه‌گردان اصلی مخالفت با جنبش اصلاحی شدند. لذا هنوز شیرینی پیروزی انتخابات زیر زبان اصلاح‌طلبان بود که سعید حجاریان، که پس از خاتمی شخصیت دوم جنبش اصلاحی محسوب می‌شد و شخصیت برجسته فکری حزب مشارکت و قائم‌مقام شورای شهر بود، توسط عده‌ای از جوانان تندرو مذهبی ترور شد و این حادثه عید نوروز حاملان جنبش را در سال ۱۳۷۹ به عزای تبدیل کرد. همه روزنامه‌نگاران بر بالین «جسم بی‌هوش حجاریان» که به‌طور معجزه‌آسایی از مرگ رهایی یافته بود، در بیمارستان سینا سال را تحویل کردند. با این‌همه، این حادثه مهم باز مانع تداوم تندرویه‌های محافظه‌کاران در روزهای باقیمانده مجلس نشد. آنها اصلاحیه قانون مطبوعات را تصویب کردند که برابر آن، «مجمع قضایی» هر روز که بخواهد می‌تواند هر روزنامه‌ای را توقیف، نویسنده را زندانی و از چاپ روزنامه‌های مشابه جلوگیری کند. صدا و سیما، این رسانه بزرگ که در سه سال گذشته به‌طور متوالی از رسانه‌های کوچک شکست خورده بود، در یک اقدام تلافی‌جویانه فیلمی گزینش‌شده از کنفرانس برلین را به نمایش گذاشت. در این کنفرانس چند نفر از روزنامه‌نگاران اصلاح‌طلب مثل اکبر گنجی، علوی‌تبار، جمیله کدیور و نگارنده شرکت کرده بودند. در آن کنفرانس ما مورد حمله گروه‌های برانداز کمونیستی و فرقه رجوی قرار گرفتیم و پاره‌ای از هواداران این گروه برای برهم زدن کنفرانس اقدام به لخت شدن کردند. صدا و سیما نیز عمل زشت لخت شدن براندازان را به‌گونه‌ای به نمایش گذاشت که گویی صحنه‌ای از یک مجلس لهو و لعب با حضور حاملان جنبش اصلاحی را در خارج از کشور نشان می‌دهد. هدف آنها از پخش این فیلم آن بود که به افکار عمومی و مردم مسلمان بگویند که حاملان

جنبش که اخیراً مجلس را در دست گرفته‌اند سر در آخورِ خارجیها دارند و همنشین رقاصه‌ها هستند. اما آنها به پخش این فیلم هم راضی نشدند و یک بار برای همیشه رودربایستی را کنار گذاشته و در یک عملیات ضربتی، به قول خودشان دست بر روی ام‌الفساد، یعنی مطبوعات جنبش دوم خرداد، گذاشتند و دستور توقیف آنها را صادر کردند. و بدین سان ضرب شصت خود را به مطبوعاتی که سه سال جنبش اصلاحی را بر دوش خود حمل می‌کردند، نشان دادند.

به سؤال این نوشته بازگردیم. اینک برای خواننده صبری که حوصله کرده این داستان طولانی را بخواند، علت اصلی توقیف ضربتی روزنامه‌ها روشن شده است. در واقع نقش روزنامه‌ها صرفاً «اطلاع‌رسانی» نبود بلکه آنها حامل گفتمان، اهداف، تقاضاها، تاکتیکها و استراتژیهای جنبش اصلاحی بودند. روزنامه‌ها بابر عهده گرفتن نقش «مرکز فکری» این جنبش، مسیر پریچ و خم این حرکت را با پرهیز از خشونت در صحنه سیاسی ایران تعقیب می‌کردند. در واقع روزنامه‌ها مانند سلسله اعصابی عمل می‌کردند که در سه سال گذشته، بیش از پنج میلیون تحصیل کرده و اهل درد را، برخلاف خواست محافظه کاران و در برابر مخالفت پی در پی آنها، سرویس خبری و تحلیلی می‌دادند. این نقش در جامعه‌ای که افرادی چون سعید امامی می‌توانستند به نام اسلام آدم بکشند نقش کمی نیست؛ در جامعه‌ای که حتی اپوزیسیون قدیمی آن منفعل بود و در انتخابات خاتمی با ناامیدی توصیه به رأی کبود کرده بود؛ در جامعه‌ای که در آن عرصه فرهنگی و روشنفکری را مرعوب کرده بودند، این نقش اصلاحی بر شانه‌های مطبوعات قرار داشت، و این شاید در تاریخ معاصر کشورهای موسوم به جهان سوم بی نظیر باشد. این روزنامه‌ها از طریق تولید کلمات و توزیع آنها از تحقق یک اندیشه بسته سیاسی، که می‌رفت به نام اسلام در جامعه ایران صورت بگیرد، جلوگیری کردند. و به همین دلیل بود که در چشم تندروها این مطبوعات مستحق دریافت چنین ضربه مستقیم و جانانه‌ای بودند. اما آیا این ضربه، موتور محرکه این جنبش اصلاحی، یا بهتر بگوییم، این جنبش مطبوعاتی را خاموش خواهد کرد؟ ارائه پاسخ قطعی به این سؤال مشکل است، ولی می‌توان حدس زد که این جنبش خاموش نشود زیرا هم‌اکنون پاره‌ای از مطبوعات، مثل روزنامه بیان، همشهری، بهار و ایران لنگان‌لنگان وظیفه اطلاع‌رسانی را بر دوش می‌کشند. ثانیاً،

جنبش اصلاحی دوران سخت خود را سپری کرده و مطبوعات توانستند بار امانت اهداف و تقاضاهای این جنبش را به رغم همه مشکلات تحویل مجلس ششم و نمایندگان اصلاح طلب آن دهند. هم‌اکنون مجلس اصلاحات، که تندروها انتظار داشتند با فشارهای صدروزه اساساً تشکیل نشود، شروع به کار کرده است و چشم امید همگان، بخصوص روزنامه‌نگاران، برای اصلاح قانون مطبوعات به آن دوخته شده است؛ چرا که ادامه فعالیت مطبوعات بستگی به اقدام مجلس دارد. در روز بعد از ترور حجاریان هیأت نظارت بر مطبوعات به ریاست مهاجرانی، مجوز روزنامه‌نوسازی را برای من صادر کرد. اینک همه همکاران روزنامه که در این سه سال از جمله تحریریه‌های فعال روزنامه‌ها بودند و هم‌اکنون در مرخصی اجباری بدون پرداخت حقوق به سر می‌برند، چشم به نمایندگان دوخته‌اند که به مجلس فرستاده‌اند.

حلقه یک، روزنامه‌های توقیف‌شده

نام نشریه	صاحب امتیاز و مدیرمسئول	سر دبیر یا اعضای شورای سردبیری	گرایش برجسته سیاسی	تیراژ (روز)	مدت فعالیت	توضیحات
صبح امروز	سعید حجازیان	احمد ستاری، رضا تهرانی، علیرضا علوی تبار، محسن آرتین، رضا عرب‌سرخ، عبداللّٰهی رضایی	چپ نو (امتثال به جنبه مشارکت) همکاری با نیروهای خط امام	بیش از ۲۰۰/۰۰۰	۲ سال	عباس عبدی، علیرضا علوی تبار، اکبر گنجی، شادی صدر
جامعه، بعد به نام تو، بعد به نام نشاط، بعد به نام عصر آزادگان	حمیدرضا جلالی پور، محمدصادق جوادی جعفر، لطیف صفری، غفور گرشاسی	ماشاءالله تنسیر الواعظین	میانه مدرن (با تأکید بر هویت مستقل) همکاری با نیروهای خط امام، کارگزاران و ملی‌مدھی	بیش از ۲۰۰/۰۰۰	۲/۵ سال	حمیدرضا جلالی پور، سید مرتضی مردیها، مجید محمدی، اکبر گنجی، مسعود پهلوان، ابراهیم نبوی، محمد قوچانی، صادقی زیناگللام، ناصر ایرانی، حمید وحید دستگردی، ابراهیم بزوی، علیرضا رجایی
خرداد، بعد به نام فتح	عبدالله نوری، عبدالله اسلامی	علی حکمت، عبداللّٰهین باقی، اکبر گنجی	چپ نو (امتثال به طیف آستانه منتظری) همکاری با نیروهای ملی‌مدھی	بیش از ۱۰۰/۰۰۰	۲ سال	عبداللّٰهین باقی، اکبر گنجی
مشارکت	محمدرضا خاتمی	عباس عبدی، محمدرضا خاتمی، محسن میردامادی، کریم ارغنده پور	چپ نو (روزنامه رسمی جنبه مشارکت) همکاری با نیروهای خط امام	کثیر از ۱۰۰/۰۰۰	۴ ماه	عباس عبدی، سید محمدعلی ابطیعی
بیان	سید علی اکبر محتشمی	سید محمد ناصری	خط امام متماثل به چپ نو	بیش از ۲۰۰/۰۰۰	۶ ماه	روزنامه مشارکت پس از تعطیل روزنامه سلام از هفته‌نامه به روزنامه تغییر یافت

جدول شماره یک (روزنامه‌های درجه اول تأثیرگذار)

حلقه دو. روزنامه های کمتر توقیف شده

نام نشریه	صاحب امتیاز و مدیرمسئول	سر دبیر یا اعضای شورای سردبیری	گرایش برچسب سیاسی	نویسندگان شاخص	تیراژ	مدت فعالیت	توضیحات
آفتاب امروز	فریدون عمورزاده خلیلی، فرحت نوردیا	اصغر رمضان پور	چپ نو (متضاد) به جبهه مشارکت)	—	کمتر از ۱۰۰/۰۰۰	۸ ماه	آفتاب امروز در آغاز به شکل چاپگرین روزنامه توقیف شده آفتابگردان و در یک نوبت به صورت چاپگرین روزنامه توس منتشر شد. در دوره جدید این روزنامه تنها روزنامه اصلاح طلب منتشر شده در نوبت عصر بود و در دفتر صبح امروز منتشر می شد.
هم سین	غلامحسین گریباسچی	محمود صدیقی، محمد عطر یانقر، صادق چنان صفت	راست مدرن (متضاد به حزب کارگزاران)	—	کمتر از ۱۰۰/۰۰۰	۳ ماه	هم سین گرایشهای اصلاح طلب حزب کارگزاران سازندگی را پوشش می داد.
انجیل اقتصاد	احمد صفائی فر، عیسی سحرخیز	عیسی سحرخیز	—	—	کمتر از ۵۰/۰۰۰	۸ ماه	روزنامه انجیل اقتصاد در دوره جدید در دفتر روزنامه عصر آزادگان منتشر می شد.
آریا	محمدرضا زهدی	—	—	—	کمتر از ۵۰/۰۰۰	۳ سال	پیش از نوروز ۱۳۷۹ به صورت موقت توقیف غیر رسمی شده بود. یک بار نیز به مدت ۲ هفته ممنوع انتشار شد.
آزاد	محمدرضا یزدانیان	—	راست مدرن (متضاد به حزب کارگزاران)	—	کمتر از ۵۰/۰۰۰	۱ سال	در دوره سردبیری احمد یزدانی به تیروهای ملی- مذهبی و در دوره سردبیری سعید لیلانز به حزب کارگزاران تسایل بیشتری یافت. یک بار توقیف شد.

جدول شماره دو (روزنامه های درجه دوم تأثیرگذار)

حلقه سه روزنامه های کمتر تأثیرگذار

نام نشر به	صاحب امتیاز و مدیرمسئول	سر دبیر یا اعضای شورای سردبیری	گرایش برجسته سیاسی	نویسندگان شاخص	تیراژ	مدت فعالیت	توضیحات
گزارش روز	مهدوی خرمی	حسنت الله طبرزدی	اصلاح طلب انفرادی (گروه طبرزدی)	حسنت الله طبرزدی	کمتر از ۵۰/۰۰۰	۲ ماه	بیش از دوره جدید این روزنامه در یک دوره توسط نیروهای متماثل به راست منتشر می شد
بامداد نو	ابوالقاسم گلیاف	—	نزدیک به نیروهای ملی بیرون از حاکمیت	—	کمتر از ۲۰/۰۰۰	۶ ماه	این روزنامه در ابتدا با نام ایران وینج منتشر می شد
پیام آزادی	مهرامی سیاوشانی	—	—	—	کمتر از ۲۰/۰۰۰	—	در زمان توقیف، در حالت تعطیل به سر می برد
ملت	سعد حقی، علی منیت	سعد حقی	—	—	—	۱ شماره	پس از یک روز انتشار توقیف شد

جدول شماره سه (روزنامه کمتر تأثیرگذار)

حلقه یک. هفته نامه های توقیف شده

نام نشریه	صاحب امتیاز و مدیرمسئول	سر دبیر یا اعضای شورای سردبیری	گرایش برجسته سیاسی	نویسندگان شاخص	تیراژ	مدت فعالیت	توضیحات
ایران فردا	عزت الله سبحانی	رضا علیجانی	نیروهای ملی و مذهبی (متضایل به چپ)	عزت الله سبحانی، حسن یوسفی اشکوری، تقی رحمانی، رضا علیجانی، احمد زیدآبادی	حدود ۵۰/۰۰۰	هشت سال	به صورت هفتگی منتشر می شد
پیام هاجر	اعظم طالقانی	مهدی شفی	نیروهای ملی و مذهبی	---	حدود ۲۰/۰۰۰	بیش از یک دهه	پیش از این ماهانه بود و چند بار توقیف شده بود
جنبه	احمد کاظم زاده	مسعود دهنمکی	متضایل به راست افراطی انصار حزب الله	یوسفی میرشکاک، علی حسین پناه	حدود ۱۰۰/۰۰۰	یک سال	به جای هفته نامه توقیف شده شلمچه منتشر می شد

جدول شماره چهار (هفته نامه های بیشتر تأثیر گذار)

حلقه دو. هفته نامه های توقیف شده

نام نشریه	صاحب امتیاز و مدیر مسئول	سر دبیر یا اعضای شورای سر دبیری	گرایش برجسته سیاسی	نویسندگان شاخص	تیراژ	مدت فعالیت	توضیحات
آبان	محمد حسن علویور	—	مستقل متضام به اپوزیسیون قانونی	—	حدود ۲۰/۰۰۰	دو سال	—
آوا	ایزدی	—	نزدیک به طیف آیت الله منتظری	—	۱۰/۰۰۰ تا ۱۰/۰۰۰		در نجف آباد اصفهان منتشر می شد
آذش	علی نظری	—	نزدیک به جریان چپ	—	حدود ۵/۰۰۰	هفت سال	

جدول شماره پنج (هفته نامه های تأثیرگذار)

رویکردهای «نوسازی»

روز بعد از ترور حجاریان، که فضای مظلومیت اصلاح‌طلبان برخلاف میل تندروها، در کشور پخش شده بود، در این فضا با همت وزیر محترم ارشاد و هیأت نظارت بر مطبوعات برخلاف انتظار خیلها، اینجانب موفق به کسب امتیاز روزنامه‌نوسازی شدم. البته از یک سال قبل در لیست متقاضیان قرار داشتم. و از اسفند ۱۳۷۸ خود را برای انتشار این روزنامه آماده می‌کردم. ولی پس از توقیف روزنامه عصر آزادگان تصمیم گرفتم ابتدا در دوم خرداد و اگر نشد در هفتم خرداد ۱۳۷۹. که مجلس ششم افتتاح می‌شد. آنرا منتشر کنم. ولی با برخوردی که دستگاه قضایی با روزنامه‌ها می‌کرد، امکان تداوم انتشار روزنامه، حتی بیش از یک روز هم داده نمی‌شد. لذا تصمیم گرفتم تا استقرار کامل مجلس ششم صبر کنم. نوشته مفصل زیر را برای اولین شماره روزنامه‌نوسازی آماده کرده بودم که اینک می‌خوانید.^۱

نام «نوسازی» که آخرین نام پیشنهادی برای روزنامه بود، واجد چه معنایی است؟ ابتدا نامهای پیشنهادی «با جامعه»، «در جامعه»، «جامعه نو» و سایر هم‌خانواده‌های «جامعه» در کار بود. مقصود از جامعه^۲ مجموعه‌ای است که در آن روابط اعضا مبتنی بر صلاحیتهای فردی و اکتسابی است؛ اجرای قانون فصل الخطاب مخاصمات پیچیده میان افراد و گروه‌هاست؛ تعادلی میان اندازه و وزن نهادهای حکومتی و نهادهای مدنی برقرار است؛ «تخاصم» وجه ممیزه تعامل میان نهادهای حکومتی و

۱. البته در زمان انتشار روزنامه نشاط شبیه چنین نوشتاری برای مسؤولان کشور ارسال شده بود.

2. society

مدنی نیست بلکه «گفتگو» نیز در میان آنها نهادینه شده است؛ معنویت، اخلاق و دین از ناحیه نهاد‌های مدنی و شهروندان مؤمن در میان اعضای جامعه تبیین و تبلیغ می‌شود و بر دوش قدرت سیاسی متکی نیست، بلکه قدرت سیاسی - حکومت - پاسدار امنیت و عدالت است؛ نهاد حکومت متکی بر آرای مردم و در برابر آنان - مجلس، مطبوعات و... - پاسخگو است؛ نظام چندحزبی واسطه‌ای میان نهاد‌های مدنی و نهاد‌های سیاسی است و امر گردش نخبگان سیاسی جامعه را از لایه‌های پایین جامعه به بالا تمهید می‌کند. با این همه، نام‌های هم‌خانواده «جامعه» شانس تصویب در هیأت نظارت را پیدا نکرد و «نوسازی»، آخرین نام پیشنهادی، تصویب شد.

«نوسازی» حکایتگر نوع خاصی از جامعه نیست بلکه حکایت از فرآیندی می‌کند که هم‌اکنون جوامع در حال گذار و مدرن با آن روبرو هستند. فرآیند نوسازی شامل اقداماتی نظیر: صنعتی شدن، گسترش سوادآموزی، بهداشت و درمان، شبکه‌های ارتباطی و اطلاعاتی، مهاجرت و شهرنشینی است. به موجب فرآیند نوسازی، الگوهای ساده اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در جامعه پیشین - که به آن جامعه سنتی، جامعه روستایی، یا جامعه توسعه نیافته هم می‌گویند - دستخوش تغییرات است و جامعه به تدریج نیازمند الگوهای اجتماعی و سازمان‌های سیاسی پیچیده و توسعه یافته می‌شود. برخلاف خوش‌بینی‌های اولیه جامعه‌شناسان، مسیر حرکت نوسازی در جامعه مرحله‌بندی نشده و از یک فرمول ساده پیروی نمی‌کند و دقیقاً قابل پیش‌بینی نیست. البته در جهان کنونی جامعه‌ای را نمی‌شناسیم که با فرآیند نوسازی روبرو و در چالش نباشد. با این وصف و صرف نظر از معانی «جامعه» و «نوسازی»، آنچه بیش از هر چیز برای خواننده، مسؤولان و صاحب‌نظران محترم اهمیت دارد این است که روزنامه «نوسازی» چه رویکردهایی به مسائل مهم جامعه در شرایط کنونی دارد. لذا در این نوشته کوشش می‌شود انگیزه، هدف و خط مشی «نوسازی» و همچنین رویکرد «نوسازی» به مسائلی چون دین، انقلاب اسلامی، جامعه ایران، نظام سیاسی و اصلاحات، روشنفکران، گروه‌بندی‌های سیاسی، اقتصاد، جامعه جهانی و ایده جامعه مدنی، روشن شود.

انگیزه انتشار «نوسازی»

انگیزه اصلی از انتشار روزنامه، گام برداشتن در جهت تقویت توسعه سیاسی و جامعه مدنی در میان مردم ایران است؛ این تقویت برابر اصول مصرح قانون اساسی تحقق همان وعده‌های انقلاب اسلامی است. در ذیل این انگیزه اصلی ذکر چهار نکته ضروری است.

نکته اول، در جامعه ایران، خصوصاً پس از انقلاب، به خاطر تمرکز بر روشهای «تبلیغ مستقیم دینی»، متأسفانه مراعات رفتار دینی و رعایت معیارهای اخلاقی در میان نسل جدید با نابسامانی و بحران روبرو شده است، اگرچه نیت بانیان تبلیغات دینی، امر خیر نشر ارزشها و احکام اسلامی بوده است — و همچنین اگرچه تبلیغ مستقیم تنها عامل این نابسامانی نیست — در مقابل چنین رویکردی، «نوسازی» برای تقویت توسعه سیاسی و تحقق جامعه مدنی در میان مردم مسلمان ایران، در پی هزینه کردن از دین و احساسات دینی مردم نیست، بلکه کوشش می‌کند از طریق حرفه روزنامه‌نگاری از کاربرد «مستقیم تبلیغ» و هزینه کردن از مفاهیم دینی خودداری کند و به صورت «غیرمستقیم» به تحکیم بنیانهای اخلاقی و دینی جامعه کمک کند.

نکته دوم، در حالی که «نوسازی» از لحاظ نظری و در امر اطلاع‌رسانی به تکررگرایی ملتزم است، در همان حال سعی دارد فعالیتی جمعی را در قالب روزنامه با حضور افراد و شخصیت‌های گوناگون، اما پایبند به قانون اساسی جمهوری اسلامی، تجربه کند. به بیان دیگر، در شرایطی که روزنامه از اصل کثرت‌گرایی در تدوین مطالب پیروی می‌کند، سعی دارد در مقام عمل و با التزام به قانون، این کثرت‌گرایی را در واحدی به وسعت یک روزنامه تجربه و تمرین کند.

نکته سوم، سازماندهی روزنامه به گونه‌ای نظم و نسق یافته است که از نظر اقتصادی خودکفا باشد و به یارانه‌های نفتی وابسته نباشد. به بیان دیگر، آنگاه که روزنامه‌ای شعار تقویت نهادهای مدنی و مستقل از حکومت را سر می‌دهد، گردانندگان آن باید در عمل مشکلات تحقق این شعار را در این نهاد کوچک مدنی تجربه کنند.

نکته چهارم، بر پایه مطالعات جامعه‌شناختی، بی‌اعتمادیهای انباشته‌شده،

حکایت از بحرانی نهفته در بطن جامعه دارد. «نوسازی»، به عنوان روزنامه‌ای علاقه‌مند به اهداف اصلاح‌گرایانه انقلاب اسلامی، بی‌آن‌که برای خود نقشی انحصاری قائل باشد، بر خود فرض می‌داند که با استفاده از تجارب نظری و عملی در راه زدودن این بی‌اعتمادیها حرکت کند و گامی در جهت جلوگیری از بروز «هیجانات جمعی» آینده که به زیان اسلام، انقلاب، نظام و منافع ملی ما خواهد بود، بردارد، اگرچه این شیوه «درمان مطبوعاتی» نابسامانیهای اجتماعی، معمولاً با اعتراض مخالفان روبرو بوده و هست؛ مخالفانی که متأسفانه مصالح درازمدت جامعه را مورد توجه قرار نمی‌دهند و پیشبرد مقاصد شخصی را بر مصالح دینی و ملی ترجیح می‌دهند.

هدف و خط مشی «نوسازی»

هدف از انتشار «نوسازی»، انتشار روزنامه‌ای با ویژگی «رسانه‌ای بودن» است نه «ارگانی» در خدمت یک جناح سیاسی. اما ذکر این هدف به تنهایی برای بیان خط‌مشی «نوسازی» کافی نیست؛ چرا که تحقق و تداوم هر روزنامه و رسانه مدنی تنها در چارچوب یک جامعه بواقع مدنی تحقق می‌یابد، و این در حالی است که جامعه ایران هنوز برای تحقق و نهادینه کردن ویژگیهای جامعه مدنی، همچون استقلال دستگاه قضایی، حکومت پاسخگو، نهادهای ریشه‌دار مدنی، فرهنگ سیاسی مدنی در میان مردم و ضعف در پایبندی به معیارهای فرهیختگی، حتی در میان اهل قلم، دست و پنجه نرم می‌کند. لذا با توجه به شرایط جامعه، «نوسازی» به خط‌مشیهای زیر در اداره روزنامه توجه می‌کند.

الف. اصولی چون آزادی بیان و انتقاد، قبول دیدگاههای متنوع و لزوم انعکاس آنها در روزنامه همچنان از جمله اصولی است که رعایت آن باعث حفظ ویژگی «رسانه‌ای» بودن روزنامه می‌شود و آنرا از روزنامه‌ای که در سطح یک «ارگان سیاسی» منتشر می‌شود متمایز می‌سازد. اما از آنجا که ممکن است رعایت این اصول مطابق با دیدگاههای هر یک از نویسندگان و خبرنگاران تفسیری متفاوت داشته باشد و در نتیجه مانع ایجاد هارمونی و انسجام در مطالب تولیدی روزنامه بشود و به اصطلاح «کشتی روزنامه بدون قطب‌نما» در دریای پرتلاطم جامعه

حرکت کند، به منظور پرهیز از بروز چنین مشکلی دو نکته ذیل مورد توجه قرار می‌گیرد: اول آن‌که «نوسازی» دیدگاههای سیاسی-اجتماعی-فرهنگی خود را برای خوانندگان و کارکنان به صورت شفاف بیان می‌کند، چنان‌که انتشار همین نوشته که هم‌اکنون در پیش روی خواننده گرامی قرار دارد، در پی انجام همین منظور است. دوم آن‌که در انتخاب کارکنان و خبرنگاران از اصل «تخصص و میزان حرفه‌ای» بودن آنها پیروی می‌کند، نه پافشاری بر نزدیکی دیدگاههای سیاسی آنها با گردانندگان روزنامه و به اصطلاح ملاک گزینش ما در انتخاب همکاران، شایستگی آنان در «بازار روزنامه‌نگاران حرفه‌ای» است.^۱

ب. روزنامه به عنوان تربیونی جهت تمامی نیروهای سیاسی-اجتماعی کشور که پایبند به قانون اساسی هستند، عمل می‌کند. به بیان دیگر، اگر آرایش نیروهای سیاسی-اجتماعی را روی یک محور افقی فرض کنیم، روزنامه قصد دارد از نقطه A - یعنی نقطه‌ای که به نیروهای خودی معروف‌اند - تا نقطه Z - یعنی نقطه‌ای که به اصطلاح به نیروهای غیرخودی معروفند، ولی پایبند به قانون اساسی هستند - را پوشش دهد. مقصود از نقطه Z در حقیقت همان نقطه نیروهای محذوف و بدون تربیون جامعه است. [با این قصد فراگیر، توضیح یک نکته لازم است. چون شخصیتها و گروهها در نقطه A از امکانات رسانه‌ای برخوردارند، لذا «نوسازی» برای آنها جدی تلقی نمی‌شود و ممکن است رغبتی برای استفاده از این تربیون از خود نشان ندهند، اما شخصیت و گروههایی که به نقطه Z نزدیک می‌شوند «نوسازی» را جدی تلقی می‌کنند. لذا این بی‌تمایلی نیروهای حوزه A به «نوسازی» را نباید ناشی از خط مشی روزنامه دانست. «نوسازی» همچنان علاقه دارد از A تا Z را پوشش داده و وظیفه اطلاع‌رسانی خود را انجام دهد].

ج. «نوسازی» به این اصل که در جریان تولید روزنامه بر «عقل جمعی» تکیه کند، پایبند است. در مرحله تولید، خصوصاً بخشهای حساس روزنامه مثل تیترها و یادداشتها زیر نظر شورای سردبیری، که جلسات آن روزانه برگزار می‌شود،

۱. و تشویق و تنبیه کارکنان بر اساس رعایت و عدم رعایت ملاکهای شناخته‌شده سازمانهای بوروکراتیک صورت می‌گیرد.

صورت می‌گیرد. پس از تولید نیز نظارت بر «نوسازی» توسط شورای سیاستگذاری که جلسات آن به صورت هفتگی برگزار می‌شود، انجام می‌شود. البته نظرخواهی از خوانندگان، خصوصاً از صاحبزنان، یکی دیگر از روشهای نظارت بر «نوسازی» است.

د. جدا از انعکاس جغرافیای سیاسی-اجتماعی نیروهای کشور، «نوسازی» اصل دیپلماسی آرام، یعنی رابطه و گفتگوی متقابل با مقامات سیاسی و نمایندگان نیروهای مختلف سیاسی را مورد پیگیری قرار می‌دهد. این گفتگوها این اهداف را تعقیب می‌کنند:

اول، آن‌که فرصتی فراهم شود تا از بازتاب روزنامه و محتوای آن در محافل سیاسی جویا شده و با کسب اطلاع از نقاط ضعف و قوت روزنامه نسبت به رفع یا تقویت آنها اقدام شود.

دوم، آن‌که فرصتی به دست آید تا متقابلاً مقامات و نیروهای سیاسی از برنامه‌های روزنامه آگاه شوند.

سوم، آن‌که در گفتگوها باید بحث «حاکمان» و «نظام» از یکدیگر تفکیک شود؛ زیرا انتقادهای روزنامه متوجه حاکمان است، نه نظام. تأکید «نوسازی» همواره بر این است که هرگونه اصلاح و تغییری باید در چارچوب نظام جمهوری اسلامی و به شیوه‌های قانونی و مسالمت‌آمیز انجام گیرد.

ه. خط مشی «نوسازی» در برابر سه موضوع «شخصیتها»، «مخاطبان» و «تیراژ روزنامه» به این شرح است: خط مشی روزنامه در برابر «شخصیتها» طراز اول مذهبی و سیاسی کشور - مانند مقام رهبری، رئیس‌جمهوری، رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام و مراجع تقلید - مبتنی بر حفظ احترام و گفتگوی سازنده و دردمندانه است. «نوسازی» خصوصاً درباره مطالبی که قصد مخدوش کردن شخصیت امام (ره) را داشته باشد حساس بوده و از درج آن جلوگیری می‌کند.^۱ خط مشی روزنامه در برابر «مخاطبان»، تأکید بر روشنفکران، قشر تحصیل کرده، کارشناسان و افراد صاحب درد است. به بیان دیگر، روزنامه در پی

۱. اما طرح مطالب و سؤالاتی را که به رفع ابهامات و تصحیح تاریخ بینجامد، نباید در مقوله مخدوش کردن شخصیتها دانست.

پوشش دادن به تمامی اقشار اجتماعی کشور و راضی نگه داشتن همه آنها از خود نیست. از این رو، روزنامه‌ای که خواهان پایبندی به اصول مدنی است و مخاطبان آن را روشنفکران تشکیل می‌دهند باید از دو منظر نسبت به تیراژ حساس باشد. اول این که چون گردانندگان روزنامه به اصل «رقابت در بازار آزاد مطبوعات» اعتقاد دارند، کسب تیراژ بالا یکی از معیارهای موفقیت روزنامه محسوب می‌شود؛ اما قطعاً هدف از کسب تیراژ، پاسخگویی به تقاضاهای کاذب در جامعه ایران نخواهد بود و طرح مسائل جنجالی و خصوصاً تشنج‌آفرین برای بالا بردن تیراژ روزنامه حرکتی نادرست، تخریبی و ضدمدنی ارزیابی می‌شود. دوم این که اصولاً «نوسازی» به دنبال شناسایی حوزه‌های ناشناخته‌ای است که کشف آنها به تحقق جامعه مدنی کمک می‌کند. لذا به کارگیری ابتکار عمل و تشویق خلاقیت‌های روزنامه‌نگاران از جمله خط مشیهایی است که بر کسب تیراژ تقدم دارد.

ز. «هویت شهروندی» و «هویت دینی» و نسبت این دو مفهوم با جامعه و روزنامه، از جمله مسائلی است که در چگونگی اداره «نوسازی» مورد توجه قرار می‌گیرد. «نوسازی» تمام آحاد مردم ایران را، صرف‌نظر از عقیده، قومیت، طبقه، سن، جنس و سواد آنها، شهروند جمهوری اسلامی دانسته، همه را در انسانیت و حقوق شهروندی برابر می‌داند. روزنامه کوشش می‌کند از «حقوق و وظایف آنها» در چارچوب حقوق اساسی بشر، قانون اساسی جمهوری اسلامی و قوانین مصوب، حمایت کند. از دیدگاه «نوسازی» در سطح ملی و کلان، هویت دیگری که بخواهد هویت و حقوق شهروندی را مخدوش کند، پذیرفته نیست. اما جدا از این سطح، «نوسازی» در امر تأسیس، سازماندهی و اداره روزنامه، به عنوان یک نهاد بخش خصوصی در حوزه جامعه مدنی که به صورت اختیاری تأسیس شده است، از طرح هویت دینی خود که مبتنی بر قرانت تحقیقی از دین اسلام و مذهب تشیع است دفاع می‌کند. اگرچه «نوسازی» در سطح ملی از اولویت هویت شهروندی بر سایر هویت‌ها دفاع می‌کند، اما در سطح روزنامه، که توسط افرادی مذهبی و به صورت اختیاری سازمان‌یافته، از هویت دینی خود دفاع خواهد کرد و این امر را جزو حقوق شهروندی خود می‌داند.

و. حرکت روزنامه به عنوان یک رسانه ملی در ذیل دیدگاههایی که ذکر شد عملی می‌گردد. اما در مصادیق و مواردی که در آن امنیت و منافع ملی از جمله موضوعات مورد بحث و مناقشه باشد، «نوسازی» خود را ملتزم به مصوبات مقام رهبری، دولت و شورای امنیت ملی دانسته، و در امور اختلافی که به منافع ملی بازگردد اعتقادی به حرکت انفرادی ندارد.

رویکرد «نوسازی» به دین

گردانندگان اصلی روزنامه، مسلمان و شیعه اثنی عشری هستند و به اصول و احکام آن قلباً و عملاً پایبندند و گسترش معارف، ارزشها و احکام اسلامی به شیوه‌های نوین را فریضه دینی خود می‌دانند. «نوسازی»، معارف اسلامی را در سه سطح مورد توجه قرار می‌دهد و آن را در یک سطح، خلاصه و منحصر نمی‌کند. سطح اول، شامل «اسلام فرهنگی و مردمی» است. این همان اسلامی است که نسل به نسل به صورت یک فرهنگ از طریق سنن و مراسم و مناسک به ما منتقل شده و از کودکی به آن خو کرده‌ایم و آن را در جان خود پرورش داده‌ایم. زندگی دینی ما براساس اسلام فرهنگی، یعنی زندگی براساس «عُرف موجود مذهبی» در جامعه که عموم مردم مطابق آن عمل می‌کنند شکل گرفته و این عُرف مذهبی حافظ ایمان مردم گردیده و لذا شایسته است مورد احترام همگان قرار گیرد، هرچند جای اصلاح و تعالی و تطبیق با اصول در آن کم نیست. این اسلام، مناسکی، جمعی و مردمی بوده و از جهات اجتماعی دارای کارکردهای مثبت همبستگی‌آور در میان اقشار جامعه است و البته در صورت غفلت نخبگان دینی و سیاسی و سوء برخورد، می‌تواند زمینه‌ای برای اختلاف و منازعه باشد. «نوسازی» علاقه دارد دینداری در سطح اول، از یک سو در خدمت پرورش و تعالی استعدادهای فطری و تقویت رفتار اخلاقی مردم، و از سوی دیگر در خدمت تقویت همبستگی و صلح و صفا در میان افراد اقشار جامعه قرار گیرد.

از این رو، در نگاه «نوسازی»، «اسلام فرهنگی» اساساً طنین منفی اسلام عوام را که عده‌ای از آرای شخصیهایی چون مرحوم شریعتی استنباط می‌کنند، ندارد و در عین حال این تصدیق و علاقه‌مندی، مانع از تلاشهای اصلاحگرانه - که ناشی از

همان علاقه است - نیست. سطح دوم «اسلام تحقیقی» است. این اسلام جمعی و مناسکی نیست، بلکه عمدتاً متکی بر تفکر و تحقیق اهل فکر است؛ اسلامی است که به علما، دانشمندان و روشنفکران و تحصیل‌کردگان - خواص - اختصاص دارد. در این سطح از دینداری گردانندگان روزنامه مشتاق‌اند^۱ بستری را فراهم آورند که علاقه‌مندان به اسلام تحقیقی را با انواع تفسیرهای روشمند دینی و پژوهشهای عالمانه آشنا سازد. اسلام تحقیقی ممکن است نسبت به اسلام فرهنگی دیدی انتقادی داشته باشد و بخشهایی از «مراسم و مناسک» را تقویت و بخشهایی از آن را اصلاح کند، یعنی دقیقاً همان کاری که احیاگران دینی و عالمانی چون سید جمال اسدآبادی، بازرگان، طالقانی، مطهری و شریعتی کردند. به بیان دیگر، اسلام تحقیقی و اسلام متفکران وظیفه پیرایش اسلام فرهنگی را به عهده دارد. سطح سوم «اسلام عرفانی» است که متکی بر اخلاص متعالی و تجربه مؤمنان و سلوک و ریاضت آنها در قرب الی‌الله است. این نوع اسلام که مخصوص خواص است پُر جاذبه‌ترین و در عین حال نادرترین نوع دینداری است. «اسلام» در سطح اول جمعی و مراسمی است، در سطح دوم و سوم فردی، نظری، عالمانه و مبتنی بر اندیشه محققان دینی و ادراک و اخلاص آنهاست؛ طرح تفکرات اسلامی در سطوح دوم و سوم امکان تعاطی و تبادل اندیشه‌ها و اعتلای مبانی اعتقادی را فراهم می‌آورد. بدین ترتیب از دیدگاه «نوسازی»، زمینه دفاع از حریم دین در دنیای جدید، خصوصاً در میان اقشار تحصیل‌کرده، وقتی فراهم می‌شود که پنجره‌های این سه سطح دینداری بر روی یکدیگر باز باشد و در پی خلاصه کردن اسلام در یکی از سطوح یادشده نباشیم و به اتکای یک سطح دینداری سطح دیگر را از میدان به در نکنیم. مثلاً به خاطر اهمیت مناسک و مراسم مذهبی در سطح اول، از اهمیت و ارزش «اسلام تحقیقی» و نقش اصلاحی آن در سطح دوم غافل نشویم و یا به خاطر غنای اسلام عرفانی از اهمیت رعایت احکام شرعی در «اسلام فرهنگی» نگاهیم.^۲

۱. البته تا آنجا که روزنامه به هفته‌نامه و ماهنامه تبدیل نشود.

۲. جدا از آنچه گفته شد، تفکیک آگاهی اسلامی به سه سطح، خصوصاً به رسمیت شناختن اسلام تحقیقی در کنار اسلام فرهنگی و اسلام عرفانی، زمینه گفتگو میان فِرَق اصلی اسلام و سایر ادیان را تمهید می‌کند.

رویکرد «نوسازی» به انقلاب اسلامی

تحقق و نهادینه کردن وعده‌ها، آرمانها و ارزشهای انقلاب وظیفه همگان، خصوصاً وظیفه نسل مسلمان انقلاب است: نسلی که دوران انقلاب را تجربه کرده و مسؤولیت انتقال میراث آن را به نسل جدید بیش از سایرین به عهده دارد. اما نکته اصولی که باید در این انتقال مورد توجه قرار گیرد این است که اگرچه برای تحقق آرمانها و ارزشهای انقلاب در مرحله پیش از انقلاب اتخاذ روشهای انقلابی و قهرآمیز — و حتی خشونت‌بار — برای رسیدن به هدف، امر «معمولی» به نظر می‌رسید،^۱ اما پس از پیروزی انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی تحقق تمامی وعده‌ها، آرمانها و ارزشهای انقلاب باید به روشهای قانونی و مبتنی بر مقررات حکومتی صورت پذیرد و اتخاذ روشهای انقلابی و قهرآمیز به نام حفظ دستاوردهای انقلاب و خون شهدا، عملی غیرقانونی بوده و تداوم چنین روشهایی خصوصاً در دهه سوم انقلاب، جامعه را به آنا‌رشیگری و هرج و مرج می‌کشاند. از این‌رو، «نوسازی» در ارتباط با وظیفه حفظ دستاوردها، «روشها» را از «آرمانها» تفکیک می‌کند و بر اعمال روشهای قانونی برای تحقق آرمانها که چکیده آن در شعار استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی خلاصه می‌شود، اصرار می‌کند. به عبارت دیگر، «نوسازی» معتقد است اگر اعمال روشهای قانونی مصرح در قانون اساسی، رویه همه نیروهای مؤمن به انقلاب باشد، جامعه ایران با شرایط جدید انقلابی یا شبه‌انقلابی روبرو نخواهد شد و چنین حالتی به معنی تضمین پیروزی انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ و تداوم آن در میان نسلهای آینده این مرز و بوم خواهد بود. لذا تأکید بر اعمال روشهای قانونی به جای روشهای انقلابی و قهرآمیز برای رسیدن به اهداف انقلاب وظیفه نسل انقلاب در قبال نسل جوان امروز است.

رویکرد «نوسازی» به جامعه ایران

«نوسازی» به دنبال «تعادلی پایدار» میان نهادهای حکومتی و نهادهای مستقل از حکومت در جامعه ایران است؛ چرا که در حالت «تعادل نهادی» است که ثبات و استواری جامعه متحول ایران قابل تضمین است. اگر نهادهای حکومتی آن‌قدر

۱. چرا که حکومت پهلوی تن به اصلاحات از مسیرهای قانونی و متعارف نمی‌داد.

قدرتمند باشند که بتوانند نهادهای مستقل از حکومت را سرکوب یا کنترل کنند، در این صورت با جامعه‌ای اقتدارگرا روبرو هستیم. این‌گونه جوامع در جهان فعلی معمولاً در زمینه توسعه همه‌جانبه با شکست روبرو شده‌اند؛ چنان‌که تجربه جامعه ایران در دوران پهلوی از مصادیق بارز شکست جوامع اقتدارگرا برای وصول به توسعه همه‌جانبه است. در مقابل، اگر شکاف میان نهادها و نیروهای مستقل از حکومت با حکومت آن‌قدر عمیق شود که نهادهای حکومتی را متزلزل و قابل براندازی کند، در این حالت با جامعه‌ای انقلابی روبرو خواهیم بود. در چنین شرایطی ظهور مجدد وضعیت انقلابی در جامعه ایران - که دو دهه پیش انقلاب اسلامی آن‌را پشت سر نهاد - به معنای شکست انقلاب اسلامی و ظهور دوره بی‌دولتی خواهد بود. از این‌رو، تنها در شرایط تعادل و موازنه بین نهادهای حکومتی و مستقل از حکومت است که جامعه در حالت ثبات قرار می‌گیرد و چنین وضعیتی را از منظر نهادی، می‌توان مدنی نامید. جالب این‌که در قانون اساسی بر شرایط تحقق این جامعه با مدنیّت تصریح شده است. بنابراین، «نوسازی» سعی دارد روزنامه‌ای برای نهادهای مستقل از حکومت باشد و از این طریق به شرایط تعادلی جامعه متحول ایران کمک رساند، و این حرکت را در راستای کمک به تثبیت دستاوردهای انقلاب اسلامی تلقی می‌کند.

رویکرد «نوسازی» به نظام سیاسی و اصلاحات

نظام سیاسی ایران، جمهوری اسلامی است و حدود اختیارات نهادها و وظایف قوا در قانون اساسی روشن شده است. «نوسازی» این نظام را دستاورد انقلاب اسلامی دانسته و به آن اعتقاد و التزام دارد و بر آن است که اصلاحات باید در چارچوب قانون اساسی صورت پذیرد، و این اصلاحات سازنده و قانونمند زمینه‌ای است که می‌تواند بقای این نظام را تضمین کند. همچنان‌که در قانون اساسی قید شده، از منظر بقای نظام، تمامی مسؤولیتها و پستهای آن باید بر اساس مشارکت مردم در انتخابات رقابتی تعیین گردد. همه مسؤولان نظام برابر روش مشخص شده در قانون اساسی باید پاسخگو باشند و پاسخگویی آنها به افکار عمومی، از طریق مطبوعات، یکی از روشهای متعارف پذیرفته شده در قانون اساسی است. متقابلاً در برابر پاسخگویی

مسئولان، مردم باید از یک سو به حقوق خود آگاه و از طرف دیگر نسبت به وظایفشان در برابر حکومت مکلف و پایبند باشند، زیرا بدون مسئولیت‌شناسی شهروندان، نظام سیاسی حتی اگر پاسخگو هم باشد، قادر به تأمین ثبات سیاسی نخواهد بود.

رویکرد «نوسازی» به روشنفکران

از میان اقشار و نیروهای مختلف اجتماعی-سیاسی، «نوسازی» به روشنفکران به دلیل نقش تأثیرگذار و پیشرو آنها در فهم بحرانهای فکری، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه، توجه ویژه دارد. با این توضیح که در ایران امروز نمی‌توان روشنفکران را در طبقات و جناحهای سیاسی خاصی خلاصه کرد؛ چرا که اولاً، توزیع جمعیتی روشنفکران جامعه یک توزیع کاملاً طبیعی است و روشنفکران در میان اغلب نیروهای اجتماعی حضور دارند. بدین معنا که می‌توان روشنفکر دانشجو، هنرمند، مهندس، پزشک، معلم، بوروکرات، کارآفرین یا سرمایه‌گذار، روحانی، بازاری و کارگر داشت.

ثانیاً، با این که جامعه‌شناسان یادآور شده‌اند که در اکثر جوامع روشنفکران غالباً از میان طبقه متوسط جدید برخاسته‌اند، مع الوصف روشنفکران در میان طبقات متوسط ریشه‌دار - روحانیان و بازاریان - و طبقات پایین - کارگران و دهقانان - نیز یافت می‌شوند. از این رو، خطاب روزنامه به روشنفکرانی است که در میان لایه‌ها و طبقات اجتماعی و جناحهای سیاسی مختلف حضور دارند، نه فقط در یک طبقه یا جناح یا حزب خاص.

منظور از روشنفکران افرادی واجد ویژگیهای ذیل هستند:

یکم، روشنفکر خردورز و حقیقت‌جوست؛ به عقل خود در ارزیابی و نقد محیط اجتماعی‌اش - چه در سطح خانواده، قشر، شهر، کشور و یا جهان - تکیه می‌کند و در ارزیابیهایش فقط مقلد نیست. ممکن است گفته شود که روشنفکران بیش از حد به عقل تکیه دارند، اما راه مخالفت با این ایده خشونت نیست بلکه طرح و نقد آن است.

دوم، روشنفکر به دو ارزش اصیل آزادی و عدالت - که ارزشهایی فرامذهبی،

فراملی، فراقومی و فراجناحی اند - التزام دارد؛ او برای تحقق عدالت، آزادی را قربانی نمی‌کند، و بالعکس.

سوم، روشنفکر به ارزش و اهمیت امنیت، به عنوان پایه حیات بشری اعتراف دارد، اما از این‌که نظم و امنیت را چون چماقی بر نهادهای متضمن آزادی - و عدالت - بکوبد گریزان است. او آزادی و امنیت را دو روی یک سکه می‌بیند که تکیه انحصاری بر یک روی آن - امنیت - به استبداد می‌انجامد، و تمرکز بر روی دیگر - آزادی - منجر به هرج و مرج می‌شود.

چهارم، روشنفکر توانایی آن‌را دارد که از حریم امن سنتهای اجتماعی فاصله گرفته، به نقد و ارزیابی مجدد آنها بپردازد و سنن و آداب را از پالایشگاه فکر تحلیلی بگذراند.

پنجم، دینداری روشنفکر معمولاً دینداری سطح دوم و محققانه است. با این‌همه، روشنفکر از نیرو و همبستگی که از دین سطح اول و مردمی منبعث می‌شود غافل نیست، اما این نیروی عظیم احساسی و عاطفی را خرج منازعات اجتماعی و سیاسی نمی‌کند. به بیان دیگر، برای روشنفکر دیندار، مراسم دینی زمینه و بستری است که روح مؤمن را برای تعالی به سوی خداوند و اجرای فرمانهای او آماده می‌سازد، نه زمینه‌ای برای تسویه حساب عقیدتی، جناحی، قومی و یا بین‌المللی.

ششم، روشنفکر بی‌طرف نیست، بلکه مسئولیت‌پذیر است و اصولاً لازمه روشنفکری موضع‌یابی و موضع‌گیری است. البته او برای اصلاح امور جامعه فقط به منفعت و مصلحت خود یا فامیل یا دوستان یا هم‌جناهیهایش نمی‌اندیشد. به خاطر این ویژگیها و از این‌روست که جهتگیری اجتماعی «نوسازی»، جهتگیری به سوی روشنفکران جامعه است.

رویکرد «نوسازی» به گروههای سیاسی

جامعه ایران فاقد نظام چندحزبی است و در مقابل، حلقه‌ها و تشکلهای سیاسی گوناگونی در صحنه سیاسی حضور دارند. شاید بتوان در میان این تنوع - و تشتت - تشکلهای سیاسی سه طیف محافظه‌کار، چپ و میانه را اجمالاً شناسایی کرد. مثلاً

گروههای همسو - که اخیراً خود را با عنوان ائتلاف خط امام و رهبری معرفی می‌کنند - نمونه‌ای در طیف محافظه کار، مجمع روحانیون مبارز نمونه‌ای در طیف چپ، و حزب مشارکت و کارگزاران نمونه‌هایی در طیف میانه را تشکیل می‌دهند.^۱ حرکت «طیفهای» سیاسی ایران به سوی شکل‌گیری «حزب» - و جناح‌بندی - حرکتی اساسی و لازمه تقویت فرآیند توسعه سیاسی در کشور است، زیرا مشارکت سیاسی وقتی توسعه یافته و به معنای جدید «قانونی» است که در آن شهروندان به هنگام انتخابات، امکان انتخاب از میان چند گزینه مختلف را داشته باشند؛ و این گزینه‌های گوناگون را همین احزاب مختلف سیاسی در جامعه به وجود می‌آورند. از این رو، حضور همه طیفهای سیاسی - که مقدمه تکوین احزاب هستند - در جامعه برای توسعه سیاسی مغتنم شمرده می‌شود. مطابق تقسیم‌بندی مذکور، اولاً، «نوسازی» خود را به جناح «میانه‌رو» و طیف میانه سیاسی کشور نزدیکتر می‌بیند، و ثانیاً، «نوسازی» از به کارگیری واژه‌های انحصارطلب، تمام‌تخواه و فاشیست برای طیفهای سیاسی کشور پرهیز می‌کند و از اسامی سه طیف یادشده، که در ادبیات سیاسی متعارف است، استفاده می‌کند.

موضوع بااهمیتی که باید در طیف‌بندی گروههای سیاسی متذکر آن شد موضوع نسبت نظام سیاسی - حکومت - با این طیفهاست. نظام سیاسی می‌باید در رفتار خود با گروههای سیاسی با معیار «وفاداری آنها به قواعد بازی»^۲ روبرو شود، نه معیار «تعهد ایدئولوژیک» آنها به نظام سیاسی یا ایدئولوژی گروههای اکثریت در حکومت. به بیان دیگر، انتظار تمکین از قوانین توسط افراد و گروهها بجا و بحق است، نه انتظار قبول و اعتقاد به قوانین توسط آنها. از این منظر در طیفهای سه‌گانه فوق با دو گونه گروه سیاسی روبرو هستیم: از یک طرف گروههای قانونی که در فعالیت سیاسی خود این قواعد بازی یا قانونی را رعایت می‌کنند، و از طرف دیگر گروههایی غیرقانونی که در فعالیت سیاسی خود قواعد بازی را رعایت نمی‌کنند. از این نظر، گروههای غیرقانونی، چه به لحاظ ایدئولوژیک خودی باشند - مانند بخشی

۱. گرایشهای «مشارکت» در این طیف میانه به چپ مدرن و گرایشهای کارگزاران به راست مدرن بیشتر است.

۲. حقوق بشر، قانون اساسی جمهوری اسلامی و قوانین موضوعه.

از انصار حزب الله - و چه از حیث ایدئولوژیک غیرخودی باشند - مانند فرقه رجوی - در برابر نظام قرار دارند، چون قانون را رعایت نمی کنند. در مقابل، گروههایی که وفاداری خود را به قواعد بازی - قانون - اعلام کرده اند، در برابر قانون غیرخودی محسوب نمی شوند. بدین ترتیب ارزیابی از گروهها در تقسیم بندی ای که گروهها را براساس معیار «پابندی به قانون» تفکیک می کند با تقسیم بندی ای که گروهها را براساس «تعهد ایدئولوژیک» دسته بندی می کند تفاوت دارد.

به رغم اهمیتی که نکته فوق دربر دارد، «نوسازی» از اهمیت «متعهد» بودن نیروهای سیاسی و هویت بخشی این ایدئولوژیها در جامعه غافل نیست، زیرا تعهد، هویت و رقابت ایدئولوژیک در میان نهادهای جامعه مدنی لازمه حیات آنهاست.^۱ نکته اساسی آن است که گروههای سیاسی آنگاه که قدرت را به دست می گیرند نباید براساس «تعهد ایدئولوژیک» گروههای سیاسی جامعه را به خودی / غیرخودی، درون نظام / بیرون نظام، ولایت گریز / ولایت پذیر و حزب اللهی / غیرحزب اللهی تقسیم کنند.

به عبارت دیگر، تعهد نسبت به ایدئولوژیها در میان نهادهای جامعه مدنی امری واقعی و غیرقابل اجتناب است، اما اگر حکومت با این ملاک رفتار کند حیات نهادهای مدنی را تهدید خواهد کرد، زیرا مآلاً این نوع تقسیم بندی ایدئولوژیک، گروهها و افراد جامعه را به درجه یک و درجه دو تقسیم می کند و به صورت دو قطب رودررو و در مقابل هم قرار می دهد. به بیان دیگر، محرومیت گروههای به اصطلاح غیرخودی باعث می شود تا به جای این که آنها به فکر فعالیت سیاسی در چارچوب قانون باشند به فکر بسیج نیروها و مخالفان علیه نظام بیفتند. لذا حکومت که باید تضمین کننده ثبات سیاسی باشد با جانبداری ایدئولوژیک از افراد و گروهها ثبات جامعه را برهم می زند و جامعه را مستعد شرایط بی ثباتی سیاسی - و شبه انقلابی - می سازد. این عدم ثبات با اصل تداوم نظام جمهوری اسلامی که از اهداف انقلاب اسلامی است، مغایرت دارد.

۱. البته در صورتی که همه گروهها، چه آنها که اکثریت را در حکومت در دست دارند و چه آنها که در اقلیت و محروم از قدرت هستند، به قواعد قانونی پایبند باشند.

رویکرد «نوسازی» به اقتصاد

در حوزه اقتصاد، دیدگاه «نوسازی» از دیدگاه تعادلی که درباره جامعه مطرح شد، جدا نیست. «نوسازی» از ساحت «اقتصادی مستقل از حکومت»، به عنوان یکی از بنیانهای جامعه مدنی دفاع می‌کند. البته در این ساحت، با توجه به اوضاع کنونی جامعه، محور «اقتصاد تولیدی» - یا اقتصاد کارخانه‌ای - و صنعتی در ظل یک «نظام آزاد و رقابتی مبتنی بر بازار» منظور نظر است. این ساحت مستقل اقتصادی جز در سایه حکومت قانون، تضمین حقوق مالکیت خصوصی، امنیت سرمایه و خلاقیتها و آزادیهای مشروع فردی فراهم نمی‌شود. متأسفانه اقتصاد ایران در شرایط فعلی به صورت نامتعادلی به بخش دولتی و عمومی متکی شده و ساحت مستقل اقتصاد تولیدی - یعنی بخش خصوصی - ضعیفترین بخش اقتصادی کشور است. تنها در سایه حرکت در جهت برطرف کردن این ضعف است که یکی از راههای برون‌شو اقتصاد ایران از «هزارتوی وابستگی» میسر می‌شود. برای ورود به اقتصاد بدون نفت راهی جز تقویت اقتصاد مستقل و خلاق تولیدی وجود ندارد.

رویکرد «نوسازی» به جامعه جهانی

تحولات دگرگون‌کننده و بنیادی جامعه جهانی، که خصوصاً در یک دهه گذشته آثار اقتصادی و سیاسی تعیین‌کننده‌ای بر زندگی روزانه مردم کشورها داشته - هرچند هنوز شکل و قرار جدیدی به خود نگرفته است - باعث شده که همه کشورها نسبت به روند آتی تحولات جهانی حساس باشند و راههای جدیدی برای حفظ منافع ملی خود جستجو کنند. متغیرهای مهمی چون مرزناشناسی نظام اقتصاد جهانی - مبتنی بر بازار آزاد که نظام مسلط اقتصادی به شمار می‌رود، به رغم بحرانها و معایبی که هم‌اکنون این نظام اقتصادی با آن روبرو است و دولتهای قدرتمند جهان نیز توان کنترل این نظام را که روز به روز بر تعداد سازمانها و کمپانیهای فراملیتی آن افزوده می‌شود، ندارند - فرامرزی بودن تکنولوژی، اطلاعات و ارتباطات که نه تنها جهان را کوچک و کوچکتر کرده بلکه آنرا غیرقابل کنترل هم کرده است؛ جهانی تلقی شدن مشکلات محیط زیست و افزایش جمعیت و وابستگی متقابل سرنوشت کشورها به یکدیگر - اعم از شمال و جنوب - همه از شکل‌گیری اوضاع جدیدی در سطح

جهانی حکایت می‌کنند. از این‌رو برای تحلیل جامعه جهانی باید از توسل به تحلیل‌های مارکسی-ارتدوکسی، متکی بر تعارض و اختلاف بین قطب‌های بین‌المللی، اجتناب کرد. برابر تحلیل ارتدوکسی از جامعه جهانی، دو پدیده استعمار و امپریالیسم^۱ با پدیده اقتصاد جهانی که مبتنی بر بازار آزاد و ناشی از روند و بُعد جهانی فرآیند نوسازی در دوران جدید است مخلوط می‌شود و جامعه جهانی بر اساس الگوی «امپریالیسم اقتصادی-سیاسی» تحلیل می‌شود. تحلیل مبتنی بر خلط این دو پدیده، یعنی خلط امپریالیسم و بی‌مرزی اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد، جامعه ایران را در جایی در جامعه جهانی با بحران روبرو کرده است. از یک طرف جامعه ایران بدون این‌که از جنبه‌های مثبت اقتصاد جهانی بهره‌برد، زیانهای ناشی از جنبه‌های منفی آن را می‌پردازد، و از طرف دیگر به دلیل تعریف نکردن جایگاه خود، به رویارویی‌های بی‌حاصل با جامعه جهانی کشانده می‌شود. لذا، با پرهیز از این‌گونه تحلیل‌ها، وضعیت جدید جهانی حکم به هوشیاری، همکاری، و رقابت مسالمت‌آمیز میان ملل و مسئولیت‌پذیری همه کشورها در حل مسائل جهانی دارد و جمهوری اسلامی ایران برای دفاع از استقلال و منافع ملی کشور راهی جز حضور فعال، زیرکانه و خلاقانه در همه عرصه‌های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در جامعه جهانی ندارد.

از این دیدگاه در جامعه جهانی کنونی، دفاع از منافع ملی کشور در برابر قدرتهای مسلط با روحیه و روشهای دهه اول انقلاب امکان‌پذیر نیست. طرح راهبرد گفتگوی میان‌دول و ملل - که به گفتگوی تمدن‌ها مشهور شده - از سوی کشوری چون ایران، از راهبردهای مدبرانه‌ای است که فصل جدیدی را در روابط خارجی ایران باز کرده است. در چارچوب این گفتگوها بهتر می‌توان منافع ملی و استقلال کشور را در دنیای متحول کنونی تأمین کرد.^۲

۱. که این دومی در واقع ناشی از اقتدار دولتهای مدرن امروزی نسبت به سایر دولتهای ضعیف است.

۲. با این‌همه، «نوسازی» در مورد برقراری رابطه با کشور آمریکا عقیده دارد هرگونه اقدامی برای قطع یا تجدید رابطه با این کشور موضوعی است که تصمیم‌گیری در مورد آن دقیقاً به وزارت خارجه، دولت، مجلس، شورای امنیت ملی و مقام رهبری مربوط می‌شود و مسأله‌ای نیست که روزنامه درباره آن نظر خاصی داشته باشد و بخواهد به‌الفا و تحمیل آن مبادرت کند؛ هرچند بنا

رویکرد «نوسازی» به ایده جامعه مدنی

«نوسازی» به مفاهیمی که ابعاد جامعه مدنی را روشنتر می‌کند توجه نشان می‌دهد. «نوسازی» در دفاع از مفهوم جامعه مدنی، بدون این‌که آن را با مفاهیم دینی مخلوط کند، این مفهوم را به معنای تقویت «نهادهای مستقل از حکومت» در برابر نهادهای حکومتی به کار می‌برد، و افزون بر آن، سه بُعد دیگر جامعه مدنی را مورد تأکید قرار می‌دهد.

بُعد اول، دفاع از اولویت «آزادیهای فردی» نسبت به «دموکراسی» است. آزادی فردی — به معنای آزادی در قلمرو تفکر، اقتصاد، سیاست و احوال شخصیه — سلول اصلی و حیات‌بخش جامعه مدنی را تشکیل می‌دهد. در شرایط خاصی تحقق دموکراسی در جامعه می‌تواند به «استبداد اکثریت» بینجامد؛ به همین دلیل آزادی فردی نسبت به دموکراسی در اولویت قرار دارد. بنابراین، «نوسازی» از عواملی که به صورت ساختاری باعث تقویت آزادیهای فردی می‌شود دفاع می‌کند.^۱

بُعد دیگر جامعه مدنی، شکل‌گیری «ساحت اقتصادی مستقل از حکومت در جامعه» است. شاکله ساحت مستقل اقتصادی، خود از اصل «آزادی فردی» ریشه می‌گیرد و فرد آزاد باید برای حیات خود دست به فعالیت معیشتی بزند. این عرصه فعالیت نیز در پرتو «بازار آزاد» که در آن شایستگیها براساس شرایط بازار تعیین می‌شود، محقق می‌شود. بنیانهای جامعه مدنی را وجود ساحت اقتصادی مستقل از حکومت تشکیل می‌دهد. در صورت فقدان ساحت مستقل اقتصادی، حتی امکان مادی تقویت نهادهای مستقل از حکومت در برابر نهادهای حکومتی فراهم نشده و اجرای سیاست بی‌طرفی ایدئولوژیک حکومت، به عنوان بُعد سوم جامعه مدنی، فاقد پشتوانه ساختاری خواهد بود.^۲

چون «نوسازی» در جامعه‌ای منتشر می‌شود که از یک سو با حکومت دینی اداره

→ به وظیفه و از نظر کمک به اتخاذ بهترین تصمیم، خود را ملزم به انعکاس دیدگاهها و تفکرات گوناگون در این زمینه می‌بیند.

۱. شرایط ساختاری تحقق آزادی فردی در جامعه عبارتند از: پایبندی به حقوق بشر و قانون اساسی، تعادل میان نهادهای جامعه مدنی و نهادهای حکومتی، حاکمیت محدود حاکمان، رابطه بی‌طرفی ایدئولوژیک حکومت با گروههای سیاسی، التزام به سیستم انتخاباتی.

۲. که پیشتر به آن اشاره کردیم.

می‌شود و از سوی دیگر جامعه‌ای است که هم‌اینک بحث تحقق جامعه مدنی یکی از خواسته‌های اساسی اقشار اجتماعی و یکی از سیاستهای دولت خاتمی است، لذا این سؤال جدی برای نیروهای مؤمن به اسلام، انقلاب و جمهوری اسلامی — و از آن جمله «نوسازی» — پیش می‌آید که آنها از منظر دینی تا کجا آمادگی دارند که برای تحقق ابعاد «جامعه مدنی» قدم بردارند؟

به بیان دیگر، باید روشن شود که مسلمانان از آن نظر که مسلمان‌اند تا کجا آماده‌اند در تحقق جامعه مدنی بکوشند. از منظر دینی حداقل در برابر این سؤال دو گونه پاسخ وجود دارد.

پاسخ اول این که نیروهای مؤمن به اسلام تا آنجا برای تحقق جامعه مدنی می‌کوشند که اکثریت و قدرت اصلی در جامعه در دست آنها باقی بماند و در ذیل سیادت نیروهای مذهبی-سیاسی است که سایر نیروهای غیرمذهبی می‌توانند از حقوق خود بهره‌مند گردند.

پاسخ دوم این است که حتی در عالم فرض — و به فرض محال — اگر نیروهای غیرمذهبی جامعه، اکثریت را در قدرت سیاسی به دست آورند، باز نیروهای مؤمن به اسلام و انقلاب آمادگی قبول این نتیجه را دارند.

به بیان دیگر، در پاسخ اول مؤمنان تا آنجا قواعد بازی را در سیاست قبول دارند که خودشان در اکثریت باشند، اما در پاسخ دوم، مؤمنان حتی اگر نتیجه رقابت در عرصه سیاست به ضرر آنها باشد، باز از پایبندی به قواعد قانونی در عرصه سیاست رویگردانی نمی‌کنند. «نوسازی» از رویکرد دوم هواداری می‌کند و تأکید دارد که پایبندی به قواعد بازی — و قانونی — در عرصه سیاست، صرف‌نظر از نتایج آن، ویژگی اصلی زندگی مؤمنان در یک جامعه مدنی است. اتخاذ این رویکرد مدنی توسط مؤمنان به اسلام و انقلاب است که آنها را شایسته صفت روشنفکر دینی می‌کند؛ وگرنه رویکرد اول قرن‌هاست که عملاً توسط گروه‌ها و طبقات و فرقه‌های قدرتمند، به نامهای مختلف، در جوامع جاری بوده است. «نوسازی» اعتقاد دارد که برای دفاع از دینداری در دنیای جدید راهی جز پایبندی به قواعد قانونی و رفتن به سوی تحقق جامعه مدنی با همه لوازمش وجود ندارد. پایداری دینداری و ایمانهای راسخ در میان فرهیختگان مسلمان را در جامعه جدید باید در همین رویه جستجو کرد.

سخن آخر

اگرچه رویکردهای فوق در میان بخشی از نخبگان سیاسی-مذهبی مخالفانی دارد، اما از نظر «نوسازی» اتخاذ این رویکردها لازمه یک روزنامه مدنی در جمهوری اسلامی است و حضور چنین مطبوعاتی در عرصه جامعه به تعادل نهادی و ثبات جامعه و تداوم نظام کمک می‌کند. از این رو هر احساس ترسی از این نوع روزنامه‌ها دقیقاً به تفاوت رویکردها نسبت به چگونگی تحلیل از یک روزنامه مدنی، نظام سیاسی، نظام بین‌الملل و چگونگی نقش گروه‌ها و روزنامه‌ها در جامعه بازمی‌گردد و ارتباطی به نیت گردانندگان روزنامه که از جمله خدمتگزاران صادق جامعه بوده و هستند و به خاطر نگرش بلندمدت خود نسبت به مصالح جامعه از مخالفان نامهربانیها دیده‌اند، ندارد.

نتیجه گیری

آینده جنبش دوم خرداد

نخبگان، این جنبش را به کدام سومی خواهند؟

آگاهی از آینده جنبش دوم خرداد، مورد علاقه موافقان و مخالفان آن است؛ ولی این آینده شناسی از جهت علمی — و در اینجا از منظر جامعه شناسی — اگر غیرممکن نباشد حداقل از دقت و قطعیت برخوردار نیست. جنبش دوم خرداد مانند سایر جنبشهای اجتماعی، یک نوع حرکت جمعی پایدار است که در آن تعداد زیادی از افراد، گروهها و اقشار اجتماعی اهدافی را — مانند پاسخگو کردن حکومت — در جامعه پی می گیرند و این در حالی است که در برابر پیگیری طرفداران جنبش ممکن است از سوی حکومت و یا از سوی گروههای قدرتمند سیاسی — و اقشار اجتماعی حامی آنها — مقاومت یا مخالفتهایی صورت بگیرد. این «حرکت جمعی» فقط به علت عملی آگاهانه نیروهای طرفدار جنبش در جامعه به جریان نمی افتد. حتی این «حرکت جمعی» حاصل جمع جبری عملی ارادی موافقان و مخالفان جنبش نیست، بلکه این «حرکت جمعی» برآیند مجموعه عوامل شناخته شده و نشده، ارادی و غیرارادی — مانند عوامل ساختاری، بین المللی و فرصتها — است. از این رو، این گوناگونی و غیرقابل کنترل بودن عوامل، پیش بینی دقیق آینده هر جنبش و از آن جمله جنبش دوم خرداد را با مشکل روبرو می کند.

برای رفع این مشکل به دو روش می توان متوسل شد. یکی این که پاسخ ایدئولوژیکِ حاملان و مخالفان جنبش را مبنا قرار دهیم. به این معنا که اگر از طرفداران جنبش هستیم بگوییم: این اراده ماست که آینده را می سازد و اهداف جنبش را در جامعه عملی می کند و تا این اراده جاری است، تحقق اصلاحات

گزیرناپذیر است. و اگر از مخالفان جنبش هستیم بگوییم: این اراده‌ی ماست که آینده را می‌سازد و جامعه را از شرّ بختکی به نام دوم خرداد نجات خواهد داد و قس علی هذا. این نوع پاسخ گفتن درباره‌ی آینده ممکن است برای موافقان و مخالفان ارزش سیاسی داشته باشد ولی ارزش علمی ندارد. زیرا شکست و پیروزی یک جنبش تنها متکی به اراده‌ی موافقان و یا مخالفان آن نیست. اما راه دوم این است که برای پیش‌بینی آینده با محدودیتهای علمی کنار بیاییم و از تئوریهای علمی به اندازه‌ی وسعتشان کمک بگیریم. به این معنا که بینیم جنبش دوم خرداد به کدام یک از «انواع جنبشها» نزدیکتر است تا با کمک ویژگیهای تیپیک این جنبشها بتوان آینده را به صورت محتمل حدس زد. از همین زاویه دید، هدف این نوشته این است که آینده‌ی جنبش دوم خرداد را در پرتو دو نوع جنبش اجتماعی، جنبشهای «هموار» و «ناهموار»، توضیح دهد.

اگر ابتدا تقسیم‌بندی مشهور جنبشهای اجتماعی به جنبشهای «انقلابی» و «اصلاحی» را مورد توجه قرار دهیم آنگاه زمینه برای تقسیم‌بندی مورد نظر این نوشته بهتر روشن می‌شود. یک جنبش اجتماعی وقتی «انقلابی» می‌شود که حداقل دو ویژگی داشته باشد. اول این که حاملان آن جنبش برای پیگیری اهدافشان از دیدگاههای براندازانه - که به آن «گفتمان انقلابی» هم می‌گویند - علیه وضع موجود و حکومت پیروی می‌کنند.

دوم این که در برابر تقاضاهای این جنبش حکومت فقط مقاومت نمی‌کند بلکه قصد سرکوب نیز دارد. اما در مقابل وقتی جنبش «اصلاحی» می‌شود که اولاً، حاملان جنبش برای پیگیری اهدافشان از ایده‌ها و روشهای مسالمت‌جویانه، قانونی و رایج پیروی می‌کنند و ثانیاً، حکومت در برابر تقاضاهای این جنبش ممکن است دست به مخالفت بزند اما دست به سرکوب نمی‌زند. برابر این تقسیم‌بندی، پیش‌بینی «آینده» جنبشهای اصلاحی نسبت به جنبشهای انقلابی راحت‌تر است. می‌توان پیش‌بینی کرد تا زمانی که تقاضا و اهداف جنبش از طریق مجاری قانونی نهادینه نشده به احتمال زیاد جنبش ادامه پیدا می‌کند و یا وقتی اهداف و تقاضاهای جنبش توسط حاملان آن تعدیل و یا از طریق مجاری حکومتی نهادینه شد، آن جنبش خاموش می‌شود و به جای آن چندین نهاد بوروکراتیک برای تداوم بخشیدن اهداف جنبش به جای می‌ماند. به بیان دیگر، چون هم حاملان جنبش اصلاحی و هم کارگزاران حکومت پایبند به حرکتهای مسالمت‌جویانه و قانونی هستند بهتر می‌توان حدس زد

که «جنبش» در صورت تحقق چه وضعیتی موفق می‌شود. با این همه، نمونه‌هایی از جنبشهای اصلاحی هست که نمی‌توان آینده آنها را به روشنی حدس زد زیرا در این جنبشها مواقعی پیش می‌آید که روشها و کانالهای مسالمت‌آمیز به درستی کار نمی‌کند و تحقق اهداف و تقاضاهای جنبش با مانع روبرو می‌شود. از این رو، توضیح درباره تقسیم‌بندی جنبشهای اصلاحی به جنبشهای «هموار» و «ناهموار» مفید به نظر می‌رسد. جنبشهای هموار^۱ به جنبشهایی گفته می‌شود که در آن حاملان جنبش، تقاضاهای خود را از راههای «روتین» و شناخته‌شده پی می‌گیرند، و از قبل تا حدودی - براساس نظرسنجیها - مسیر جنبش قابل پیش‌بینی است. به این معنا که در بدو تولد جنبش، عده‌ای از متفکران جامعه توجه به «اموری» را برجسته می‌کنند؛ آنها در جامعه این امکان را دارند که ایده‌های خود را از طریق چاپ کتاب، مطبوعات و نشستهای علمی بیان کنند.^۲ سپس این «ایده‌ها» و «گفتمان» مورد توجه بخشی از افراد و اقشار اجتماعی قرار می‌گیرد و همین توجه افراد و اقشار - یا حاملان - نیروی اجتماعی پیش‌برنده جنبش را تشکیل می‌دهد، تا جایی که ممکن است وزن اجتماعی حاملان و گفتمان جنبش در جامعه تا بدانجا برسد که بخشی از احزاب و یا گروههای سیاسی جدیدالتأسیس تحقق تقاضاهای این جنبش را جزو برنامه‌های انتخاباتی خود قرار دهند. اگر این احزاب در مبارزات انتخاباتی پیروز شوند آنگاه جنبش این فرصت - یا شانس - را پیدا می‌کند که تقاضاهای خود را از طریق قانونگذاری در پارلمان و انجام آن توسط ارکان دولت، به مرحله اجرا بگذارد. نمونه‌های روشن جنبشهای «هموار» را می‌توان در جنبشهای رفاه اجتماعی سوسیال‌دموکراتهای اروپایی جستجو کرد، که «دولتهای رفاه» کشورهای اروپایی پس از جنگ جهانی دوم، شکلی بوروکراتیک شده این جنبشهاست.^۳

در مقابل جنبشهای «هموار»، به جنبشهایی «ناهموار»^۴ گفته می‌شود که «گفتمان»های آن شکل گرفته است ولی حاملان جنبش برای تحقق تقاضاها و اهداف گفتمان به درستی نمی‌توانند از کانالهای مسالمت‌آمیز و قانونی مثل آزادی

1. even movements

۲. یعنی مرحله تکوین «گفتمان» جنبش.

۳. و هم‌اکنون جنبشهای سبز در اروپا این دولتها را به چالش کشیده‌اند.

4. uneven movements

مطبوعات، اجتماعات، احزاب سیاسی و دستگاههای انتخاباتی استفاده کنند. لذا به رغم این که حاملان جنبش به روشهای خشونت آمیز اعتقادی ندارند - و این که حکومت هم دست به سرکوب وسیع نمی زند - ولی چون راههای تحقق تقاضاها «گیر» دارد لذا امکان پیش بینی نیز، حتی با کمک نظر سنجیها، میسر نیست. هر روز «حادثه‌ای» می تواند طرفداران یا مخالفان جنبش را به صورت غیرمنتظره میخکوب کند. نمونه های «جنبشهای ناهموار» را می توان در اروپای شرقی در دهه نود سراغ گرفت. در آنجا دستگاه سیاسی کشورهای اروپای شرقی کارآمدی لازم را برای این که بتواند تقاضاهای دموکراتیک جنبشهای مابعد کمونیستی را «روتین» کند، نداشت. همین وضعیت «غیرروتین» و «ناهموار» شرایطی را فراهم کرده است که عده ای از محققان از این جنبشها نه با عنوان انقلاب^۱ و نه با عنوان اصلاح^۲ یاد کنند بلکه از آنها به عنوان «اصقلاب»^۳ نام می برند که این رِفْلُوشن یا اصقلاب به مفهوم «جنبش اصلاحی ناهموار» که در اینجا به کار بردیم، نزدیک است، و سخن گفتن از آینده آنها مشکل است.^۴

برابر تقسیم بندی فوق، این سؤال مهم پیش می آید که در چه شرایطی جنبشهای اصلاحی به صورت «هموار» و در چه شرایطی به صورت «ناهموار» در جامعه جریان پیدا می کند. این سؤال از این نظر اهمیت پیدا می کند که هزینه های انسانی و مالی جنبشهای اجتماعی «ناهموار» در مقایسه با «هموار» سنگین تر است. در اینجا فقط به سه عامل که به عملکرد نخبگان و سرنوشت جنبشها ربط دارد، اشاره می شود.^۵ به این معنا که این نخبگان، صرف نظر از این که با یک جنبش مخالف یا

1. revolution

2. reformation

۳. reformation. یعنی انقلابی بدون تأسی به روشهای انقلابی یا جنبش اصلاحی بدون کارآیی روشهای اصلاحی.

۴. تقسیم بندی جنبشهای اصلاحی به «هموار» و «ناهموار» از نگارنده است. این تقسیم بندی را از مطالعاتی که درباره جنبشهای اجتماعی جدیدی که در یک دهه گذشته در اروپای غربی و شرقی، آفریقای جنوبی و در ایران جاری است الهام گرفته ام. به همین دلیل ارائه این تقسیم بندی در این نوشته جنبه آزمایشی دارد و نیازمند نقد و بررسی صاحب نظران است. برای آگاهی از کم و کیف جنبشهای جدید اجتماعی نگاه کنید به: نیموتی گارتن آش، ده سال بعد، ماهنامه نگاه نو، شماره ۴۴، صص ۲۷-۴۰ و همچنین به:

Scott, Alan, 1990: *Ideology and the New Social Movements*. London: Unwin Tlyman.

۵. منظور از نخبگان افراد «تأثیرگذار» جامعه مانند سیاستمداران، روحانیان، روشنفکران و مدیران است.

موافق یا نسبت به آن بی‌طرف باشند، چه تلقی‌ای از ظهور و افول جنبشهای اجتماعی در جامعه دارند، مثلاً آیا برآمدن جنبشها را امری «طبیعی» یا «غیرطبیعی» می‌دانند. در اغلب جوامع کنونی، که در معرض فرآیندهای نوسازی قرار گرفته‌اند - مانند فرآیندهای صنعتی شدن، تولید و مصرف انبوه، آموزش، بهداشت و درمان همگانی، ارتباطات و رسانه‌های همگانی، مهاجرت - هویت، همبستگیها و گفتمانهای پیشین افراد دستخوش تغییرات جدی قرار گرفته است. لذا در این شرایط ساختاری افراد جامعه مستعد قبول یا مخالفت با هویتها، همبستگیها و گفتمانهای جدید - و به تعبیر دقیق‌تر جنبشهای جدید - می‌شوند. به بیان دیگر، در ساختار متحول جوامع کنونی، چه در جوامع در حال توسعه و چه توسعه‌یافته، ظهور و افول جنبشهای اجتماعی همان‌قدر طبیعی است که گسترش فزاینده نهادهای بوروکراتیک طبیعی است. از این‌رو، اگر طرز تلقی نخبگان از ظهور جنبشها «طبیعی» باشد، آنها کوشش خواهند کرد به جای مقابله با آن از طریق نهادینه کردن، تقاضاهای این جنبشها را از راههای روتین تخلیه کنند، لذا در چنین حالتی امکان این که جنبشی به صورت «هموار» ظهور کند، بیشتر می‌شود. ولی اگر تعداد قابل توجهی از نخبگان، جنبشهای اجتماعی را امری «غیرطبیعی» تلقی کنند و آن را ناشی از توطئه گروههای سیاسی قدرت‌طلب یا نیروهای خارجی بدانند، در این حالت امکان مقاومت در برابر تقاضاهای جنبش زیاد می‌شود و احتمال تبدیل جنبش به وضعیتی «ناهموار» افزایش پیدا می‌کند.

عامل دوم به میزان «انعطاف‌پذیری نخبگان» در کسب اهداف جنبش - یا مخالفت در برابر اهداف آن - مربوط می‌شود. اگر «اصولگرایی کلیشه‌ای»، ویژگی مسلط نخبگان جنبش و مخالفان آن باشد در چنین شرایطی جنبش مستعد پذیرش صفت «ناهموار» می‌شود.^۱ ولی اگر نخبگان جامعه، انعطاف داشته باشند جنبش را مستعد صفت «هموار» می‌کند.^۲

۱. منظور از اصولگرایی کلیشه‌ای پافشاری بر تقاضاهایی است که ممکن است به صورت منطقی امر صحیحی باشد اما از لحاظ عملی شدن در جامعه با انواع مشکلات روبروست و نخبگان بدون توجه به این مشکلات به صورت یکسویه بر آنها اصرار می‌ورزند، تا این که «واقعیات وحشی جامعه» وضع دیگری را به آنها تحمیل کند.

۲. انعطاف نه به معنای بی‌معیاری و بی‌منطقی بلکه به این معنا که بتواند اصولگرایی و تقاضاهای خود را در جریان گفتگو میان موافقان و مخالفان جنبش جرح و تعدیل کنند.

عامل سوم این است که نخبگان جنبش - یا مخالفان آن - چگونه می‌خواهند «نارضایتیهای مردم» را که اینک به جنبش پیوسته‌اند «تخلیه» کنند. همه می‌دانیم در جنبشهای انقلابی نخبگانِ پیروز برای تشفی مردم رنج دیده، خواسته یا ناخواسته، به راه «انتقام» می‌روند. ولی در جنبشهای اصلاحی بیشتر بحثها حول «محاكمه افراد مقصر» یا «عفو آنها» و «فراموش کردن گذشته» دور می‌زند. با این همه، برای این که جنبشهای اصلاحی «هموار» بمانند، باید نخبگان جنبش آمادگی بیشتری داشته باشند و بتوانند برای تخلیه نارضایتی مردم به انجام «گفتگو میان طرفین درگیر در پیشگاه افکار عمومی» متوسل شوند. به بیان دیگر، «کمیته‌های ملی حقیقت‌یاب» در این جنبشها حتی به دنبال محاکمه و عفو هم نیستند بلکه به دنبال تخلیه نارضایتی مردم از طریق آگاه کردن افکار عمومی هستند.^۱ از این رو، تا زمانی که نخبگان در جنبشها به دنبال تسویه حساب از طریق محاکمه یا عفو از موضع بالا هستند، امکان مخالفت مخالفان جنبش افزایش پیدا می‌کند و جنبش مستعد پذیرش وضعیت «ناهموار» می‌شود. بنابراین طرز تلقی و عملکرد نخبگان جامعه در این که جنبشها به طور طبیعی و در بخش آشکار و روتین جامعه ظاهر شده و تخلیه شوند، نقش تعیین‌کننده‌ای دارد.

برابر مقوله‌بندی فوق، جنبش دوم خرداد چگونه جنبشی است و چه آینده‌ای دارد؟ جنبش دوم خرداد تاکنون، چه در مرحله رویش - مرحله تکوین «گفتمان» - و چه در مرحله گسترش آن، یک جنبش اصلاحی و «هموار» بوده است، زیرا تاکنون مطالبات خود را از راههای «روتین» پی گرفته است. پس از جنگ، متفکران جامعه توانستند از اندیشه «مردم‌سالاری» و سازوکارها و لوازم آن در برابر آن اندیشه و گرایش سیاسی که کوشش داشت به نام اسلام و انقلاب، حکومتی بسته را مستقر کند، دفاع کنند. این «ایده‌ها» در محیطهای علمی تا حدودی مورد گفتگو قرار گرفت و در کتب و رسانه‌های کوچک امکان چاپ پیدا کرد. و سپس مورد توجه اقشار وسیع باسواد و اهل فکر و درد قرار گرفت. تا جایی که «گفتمان مردم‌سالاری» تبدیل به گفتمان مسلط در محیطهای فرهنگی و سیاسی شد. گروههای سیاسی جامعه،

۱. گفتگو میان کسانی که بحق یا بناحق مقصر حوادث تلخ گذشته شناخته می‌شوند، با کسانی که حقوقشان در این حوادث پایمال شده است.

مانند انجمنهای اسلامی دانشگاهها، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، بخشی از حزب کارگزاران و بالاخره حزب مشارکت اسلامی این تقاضاهای مردم سالارانه را در برنامه‌های انتخاباتی خود قرار دادند و سرانجام این جنبش توانست از طریق فرآیندهای انتخاباتی، قوه اجرائیه، شوراهای شهر و اخیراً مجلس شورای اسلامی را برای پیگیری مطالبات خود در دست بگیرد. به رغم این که در دهه گذشته از سوی مخالفان این جنبش موانع زیادی ایجاد شده است، ولی تاکنون پیگیری مطالبات این جنبش از راههای «روتین» خارج نشده است. حتی در نیمه دوم سال ۱۳۷۷ که قتل‌های زنجیره‌ای در مقابله با این جنبش اتفاق افتاد و با وجود آن که پس از پیروزی شگرف اکثریت نمایندگان دوم خردادی در مجلس ششم در بهمن ۱۳۷۸، سعید حجاریان ترور شد، هجده روزنامه و نشریه به صورت فله‌ای و شبانه در اردیبهشت ۱۳۷۹ تعطیل شد، پس از سه ماه تأخیر در اعلام نتایج انتخابات، هفتصد هزار برگ رأی از آرای مردم ابطال شد، مخالفان جنبش دوم خرداد و ناظران سیاسی انتظار داشتند که این جنبش از وضعیت «هموار» به سوی «ناهموار» حرکت کند، اما چنین اتفاقی نیفتاد. لذا به نظر می‌رسد که جنبش دوم خرداد در آینده خواهد توانست از طرق قانونی مطالبات خود را در مجلس ششم نهادینه کند و به تدریج انرژی جنبش را تخلیه و آرام کند.

اما آیا تداوم «وضعیت هموار» جنبش در آینده تضمین شده است؟ در پاسخ می‌توان گفت چنین تضمینی وجود ندارد. برابر آنچه گفته شد، یکی از شرایطی که این وضعیت را تضمین می‌کند به «طرز تلقی و عملکرد نخبگان در چگونگی رویارویی با جنبش» بستگی دارد که اینک این شرایط را مرور می‌کنیم.

اول، هنوز تعداد زیادی از نخبگان جامعه طرز تلقی «طبیعی» از جنبشهای اجتماعی ندارند. بخشی از آنها اساساً جنبشهای اجتماعی را در حد یک شورش، یک «غائله» و یا یک «حادثه تلخ» تقلیل می‌دهند. بخشی از آنها تنها جنبش انقلابی مردم مسلمان در سال ۱۳۵۷ و جنبش مردمی ۱۵ خرداد را به عنوان جنبشهای اصیل و اسلامی به رسمیت می‌شناسند و بقیه جنبشها، از جمله دوم خرداد را اصیل نمی‌دانند و اگر در برابر این جنبش با تمام توان نمی‌ایستند به این دلیل است که قدرت انجام این کار را بیش از این ندارند و گرنه می‌ایستادند.

دوم، اگرچه «انعطاف‌پذیری نخبگان» مخالف و موافق نسبت به گذشته افزایش

پیدا کرده ولی هنوز از «اصولگرایی کلیشه‌ای» فاصله زیادی نگرفته‌اند. علامت این وضعیت کلیشه‌ای آن است که «گفتگو» حتی در میان نخبگان دوم‌خردادی وسعت نگرفته است تا چه رسد به گفتگو میان نخبگان دوم‌خرداد و نخبگان مخالف آن در حکومت و گروه‌های سیاسی مخالف. روزنامه‌های دوم‌خردادی تا حدودی امکان یک «گفتگو از راه دور» را فراهم کرده بودند که مخالفان جنبش دوم‌خرداد با تعطیلی آنها، در انجام این مهم ایجاد مانع کردند. هنوز نخبگان جامعه در انجام گفتگو از برچسب «سازش» می‌ترسند و علاقه دارند منزله‌طلبانه از اصولگرایی کلیشه‌ای خود در نزد هواداران دفاع کنند.

سوم، اگرچه در جنبش دوم‌خرداد سخن از انتقام گرفتن از کسانی که به حقوق شهروندان تجاوز کرده‌اند نیست، ولی هنوز بحثها در سطح «محاكمه» مانده است و حتی به مرحله «عفو» نرسیده است. هنوز نخبگان جامعه آمادگی ندارند برای «تخلیه نارضایتی مردم از نابسامانیهای گذشته» کمیته‌های حقیقت‌یاب را به کمیته‌هایی برای برقراری گفتگو، با حضور طرفین درگیر، در پیشگاه افکار عمومی تبدیل کنند. به عنوان مثال، هنوز نخبگان جامعه آمادگی آن‌را ندارند که شاهد جلسه گفتگویی باشند که در یک طرف آن اکبر گنجی و در طرف دیگر آن فلاحيان قرار گیرد و آنها در برابر افکار عمومی به تجزیه و تحلیل علل قتل‌های زنجره‌ای پردازند.^۱ لذا تا زمانی که این موانع سه‌گانه در کار باشد^۲ جنبش دوم‌خرداد استعداد آن‌را دارد که از حوزه آشکار، روتین و قابل پیش‌بینی خارج و وارد حوزه ناهموار و غیرقابل پیش‌بینی شود.

به سؤال این نوشته برگردیم. اگر نخبگان جامعه به تقویت ویژگیهای مدنی جامعه علاقه دارند، لازمه آن این است که بدانیم جنبشهای اجتماعی جامعه مدنی جنبشهای «هموار» هستند و وقوع جنبشهای «ناهموار» جامعه را از ویژگیهای مدنی^۳ دور می‌کند. این نخبگان نمی‌توانند از یک طرف به تحقق جامعه مدنی علاقه داشته باشند و از طرف دیگر به «لوازم» جنبشهای «هموار» پایبند نباشند. دیگر آن‌که

۱. مخالفان دوم‌خرداد علاقه دارند شخصیهایی همچون گنجی همچنان در زندان باشند.

۲. در کنار علل دیگری که ذکر آن در قلمرو موضوع این نوشته نیست.

۳. که در آن شهروندان برابر و صاحب حق و تکلیف‌اند و حکومت در برابر احقاق این حقوق پاسخگوست.

نخبگانی هم که با جنبش دوم خرداد مخالف‌اند بد نیست توجه داشته باشند که راه معقول مبارزه با جنبش دوم خرداد این است که اجازه دهند مطالبات این جنبش از طرق «روتین» نهادینه شده و تخلیه شود. زیرا مقاومت در برابر «جنبش هموار دوم خرداد» آن را ریشه کن نمی‌کند بلکه تنها این جنبش را «ناهموار» می‌کند و پیامد یک جنبش «ناهموار» اگرچه ممکن است امکان موفقیت نخبگان جنبش دوم خرداد را کاهش دهد ولی قطعاً امکان موفقیت مخالفان آن کمتر خواهد بود. اساساً معلوم نیست در یک وضعیت «ناهموار» مردم ناراضی، مردم جوانی که در معرض فرآیندهای نوسازی قرار دارند و تشنه «جنبش»‌ها و «هیجانات جمعی»‌اند، با نخبگان مخالف چه برخوردی خواهند کرد.

بیان، قبل از تعطیلی

پیوستها

اصلاحات در چالش

پیوست ۱

گزارش مختصر وقایع پس از دوم خرداد ۱۳۷۶

تا انتخابات مجلس ششم در بهمن ۱۳۷۸

در آستانه انتخابات مجلس ششم دو نفر از روزنامه‌نگاران به نامهای مسعود نیکفر و محمد پارسا فهرستی از وقایعی را که از دوم خرداد ۱۳۷۶ تا انتخابات ۲۹ بهمن ۱۳۷۸ اتفاق افتاده بود، که مخالفان اصلاحات هم در ایجاد آنها بی‌تأثیر نبودند، تهیه کردند که در روزنامه‌های دوم خردادی به چاپ رسید. از آنجا که گردآوری همه این وقایع، به صورت یکجا، می‌تواند برای اطلاع علاقه‌مندان به اصلاحات و محققان مفید باشد، با اخذ اجازه از آنان، این گزارش وقایع را در این کتاب آوردم. - البته با اندکی ویراستاری -

برخی از چالش‌ها پیش از تشکیل دولت خاتمی

- عملکرد جانبدارانه صدا و سیما در تبلیغ و حمایت یکی از نامزدهای ریاست جمهوری قبل از دوم خرداد و رویکرد بی‌تفاوت آن در معرفی رئیس جمهور منتخب ملت پس از دوم خرداد.^۱
- عدم رعایت بی‌طرفی وزارت کشور در اعلام اسامی نامزدهای ریاست جمهوری بر حسب ترتیب حروف الفبا برخلاف دوره‌های قبل.
- سوء استفاده از احساسات دینی و باورهای مذهبی در راستای مواضع و منافع صنفی و جناحی با بهره‌برداری از علما، مراجع و ...
- مذاکره محمدجواد لاریجانی با نیک براون در لندن و پیامدهای سیاسی آن در داخل و خارج از کشور.

۱. گفتنی است عملکرد صدا و سیما به گونه‌ای بود که مورد اعتراض صریح آقای ری شهری نیز قرار گرفت.

○ حملات گروههای فشار به جلسات خاتمی در ایام انتخابات دوم خرداد، از جمله حمله انصار حزب الله مشهد به جلسه سخنرانی او در جمع مدرّسان و فضلاء حوزه علمیه مشهد و حمله گروه انصار ولایت به مدرسه صدر بازار اصفهان.

○ تخریب چهره خاتمی با اقداماتی مانند راه اندازی کارناوال عاشورا در شهرک غرب و سپس تهیه نوار ویدئویی از این ماجرا و تکثیر و توزیع گسترده آن در سطح وسیع - در حدود چهل هزار نسخه - و از سوی دیگر، چاپ ویژه نامه های باالثارات الحین و شلمچه و پخش گسترده و سازمان یافته آن در سراسر کشور.^۱

○ طرح سؤال برانگیز حمایت علی فراستی - عضو سابق سازمان تروریستی منافقین - از خاتمی در روزنامه های رسالت و کیهان که در آن وقت مورد اعتراض شدید ستاد انتخاباتی او قرار گرفت.^۲

○ ماجرای فرج سرکوهی نویسنده و سردبیر ماهنامه آدینه که اظهارات ضد و نقیض مقامات رسمی در این ماجرا انعکاس بسیار بدی در خارج از کشور داشت.^۳

○ ماجرای دادگاه میکونوس که منجر به فراخوانی سفیران کشورهای عضو اتحادیه اروپا از ایران شد.

○ تخلفات وسیع انتخاباتی در شمارش آرای استان لرستان^۴ و بعضی شهرستانها مانند پل دختر^۵ و...

○ سیدهادی خامنه ای: اگر قوه قضائیه روزی به پرونده تخلفهای انتخابات ریاست جمهوری رسیدگی کند بسیاری از مسؤولان آن روز از بالا تا پایین به پای میز محاکمه کشیده خواهند شد.

ماجرای ثروتهای بادآورده

○ دستگیریهای گسترده در سطح مدیران و شهرداران مناطق مختلف تهران تحت عنوان ثروتهای بادآورده.

○ استعفای شهرداران مناطق هفده گانه تهران.

○ اظهارات تکان دهنده شهرداران آزاد شده مبنی بر آزار و شکنجه در دوران بازداشت^۶؛

۱. خاتمی نهایتاً از شکایت خود از این دو جریده صرف نظر کرد.

۲. وی به دعوت رسمی وزارت اطلاعات در زمان وزارت آقای فلاحیان به ایران آمده بود.

۳. وی در آبان و آذر سال ۱۳۷۵ و همچنین از ۸ بهمن ۱۳۷۵ تا ۸ بهمن ۱۳۷۶ در بازداشت به سر

می برد. ۴. عصر ما، ۱۳۷۶/۶/۱۹.

۵. سلام، ۱۳۷۶/۹/۱۵. ۶. روزنامه توس، شماره ۳۰.

ابوالفضل شکوری شهردار منطقه ده - هشتاد و پنج روز بازداشت -؛ محمد خسروی، معاون شهردار منطقه شانزده - پنجاه روز -؛ سلیمان ملکان، معاون شهردار منطقه بیست - پانزده روز -؛ حبیب‌الله اسماعیلی، شهردار منطقه هشت - حدود شصت روز -؛ سید کمال عظیمی‌نیا، رئیس دبیرخانه کمیسیون ماده پنج شهرداری تهران - صد و نود روز -؛ محمد هاشم مهیمنی، شهردار منطقه شانزده - نود و سه روز -؛ غلامرضا قُبه، معاون شهرداری تهران - صد و نود و یک روز -؛ گفتنی است که اکثر شهرداران تهران در دادگاههای بدوی به مجازاتهای شدیدی - شلاق و زندان و جزای نقدی - محکوم شدند اما برخی از آنها، مانند مهیمنی شهردار منطقه شانزده و تاجران شهردار منطقه بیست، در مرحله تجدید نظر کاملاً تبرئه شدند.

○ آیت‌الله یزدی ریاست وقت قوه قضائیه پیش از این، درد دل شهرداران بازداشت‌شده را در میان اعضای مجمع روحانیون اشک تمساح خوانده بود (۱۳۷۶/۱۲/۸).

○ بررسی پرونده بازجویی شهرداران توسط آقایان مروی و شوشتری به دستور رئیس‌جمهور و ارجاع گزارش آن به قوه قضائیه برای پی‌گیری و رسیدگی.

○ شروع محاکمه غیرعلنی سردار نقدی، سرتیم بازجویی شهرداران تهران.

○ تبرئه ناباورانه سردار نقدی از مهمترین اتهامهای خود در دادگاه بدوی و صرفاً محکوم شدن به چهار ماه حبس تعزیری، به علاوه لغو یک دستور و یک میلیون ریال جریمه نقدی در خصوص توهین به شاکی و چهار ماه حبس تعزیری به لحاظ افترا.

○ کرباسچی: «در اثر برخورد غیرعادلانه با نظام اجرایی شهرداری، بخش ساخت و ساز شهری تهران در اقتصاد ملی دچار خسارتی به میزان ۷۰۰ میلیارد تومان شده». (۱۳۷۸/۳/۱۸)

○ حمله گروه فشار به دفتر مجله ایران فردا (۱۳۷۶/۵/۲۵)

تشنجات نماز جمعه اصفهان

○ حملات مکرر گروه انصار ولایت - موسوم به کاوه - به صفوف نمازگزاران در تاریخهای ۱۳۷۶/۶/۲۱، ۱۳۷۷/۲/۴، ۱۳۷۷/۳/۱۶ - برای نخستین بار پس از انقلاب مراسم نماز جمعه در اصفهان برگزار نشد (۱۳۷۷/۱۰/۲۵).^۱

○ حمله انصار حزب‌الله به مراسم دفتر تحکیم وحدت و ضرب و شتم گروهی از دانشجویان (۱۳۷۶/۸/۱۳).

۱. انصار ولایت اصفهان مانع برگزاری نماز جمعه روز قدس شدند و عوامل آنها با میله آهنی، سنگ و چوب به امام جمعه اصفهان حمله کردند.

ماجرای ۱۳ رجب

○ توزیع سازمان یافته نوار و متن سخنرانی آیت الله منتظری به مناسبت ۱۳ رجب در سطح وسیع در سراسر ایران در ظرف مدتی کوتاه.

— تهاجم به بیت آیت الله منتظری و تخریب آن پس از پایان مراسم مسجد اعظم. اقدام اسف‌انگیزی که مورد نکوهش آیت الله مشکینی نیز قرار گرفت.

○ حصر بیت آیت الله منتظری و بازداشت‌های گسترده شاگردان و بستگان ایشان.

○ برخی از افرادی که خبر بازداشت، محاکمه و یا محکومیت آنها در ارتباط با آیت الله منتظری در مطبوعات منعکس شده است عبارتند از:

سید ابوالفضل موسویان، سردبیر نشریه نامه مفید، غلامحسین نادى، احمد قابل، حسن موحدی ساوجی، اسماعیل زمانی — معاون سابق وزارت پست و تلگراف —، اصغر صباغیان — معاون سابق وزارت نفت —، محمد نصراللهی — مسؤول ستاد انتخاباتی خاتمی در نجف آباد —، ابراهیم منتظری — برادر آیت الله منتظری —، غلامعباس رستمی — داماد —، سید هادی هاشمی — داماد —، مصطفی ایزدی — مدیر مسؤول آوا —، فضل الله صلواتی — مدیر مسؤول نوید اصفهان —، محمود خیراللهی، علی علی‌نژاد الحسینی، غلامحسین یاسری، مصطفی مختاری، جلالی، مصطفایی ملکی و خانم فتحی — رئیس مدرسه فاطمیه نجف آباد —.

○ بازداشت عده‌ای از حاضران در مراسم عاشورا در منزل احمد منتظری.

○ ممانعت از برگزاری مراسم بزرگداشت شهید محمد منتظری در قم (۱۳۷۷/۴/۷).

○ سوء قصد به دکتر فضل الله صلواتی مدیر مسؤول هفته نامه نوید اصفهان از جانب گروه انصار ولایت (۱۳۷۶/۸/۱۷).

○ حمله گروه انصار ولایت به دفتر روزنامه سلام، سینما قدس، منزل و حوزه درس امام جمعه موقت اصفهان.

○ بازداشت دکتر ابراهیم یزدی — وزیر خارجه دولت مرحوم بازرگان — از تاریخ ۱۳۷۶/۹/۲۳ به مدت دو هفته.

○ آیت الله یزدی ریاست وقت قوه قضائیه در پاسخ به سؤال خبرنگار خبرگزاری جمهوری اسلامی در مورد علت بازداشت ابراهیم یزدی: «به شما چه که جریان چیست؟ مگر باید به شما بگویم که چیست؟»

○ بازداشت اکبر گنجی از تاریخ ۱۳۷۶/۹/۱۵ به مدت سه ماه به دلیل ارائه مقاله تحقیقی «شریعتی و فاشیسم» در دانشگاه شیراز در شش ماه قبل.^۱

۱. وی به دلیل این که جرم خود را سیاسی می‌دانست، حاضر به قرائت دفاعیه خود در دادگاه غیرعلنی و بدون حضور هیأت منصفه نشد و تنها دفاعیه خود را در اختیار مطبوعات گذاشت.

- حملات گروه فشار به مراسم بزرگداشت مهندس بازرگان در تهران و تبریز و دکتر یدالله سبحانی و دکتر سروش در تهران و دکتر فراستخواه در تبریز.
- حمله گروه انصار ولایت به مدرسه علمیه صدر بازار اصفهان و ضرب و شتم نگهبان و چند تن از طلاب (۱۳۷۶/۱۱/۲۱).
- رد صلاحیت گسترده نامزدهای انتخاباتی میان دوره مجلس پنجم در تهران و اصفهان، از جمله آقایان ابراهیم اصغرزاده، بهزاد نبوی، ابراهیم یزدی، هاشم صباغیان و خانم اعظم طالقانی.
- گفتنی است بررسی صلاحیت آقای بهزاد نبوی در ده سال گذشته از سوی شورای نگهبان بسیار سؤال برانگیز بوده است: صلاحیت وی در انتخابات میان دوره ای مجلس سوم ابتدا رد و سپس تأیید شد؛ در مجلس چهارم رد و در مجلس پنجم تأیید شد؛ میان دوره ای مجلس پنجم نیز رد شد ولی در مجلس ششم تأیید شد.
- تهدید خبرنگار روزنامه سلام از جانب آیت الله یزدی ریاست وقت قوه قضائیه به دنبال طرح پرسش وی در باب شکنجه شهرداران در دوران بازداشت (۱۳۷۶/۱۱/۲۷).
- حمله گروه فشار به سینما آزادی لنگرود در اعتراض به فیلم آدم برفی (۱۳۷۶/۱۲/۲).
- حمله گروه انصار حزب الله به تجمع قانونی دفتر تحکیم وحدت و ضرب و شتم دانشجویان (۱۳۷۶/۱۲/۱۱).

ماجرای هلموت هوفر

- دستگیری و بازداشت هلموت هوفر تاجر تبعه آلمان و شروع یک چالش جدید در روابط ایران و آلمان.
- صدور حکم اعدام برای هلموت هوفر - تاجر تبعه آلمان - به اتهام رابطه نامشروع جنسی.
- ارجاع مجدد پرونده هوفر به دادگاه بدوی از طرف دیوان عالی کشور (۱۳۷۷/۷/۲۰).
- حکم اعدام هوفر لغو شد (۱۳۷۷/۱۲/۱).
- هلموت هوفر با اخذ وثیقه ۵۰۰ میلیون ریالی پس از هجده ماه حبس آزاد شد (۱۳۷۸/۱/۲۱).
- هوفر مجدداً روانه زندان شد (۱۳۷۸/۵/۱۱).
- محاکمه غیرعلنی هوفر (۱۳۷۸/۵/۲۰).
- هوفر با قرار بازداشت موقت به زندان رفت. (۱۳۷۸/۷/۲۳) اتهام هوفر ارتباط با بیگانگان و توهین به مأموران بود.

- وی با تبرئه شدن از اتهام ارتباط با بیگانگان، به پرداخت دو میلیون تومان جزای نقدی محکوم شد (۱۳۷۸/۱۰/۳۰).^۱
- اختلال در مراسم سخنرانی دکتر مهاجرانی وزیر ارشاد در مسجد محمدیه قم (۱۳۷۶/۱۲/۲۰).
- به آتش کشیدن خودرو پیکان متعلق به دفتر تحکیم وحدت (۱۳۷۶/۱۲/۲۸).
- مضروب شدن نظری‌نیا نماینده کنگاور توسط جمشیدی نماینده بهشهر (۱۳۷۶/۱۲/۲۸).

ماجرای کرباسچی

- بازداشت غیرمترقبه غلامحسین کرباسچی - شهردار سابق تهران و دبیر کل حزب کارگزاران - پس از تعطیلات نوروزی (۱۳۷۷/۱/۱۶).
- آزادی کرباسچی و خاتمه بحران یازده‌روزه با مداخله سیدمحمد خاتمی رئیس شورای امنیت ملی.
- محکومیت کرباسچی در دادگاه بدوی به پنج سال زندان، شصت ضربه شلاق، بیست سال انفصال از خدمات دولتی، یک میلیارد ریال جزای نقدی و استرداد وجه نقد به مبلغ ۱۷ میلیارد و ششصد میلیون ریال.
- کرباسچی در دادگاه تجدید نظر از ۱۷ اتهام تبرئه و تنها در سه مورد - اعطای وام خرید مسکن به مدیران، گرفتن وام از وزارت کشور و سرمایه‌گذاری در طرح مسجد کبود تبریز به منظور کسب درآمد برای شهرداری - به دو سال حبس، ده سال انفصال از خدمات دولتی، صد میلیون تومان جریمه و بازپرداخت ۸۰ میلیون تومان به شهرداری محکوم شد (۱۳۷۷/۱۰/۵).
- اجرای حکم دادگاه کرباسچی از طرف دادستانی کل کشور متوقف شد (۱۳۷۷/۱۰/۸).
- پرونده کرباسچی به دیوان عالی کشور ارجاع شد. اما آیت‌الله یزدی پیش‌بینی کرد رأی نهایی پرونده کرباسچی یا همان حکم قبلی است یا کمی شدیدتر.^۲ (۱۳۷۷/۱۲/۱۵).

۱. گفتنی است تنها یک روز قبل حمید خرسند، تبعه ایرانی، با محکومیت به خاطر یک جرم مشابه در دادگاه برلین از زندان آزاد شده بود. پیش از این حمیدرضا آصفی سخنگوی وزارت امور خارجه خاطرنشان ساخته بود که حمید خرسند با هیچ نهاد رسمی یا غیررسمی و یا سازمانی در داخل ایران ارتباط ندارد.

۲. لازم به ذکر است که تشدید محکومیت در این مرحله خلاف قانون است.

- کرباسچی با تأیید حکم قبلی از جانب دیوان عالی کشور روانه زندان شد.
- کرباسچی: «به زندان می‌روم و به خاطر مردم تحس می‌کنم... محکومیت خود را قبول ندارم که تقاضای عفو کنم» (۱۳ و ۱۶/۲/۱۳۷۸).
- مقتدایی دادستان کل کشور: «اگر تخفیف و ارتاق نبود آقای کرباسچی نباید کمتر از ده سال زندانی می‌شد» (۲۳/۲/۱۳۷۸).
- کرباسچی که در مرخصی از زندان به سر می‌برد به دعوت هاشمی رفسنجانی به ملاقات وی رفت (۲۱/۹/۱۳۷۸).
- در پی موافقت رهبری با عفو کرباسچی وی از زندان آزاد شد.^۱ (۵/۱۱/۱۳۷۸).
- طرح پیشنهادی در ممنوعیت استفاده ابزاری از زن در مطبوعات از سوی نمایندگان جناح اکثریت.
- اعتراض گسترده اهالی مطبوعات به سکوت پیشنهاددهندگان طرح نسبت به موارد مشابه در تلویزیون و رادیو و... اخلال عده‌ای از گروه‌های فشار در سخنرانی هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه تهران در اعتراض به دفاع ضمنی و تلویحی وی از کرباسچی. اخلالگران شعار «غار تگر بیت‌المال اعدام باید گردد» سر می‌دادند.
- دخالت غیرقانونی نیروی انتظامی در کار چاپ روزنامه‌های جامعه، ایران و همشهری در چاپخانه افست.
- احضار احمد بورقانی معاون مطبوعاتی وقت وزیر ارشاد به دادگاه مطبوعات پس از صدور بیانیه‌ای در اعتراض به عمل غیرقانونی نیروی انتظامی. سخنان سردار رحیم صفوی فرمانده سپاه پاسداران در تهدید روزنامه‌نگاران و مطبوعات: «بعضیها را باید گردن بزنیم، بعضی را زبانشان را قطع می‌کنیم».
- موج گسترده اعتراض اهالی مطبوعات نسبت به سخنان رحیم صفوی در تهدید روزنامه‌نگاران و همچنین نگرانی از دخالت نظامیان در سیاست در تعارض آشکار با قوانین رسمی و توصیه‌های امام راحل.
- طرح پیشنهادی انطباق امور پزشکی با موازین شرعی از سوی نمایندگان جناح اکثریت مجلس؛ اعتراض گسترده جامعه پزشکی و مطبوعات به دلیل فقدان کارشناسی و توهین‌آمیز بودن طرح مذکور؛ سخنان سردار نقدی رئیس حفاظت و اطلاعات ناجا و سرتیم بازجویی شهرداران تهران در جلسه غیرعلنی جمعی از نمایندگان مجلس.

۱. کرباسچی در مورد مجازات زندان و جزای نقدی عفو شد اما ده سال انفصال وی از خدمات دولتی به قوت خود باقی ماند.

- توزیع گسترده و سازمان یافته نوار سخنان سردار نقدی در نماز جمعه تهران و شهرستانها؛ دو بار حمله گروه فشار به دفتر روزنامه جامعه در رشت (۱۳۷۷/۲/۱۹).
- حمله انصار حزب الله به گردهمایی سالانه جراحان ایران و شکستن دوربین ضبط برنامه و فیلم آن (۱۳۷۷/۲/۲۰).
- حمله انصار حزب الله به تجمع قانونی دانشجویان در پارک لاله با زنجیر و چماق (۱۳۷۷/۳/۴).
- راهپیمایی کفن پوش جمعی از طلاب و روحانیون قم و مشهد در اعتراض به سوت و کف زدن دانشجویان در مراسم سخنرانی خاتمی در سالگرد دوم خرداد.
- سخنان آیت الله ابوالقاسم خزعلی - عضو سابق شورای نگهبان - در اعتراض به خاتمی: «... در مراسم دوم خرداد سیلی به صورت اسلام خورد... جریان بنی صدر شروع شده است... انقلاب یک آبله مرغان گرفته است که می گذرد. من از رئیس جمهوری می خواهم این اشتباه را سریعاً اعلام کند... بنی صدر تکرار می شود اما مردم روشن شده اند... رئیس جمهور باید در یک جمع عام به اشتباه خود اعتراف کند وگرنه من می ترسم از پس گردنی خدا. رئیس جمهوری باید صاف بگوید من اشتباه کردم».

تعطیلی روزنامه جامعه

- شکایت وکیل رحیم صفوی، رفیق دوست، سازمان زندانها از روزنامه جامعه.
- لغو پروانه و امتیاز روزنامه جامعه به مدیرمسئولی و صاحب امتیازی حمیدرضا جلائی پور در دادگاه مطبوعات (۱۳۷۷/۳/۲۰).
- تأیید حکم لغو امتیاز جامعه پس از صد و بیست شماره از سوی دادگاه تجدید نظر (۱۳۷۷/۵/۱۱).

اقدامات تروریستی

- انفجار در دادگاه انقلاب (۱۳۷۷/۳/۱۳).
- ترور اسدالله لاجوردی رئیس سابق سازمان زندانهای کشور توسط منافقین (۱۳۷۷/۶/۱).
- ترور نافرجام علی رازینی رئیس وقت دادگستری تهران توسط گروه موسوم به مهدویت.^۱ (۱۳۷۷/۱۰/۱۶).

۱. وزارت اطلاعات اعضای این گروه را به همراه حجت الاسلام میلانی که احکام شرعی را صادر می کرد دستگیر کرد.

- سوء قصد به محسن رفیق دوست ریاست وقت بنیاد مستضعفان.^۱ (۱۳۷۷/۶/۲۳).
- انفجار در اطراف وزارت اطلاعات (۱۳۷۸/۱۱/۱۲).
- ترور سپهبد صیاد شیرازی جانشین ستاد کل نیروهای مسلح توسط منافقین.^۲ (۱۳۷۸/۱/۲۲).
- بمب گذاری در اطراف حرم امام رضا(ع) توسط باند سعید امامی که منجر به دو شهید و دو مجروح شد.
- به وقوع پیوستن یک انفجار در اهواز توسط منافقین که منجر به شهادت و مجروح شدن ده نفر گردید.
- شلیک پنج خمپاره در اطراف نهاد ریاست جمهوری و مجمع تشخیص مصلحت نظام که یک کشته و پنج مجروح بر جای گذاشت (۱۳۷۸/۱۱/۱۶).

استیضاح عبدالله نوری وزیر کشور

- استیضاح و رأی عدم اعتماد مجلس شورای اسلامی به وزیر وقت کشور حجت الاسلام عبدالله نوری.^۳ (۱۳۷۷/۴/۱).
- انتصاب عبدالله نوری به معاونت توسعه سیاسی از سوی رئیس جمهوری.
- بازداشت حجت الاسلام سید محسن سعیدزاده از سوی دادگاه ویژه روحانیت به مدت پنج ماه، پس از ارائه مقاله تحقیقی «اگر شما به جای من بودید» در باب نقد برداشت سطحی از منابع فقهی «تشیع» در روزنامه جامعه (۱۳۷۷/۴/۹).
- لغو امتیاز هفته نامه خانه به دلیل اهانت به امام خمینی.^۴

۱. وزارت اطلاعات سوء قصد به وی را کار گروه منافقین ندانست. خبرگزاری ایرنا نیز پیش از این گروه انصار جانپازان را مسؤول دانسته بود. اما سعید مرتضوی قاضی دادگاه مطبوعات در پی شکایت محسن رفیق دوست دستور بازداشت محمدرضا صادق معاون خبرگزاری جمهوری اسلامی و همچنین سردبیر گروه اجتماعی ایرنا را صادر کرد.

۲. گفتنی است که پس از شهادت مرحوم صیاد شیرازی محافظه کاران حمله تازه ای را به مطبوعات اصلاح طلب آغاز کردند و شعار «مطبوعات بی بنیاد، شریک قتل صیاد» سر دادند.

۳. گفتنی است نمایندگان جناح اقلیت به نحوه رأی گیری اشکال داشتند زیرا مجموع نمایندگان حاضر در مجلس ۲۶۰ نفر اعلام شد ولی مجموع آرای اخذ شده ۲۶۵ رأی بود.

۴. پیش از توقیف، راهپیمایی اعتراض آمیزی در نماز جمعه قم صورت گرفته بود و دفتر روزنامه نیز با یک بمب دست ساز تهدید شده بود.

حمله به روزنامه توس

○ حمله شدید آیت الله یزدی به وزیر ارشاد و مطبوعات در نماز جمعه: «برخی مطبوعات تصور می کنند هر کسی هر غلطی بخواهد می تواند بکند... من سربسته می گویم، مسؤولان حواسشان را جمع کنند... جوانان ما تحمل تجاوز به اسلام را ندارند» (۱۳۷۷/۵/۹).

○ تهاجم گروههای فشار به دفتر روزنامه توس، مضروب ساختن شمس الواعظین سردبیر آن و ضرب و شتم یک خبرنگار خارجی (۱۳۷۷/۵/۱۰).

○ توقیف یک روزه روزنامه توس از سوی دادگاه مطبوعات (۱۳۷۷/۵/۱۱).

○ انتقال بیست میلیارد ریال از حساب دولتی دادگستری به حساب رئیس دادگستری وقت حجت الاسلام رازینی به همراه پانزده میلیارد ریال سود سالانه.

○ دستور رئیس جمهور برای رسیدگی به ماجرای جابجایی ۳۵ میلیارد ریال در دادگستری.

○ پیشنهاد طرح افزایش سن رأی دهندگان از پانزده به شانزده سال در کمیسیون شوراها و امور داخلی مجلس به تصویب رسید.

○ تهاجم گروههای فشار به جلسه سخنرانی عبدالله نوری - معاون رئیس جمهور - در مشهد (۱۳۷۷/۶/۵).

حمله به دو تن از اعضای هیأت دولت

○ حمله گروه فشار به آقایان مهاجرانی و عبدالله نوری دو تن از اعضای هیأت دولت در مراسم تشییع شهدا پس از نماز جمعه تهران (۱۳۷۷/۶/۱۱).

○ واکنش شدید هیأت دولت و رئیس جمهور.

○ محاکمه و محکومیت سه نفر از مهاجمان:

۱. امیرفرشاد ابراهیمی - متهم ردیف اول - به یک سال و نیم زندان و تحمل چهل ضربه شلاق محکوم شد.^۱

۲ و ۳. کیانوش مظفری و بابک شهرستانی هریک به شش ماه زندان و تحمل بیست ضربه شلاق محکوم شدند.

۱. جالب این که وی پیش از این محکومیت دو بار به عنوان شاکی از دوهفته نامه ایران فردا در دادگاه حاضر شده بود: یک بار به عنوان نماینده مدعی العموم - حجت الاسلام رازینی - و بار دیگر تحت عنوان مؤسسه جبهه فرهنگی موعود.

ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای

○ ناپدید شدن پیروز دوانی دبیر سازمان اتحاد برای دموکراسی، از روز ۱۳۷۷/۶/۳. پیروز دوانی پیش از این دو بار دستگیر شده بود. وی در سال ۱۳۶۱ به هفت ماه حبس و در سال ۱۳۶۹ به سه سال حبس و هفتاد ضربه شلاق محکوم شده بود.

○ مرگ مشکوک مجید شریف از فعالان ملی و مذهبی و از گردآوردندگان آثار دکتر شریعتی (۱۳۷۷/۸/۲۸).

○ قتل نفرت‌انگیز داریوش فروهر - وزیر کار هیأت دولت موقت و رهبر حزب ملت ایران - با بیست و شش ضربه چاقو و پروانه اسکندری - فروهر - با بیست و پنج ضربه و در منزل مسکونی‌شان (۱۳۷۷/۹/۲).

○ قتل محمد مختاری، شاعر و نویسنده و از اعضای فعال کانون نویسندگان ایران.^۱ (۱۳۷۷/۹/۱۲).

○ قتل محمدجعفر پوینده مترجم و پژوهشگر در باب اعلامیه جهانی حقوق بشر و از اعضای فعال کانون نویسندگان ایران (۱۳۷۷/۹/۱۸).

○ تشکیل کمیته پیگیری قتل‌ها به دستور رئیس‌جمهور.

○ جدیت و پیگیری مستمر مطبوعات مستقل در شناسایی آمران، عاملان و نیز انگیزه قتل‌ها.

○ اطلاعیه مهم وزارت اطلاعات مبنی بر دست داشتن عده‌ای از نیروهای خودسر اطلاعاتی در جریان قتل‌ها (۱۳۷۷/۱۰/۱۶).

○ استعفای درّی نجف‌آبادی وزیر اطلاعات وقت (۱۳۷۷/۱۱/۲۱).

○ اعلام خبر خودکشی سعید امامی - اسلامی - عامل اصلی قتل‌های زنجیره‌ای توسط دادستان نظامی نیروهای مسلح.^۲ (۱۳۷۸/۳/۳۱).

○ سخنگوی دولت چگونگی خودکشی مهره مهم قتل‌ها را ابهام‌آمیز دانست (۱۳۷۸/۴/۱).

○ افشای نقش سعید امامی - متصدی هشت سال معاونت وزارت اطلاعات در دوره آقای فلاحیان - توسط مطبوعات مستقل. این نقش‌ها عبارت بوده‌اند از:

الف. امنیتی کردن حوزه فرهنگ در داخل کشور تحت عنوان مقابله با تهاجم فرهنگی با

۱. وی در سال‌های ۱۳۶۱-۱۳۶۳ نیز در زندان بود.

۲. وی علت خودکشی امامی را مسمومیت به وسیله آرسنیک موجود در داروی نظافت دانست و همچنین مصطفی کاظمی، مهرداد عالیخانی و خسرو براتی را از دیگر عاملان اصلی قتل‌ها دانست.

اقداماتی مانند تهیه برنامه «هویت» سناریوی «کارناوال عاشورا» - جهت تخریب چهره خاتمی در انتخابات -، ماجرای فرج سرکوهی، ماجرای سعیدی سیرجانی، نقشه به دره انداختن اتوبوس حامل بیست و یک نفر از نویسندگان در راه ارمنستان، تشکیل یک محفل رسانه‌ای و تحت نفوذ داشتن یک روزنامه عصر و همچنین قتل‌های مشابه روشنفکران و نویسندگان و مخالفان در سالهای قبل، موارد متعدد قتل‌های مشکوک چند روحانی در مناطق سنی نشین و چند کشیش مسیحی و...

ب. به انزوا کشاندن سیاست خارجی جمهوری اسلامی در خارج کشور با اقداماتی مانند حمل موشک در کشتی حامل خیارشور به بلژیک، واقعه و دادگاه میکونوس و طراحی حمله به اتوبوس هیأت امریکایی و قتل‌های مشابه مخالفان در خارج از کشور. البته روزنامه دولتی کیهان نیز اولین جریده‌ای بود که وابستگی دایی سعید امامی به رژیم شاه را افشا کرد و از ارتباط و سفر وی به فلسطین اشغالی خبر داد.^۱

○ برگزاری مجلس سوم سعید امامی در مسجد حجت ابن الحسن (عج) با حضور حدود چهارصد نفر. مراسم شب هفت وی در مسجد جامع ضرابخانه با حضور روح‌الله حسینیان رئیس سازمان اسناد انقلاب اسلامی و عضو هیأت منصفه دادگاه مطبوعات برگزار شد.^۲ (۱۳۷۸/۴/۷)

○ محسنی اژه‌ای رئیس دادگاه ویژه روحانیت: «در این که حسینیان دوست سعید امامی است هیچ حرفی ندارم». (۱۳۷۸/۹/۲۴)

○ نیازی رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح: «قتل‌های زنجیره‌ای، کشور را به کودتا می‌کشید». (۱۳۷۸/۱۱/۳)

توقیف و تعطیلی روزنامه توس

دادگاه انقلاب روزنامه توس را تعطیل و حکم بازداشت پنج نفر از مدیران و نویسندگان آن را به اتهام تهدید امنیت ملی صادر کرد. این افراد عبارت بودند از:

۱. محمد صادق جوادی حصار، مدیرمسئول - سی و چهار روز بازداشت، بیست و هفت روز انفرادی -؛

۱. گفتنی است وزیر اسبق اطلاعات تاکنون هیچ پاسخ روشنی در ارتباط با سعید امامی و دیگر دوستان او و چگونگی نفوذ و اقتدار وی در بالاترین سطوح وزارت اطلاعات نداده است.

۲. پس از این مراسم حسینیان طی نامه‌ای ابراز کرد: «به اعتقاد بنده سعید امامی در مسأله قتل‌ها دست نداشته است». و همچنین اتهام جاسوسی سعید امامی را فاقد دلیل دانست.

۲. ماشاء الله شمس الواعظین، سردبیر - سی و چهار روز بازداشت، بیست و هفت روز انفرادی -؛

۳. دکتر حمیدرضا جلالی پور، محقق و رئیس هیأت مدیره شرکت جامعه روز، برادر سه شهید - بیست و هفت روز انفرادی -؛

۴. سید ابراهیم نبوی، نویسنده ستون طنز - سی و چهار روز بازداشت، بیست و هفت روز انفرادی -؛

۵. محسن سازگارا، مدیرعامل شرکت جامعه روز. به علت بستری بودن بازداشت نشد.^۱

○ در پی توقف انتشار روزنامه توس نشریات راه نو و توانا نیز به طور غیررسمی تعطیل شدند.

○ حمله شدید آیت الله یزدی به مطبوعات در خطبه های نماز جمعه و تهدید نویسندگان و خبرنگاران به احضار و بازداشت آنها (۱۳۷۷/۷/۳).

○ تمامی افراد بازداشت شده روزنامه توس بدون محاکمه آزاد شدند.

○ امتیاز روزنامه توس توسط هیأت نظارت بر مطبوعات لغو شد.

○ پلمپ کردن ساختمان روزنامه جامعه و توس توسط دادگاه انقلاب به مدت چهار ماه.

○ حمله گروه فشار به دفتر مرکزی انجمن اسلامی دانشگاه شهید چمران دانشگاه اهواز (۱۳۷۷/۶/۱۱).

ماجرای امیرانتظام

○ عباس امیرانتظام سخنگوی دولت موقت - بازرگان - طی یک مصاحبه مطبوعاتی با روزنامه جامعه اظهار داشت که وی پس از ۱۷ سال بازداشت از زندان اخراج شده است. او اتهام جاسوسی، خیانت و... را از خود رد کرد و خواستار یک دادگاه علنی با حضور هیأت منصفه در مورد اتهامات خود شد.

○ احضار امیرانتظام و آزادی وی با سپردن وثیقه یک میلیون تومانی به دنبال شکایت فرزند اسدالله لاجوردی در اعتراض به اظهارات امیرانتظام در مصاحبه با رادیو امریکا و ذکر مسائلی در مورد عملکرد لاجوردی در زندان اوین (۱۳۷۷/۶/۱۸).

۱. لازم به ذکر است که قانون وقت مطبوعات تنها مدیرمسئول را در برابر جرایم مطبوعاتی پاسخگو می دانست و همچنین رسیدگی به جرایم مطبوعاتی تنها در صلاحیت دادگاه مطبوعات و به صورت علنی و با حضور هیأت منصفه می باشد.

○ زندانی شدن مجدد امیرانتظام - دادگاه انقلاب توقف حکم حبس ابد را لغو کرد - (۱۳۷۸/۶/۱۹).

○ دادگاه امیرانتظام بدون حضور وی و وکلای متهم برگزار شد. عباس امیرانتظام که مدتی بود از زندان مرخص شده بود به دلیل مصاحبه با روزنامه پیام آزادی بار دیگر زندانی شد.

○ موج اعتراضات نسبت به برگزاری امتحان تشخیص اجتهاد برای گروهی از داوطلبان نمایندگی مجلس خبرگان.

○ رد صلاحیت گسترده داوطلبان نمایندگی مجلس خبرگان: نهایتاً صلاحیت ۱۴۵ نامزد نمایندگی انتخابات خبرگان از مجموع ۳۹۶ نفر داوطلب به تأیید شورای نگهبان رسید.^۱

○ تعطیلی ماهنامه جامعه سالم به حکم دادگاه مطبوعات و محکومیت مدیرمسئول ماهنامه جامعه سالم به حبس تعلیقی، جزای نقدی و لغو امتیاز و پروانه انتشار.

○ تعطیلی موقت هفته‌نامه نوید اصفهان به حکم دادگاه ویژه روحانیت اصفهان.^۲

○ درگیری در دانشگاه علم و صنعت از جانب گروه‌های فشار در اعتراض به سخنان آقای سعید حبیبی در نشست سیاسی دانشجویان (۱۳۷۷/۷/۵).

○ احضار سعید حبیبی به دادگاه انقلاب (۱۳۷۷/۱۰/۹).

○ بازرسی چهارساعته مأموران امنیتی از روزنامه آرید.

○ حمله گروه فشار به مراسم سخنرانی عبدالله نوری در دانشکده پزشکی دانشگاه تهران و ضرب و شتم عده‌ای از حاضران (۱۳۷۷/۷/۲۱).

○ ضرب و شتم سه تن از اعضای انجمن اسلامی دانشگاه تهران در داخل مسجد دانشگاه (۱۳۷۷/۸/۲۱).

○ ممانعت از سخنرانی حجت‌الاسلام علی اکبر محتشمی، مشاور رئیس جمهور در هتل فردوسی مشهد در روز مبعث پیامبر اکرم (ص).

○ به‌خسونت کشیده شدن تجمع انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه علم و صنعت توسط انصار حزب‌الله (۱۳۷۷/۹/۷).

○ بازداشت آیت‌الله اسدالله بیات توسط دادگاه ویژه روحانیت پس از گذشت پنج ماه از

۱. در استان قم که مرکز پرورش مجتهدان بزرگ است تنها صلاحیت یک نفر تأیید شده بود و نهایتاً به دو نفر افزایش یافت.

۲. گفتنی است آقای فضل‌الله صلواتی، مدیرمسئول این نشریه هیچ‌گاه روحانی نبوده است.

محکومیت و اعلام سؤال برانگیز و بی سابقه خبر دستگیری وی در بخشهای مختلف خبری صدا و سیما (۱۳۷۷/۹/۲۶).

○ مشروعت بخشی به اعمال خشونت و طرح مسأله شهروند درجه یک و دو در سخنان پیش از خطبه توسط آیت الله مصباح یزدی.

○ ترور نافرجام اکبر گنجی مدیرمسئول هفته نامه راه نو.

○ دستگیری آیت الله غروی مرجع تقلید و فرزندش دکتر سید علی اصغر غروی در اصفهان (۱۳۷۷/۱۰/۸).

○ لغو پروانه نشریه شلمچه از سوی هیأت نظارت به دلیل توهین به یکی از مراجع (۱۳۷۷/۱۰/۱۵).

○ دو هفته محرومیت موقت روزنامه زن در پی شکایت سردار نقدی به اتهام توهین به حفاظت اطلاعات ناجا. پیش از این، سردار نقدی و عزیزاده طباطبایی از یکدیگر شکایت کرده بودند.^۱ (۱۳۷۷/۱۰/۲۱).

برنامه «چراغ»

○ اظهارات رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی مبنی بر دست داشتن هواداران خاتمی در ماجرای قتلها طی مصاحبه تلویزیونی در برنامه «چراغ» در شبکه یک سیما (۱۳۷۷/۱۰/۲۱) و مصاحبه با روزنامه کیهان پیش از آن. حسینان مقتولان را ناصبی و مرتد و محفل قاتلان را اهل فکر و همچنین اقدامات آنها را از روی اعتقادات مذهبی و احساسات دینی معرفی کرد.

○ هیأت وزیران در واکنش به برنامه «چراغ»، علی لاریجانی - رئیس صدا و سیما - را از حضور در هیأت دولت محروم کرد و دو تن از وزرا مسؤول ریشه یابی این ماجرا شدند. لاریجانی چند روز بعد عذرخواهی کرد و وعده داد مسؤولان خاطی را تنبیه کند.

○ اظهارات حسینان منجر به تظاهرات اعتراض آمیز دانشجویی و مردمی شد.

○ بازداشت دکتر علیرضا فرزانه خو و منصور یارمحمدی توسط دادگاه ویژه روحانیت اصفهان پس از مراسم ایام قدر در مسجد اعظم حسین آباد اصفهان (۱۳۷۷/۱۰/۲۷).

○ عده ای ناشناس انجمن اسلامی دانشگاه تربیت معلم سبزوار را به آتش کشیدند و همچنین یک دانشجو را ربودند.

۱. شاهد مدیرمسئول روزنامه زن که به حضور سردار نقدی در روز حمله به دو تن از اعضای هیأت دولت شهادت داده بود.

- خشونت و درگیری در مراسم چهارم مختاری و پوینده از سوی افراد ناشناس (۱۳۷۷/۱۱/۳).
- تیراندازی در دانشگاه تهران برای اربعاب دانشجویان از جانب نیروهای حفاظت نماز جمعه (۱۳۷۷/۱۱/۴).
- تهدید روزنامه خرداد با بمب صوتی و عدم هرگونه انعکاس آن در بخشهای خبری صدا و سیما (۱۳۷۷/۱۱/۵).

انتخابات شوراها

- رد صلاحیت گسترده - ۱۳۱۲ نفر - از جمله رد صلاحیت پنجاه چهره شاخص تهرانی در انتخاب شوراها از سوی هیأت نظارت.
- با تشکیل کمیته پنج نفره حل اختلاف فقط صلاحیت عده‌ای با تعهد کتبی مبنی بر اعتقاد و التزام به اسلام و ولایت فقیه تأیید شد - بند د -.
- در مشهد نیز التزام عملی ۱۶۰۲ نفر از نامزدهای انتخابات شوراها تأیید نشد (۱۳۷۷/۱۱/۷).
- صلاحیت آقایان عبدالله نوری، سعید حجاریان، محمد عطریانفر، ابراهیم اصغرزاده و سید محمود علیزاده طباطبایی در چهار روز قبل از انتخابات طی یک اقدام غیرمتعارف از سوی هیأت مرکزی نظارت به ریاست علی موحدی ساوجی رد شد.^۱ (۱۳۷۷/۱۲/۳).
- اقدام مجدد و غیرقانونی موحدی ساوجی در رد صلاحیت افراد فوق‌الذکر - دو روز پیش از انتخابات -.
- تأکید مجدد آقایان یحیی و ساوجی بر غیرقانونی بودن رأی افراد رد صلاحیت شده (۱۰ و ۱۲/۱۲/۱۳۷۷).
- موحدی ساوجی پس از گذشت دو هفته از برگزاری انتخابات شوراها انتخاب آقایان عطریانفر، سعید حجاریان و احمد حکیمی‌پور را تأیید نکرد (۱۳۷۷/۱۲/۲۰).
- هیأت نظارت استان تهران آرای مردم تهران به عبدالله نوری، سعید حجاریان، احمد حکیمی‌پور، محمد عطریانفر و ابراهیم اصغرزاده را باطل دانست.
- هیأت نظارت تأیید صحت انتخابات شوراها در تهران را مشروط به خروج پنج نفر از متخبین شوراها کرد (۱۳۷۸/۱/۲۳).^۲

۱. لازم به ذکر است صلاحیت این افراد پیش از این با مداخله کمیته حل اختلاف تأیید شده بود.
 ۲. لازم به ذکر است تمامی افرادی که هیأت نظارت اصرار بر عدم صلاحیت آنها داشت بیشترین اعتماد عمومی را از طریق کسب آرای مردم در انتخابات شوراها به دست آوردند.

○ صد و پنجاه نفر از کاندیداهای انتخابات شورای شهر قم و صد و پنجاه و یک نفر در شهرستان ایلام به نحوه شمارش آرا و اعلان نتایج اعتراض کردند.

○ امتیاز مجله آدینه با شکایت مدعی‌العموم از سوی دادگاه مطبوعات لغو گردید (۱۳۷۷/۱۱/۱۴).

○ بازداشت رضا سندگل عضو شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشگاه علوم پزشکی مشهد پس از ارائه یک مقاله دانشجویی در جشن دانشجویان جدیدالورود (۱۳۷۷/۱۱/۱۵).

○ حمله گروه فشار به جلسه بزرگداشت مهندس بازرگان در یک منزل شخصی در اهواز (۱۳۷۷/۱۱/۱۸).

○ تشنج در جلسه سخنرانی عباس عبدی در مسجد محمدیه قم به علت تهاجم گروه فشار (۱۳۷۷/۱۱/۲۰).

○ عباس عبدی از اتهام توهین به حاضران در جلسه سخنرانی مسجد محمدیه قم تبرئه شد.^۱ (۱۳۷۸/۵/۳۱).

○ ضرب و شتم حجت‌الاسلام سیدهادی خامنه‌ای مشاور رئیس جمهوری در مسجد محمدیه قم توسط گروه‌های فشار و آشوبگران که منجر به مصدومیت وی گردید (۱۳۷۷/۱۱/۲۱).

○ دستور سیدمحمد خاتمی، رئیس جمهوری برای پیگیری جریان فوق.

○ ضرب و شتم گروهی از دانشجویان دانشگاه صنعتی اصفهان توسط گروه فشار (۱۳۷۷/۱۱/۱۴).

حمله به اتوبوس هیأت امریکایی

○ حمله به اتوبوس هیأت جهانگردان امریکایی در تهران توسط افراد مسلح گروه‌های فشار و ارباب سرنشینان با شکستن شیشه‌های اتوبوس.

○ متهم شدن موسوی اجاق نماینده کرمانشاه و عضو اصلاح طلب هیأت مرکزی نظارت به کشیدن اسلحه، از سوی موحدی ساوجی و تکرار آن اتهام از سوی محافظه کاران (۱۳۷۷/۱۱/۳۰)، اما وی نهایتاً در دادگاه تجدید نظر از این اتهام تبرئه شد. وی چند ماه بعد از یک سوء قصد جان سالم به در برد.^۲

۱. گفتنی است مهندس عباس عبدی در سال ۱۳۷۲ پس از نوشتن یادداشت‌هایی انتقادی نسبت به عملکرد اقتصادی و سیاسی دولت هاشمی مدت هشت ماه در زندان انفرادی به سربرد اما پرونده وی در تاریخ ۱۳۷۶/۵/۱۴ پس از چهار سال با تبرئه کامل مختومه شد.

۲. در آن زمان ۵ تن از مهاجمان دستگیر و بازداشت شدند.

- ستاد تبلیغاتی جبهه مشارکت اسلامی در انتخابات شوراها مورد حمله مسلحانه قرار گرفت (۱۳۷۷/۱۲/۱۰).
- همایش گروه ائتلاف جبهه دوم خرداد در کرج به خشونت کشیده شد و آقای صالح آبادی، سخنران مراسم، مورد ضرب و شتم قرار گرفت (۱۳۷۷/۱۲/۸).
- حکم نامتعارف سعید مرتضوی قاضی دادگاه مطبوعات به محرومیت پنج نفر از اعضای هیأت منصفه به مدت دو سال از عضویت در این هیأت (۱۳۷۷/۱۲/۴).
- شکایت پنج تن از اعضای هیأت منصفه مطبوعات از سعید مرتضوی به دادرسی انتظامی قضات (۱۳۷۸/۵/۲۶).
- اعتراض برخی نمایندگان مجلس به تأخیر سه ماهه ابلاغ تصمیم دادرسی انتظامی قضات در خصوص شکایت پنج عضو سابق هیأت منصفه (۱۳۷۸/۵/۲۷).
- حمله گروهی موسوم به جمعیت انصار ثارالله به ستاد کارگزاران سازندگی در انتخابات شوراها (۱۳۷۷/۱۲/۵).
- حمله گروه فشار به جلسه سخنرانی اعظم طالقانی در مورد انتخابات شوراها در کرج (۱۳۷۷/۱۲/۵).

بازداشت و محکومیت محسن کدیور

- بازداشت حجت الاسلام محسن کدیور توسط دادگاه ویژه روحانیت به اتهام تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی ایران، نشر اکاذیب و تشویش اذهان عمومی (۱۳۷۷/۱۲/۹).
- البته روزنامه‌های محافظه کار توهین به امام، تبلیغ آیت الله منتظری و فعالیت علیه نظام را نیز مطرح کردند.
- بازداشت کدیور پس از هشدار وی نسبت به بازتولید مناسبات نظام سلطنتی در مصاحبه با روزنامه خرداد و طرح مسأله فتاوی شرعی در ماجرای قتلها با استناد به اطلاعیه‌های گروه «فداییان اسلام ناب محمدی» در سخنرانی مسجد اعظم حسین آباد اصفهان رخ داد.^۱ (۱۳۷۸/۸/۲۶). البته ظاهراً این گروه کماکان به فعالیت خود ادامه می‌دهند، چنانچه اخیراً در جریان کاریکاتور روزنامه آزاد اعلام داشته‌اند: «قسم یاد کرده‌ایم به این نابسامانی فرهنگی پایان دهیم». (۱۳۷۸/۱۱/۱۶)

۱. گفتنی است در آن زمان دادگاه روحانیت منکر وجود خارجی چنین گروهی بود. اما در حدود ۹ ماه بعد سازمان قضایی نیروهای مسلح طی اطلاعیه‌ای اظهار داشت که بمب‌گذاری در اطراف حرم امام رضا (ع) توسط باند سعید امامی صورت گرفته است و این گروه با نام گمراه‌کننده «فداییان اسلام ناب محمدی» به پخش اعلامیه‌های موهن و ایجاد جو وحشت برای جلوگیری از ادامه پرونده سعید امامی می‌پرداختند.

○ موج اعتراضها نسبت به غیرقانونی بودن دادگاه ویژه روحانیت و انتقادات به اقدامات آن.

○ اظهار تأسف حضرت آیات موسوی اردبیلی و صانعی از بازداشت آقای کدیور.
○ وکلای انتخابی کدیور به علت روحانی نبودن مورد تأیید دادگاه ویژه روحانیت قرار نگرفتند (۱۳۷۷/۱۲/۱۷).

○ کدیور دادگاه ویژه روحانیت را غیرقانونی خواند و اتهامات خود را رد کرد.
○ دادگاه ویژه روحانیت کدیور را به یک سال و نیم حبس تعزیری محکوم کرد و وی بلافاصله روانه زندان شد.
○ عدم انعکاس مناسب سفر پراهمیت رئیس جمهور به ایتالیا در صدا و سیما.

توقیف روزنامه زن

○ توقیف انتشار روزنامه زن از سوی حجت الاسلام رهبرپور رئیس دادگاه انقلاب به دلیل انتشار پیام فرح دیبا همسر شاه مخلوع ایران (۱۳۷۸/۱/۸). لازم به ذکر است پیش از این ماهنامه بالتارات الحسین و هفته نامه آزادی نیز به درج پیامهای مشابهی از فرح دیبا اقدام کرده بودند.

○ موج اعتراضهای جامعه مطبوعات و حقوقدانان نسبت به تکرار مداخله غیرقانونی دادگاه انقلاب در جرایم مطبوعاتی.

○ تصویب طرح واگذاری روزنامه همشهری به سازمان فرهنگی-هنری شهرداری در کمیسیون داخلی مجلس.^۱
○ این طرح با مخالفت دولت و مطبوعات در صحن مجلس به تصویب نرسید.

حمله شدید برخی از نمایندگان جناح اکثریت به رئیس جمهور در سخنان پیش از دستور
○ حسن شاخصی نماینده آستانه اشرفیه رئیس جمهور را به طرح شعارهای بی محتوا متهم کرد و افزود: «... آیا بهتر نبود وقت خود را برای ادامه راه آقای هاشمی صرف می کردید؟...»

○ احمد پیشین، نماینده بافت نیز خطاب به رئیس جمهور گفت: «جناب آقای خاتمی، با حلواحلوا گفتن دهن شیرین نمی شود... منظور شما از آزادی چیست؟ مروج چه نوع

۱. گفتنی است تصمیم گیری در مورد اموال عمومی شهرداری تهران خارج از اختیارات نمایندگان مجلس است.

آزادی ای هستید؟ نکند خدای ناکرده حرمت شکنیهایی را که عده‌ای بسیار اندک در مقابل شما انجام می‌دهند و مرتب سخنرانیهایی شما را قطع می‌کنند و سوت می‌کشند و کف می‌زنند آزادی می‌دانید؟...» (۱۳۷۸/۲/۲).

شکست استیضاح مهاجرانی

- پیشنهاد طرح استیضاح دکتر مهاجرانی از سوی جناح اکثریت مجلس.^۱
 - زمینه‌سازی توسط برخی از سخنرانان در ایام سوگواری محرم.
 - شکست طرح استیضاح مهاجرانی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی (۱۳۷۸/۲/۱۱).
 - رئیس‌جمهور: «مهاجرانی باید با قوت و قاطعیت کار خود را ادامه دهد».
- (۱۳۷۸/۲/۱۴)
- جلسه تفسیر قرآن حسین انصاری‌راد، نماینده نیشابور، با هجوم حدود پنجاه نفر و ضرب و شتم حاضران برهم خورد.
 - سحرخیز مدیر کل مطبوعات داخلی وزارت ارشاد به دلیل اجازه انتشار به‌ویژه‌نامه روزنامه زن و... به دادگاه انقلاب احضار شد و پس از آن استعفا داد.^۲
 - گروه‌های خشونت طلب چندین بار به تحصن دانشجویی مردمی حمله‌ور شدند.^۳
 - جلسه سخنرانی مهندس سبحانی در دانشکده پزشکی دانشگاه اصفهان با حمله گروه انصار ولایت به خشونت کشیده شد (۱۳۷۸/۲/۱۵).
 - به خشونت کشیده شدن مراسم تریبون آزاد دانشجویی با حمله عده‌ای غیردانشجو و ناشناس (۱۳۷۸/۲/۲۰).
 - حمله گروه فشار به شرکت کنندگان در مراسم گرامیداشت سالگرد تولد دکتر محمد مصدق در احمدآباد (۱۳۷۸/۳/۲۸).
 - ضرب و شتم چند تن از دانشجویان دانشگاه اهواز به دنبال پیگیری انتخابات آزاد دانشجویی از سوی آنها (۱۳۷۸/۲/۳۰).

۱. گفتنی است براساس نظرسنجی مؤسسه ملی پژوهش افکار عمومی، مردم تهران مهاجرانی را موفقترین وزیر کابینه اعلام کرده بودند.

۲. گفتنی است پیش از این نیز احمد بورقانی، معاون مطبوعاتی وزارت ارشاد استعفا داده بود. (۱۳۷۷/۱۱/۱۱)

۳. این تجمع در دفاع از کدیور و بازنگری در دادگاه ویژه روحانیت برپا شده بود (۱۳۷۸/۲/۱۹). پیش از این یک بار تجمع دفتر تحکیم وحدت در دفاع از کدیور به علت ارباب و تهدیدهای مکرر گروه‌های فشار و به درخواست خانواده وی برگزار نشده بود.

- حمله خشونت طلبان به تجمع قانونی دانشجویان در پارک لاله تهران به مناسبت دوم خرداد (۱۳۷۸/۳/۲).
- ناتمام ماندن سخنرانی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در تبریز با دخالت و حضور گروههای فشار (۱۳۷۸/۳/۲).
- تشنج و درگیری در مراسم گرامیداشت دوم خرداد در ارومیه با تهاجم گروههای فشار (۱۳۷۸/۳/۲).
- به خشونت کشیده شدن تجمع دانشجویی دفاع از زندانیان سیاسی (۱۳۷۸/۳/۴).
- بازداشت و مصدومیت عده‌ای از دانشجویان در تجمع اعتراض‌آمیز دانشجویان دانشگاه آزاد درباره مسائل و مشکلات صنفی از جانب افرادی که لباس شخصی به تن داشتند.

احضار و بازداشت مدیران مسؤول مطبوعات

- احضار و بازداشت فریدون وردی‌نژاد مدیرمسئول روزنامه ایران و مدیرعامل خبرگزاری ایرنا، و محمدرضا زهدی مدیرمسئول روزنامه آریا از سوی قاضی مرتضوی رئیس دادگاه مطبوعات (۱۳۷۸/۳/۹).
- آزادی وردی‌نژاد با سپردن وثیقه ۱۸ میلیون تومانی پس از شش ساعت، و آزادی زهدی با وثیقه ۲۱ میلیون تومانی پس از دو روز.
- احضار لطیف صفری مدیرمسئول روزنامه نشاط و اخذ وثیقه ملکی از وی (۱۳۷۸/۳/۱۱).

طرح اصلاح قانون مطبوعات

- طرح پیشنهادی نمایندگان جناح اکثریت مجلس برای قانونی کردن محدودیت مطبوعات مستقل (۱۳۷۸/۳/۱۳).
- موج اعتراضهای دولت، روزنامه‌نگاران و صاحب‌نظران نسبت به طرح مذکور.
- آغاز رسیدگی طرح اصلاح قانون مطبوعات در مجلس شورای اسلامی (۱۳۷۸/۴/۶).
- افشای نقش سعید امامی در پیشنهاد طرح اصلاح قانون مطبوعات توسط روزنامه سلام (۱۳۷۸/۴/۱۵).^۱

۱. گفتنی است در متن نامه مذکور نام محمد مختاری، یکی از قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای، در کنار چند تن از نویسندگان دیگر دیده می‌شد و همچنین پیشنهادهای مندرج در نامه با طرح پیشنهادی در دستور کار مجلس مشابهت داشت.

○ کلیات طرح اصلاح قانون مطبوعات با ۱۲۵ رأی موافق به تصویب مجلس رسید (۱۳۷۸/۴/۱۶).

○ جناح اکثریت مجلس و ادار شد به علت فشار افکار عمومی و مطبوعات طرح اصلاح قانون مطبوعات را به مدت سه ماه مسکوت بگذارد (۱۳۷۸/۱۰/۱۴).

گروگانگیری و حمله به جهانگردان خارجی

- ربوده شدن چند تبعه ایتالیایی در ارگ بم (۱۳۷۸/۳/۲۶).
- حمله به جهانگردان در اصفهان و چند شهر دیگر (۱۳۷۸/۵/۲۴).
- ربوده شدن چهار اروپایی - سه اسپانیایی، یک ایتالیایی - در کرمان (۱۳۷۸/۵/۲۳).
- ربوده شدن سه خبرنگار پرتغالی در مرز ایران و پاکستان (۱۳۷۸/۷/۵).
- پرده برداری انصار حزب الله از تصویر خالد اسلامبولی عامل ترور انور سادات رئیس جمهور پیشین مصر در آستانه مذاکرات دو کشور مصر و ایران برای بهبود روابط (۱۳۷۸/۳/۲۹).
- حسین کاشانی مدیرمسئول دوهفته نامه هویت خویش و حشمت الله طبرزدی سردبیر آن به دنبال چاپ نامه سرگشاده منسوب به حجت الاسلام پروازی بازداشت شدند (۱۳۷۸/۳/۲۷).^۱

دستگیری ۱۳ متهم به جاسوسی

- دستگیری سیزده یهودی و هشت مسلمان به اتهام جاسوسی برای رژیم صهیونیستی و پیامدهای آن برای سیاستهای خارجی ایران.
- آیت الله احمد جنتی: «معامله بر سر جاسوسان امکان پذیر نیست، حکم جاسوس اعدام است» (۱۳۷۸/۳/۲۹).
- سه تن از متهمان به جاسوسی با قرار کفالت از زندان شیراز آزاد شدند (۱۳۷۸/۱۱/۱۴).

توقیف و تعطیلی روزنامه سلام

- توقیف روزنامه سلام به دلیل چاپ نامه محرمانه وزارت اطلاعات، به حکم دادگاه ویژه روحانیت (۱۳۷۸/۴/۱۶).

۱. گفتنی است این نامه به شکل گیری و پشت صحنه اقدامات گروه انصار حزب الله اشاره داشت.

- هیأت منصفه دادگاه ویژه روحانیت موسوی خوئینی‌ها مدیرمسئول روزنامه سلام را مجرم شناخت.^۱
- روزنامه سلام به مدت پنج سال از سوی دادگاه ویژه روحانیت تعطیل شد. موسوی خوئینی‌ها مدیرمسئول این روزنامه نیز به سه سال حبس تعلیقی محکوم شد.
- سه تن از خبرنگاران به هنگام تهیه خبر از تحصن دانشجویی در مقابل دفتر سازمان ملل بازداشت و پس از بیست و چهار ساعت آزاد شدند (۱۳۷۸/۴/۱۷).

ماجرای کوی دانشگاه

- تجمع و راهپیمایی آرام جمعی از دانشجویان ساکن کوی دانشگاه تهران در اعتراض به تصویب کلیات طرح اصلاح قانون مطبوعات و صدور حکم توقیف انتشار روزنامه سلام از سوی دادگاه ویژه روحانیت (۱۳۷۸/۴/۱۸).
- بازگشت دانشجویان به کوی دانشگاه پس از مذاکره با مسؤولان انتظامی (محلّی) حاضر در صحنه.
- تهاجم گسترده نیروهای انتظامی - تحت فرمان سردار نظری -، شبه‌نظامی و گروه‌های فشار به دانشجویان.
- ورود غیرقانونی به کوی دانشگاه و ضرب و شتم شدید دانشجویان به وسیله ضربات باتوم، چاقو، سنگ و گازهای اشک‌آور، و تخریب گسترده وسایل و اموال دانشجویان.^۲
- دکتر کوهی مسؤول کوی دانشگاه: در جریان حمله به خوابگاه هشتصد اتاق و دوهزار و چهارصد تخت خوابگاهی تخریب شده است (۱۳۷۸/۴/۳۰).^۳
- به شهادت رسیدن افسر وظیفه عزت ابراهیم‌نژاد و مورد هدف قرار گرفتن دو دانشجوی دیگر با سلاح کمری (گزارش وزیر کشور، ۱۳۷۸/۶/۲۰).
- شیرین عبادی وکیل خانواده ابراهیم‌نژاد اعلام کرد که عزت ابراهیم‌نژاد را پس از ضرب و جرح وحشیانه به شهادت رسانیده‌اند. (۱۳۷۸/۹/۱۳)
- بازداشت و به اسارت بردن بیش از سیصد نفر از دانشجویان.

۱. پورمحمدی، از معاونان سابق وزارت اطلاعات و حسینیان اولین جانشین دادستان انقلاب اسلامی در وزارت اطلاعات از اعضای هیأت منصفه بودند.

۲. در این ماجرا مهاجمان با سر دادن شعارهای مقدس مانند «یا حسین و یازهرا» به دانشجویان در حال خواب و یا نماز نیز حمله‌ور شدند.

۳. رئیس کمیسیون فرهنگ و آموزش عالی در نامه به رئیس‌جمهوری از اختصاص مبلغ ۱۰۰ میلیون تومان به دانشگاه تهران برای ترمیم خرابیهای کوی خبر داد (۱۳۷۸/۵/۲۱).

- صدور بیانیه شورای عالی امنیت ملی و تضمین جبران کلیه خسارات مادی و معنوی دانشجویان (۱۳۷۸/۴/۲۰).
- استعفای دکتر معین وزیر آموزش عالی و رؤسای دانشگاههای تهران به منظور محکومیت و اعتراض به هتک حرمت بی سابقه دانشگاهیان (۱۳۷۸/۴/۲۰).
- اظهار تأسف به وسیله صدور اعلامیه شدیداللحن از سوی حضرات آیات صانعی، موسوی اردبیلی، منتظری و طاهری در محکومیت وقایع خونین کوی دانشگاه (۱۳۷۸/۴/۲۰).
- تهاجم شدید نیروهای ضدشورش و گروههای فشار به تجمع دانشجویان دانشگاه تبریز در حمایت از دانشجویان دانشگاه تهران.^۱ (۱۳۷۸/۴/۲۱).
- بازداشت چند تن از اعضای انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران و علوم پزشکی تهران و همچنین دانشگاه تبریز (۱۳۷۸/۴/۲۶).
- دو تن از دانشجویان دانشگاه صنعتی امیرکبیر به نامهای محسن ظریفیان و ابوالفضل الفت بازداشت شدند (۱۳۷۸/۵/۴).
- علی توکلی عضو شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت بازداشت و پس از دو روز آزاد شد (۱۳۷۸/۵/۱۱).
- ابوالفضل پاسبانی از اعضای فعال انجمن اسلامی دانشکده اقتصاد به دادگاه انقلاب احضار و به زندان اوین انتقال یافت.^۲ (۱۳۷۸/۵/۱۷).
- دکتر معین، وزیر آموزش عالی: «طبق اطلاعات رسیده دانشجویان فعال در انجمنهای اسلامی در سطح گسترده‌ای در دانشگاههای مختلف بازداشت شدند» (۱۳۷۸/۵/۱۲).
- شورای منتخب متحصنین: «از سرنوشت هفت تن از مفقودین واقعه کوی دانشگاه اطلاعی در دست نیست». از سوی رئیس و معاونان دانشگاه تهران فاش شد که لطفیان و نظری پیش از حمله به کوی دانشگاه مذاکره کرده‌اند (۱۳۷۸/۶/۲).
- دستگیری بیست عامل حمله به کوی دانشگاه توسط وزارت اطلاعات (۱۳۷۸/۶/۲۹).
- شکایت رسمی دانشگاه تهران از سردار نظری، سردار میرعلایی، ده‌نمکی و گروههای فشار (۱۳۷۸/۹/۲۴).

۱. در این ماجرا طی یک تیراندازی طلبه جوانی به شهادت رسید.

۲. همچنین خبر بازداشت دو تن دیگر از اعضای انجمن اسلامی دانشگاه تهران به نامهای هادی ایزدی و اسدزاده در تاریخ دوم مرداد اعلام شد.

○ دادستان نظامی تهران: «سرتیپ نظری و ۱۹ مأمور نیروی انتظامی به اتهام ورود غیرقانونی به کوی دانشگاه، تخریب و ضرب و شتم دانشجویان، ۱۰ اسفند محاکمه علنی می‌شوند» (۱۳۷۸/۱۱/۳).^۱

ناآرامی و آشوبگری در تهران

○ ورود گروه‌های سیاسی - دانشجویی و غیردانشجویی - و ایجاد شکاف میان معترضان و آغاز اختلاف نظرها از حد انتخاب شعارها تا در دست گرفتن رهبری معترضان (۱۳۷۸/۴/۲۰).

○ جدا شدن نیروهای تندرو از حرکت دانشجویی (۱۳۷۸/۴/۲۱).

○ درگیری و بروز تشنج در اطراف دانشگاه تهران (۱۳۷۸/۴/۲۱).

○ سخنرانی و اظهار تأسف مقام رهبری از فاجعه کوی دانشگاه (۱۳۷۸/۴/۲۱).

○ درگیری در اطراف بازار تهران و پیوستن عناصر مشکوک و آشوبگران به صفوف معترضان تندرو (۱۳۷۸/۴/۲۲).

○ مقابله نیروهای انتظامی و بسیجی با معترضان و آشوبگران (۱۳۷۸/۴/۲۲).

○ گفتگوی تلویزیونی رئیس‌جمهور با مردم ایران و درخواست برگزیدن آرامش برای تداوم اصلاحات و فراخوان همگان به مقابله با آشوب‌طلبی، تخریب اموال عمومی و شعارهای تحریک‌کننده (۱۳۷۸/۴/۲۲).

○ اعلام راهپیمایی گسترده مردمی در حمایت از دانشجویان و محکومیت عاملان ناآرامیهای اخیر تهران.

○ استقبال جریانهای دانشجویی از جمله دفتر تحکیم وحدت.^۲

○ راهپیمایی و حضور گسترده مردمی و بازگشت آرامش (۱۳۷۸/۴/۲۳). پس از این ماجرا وزارت اطلاعات در اطلاعیه‌های خود گروه منوچهر محمدی، گروه طبرزدی و افرادی از حزب ملت ایران را از عاملان آشوبهای تهران معرفی کرد.

○ احضار رجبعلی مزروعی عضو سردبیری روزنامه سلام به دادگاه انقلاب رشت به اتهام اهانت به مقام ولایت و شورای نگهبان (۱۳۷۸/۴/۲۲).

۱. در حالی که محاکمه متخلفان نیروی انتظامی تاکنون شروع نشده است و از پرونده شبه‌نظامیان و گروه‌های فشار نیز هیچ خبری نیست، رهبرپور رئیس دادگاه انقلاب پنج ماه پیش اظهار داشت که حکم اعدام سه تن از متهمان در حادثه کوی دانشگاه - که در بین آنها دانشجو هم وجود دارد - در مرحله تجدید نظر هم تأیید شده است. (۱۳۷۸/۶/۲۱)

۲. گفتنی است صدا و سیما مصاحبه افشاری، عضو شورای مرکزی دفتر تحکیم را که به منظور دعوت از مردم در راهپیمایی روز چهارشنبه بود، تحریف کرد.

فرصت طلبی مخالفان دولت

- طرح فرصت طلبانه مخالفان دولت در القای عدم کفایت دولت خاتمی در جریان کوی دانشگاه و ناآرامیها.
- هفته نامه شما ارگان هیأت مؤتلفه اسلامی نوشت: «مسلم شده است که مجموعه دولت کاملاً ناتوان است و شعار تبدیل معاند به مخالف قانونی و مخالف به متحد، کاملاً به انتها رسیده است... برآستی اگر اینها کفایت ندارند چرا حاضر به اعتراف نیستند و اگر کفایت دارند چرا به این ماجراجوییها و شیطنتها در کشور پایان نمی دهند؟» (۱۳۷۸/۴/۲۶)
- مرتضی نبوی با نسبت دادن ضمنی طراحی وقایع کوی دانشگاه به اصلاح طلبان گفت: «اصلاح طلبان طرح اغتشاش شماره دو را تدارک می بینند» (۱۳۷۸/۵/۱۴).

چاپ نامه خیلی محرمانه فرماندهان سپاه

- انتشار تحریک آمیز نامه خیلی محرمانه بیست و چهار فرمانده سپاه به خاتمی توسط روزنامه های کیهان و جوان (۱۳۷۸/۴/۳۰).
- واکنش شدید مطبوعات مستقل و محافل و صاحب نظران سیاسی در اعتراض به انتشار نامه مذکور.^۱
- شکایت مدعی العموم از روزنامه های کیهان و جوان.^۲ (۱۳۷۸/۵/۲).
- دکتر مهاجرانی وزیر ارشاد و سخنگوی دولت با اعتراض به عملکرد دوگانه قوه قضائیه اظهار داشت: «چاپ نامه فرماندهان سپاه در برخی از روزنامه ها کیهان و جوان به مراتب بدتر از اقدام سلام بود».
- بازداشت کاظم شکری عضو شورای سردبیری روزنامه صبح امروز به اتهام مشارکت در چاپ مقاله حاوی اخلال در مبانی دین، از سوی دادگاه مطبوعات، به رغم آن که هیچ مسئولیت قانونی متوجه او نبود و مدیرمسئول روزنامه نیز کاملاً مسئولیت چاپ مطالب روزنامه را بر عهده گرفته بود (۱۳۷۸/۴/۳۰).
- بازجویی کاظم شکری طی سه جلسه غیرعلنی (۱۳۷۸/۵/۱۰).
- کاظم شکری با وثیقه ۱۵ میلیون تومانی پس از بیست روز آزاد شد (۱۳۷۸/۵/۲۰).
- نماینده نشریه امید زنجان در تبریز پس از تهدیدهای متوالی توسط افراد ناشناس مورد ضرب و شتم قرار گرفت و از ناحیه دست مصدوم شد (۱۳۷۸/۴/۳۱).

۱. فرمانده سابق سپاه، آقای محسن رضایی انتشار این نامه را مشکوک دانست و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی انتشار آن را در جهت تحریک به کودتا دانست.

۲. پیش از این دفتر ریاست جمهوری طبقه بندی نامه را «خیلی محرمانه» اعلام کرده بود.

موج مشروعیت‌بخشی و ترویج خشونت

- مصباح یزدی: هرکسی در مقابل حکومت حق، مخالفت کند باید سرکوب شود. اول نصیحت و ارشاد و اگر نپذیرفت شمشیر. (۱۳۷۸/۵/۱)
- نشریه یالثارات الحسین ارگان انصار حزب‌الله خواستار مسلح شدن گروه‌های حزب‌الله شد (۱۳۷۸/۵/۲).
- سردار نقدی: اگر مؤمن سنگر کفار شد، حکم این است که او را بکشیم تا به سنگر کفار دست پیدا کنیم (۱۳۷۸/۵/۴).
- مصباح یزدی: هیچ‌گونه رحم و مروتی برای غیرخودها نباید داشته باشیم (۱۳۷۸/۹/۱۳).
- حمله انصار حزب‌الله مشهد به دکتر عبدالکریم سروش پس از خروج از جلسه سخنرانی (۱۳۷۸/۷/۵).
- بازداشت امین علیپور، علی کلباسی و کیانوش جهانپور از اعضای انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه اصفهان با حکم دادگاه انقلاب (۱۳۷۸/۵/۶).
- فرهاد غلامی و کاظم اسماعیلی نیز از دیگر دستگیرشدگان دانشگاه اصفهان می‌باشند (۱۳۷۸/۹/۹).
- حجت‌الاسلام قاضی عسگر امام جمعه موقت اصفهان در محراب نماز جمعه مورد حمله و ضرب و شتم یک فرد ناشناس قرار گرفت و همچنین با تهاجم به مدرسه علمیه صدر اصفهان قسمتی از ساختمان جدید آن آتش گرفت (۱۳۷۸/۵/۶).
- تذکر کتبی هیأت نظارت به روزنامه قدس به دلیل اهانت به حضرات آیات صانعی و موسوی اردبیلی (۱۳۷۸/۵/۹).
- بازداشت مرتضی امینی به دنبال مراسم شبهای قدر در اصفهان (درج خبر ۱۳۷۸/۵/۱۱).

طرح اصلاح قانون انتخابات

- مسکوت ماندن لایحه پیشنهادی دولت در مورد اصلاح قانون انتخابات و در دستور کار قرار گرفتن طرح اصلاح قانون انتخابات از سوی نمایندگان جناح اکثریت (۱۳۷۸/۵/۱۳).
- تصویب مجدد نظارت استصوابی با ۱۱۶ رأی موافق نمایندگان مجلس به رغم مخالفت لایحه پیشنهادی دولت و مطبوعات و تشکلهای اصلاح طلب (۱۳۷۸/۵/۲۱).^۱

۱. گفتنی است هشاد نماینده مجلس در این بحث مهم غایب بودند.

صاحب‌نظران، حقوق‌دانان، مطبوعات مستقل و حتی برخی از محافظه‌کاران این اقدام را نامتعارف و متعارض با روح قانونگذاری و نوعی اعمال تبعیض رسمی در جریان انتخابات دانستند.

○ افزایش سن رأی‌دهندگان از پانزده سال به شانزده سال و افزایش سن کاندیداتوری از بیست و پنج سال به سی سال.

○ پیشنهاد یک مرحله‌ای شدن انتخابات مجلس ششم از سوی محمدرضا باهنر نماینده جناح اکثریت مجلس که کاملاً با ملاحظات خاص جناحی تنظیم شده بود.^۱

○ پیشنهاد دیگر جناح اکثریت مجلس درج شماره مسلسل بر پشت قسمتهای ویژه نظارت و رأی در تعرفه‌های انتخابات بود که موجب علنی شدن آرای مردم و کاهش مشارکت می‌شد.^۲

○ طرح دوفوریتی در مورد اندازه تراکتهای تبلیغاتی - در اندازه حداکثر ۱۵×۲۰ - .
○ جواد دهقانی سرپرست و خبرنگار روزنامه سلام در یزد، از بازداشت غیرقانونی و سوء رفتار مأموران با خود خبر داد (۱۳۷۸/۵/۱۳).

لغو تعطیلی ۲۹ اسفند

○ لغو تعطیلی ۲۹ اسفند روز ملی شدن صنعت نفت، نماد مبارزه با استعمار انگلیس در ایران، از سوی جناح اکثریت مجلس (۱۳۷۸/۵/۲۶).

○ دولت خواهان ابقای تعطیلی سالروز ملی شدن نفت شد (۱۳۷۸/۵/۲۷).

○ شورای نگهبان نیز لغو تعطیلی ۲۹ اسفند را تأیید کرد (۱۳۷۸/۵/۲۹).

○ این طرح سؤال برانگیز با رأی‌گیری مجدد به علت مخالفت دولت و فشار مطبوعات و افکار عمومی بازگردانده شد.

○ احضار محمدحسین علیپور مدیرمسئول هفته‌نامه آبان به دادگاه ویژه روحانیت^۳ (۱۳۷۸/۶/۳).

○ در بازجویی اتهام علیپور «ترویج سیاسی آیت‌الله منتظری» عنوان شده بود (۱۳۷۸/۶/۱۳).

۱. این پیشنهاد در جلسه نخست به علت خروج اعتراض‌آمیز نمایندگان جناح اقلیت به پیشنهاد آقای مجید انصاری و در جلسه بعد به علت فشار افکار عمومی به تصویب نرسید.

۲. این پیشنهاد هم با واکنش جدی احزاب، تشکلهای و مطبوعات اصلاح‌طلب با رأی‌گیری مجدد پس گرفته شد.

۳. گفتنی است که وی روحانی نمی‌باشد.

توقیف و تعطیلی روزنامه نشاط

○ روزنامه نشاط با حکم سعید مرتضوی قاضی دادگاه مطبوعات توقیف شد.^۱
(۱۳۷۸/۶/۱۳).

○ قاضی مرتضوی رئیس دادگاه مطبوعات، لطیف صفری مدیرمسئول روزنامه نشاط را به دو سال و نیم حبس تعزیری، پنج سال محرومیت از مشاغل مطبوعاتی و لغو امتیاز و پروانه روزنامه محکوم کرد (۱۳۷۸/۷/۳).

○ احضار شمس الواعظین سردبیر روزنامه به عنوان مطلع و سپس چندین بازجویی که شمس آن را تفتیش عقاید می دانست.^۲

○ شمس الواعظین به حکم قاضی مرتضوی زندانی شد (شش روز؛ ۱۳۷۸/۸/۱۲).

○ محاکمه شمس الواعظین به اتهام جعل و بدون حضور هیأت منصفه (۱۳۷۸/۸/۱۷).

○ قاضی مرتضوی، سیدمحمد سیف‌زاده وکیل شمس را نیز به جرم اختلال در نظم دادگاه روانه زندان کرد.^۳

○ ماشالله شمس الواعظین به سه سال حبس و پرداخت دوازده میلیون ریال جزای نقدی محکوم شد (۱۳۷۸/۹/۶).

○ سخنان تند و توهین آمیز عباس عباسی نماینده بندرعباس در سخنان پیش از دستور خطاب به آقای خاتمی و طرفداران وی. او طرفداران خاتمی را حشره خواند و اظهار داشت: «آقای خاتمی؛ حامیان تو اسلام و انقلاب را قبول ندارند».

○ غلامحسین رهبرپور رئیس دادگاه انقلاب طی مصاحبه‌ای با روزنامه جمهوری اسلامی اعلام کرد برای چهار تن از متهمان حوادث دانشگاه حکم اعدام صادر شده است. از سوی دیگر، وی علیه دفتر تحکیم وحدت و دو عضو شورای مرکزی آن نیز موضعگیری کرد و اظهار داشت در میان متهمان دانشجوی نیز وجود دارد.^۴ (۱۳۷۸/۶/۲۱).

○ ابطحی رئیس دفتر رئیس جمهور: خاتمی از صدور حکم اعدام چهار متهم حوادث تهران بی اطلاع بود (۱۳۷۸/۶/۲۷).

○ رهبرپور مجدداً از تأیید حکم سه تن از متهمان در دادگاه تجدید نظر خبر داد.

۱. اتهام نشاط توهین به مقام رهبری در نامه منتشره یدالله سبحانی و توهین به مبانی اسلام در مقالاتی در باب قصاص به قلم حسین باقرزاده و عمادالدین باقی بود

۲. احضار شمس الواعظین در ابتدا جهت ارائه اصل مقالات باقرزاده و باقی عنوان شد ولی در جریان بازجویی او به جعل مقاله باقرزاده متهم شد.

۳. این امر بی سابقه مورد اعتراض شدید کانون وکلای دادگستری قرار گرفت.

۴. این سخنان در آستانه سفر آقای خاتمی به فرانسه حساسیت زیادی در بین دانشجویان و جو عمومی ایجاد کرد.

افشای مواضع حسینیان در ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای

○ برخی از اظهارات تناقض‌آمیز و شگفت‌آور روح‌الله - خسرو - حسینیان اولین دادستان انقلاب در وزارت اطلاعات و رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی، در جمع طلاب مدرسه حقانی در مورد قتل‌های زنجیره‌ای (۱۳۷۸/۶/۲۶).

۱. تشکیک در گزارش‌های خودکشی سعید امامی با تصریح به این‌که: «...آخه باباجون، ما خودمان والله یک زمان قاتل بودیم».

۲. تشکیک در سلامت مسؤولان و بازجویان پرونده و طرح مسئله مرگ وی به علت شکنجه.

۳. بیان این نکته که اعتقاد سعید امامی این بود که مخالفان جمهوری اسلامی باید از دم تیغ گذرانیده شوند و تجربه داشتن امامی در این امر با عملیات متعدد موفق برون مرزی.

○ واکنش جدی مطبوعات و تشکلهای سیاسی نسبت به سخنان حسینیان و اعتراض به دادگاه ویژه روحانیت به جهت قائل شدن نوعی مصونیت قضایی برای وی.^۱

○ پس از انتشار سخنان حسینیان و بازتاب آن در افکار عمومی، وی صرفاً به دادرسی نظامی احضار شد و در همین رابطه اعلام کرد: «من فرد مبارزی هستم و با این تهاجمات از رده خارج نخواهم شد» (۱۳۷۸/۶/۲۹).^۲

انتخابات مجلس ششم

○ شورای نگهبان توضیح دادن به افراد رد صلاحیت‌شده و ارائه ادله و مستندات به آنها را خلاف شرع و قانون اساسی اعلام کرد (۱۳۷۸/۶/۲۹). آقای خزعلی عضو سابق شورای نگهبان پیش از این گفته بود: «ما در شورای نگهبان مواظب این هستیم که جوانانمان طعمه جهنم نشوند».

○ بر پایه تصویب‌نامه مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای نگهبان مکلف به اعلام دلایل رد صلاحیت کاندیداهای مجلس شد.^۳

○ شورای نگهبان برای احراز صلاحیت داوطلبان فرم‌هایی تدارک دید که باید دو تن از

۱. او در سخنان خود، نیازی، رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح را شیخ ساده و سه تن از وزیران - آقایان یونسی، شمخانی و مظفر - را نیز هالو خوانده بود.

۲. گفتنی است وی پس از این ماجرا نیز همچنان در جایگاه هیأت منصفه دادگاه ویژه روحانیت، از جمله دادگاه آقای عبدالله نوری، حضور داشت.

۳. گفتنی است به رغم مصوبه مجمع تشخیص، نامزدهای رد صلاحیت‌شده ششمین دوره انتخابات مجلس کماکان نسبت به عدم اطلاع از دلایل رد صلاحیتشان معترض می‌باشند.

مشرعین ملی در آن شهادت می‌دادند که داوطلبان در سالهای گذشته در راهپیماییها، انتخابات و نماز جمعه شرکت می‌کرده‌اند (۱۳۷۸/۱۰/۱۵).

○ ناطق زوری: «دشمن انتخابات را تعقیب می‌کند تا اصلاح طلبان روی کار بیایند... ملت افرادی را انتخاب کنند که مورد نظر امریکا نباشند» (۱۲ و ۱۳۷۸/۱۱/۱۵).

ماجرای نشریه موج

○ تکثیر و پخش سازمان‌یافته و گسترده از یک نمایشنامه مندرج در نشریه موج در سراسر کشور.

○ موج‌آفرینی در شهرهای مذهبی و حوزه‌های علمیه با تلقی توهین به حضرت مهدی (عج) (۱۳۷۸/۶/۳۰).^۱

○ دستگیری نویسنده مقاله و دو تن از تهیه‌کنندگان نشریه.

○ سردار نقدی: این افرادی که اهانت کردند اگر بیست سال در زندان نگه‌شان دارند و زنده باشم، بعد از بیست سال هم دستم برسد، حکم خدا را اجرا خواهم کرد (۱۳۷۸/۷/۷).

○ مقام رهبری آحاد مردم را از مجازات متهمان برحذر داشتند.

○ سه متهم نشریه موج به زندان محکوم شدند: عباس نعمتی به سه سال، علیرضا آقایی به شش ماه، و محمدرضا نم‌نبات به سه سال محکوم شدند.^۲

صدور بیانیه شدیدالحن جامعه روحانیت مبارز علیه آقای خاتمی

○ جامعه روحانیت مبارز با صدور بیانیه‌ای توهین به مقدسات در برخی از مطبوعات — ماجرای موج — را منتسب به رئیس‌جمهوری دانست و آقای خاتمی را به شدت مورد انتقاد قرار داد.^۳

○ مهدوی کنی در پاسخ به انتقادات اظهار داشت: «خاتمی گفت انتقاد کنیم، ما هم انتقاد کردیم».

۱. گفتنی است موج یک نشریه دانشجویی است و تنها در ۱۵۰ نسخه چاپ شده بود، ولی موج‌آفرینان آنرا در چندین هزار نسخه تکثیر کردند و آنرا تا چند روز خبر اول رسانه‌های ایرانی قرار دادند.

۲. در جریان محاکمه مشخص شد نعمتی — که فارغ‌التحصیل یکی از مدارس مذهبی ایران بوده است — این مقاله را چند سال قبل و صرفاً برای ارائه به یک کلاس نمایشنامه‌نویسی نوشته بود و قصد هیچ اهانتی نداشته است. بدسلیقگی نویسنده در بیان مراد خویش بهانه خوبی برای مخالفان اصلاحات شده بود.

۳. گفتنی است چند قطعه از بیانیه فوق مشابهت فراوانی با عبارات یک پیام تلفنی داشت که پیش از آن در روزنامه کیهان چاپ شده بود.

○ ضرب و شتم عزت‌الله سبحانی در شهر لاریجان توسط گروه‌های فشار
(۱۳۷۸/۷/۷).

محاکمه حجت‌الاسلام عبدالله نوری

○ صدور کیفرخواست چهل و چهار صفحه‌ای توسط نکنونام دادستان ویژه روحانیت علیه عبدالله نوری مدیرمسئول روزنامه خرداد به اتهام توهین و مقابله با دیدگاه‌های امام خمینی، ترویج سیاسی آیت‌الله منتظری، طرفداری از نهضت آزادی و جبهه ملی، ترویج رابطه با امریکا، به رسمیت شناختن اسرائیل، توهین و افترا به مسئولان و دستگاه‌های وابسته به نام، نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عموم و اضرار به غیر، فعالیت تبلیغی علیه نظام، نشر مطالب خلاف دین و اهانت به مقدسات دینی، توهین و افترا به مسئولان و دستگاه‌های وابسته به نظام، و... (۱۳۷۸/۷/۱۹).^۱

○ دادگاه ویژه روحانیت سه تن از وکلای عبدالله نوری را نپذیرفت (۱۳۷۸/۷/۲۵).

○ عبدالله نوری با غیرقانونی دانستن دادگاه ویژه روحانیت، در مقابل اتهامات از خود دفاع کرد.

○ هیأت منصفه دادگاه ویژه روحانیت عبدالله نوری را در پانزده مورد از اتهامات وارده مجرم شناخت و با اکثریت آرا وی را مستحق تخفیف ندانست (۱۳۷۸/۸/۲۲).

○ عبدالله نوری به پنج سال زندان و محرومیت از مشاغل و فعالیتهای مطبوعاتی محکوم شد (۱۳۷۸/۹/۶).

○ سیدمحمد خاتمی در نخستین واکنش خود نسبت به محکومیت عبدالله نوری ناخشنودی خود را ابراز کرد (۱۳۷۸/۹/۷).

۱. گفتنی است عبدالله نوری در دهه اول انقلاب با احکام متعدد از جانب امام خمینی نمایندگی ایشان را در سپاه پاسداران، جهاد سازندگی و نیز عضویت در شورای بازنگری قانون اساسی بر عهده داشت. وی در دهه دوم، تصدی وزارت کشور و عضویت در شورای امنیت ملی را داشت و پیش از دوم خرداد نیز نماینده مردم تهران در مجلس بود که پس از دوم خرداد با درخواست آقای خاتمی مجدداً به وزارت کشور بازگشت تا این که پس از نزدیک به یک سال با استیضاح و رأی عدم اعتماد محافظه کاران در مجلس مواجه گشت. پس از این آقای خاتمی وی را به معاونت در امور توسعه و امور اجتماعی منصوب کرد. او پس از چندی روزنامه خرداد را راه اندازی کرد و سپس با کسب بالاترین میزان رأی در انتخابات شوراها به عضویت شورای شهر تهران و سپس به ریاست آن درآمد. عبدالله نوری که به اصرار اصلاح طلبان از عضویت در شورای شهر استعفا داده بود در حالی با کیفرخواست چهل و چهار صفحه‌ای دادستان ویژه روحانیت روبرو شد که کماکان عضویت در مجمع تشخیص مصلحت نظام را از جانب مقام رهبری داشت.

○ محسنی اژه‌ای در واکنش به اعتراضها نسبت به عملکرد دادگاه ویژه روحانیت گفت: رضایت مردم ملاک و معیار مناسبی برای عملکرد صحیح یک نهاد نیست (۱۳۷۸/۹/۱۵).
○ محسنی اژه‌ای در واکنش دیگری گفت: نظر سنجیها درباره عبدالله نوری دروغ است (۱۳۷۸/۹/۲۳).

○ هزاران دانشجو با تجمع در محوطه داخلی دانشگاه تهران نسبت به حکم دادگاه ویژه روحانیت برای عبدالله نوری، برخورد با نویسندگان و مطبوعات اصلاح طلب و تأخیر در رسیدگی به پرونده عاملان قتل‌های زنجیره‌ای و حمله به کوی دانشگاه تهران اعتراض کردند (۱۳۷۸/۹/۲۲).

○ اظهار تأسف حضرات آیات صانعی و موسوی اردبیلی (۱۰ و ۱۳۷۸/۹/۹).
○ عبدالله نوری: حسرت یک آخ را بر دلشان می‌گذارم (۱۳۷۸/۹/۱۲).
○ تعطیلی جلسه درس «فلسفه تاریخ» دکتر سروش در دانشکده الهیات دانشگاه تهران به علت تهدید گروههای فشار (۱۳۷۸/۷/۲۴) از سوی مسئولان دانشگاه.
○ حمله به حاضران در جلسه سخنرانی عبدالله نوری توسط گروههای فشار (۱۳۷۸/۸/۱۱).

○ مجمع عمومی سازمان ملل در جلسه خود با شصت رأی مثبت و چهل و یک رأی منفی وضعیت حقوق بشر در ایران را نگران‌کننده دانست (۱۳۷۸/۸/۲۸). این در حالی است که آیت‌الله یزدی عضو فعلی شورای نگهبان و رئیس سابق قوه قضائیه، این‌گونه گزارشها را مغرضانه می‌داند: «رعایت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران با هیچ کشوری قابل مقایسه نیست» (۱۳۷۷/۱۲/۱۵)؛ «در ایران حتی یک زندانی سیاسی وجود ندارد و کسی به خاطر داشتن یک تفکر سیاسی بازداشت نمی‌شود» (۱۳۷۶/۴/۴)؛ «تابه حال دادگاه سیاسی نداشته‌ایم» (۱۳۷۶/۱۰/۲۸)؛ «از آغاز پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی تاکنون در تمامی محاکم عمومی، انقلاب و نظامی، احادی به جرم عقیده، بازداشت، محاکمه و مجازات نشده است».

○ واعظی، مدیرعامل سازمان فرهنگی-هنری شهرداری، در حالی که مجمع عمومی این سازمان مهدی ارگانی را به عنوان مدیر جدید انتخاب کرد، اعلام داشت که پست خود را تحویل نخواهد داد (۱۳۷۸/۸/۲۹).

○ واعظی وزیر ارشاد و شهردار تهران را که برای مراسم معارفه مهدی ارگانی به فرهنگسرای اشراق آمده بودند پشت درهای بسته نگه داشت (۱۳۷۸/۸/۳۰).

○ مقاومت و تمرد واعظی از حکم مجمع موجب چالشهای فراوانی شد که نهایتاً

به تشکیل کمیته‌ای توسط وزیر کشور و دستور رئیس‌جمهور به هیأت نظارت بر قانون اساسی برای پیگیری در این مورد منجر شد.

ورود هاشمی رفسنجانی به عرصه انتخابات

○ مستثنی شدن ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام - آقای هاشمی رفسنجانی - در مورد استعفا از سمت خود پیش از انتخابات مجلس ششم با تصویب سؤال برانگیز نمایندگان مجلس (۱۳۷۸/۵/۲۶).

○ هاشمی رفسنجانی رسماً نامزد انتخابات مجلس ششم شد (۱۳۷۸/۹/۲۴).

○ هاشمی رفسنجانی طی یک مصاحبه مطبوعاتی دلایل حضور خود را در انتخابات بیان کرد و صدا و سیما نیز با انعکاس آن یک فرصت استثنایی دیگر در اختیار وی گذارد.

○ محافظه‌کاران از قرار دادن نام هاشمی در لیست خود به شدت حمایت کردند، ولی هیچ‌یک از گروه‌های برجسته دوم خرداد بجز کارگزاران چنین استقبالی نکردند. لذا نام وی در لیست تشکلهای جبهه مشارکت، دفتر تحکیم وحدت، مجمع روحانیون مبارز و... -پانزده گروه- و نیروهای ملی-مذهبی به چشم نمی‌خورد.

○ اظهارات محمد هاشمی در واکنش به قرار نگرفتن نام هاشمی در لیستهای جبهه مشارکت و مجمع روحانیون مبارز: «اگر می‌خواهید آقای هاشمی فقط در فهرست شما باشد راه منطقی و اصولی‌اش این است که بزرگان قومتان جمع شوند، بروند خدمت آقای هاشمی و بگویند جناب آقای هاشمی! ما این فضایل را برای شما قایلیم. بنابراین شما این افتخار را به ما بدهید و بیاید در لیست ما باشید». (۱۳۷۸/۱۰/۲۷)

توقیف موقت روزنامه آریا

○ محکومیت روزنامه آریا به دو هفته ممنوعیت انتشار و پرداخت شش میلیون ریال جزای نقدی از سوی قاضی مرتضوی رئیس دادگاه مطبوعات (۱۳۷۸/۹/۲۴).

رد صلاحیت نامزدهای اصلاح طلب مجلس ششم

○ شورای نگهبان و هیأت‌های نظارت جمع زیادی از نامزدهای اصلاح طلب مجلس ششم را رد صلاحیت کردند.

○ در این دوره رد صلاحیتها در شهرستانها به شکل کمی و در تهران به شکل کیفی گسترده‌تری داشت.

○ اکثر چهره‌های شاخص ملی-مذهبی... مانند آقایان عزت‌الله سحابی، حبیب‌الله پیمان، ابراهیم یزدی و... و همچنین نامزدهای مطبوعات اصلاح‌طلب... مانند آقایان عباس عبدی، حمیدرضا جلایی‌پور، احمد زیدآبادی، هاشم آغاجری و... رد صلاحیت شدند.

○ حمله گروهای فشار به نشست نیروهای ملی-مذهبی با پرتاب سنگ و آجر و شکستن شیشه‌ها در یک منزل شخصی در قزوین و نیز حمله به دکتر یزدی و همراهانش (۱۳۷۸/۱۰/۳).

○ علی مهری دانشجوی رشته اقتصاد دانشگاه تبریز که خود را دبیرکل «سازمان سروش بیداری ایران» می‌دانست به دو سال زندان محکوم شد (۱۳۷۸/۱۰/۶).

○ حمله به دکتر پیمان در دانشگاه سمنان و مجروح شدن وی (۱۳۷۸/۱۰/۱۰).

○ تشنج در مراسم سخنرانی دکتر سروش توسط انصار حزب‌الله و حمله به جمعیت شرکت‌کننده در پایان مراسم.

○ تهاجم گروهای فشار به «دفتر انجمن دوستی ایران و مصر» که منجر به اظهار تأسف وزارت امور خارجه ایران شد (۱۳۷۸/۱۰/۲۸).

○ لغو جلسه سخنرانی هوشنگ گلشیری تحت عنوان «چشم‌اندازهای نوین ادبیات داستانی» در دانشگاه علم و صنعت به علت تماسها و تهدیدهای مکرر افراد ناشناس (۱۳۷۸/۱۰/۳۰).

حمله مصباح یزدی به مطبوعات

○ مصباح یزدی در حمله به روزنامه‌های دوم خرداد: «رئیس سابق سازمان سیا با چمدانی پر از دلار برای برخی از روزنامه‌ها و مراکز فرهنگی وارد ایران شده است... این فرد به عنوان توریست وارد کشورمان شده و با چند مسؤول نشریات و روزنامه‌ها تماس گرفته و دلارها را به خیر پدرش به آنان داده است... علاوه بر آن بیست میلیون دلار بودجه رسمی سیا، صدها میلیون دلار به عوامل فرهنگی و روزنامه‌نگارها داده شده است».

(۱۳۷۸/۱۱/۶).

○ پنجاه و دو تن از مدیران ارشد بیست روزنامه کشور خواستار احضار مصباح یزدی به دادگاه شدند (۱۳۷۸/۱۱/۱۷).

○ رحیم صفوی فرمانده سپاه نیز پانزده ماه قبل ادعا کرده بود: «مقاله‌های حاصل از دلار امریکایی را شناسایی کرده‌ایم».

○ تشنج در مراسم سخنرانی آقایان خاتمی، میثم سعیدی و نعیمی‌پور، از اعضای جبهه مشارکت، توسط انصار حزب‌الله در یکی از مساجد تهران (۱۳۷۸/۱۱/۱۳).

ماجرای کاریکاتور روزنامه آزاد

- تجمع و راهپیمایی جمعی از طلاب و روحانیون حوزه علمیه قم در اعتراض به درج یک کاریکاتور در روزنامه آزاد (۱۳۷۸/۱۱/۱۴).^۱
 - نیک‌آهنگ کوثر طراح کاریکاتور مذکور به حکم قاضی مرتضوی بازداشت شد.
 - حقوقدانان و روزنامه‌نگاران با اعتراض نسبت به غیرقانونی بودن بازداشت کوثر نگرانی خود را نسبت به از بین رفتن مصونیت پدیدآورندگان در مطبوعات اعلام داشتند.^۲
 - جمعی از طلاب با شدت بخشیدن به اعتراض خود در مسجد اعظم قم تحصن کردند و فراتر از مجازات مدیرمسئول روزنامه و کاریکاتوریست، خواستار عزل مهاجرانی، وزیر ارشاد، شدند.
 - آیت‌الله یزدی با هشدار به مطبوعات و وزیر ارشاد در جمع متحصنین: «امروز سراسر کشور در قبضه روحانیت است».
 - در حالی که اعتراضهای متحصنین به اوج خود رسیده بود و برخی از سیاستمداران محافظه‌کار نیز به آنها پیوسته بودند، دو خبر ناخوشایند برای آنها رسید: نخست، چاپ تصویر آیت‌الله مکارم شیرازی در زمینه یک آگهی تبلیغاتی در روزنامه محافظه‌کار قدس، و دیگر، چاپ کاریکاتوری از آیت‌الله منتظری در هفته‌نامه پرتو، وابسته به مؤسسه‌ای که در رأس آن استاد خود آنها قرار داشت.
 - انتقاد شدید مجمع مدرّسان حوزه علمیه قم نسبت به برخورد دوگانه با مراجع و روحانیون (۱۳۷۸/۱۱/۱۶).
 - پایان تحصن مسجد اعظم با قرائت پیام شفاهی مقام رهبری توسط آیت‌الله مشکینی (۱۳۷۸/۱۱/۱۶).
 - حمله گروههای فشار به مراسم سخنرانی دکتر خاتمی، به مناسبت مراسم افتتاحیه دفتر جبهه مشارکت در اندیمشک، با پرتاب سنگ و... (۱۳۷۸/۱۱/۲۱).
 - تعدادی از عناصر شناخته‌شده گروه انصار حزب‌الله پس از پایان مراسم نماز جمعه تهران با سر دادن شعارهایی علیه مهاجرانی وزیر ارشاد، از میدان انقلاب به سوی خیابان ولی عصر دست به راهپیمایی زدند. این گروه در مسیر خود پلاکاردهای تبلیغاتی مجمع روحانیون، جبهه مشارکت و دفتر تحکیم وحدت را پاره کردند (۱۳۷۸/۱۱/۲۲).
-
۱. این کاریکاتور تصویر تمساحی بود که از یک‌سو، روزنامه‌نگاری را با دم خود گره زده بود و از سوی دیگر با مظلوم‌نمایی اظهار می‌داشت: «یکی نیست مرا از دست این قلم به مزد دگراندیش نجات دهد». زیر کاریکاتور نیز نوشته شده بود «استاد تمساح». از آنجا که این عنوان تلویحاً اسم یکی از اساتید حوزه را تداعی می‌کرد موجب خشم شاگردان و طرفداران وی شده بود.
 ۲. گفتنی است مرتضوی پیش از این نیز با اقدام مشابهی شکری و شمس‌الواعظین را بازداشت و بازجویی کرده بود.

باورها، برنامه‌ها و اولویتهای ائتلاف روشنفکران دینی و روزنامه‌نگاران اصلاح‌طلب برای مجلس ششم

پیوست ۲

دو ماه قبل از انتخابات، پاره‌ای از روزنامه‌نگاران اصلاح‌طلب نشستهای متعددی را برگزار کردند. آن نشستها به چند اقدام منتهی شد: اول این‌که اقدام به معرفی کاندیدهای خود کردند. البته قصد آنها از این کار این بود که نشان دهند اصلاح‌طلبان به شخصیتهای جدی رأی می‌دهند. — هماهنگی سیاسی بین این کاندیداها به اندازه راسخ بودن در اصول و معیارها اهمیت نداشت. — انتشار آن فهرست مورد انتقاد بخشی از روشنفکران دینی قرار گرفت؛ هم به دلیل آن‌که با همه کاندیداها، خصوصاً دکتر سروش، هماهنگی نشده بود و هم به خاطر کاربرد واژه «روشنفکران دینی»^۱. اقدام دوم انتشار اولویتها و برنامه‌های روزنامه‌نگاران اصلاح‌طلب برای مجلس ششم بود که متن آن را در اینجا می‌خوانید. جز من، اعضای دیگر آن جمع عبارت بودند از علی حکمت، عمادالدین باقی، اکبر گنجی، سید مرتضی مردیها، مجید محمدی، حسین پایا و رضا تهرانی. گام سوم آن جمع، به همراه مسؤولان دیگر مطبوعات دوم‌خردادی، ارائه فهرست مشترک کاندیداهاى تهران بود که در روز انتخابات ۲۹ بهمن ۱۳۷۸ اکثریت مطلق این فهرست رأی آورد.

بسمه تعالی

ائتلاف روشنفکران دینی و روزنامه‌نگاران اصلاح‌طلب محورهای اصلی باورها و برنامه‌های خود را اعلام می‌کند و اولویتهای مجلس ششم را که بر این مجموعه باورها و

۱. نگارنده نقد خود از این تجربه را در یادداشت «هسته میانه پخش شده» — چرا مقوله روشنفکران دینی در گروه‌بندیهای سیاسی کاربرد ندارد؟ — تنظیم کردم و در بخش سوم همین کتاب آمده است.

برنامه‌ها مبتنی است به اطلاع عموم می‌رساند. نامزدهای این ائتلاف، که فهرست نهایی آن‌پس از اصلاحات متعاقباً اعلام خواهد شد، به برنامه‌ها و اولویتهای این ائتلاف التزام دارند و آن‌را به عنوان میثاق خود و شهروندان در مجلس دنبال می‌کنند.

باورها

موارد ذیل محورهای اصلی باورهای ائتلاف روشنفکری دینی و روزنامه‌نگاران اصلاح طلب را تشکیل می‌دهد:

- اعتقاد به اصول استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی؛
- التزام عملی به قانون اساسی و پیگیری تغییرات ساختاری با روشهای اصلاحگرایانه؛
- اعتقاد به کرامت آحاد شهروندان ایرانی، بدون توجه به قومیت، رنگ، زبان، عقیده، طبقه اجتماعی و روابط خویشاوندی؛
- اعتقاد به اصل ایران برای همه ایرانیان و نفی تقسیم شهروندان ایرانی به خودی و غیرخودی و نفی تمایزاتی که بتواند به نظامهای اجتماعی و سیاسی مبتنی بر تبعیض، امتیازات ویژه و آپارتاید منجر شود؛
- اعتقاد به قرآنی معنوی، رحمانی، عقلانی، انسانی و هدایتگر از دین به عنوان یک انتخاب آزاد، و احترام به عموم باورها و ارزشهای دینی مردم.

برنامه‌ها

موارد ذیل محورهای اصلی برنامه‌های ائتلاف روشنفکری دینی و روزنامه‌نگاران اصلاح طلب را تشکیل می‌دهد:

- شکل‌گیری دولت دموکراتیک توسعه‌گرا؛
- استیفای حقوق سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، دینی، اقتصادی و رسانه‌ای شهروندان؛
- ایجاد محیط اجتماعی و سیاسی خالی از ارباب، تفتیش عقاید و پیگرد به دلیل داشتن یک اندیشه، عرضه و دفاع از آن؛
- تأمین برابری فرصتها برای کلیه شهروندان در راه جلب ثروت، قدرت، منزلت و اطلاعات؛
- مقابله با انحصار و تخصیص امتیاز ویژه به گروه خاصی از شهروندان، به جز آنچه به ارتقای محرومترین آنان یاری رساند؛
- دفاع از قانون اساسی به عنوان یک کل تجزیه‌ناپذیر و ایجاد زمینه برای اجرای اصول معطله این قانون؛

- مقابله با استفاده ابزاری از دین؛
- افزایش قدرت جامعه مدنی و رسیدن به دولت کارآمد و محدود؛
- بسط قدرت نظارتی مجلس؛
- اداره کشور بر اساس عقلانیت و مدیریت علمی؛
- ایجاد محیط امن برای فعالیت اقتصادی و سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی؛
- تقویت تولید و فن‌آوری به عنوان یکی از اصلی‌ترین ضرورت‌های توسعه؛
- پیگیری توسعه دموکراتیک و اصلاحات سیاسی همراه با اصلاحات اقتصادی و نفی توسعه آمرانه؛
- پایان دادن به رویارویی‌های خصمانه میان دولت‌ها، ملت‌ها و فرهنگ‌ها، تحت عناوین مبارزه شرق و غرب یا شمال و جنوب و غیره؛
- رجوع به واقع‌بینی سیاسی و تنظیم روابط خارجی بر اساس منافع ملی در صحنه رقابت بین‌المللی؛
- ارائه چهره‌ای صلح‌دوست از دولت و ملت ایران و ایفای نقشی برتر در ایجاد محیط مطلوب برای حیات و صلح جامعه بشری؛
- رفع موانع موجود بر سر راه جریان آزاد اطلاعات؛
- رفع نابرابری جنسیتی در امور حقوقی؛
- فراهم کردن زمینه مشارکت بیشتر تمامی اقوام ایرانی در عرصه سیاست و جامعه مدنی، رفع نابرابری‌های منطقه‌ای و حرکت در جهت تعادل اقتصادی مناطق مختلف کشور؛
- حفظ استقلال دانشگاه به عنوان حریم حافظ حقیقت از حوزه قدرت و کاهش تنگنای امنیتی-حراستی در دانشگاه؛
- حفظ استقلال نهادهای دینی، از جمله مرجعیت، از اعمال نفوذهای سیاسی و اعمال فشارهای امنیتی-انتظامی.

اولویت‌ها

۱. اولویت‌های سیاسی

نظارت استصوابی؛

- پایان بخشیدن به فعالیت نهادهای قضایی مستقل از قوه قضائیه و معارض با قانون؛
- پایان بخشیدن به فعالیت دادگاه‌های انقلاب با توجه به استقرار نظام جمهوری اسلامی؛
- پایان بخشیدن به فعالیت مراجع قانونگذاری غیر از مجلس شورای اسلامی؛

مجمع تشخیص مصلحت نظام؛

— تدوین و تصویب قانون جرم سیاسی جهت رسیدگی به جرایم سیاسی در دادگاههای هیأت منصفه؛

— اصلاح مواد قانون احزاب در جهت لغو ضرورت اخذ مجوز از حاکمیت سیاسی برای تشکیل احزاب؛

— تشکیل کمیسیون حقوق بشر در مجلس به منظور رسیدگی به عملکرد قوه قضائیه و دستگاههای اطلاعاتی-امنیتی؛ قتلهای زنجیره‌ای؛ همه‌پرسی قانون اساسی (با تصویب دوسوم نمایندگان مجلس) در مسائل مهم و مورد اختلاف (مانند مذاکره یا عدم مذاکره با امریکا)؛

— تجدید نظر در ساختار دیپلماسی خارجی و حذف نهادهای موازی.

۲. اولویتهای اقتصادی

— تصویب قانون ضدانحصار برای نفی هرگونه رانت‌جویی و امتیازات ناشی از قدرت؛
— تصحیح روند خصوصی‌سازی و مقابله با تقسیم امتیازات اقتصادی میان افراد و گروههای صاحب نفوذ؛

— قانونمند ساختن فعالیتهای اقتصادی بنیادهای عمومی (مانند بنیاد مستضعفان، آستان قدس رضوی، پانزده خرداد) در جهت افزایش کارایی اقتصادی و قرار دادن آنها تحت شمول قانون محاسبات عمومی و قانون مالیاتها؛

— تصویب طرح توسعه بخش خصوصی، بویژه در زمینه صنایع، بیمه و بانکداری؛
— پیوستن به سازمانهای بین‌المللی و منطقه‌ای اقتصادی، مثل سازمان تجارت جهانی، در جهت منافع ملی؛

— اصلاح قانون مالیاتها در جهت افزایش سهم درآمدهای مالیاتی در بودجه عمومی کشور (با تأکید بر مالیات بر مصرف)؛

— حرکت تدریجی به سوی حذف یارانه‌ها به موازات مبارزه با جلوه‌های خشن فقر.

۳. اولویتهای اجتماعی

— اصلاح قانون نظام صنفی در جهت تسهیل شکل‌گیری تشکلهای مدنی؛

— تصویب قانون تأسیس نهادهای مدنی برای نظارت بر رفتارهای حکومتی در جهت حمایت از شهروندان (مانند حمایت از مصرف‌کننده در برابر خدمات دولتی و...)

- تعیین موارد قانونی مداخله در حوزه خصوصی (مثل شنود و بررسی مکاتبات)؛
- بسط تأمین اجتماعی در زمینه‌های اشتغال، بهداشت و مسکن با توجه به مقتضیات سیاسی دولت محدود؛
- اصلاح قانون دادگاههای عام (عمومی و انقلاب)؛
- وضع معیارهای روشن برای تعیین معنای دقیق مفاهیم مهم در برخی قوانین به منظور تضمین حقوق شهروندان (مفاهیمی مانند اهانت به مقدسات، اهانت به امام، رهبری و مراجع تقلید، مخل به مبانی اسلام، تفتیش عقاید و...)
- تصویب قانون رعایت حقوق زندانیان (نظیر حق نوشتن و انتشار، حق استفاده از رادیو، لغو تعزیرات در مرحله تحقیق،...)
- اصلاح قوانینی که حقوق و آزادیهای زنان را محدود می‌کنند؛
- لغو گزینشهای ایدئولوژیک-سیاسی جهت تحصیل و کسب مشاغل و رعایت صلاحیتهای علمی و عمومی؛
- لغو انواع سهمیه‌های دانشگاهی به موازات تصویب قوانینی که اعتبار و ارزش اقشار اיתارگر و فداکار (مانند جانبازان، آزادگان و خانواده شهدا) را در روابط اجتماعی نهادینه کند.

۴. اولویتهای فرهنگی

- تصویب قانون همتراز کردن استانداردهای علمی دانشگاههای کشور با دانشگاههای معتبر جهان؛
- تصویب قانون رادیو-تلویزیونهای خصوصی؛
- تصویب قانون نشر کتاب و قانون سینما به منظور لغو ممیزی و بررسی جرایم نشر، هیأت منصفه؛
- اصلاح قانون مطبوعات در جهت لغو صدور مجوز توسط حاکمیت سیاسی؛
- تصویب قانون آموزش حقوق شهروندی در کتابهای درسی.

روشنفکری دینی و مطبوعات جبهه دوم خرداد

روشنفکری دینی و مطبوعات دوم خرداد فهرست نامزدهای انتخاباتی خود را برای مجلس ششم اعلام می‌دارند:

۱. عبدالله نوری، ۲. محسن کدیور، ۳. عبدالکریم سروش، ۴. محمد مجتهد شبستری،

۵. موسوی خوئینی ها، ۶. عزت الله سبحانی، ۷. عباس عبدی، ۸. شهلا شرکت، ۹. اعظم طالقانی، ۱۰. هاشم آغا جری، ۱۱. اکبر گنجی، ۱۲. محمد طبیبیان، ۱۳. موسی غنی نژاد، ۱۴. حمیدرضا جلالی پور، ۱۵. علیرضا علوی تبار، ۱۶. ماشاء الله شمس الواعظین، ۱۷. محسن آرمین، ۱۸. عمادالدین باقی، ۱۹. علی مزروعی، ۲۰. علی حکمت، ۲۱. رضا تهرانی، ۲۲. احمد بورقانی فراهانی، ۲۳. مجید محمدی، ۲۴. حسین پایا، ۲۵. مقصود فراستخواه، ۲۶. محمدرضا خاتمی، ۲۷. محمدجواد مظفر، ۲۸. سید مرتضی مردیها، ۲۹. کاظم شکری، ۳۰. مصطفی محقق داماد، ۳۱. ژاله شادی طلب، ۳۲. عیسی سحرخیز، ۳۳. حسن یوسفی اشکوری.

در ضمن، لازم به یادآوری است:

۱. نوری از طرف این ائتلاف به عنوان ریاست مجلس پیشنهاد می شود؛
۲. مذاکره با جنبش دانشجویی برای رسیدن به فهرست مشترک در جریان است؛
۳. برای تعیین اسامی نامزدهای شهرستانها نیز مذاکرات ادامه دارد.

روشنفکری دینی و مطبوعات دوم خرداد

نمایه

آیت‌الله طالقانی ۳۱۵	آبان (هفته‌نامه) ۳۶۶
آیت‌الله مشکینی ۳۷۴، ۳۴۲	آپارتاید ۳۷۶
آیت‌الله موسوی اردبیلی ۳۵۷، ۳۶۲، ۳۶۵	آدینه (ماهنامه) ۲۸۸، ۳۴۰، ۳۵۵
۳۷۱	آذربایجان ۲۰۳، ۲۲۹
آیت‌الله هاشمی شاهرودی ۴۸	آذربایجان غربی ۲۲۸، ۲۳۰
	آرمانگرایی واقعگرا ۱۴۸
ابراهیم‌نژاد، عزت ۳۶۱	آریا (روزنامه) ۳۵۲، ۳۵۹، ۳۷۲
ابطحی، سیدمحمدعلی ۳۶۷	آزاد (روزنامه) ۱۶۸، ۳۵۶، ۳۷۴
اتحاد برای دموکراسی ۳۴۹	آزادی ۱۲۲، ۱۵۰، ۳۱۹
اتحادیه اروپا ۱۴۶، ۳۴۰	آزادی اندیشه ۲۰۳
احمدآباد ۳۵۸	آزادی فردی ۳۲۴
اخبار اقتصاد (روزنامه) ۱۵۶	آزادی مطبوعات ۵۳، ۵۵، ۲۸۹، ۳۲۹
اخلاق ۲۹۲	آستانه اشرفیه ۳۵۷
ارگانی، مهدی ۳۷۱	آغاجری، هاشم ۱۶۷، ۱۷۱، ۳۷۳
ارگ بم ۳۶۰	آفریقا ۱۴۷
ارمنستان ۳۵۰	آفریقای جنوبی ۳۳۰
اروپا ۱۱۴، ۱۲۹، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۲۳۵	آلمان ۲۳۲، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۶۸، ۲۶۹
۳۲۹، ۲۸۰، ۲۴۲	۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳
اروپای غربی ۳۳۰	۳۴۳
ارومیه ۲۲۸، ۲۳۱، ۳۵۹	آوا (نشریه) ۳۴۲
استبداد اکثریت ۳۲۴	آیت‌الله سید حسن مدرس ۱۱۷

۲۹۱، ۲۹۰، ۲۴۸، ۲۴۲، ۲۳۳، ۲۳۰، ۲۲۹	استرالیا ۱۵، ۲۷۸، ۲۹۳
۲۷۰، ۳۴۷، ۳۱۲، ۲۹۲	استقلال فردی ۱۴۲
امام رضا (ع) ۳۴۷، ۳۵۶	اسرائیل ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۳۷۰
امام زمان (عج) ۳۶۹	اسکندری، پروانه (همسر فروهر) ۳۴۹
امام علی (ع) ۲۳۵	اصفهان ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۶، ۳۶۰، ۳۶۵
امامی، سعید ۳۴، ۱۲۵، ۱۷۰، ۱۷۶، ۲۱۰	اصلاح طلبان ۴۳، ۶۰، ۶۱، ۷۴، ۱۰۲، ۱۰۳
۲۲۳، ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰	۱۰۵، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۰
۳۶۸، ۳۵۹، ۳۵۶	۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۹، ۱۵۱
امانپور، کریستین ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰	۱۵۲، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۴
امکان رقابت حزبی ۱۵۲	۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۶
امنیت سرمایه ۳۲۲	۲۰۷، ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۳۲، ۲۳۹، ۲۴۳
امید زنجان (نشریه) ۳۶۴	۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲
امیرانتظام، عباس ۳۵۱، ۳۵۲	۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷
امینی، مرتضی ۳۶۵	۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۷، ۳۶۴
انباشت سرمایه ۱۱۰	۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۵
اندیشک ۳۷۴	اصلاح قانون مطبوعات ۲۲، ۴۵، ۴۶، ۲۹۹
انسداد سیاسی ۲۱۸، ۲۲۰	۳۰۱، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۷۹
انصاری، مجید ۲۸۱، ۳۶۶	اعتماد دینی ۲۴۹
انقلاب اسلامی ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۳۶	اعلامیه جهانی حقوق بشر ۳۴۹
انقلاب الجزایر ۴۸، ۵۵	افشاری، علی ۲۴۲، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۲
انقلاب فرانسه ۱۲۹	اقتصاد بازار ۱۴۲
انقلاب کوبا ۴۸، ۵۵	اقتصاد سرمایه دارانه ۱۱۲
انقلاب مشروطه ۴۰	اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد ۳۲۳
انقلاب و پس از آن (کتاب) ۲۱۷، ۲۴۹	اقتصاد مسلط جهانی ۱۱۲
انگلستان ۶۳، ۶۵، ۱۰۶، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۶۶	آلیگارش۱ ۶۰
اهواز ۳۴۷، ۳۵۱، ۳۵۵	امام حسین (ع) ۳۱
ایالات متحد آمریکا ۳۰، ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۳۴	امام خمینی (ره) ۱۸، ۳۶، ۴۸، ۷۰، ۹۳، ۹۷
۱۹۸، ۲۷۸، ۳۲۳، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۸	۱۲۹، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۶
ایتالیا ۳۵۷	

- ایران ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۴۷، ۵۵، ۵۶، ۶۰، ۷۱، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۳۰، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۶، ۳۷۷
- ایران فردا (دو هفته نامه) ۹۴، ۹۵، ۱۴۱، ۲۸۷، ۳۴۱، ۳۴۸
- ایرنا ۳۴۷، ۳۵۹
- ایزدی، مصطفی ۳۴۲
- ایزدی، هادی ۳۶۲
- ایلام ۳۵۵
- بازار آزاد ۳۲۴
- بازرگان، مهدی ۳۶، ۱۳۲، ۳۱۵، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۱، ۳۵۵
- بافت ۳۵۷
- باقرزاده، حسین ۳۹، ۴۱، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۸۷، ۳۶۷
- باقی، عمادالدین ۲۲، ۳۹، ۴۱، ۶۶، ۱۲۴، ۲۹۱، ۳۶۷، ۳۷۵
- باهنر، محمدجواد ۳۳
- باهنر، محمدرضا ۳۶۶
- برابری اجتماعی ۹۹، ۱۰۰
- برابری سیاسی ۹۹، ۱۴۶
- براون، نیک ۳۳۹
- برلین ۲۴۰
- بروجردی، محمد ۲۱۰
- بلژیک ۳۵۰
- بلوچستان ۲۰۳، ۲۲۷
- بندرعباس ۳۶۷
- بنیادگرایی اقتصاد بازار ۱۴۲
- بنیاد مستضعفان ۳۴۷
- بنیاد هاینریش بل ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۷
- بنی صدر، ابوالحسن ۱۳۲، ۳۴۶
- بنی یعقوب، ژیلا ۲۶۷
- بورقانی فراهانی، احمد ۱۶۸، ۱۷۴، ۱۸۱، ۲۹۶، ۳۴۵، ۳۵۸
- بهار (روزنامه) ۳۰۰
- بهشهر ۳۴۴
- بیات، اسدالله ۳۵۲
- بیان (روزنامه) ۲۳، ۲۳۶، ۳۰۰

- بیلقلد، هایز ۲۴۰
بیمارستان سینا ۲۹۹
تندروی آزادخواهان ۱۵۰
توانا (نشریه) ۳۵۱
توریسم ۸۲
توس (روزنامه) ۴۹، ۵۳، ۵۴، ۶۲، ۸۵، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۲۳۳، ۲۵۷، ۲۸۸، ۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۴۰، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۱
توسعه اجتماعی ۱۹۶
توسعه اقتصادی ۳۴، ۱۸۹، ۲۹۱
توسعه سیاسی ۱۸، ۲۰، ۲۹، ۳۳، ۳۴، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۶۹، ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۱۰۳، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۵۲، ۱۹۶، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۲۶، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۹، ۳۲۰، ۳۴۷
تهران ۹۱، ۹۲، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۳۷، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۹، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۶۶، ۲۷۸، ۲۸۷، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۷، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵
تهرانی، رضا ۲۹۳، ۲۹۷، ۳۷۵
ثلاثی، محسن ۱۱۱
جامعه (روزنامه) ۴۹، ۵۴، ۶۲، ۶۷، ۶۸، ۸۵، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۲۰۱، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۱
جامعه‌شناسی ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۳۷، ۴۱، ۴۴
پارادایم ۱۵
پارک لاله ۳۴۶، ۳۵۹
پاسبانی، ابوالفضل ۳۶۲
پاکستان ۳۶۰
پایا، حسین ۱۳، ۳۷۵
پرتو سخن (هفته‌نامه) ۱۶۸
پس از دوم خرداد (کتاب) ۲۰۲
پسره ۲۲۸
پلورالیسم ۳۷، ۲۰۱، ۲۰۳
پوپر، کارل ریموند ۱۴۸
پوینده، محمدجعفر ۳۴۹، ۳۵۴
پهلوان، چنگیز ۲۴۰، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۸
۲۵۹، ۲۶۰
پیام آزادی (روزنامه) ۲۶۵، ۳۵۲
پیامدهای مدرنیت (کتاب) ۱۱۱
پیام هاجر (هفته‌نامه) ۲۸۷
پیرانشهر ۲۲۸
پیشین، احمد ۳۵۷
پیمان، حبیب‌الله ۳۷۳
تاج‌زاده، سید مصطفی ۲۰۶
تاریخ ۲۹۲
تاریکخانه اشباح ۱۲۴، ۱۳۲
تبریز ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۵۹، ۳۶۴، ۳۷۳
ترکمنستان ۱۲۹، ۲۰۳
تعهد ایدئولوژیک ۳۲۱

- حزب سبز ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۳۴۷، خانه (هفته نامه)
- ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۷، ۲۷۹، خانه روزنامه نگاران جوان (نشریه) ۲۸۸
- حزب مشارکت ۲۹۶، خانه فرهنگهای جهان ۲۷۱
- حزب ملت ایران ۳۶۳، خاورمیانه ۱۵۷، ۲۷۹
- حزب همبستگی ایران اسلامی ۲۷، خرداد (روزنامه) ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۹۸،
- حسینیان، روح الله ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۶۱، ۳۶۸، ۱۸۰، ۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۵۴، ۳۵۶،
- حسینیه ارشاد ۲۲۳، ۳۷۰
- حضرت محمد (ص) ۳۱، ۲۵۰، ۳۵۲، خرسند، حمید ۳۴۴
- حقوق بشر ۳۶، ۳۷، ۸۱، ۸۲، ۱۲۵، ۱۳۱، خرمشهر ۱۴۹
- ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۶۸، ۲۷۱، ۳۲۴، ۳۷۱، خزعلی، ابوالقاسم ۳۴۶، ۳۶۸
- حکمت، علی ۳۷۵، خسروی، سمانه ۱۳
- حکومت پاسخگو ۲۰، خسروی، محمد ۳۴۱
- حکومت پهلوی ۱۸، ۲۰، ۳۶، ۴۸، ۵۵، ۹۷، خلیج فارس ۲۴۱
- ۱۳۴، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۴۸، ۳۱۶، خلیج فارس (نشریه) ۲۶۲
- حکیمی پور، احمد ۳۵۴، خوزستان ۱۲۹، ۲۰۱، ۲۰۳
- خاتمی، سید محمد ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۳۱، خیراللهی، محمود ۳۴۲
- ۳۳، ۳۴، ۳۴، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۵۴، ۵۶، ۷۰، دادستان ویژه روحانیت ۳۷۰
- ۷۹، ۸۳، ۸۴، ۹۴، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۵، دادگاه انقلاب ۷۸، ۲۵۷، ۲۸۸، ۳۴۶، ۳۵۰
- ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۷
- ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۶، ۲۰۷، دادگاه برلین ۳۴۴
- ۲۱۱، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، دادگاه مطبوعات ۴۱، ۴۳، ۴۳، ۶۳، ۶۵، ۷۸،
- ۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۹، ۸۷، ۸۸، ۲۰۶، ۲۹۶، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۵۰،
- ۳۰۰، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۴، ۳۶۷،
- ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۲
- ۳۷۰، ۳۷۳، دادگاه میکنونوس ۳۳
- خاتمی، محمدرضا ۳۷۴، دادگاه ویژه روحانیت ۶۹، ۷۱، ۷۸، ۲۸۸،
- خالد اسلامبولی ۳۶۰، ۲۹۷، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۵۷،
- خامنه‌ای، سید هادی ۳۴۰، ۳۵۵، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۱

- دادگستری تهران ۴۲
دانشکده صنعتی شریف ۷۶
دانشکده علم و صنعت ۷۶
دانشگاه اصفهان ۳۵۸، ۳۶۵
دانشگاه امیرکبیر ۲۹۴، ۳۶۲
دانشگاه پلی تکنیک ۷۴، ۷۶
دانشگاه تبریز ۲۰۱، ۳۶۲
دانشگاه تربیت معلم ۳۵۳
دانشگاه تهران ۱۲، ۷۵، ۸۱، ۱۱۵، ۳۵۲، ۳۶۲
دانشگاه شهید چمران ۳۵۱
دانشگاه شیراز ۳۴۲
دانشگاه صنعتی اصفهان ۳۵۵
دانشگاه علم و صنعت ۳۵۲، ۳۷۳
دانشگاه لندن ۲۹۴
داوری ارزشی ۱۹۲
درگیر، توماس ۲۴۰
دری نجف آبادی ۳۴۹
دفتر تحکیم وحدت ۷۲، ۱۴۴، ۲۰۶، ۳۴۳
۳۴۴، ۳۵۸، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۷، ۳۷۲، ۳۷۴
دلیل محوری ۲۵۰
دموکراسی ۱۸، ۳۷، ۵۹، ۶۰، ۸۰، ۱۰۰، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۴۱، ۲۴۴
دموکراسی حداقلی ۶۰
دموکراسی مشارکتی ۱۴۵
دوانی، پیروز ۳۴۹
دورکیم، امیل ۱۰۸
دولت آبادی، محمود ۲۴۰، ۲۴۲
دولت پنهانی ۲۲۶
دولت ملی ۱۱۲
د: سال بعد ۳۳۰
دهقانی، جواد ۳۶۶
دهقانی، محمد ۸۵
دهنمکی، مسعود ۳۶۲
دیوان عالی کشور ۳۴۵
رازینی، علی ۳۴۶، ۳۴۸
راست نو ۱۴۲
راسیز، یوهانس ۲۴۰
راهبرد (ماهنامه) ۲۹۳
راه سوم (کتاب) ۱۴۷، ۱۴۸
راه نو (هفته نامه) ۳۵۱، ۳۵۳
رجایی، علیرضا ۸۵، ۱۶۸، ۱۷۴
رجایی، محمدعلی ۳۳، ۲۳۰
رجوی، مسعود ۳۴
رسالت (روزنامه) ۳۴۰
رشت ۳۴۶، ۳۶۳
رضایی، محسن ۳۶۴
رفیق دوست، محسن ۳۴۶، ۳۴۷
روانی پور، منیرو ۲۴۰
روزنامه های دوم خرداد ۱۷
روسیه ۹۹
روشنفکران دینی ۳۵، ۳۶
روشنفکری ۱۳۸
روشنفکری دینی ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۱، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۳، ۲۰۷، ۲۵۴، ۳۷۶
۳۷۹، ۳۸۰

- رویکرد تعامل گرایی ۱۵
 رویکرد جامعه شناسی عمل ۱۵
 رویکرد جدید جامعه شناسی ۳۷
 رویکرد ساختی-کارکردی ۱۵
 رویکرد مارکسیسم جدید ۱۵
 ری شهری، محمد ۲۹۴، ۳۳۹
- سازمان نظامی جهانی ۱۱۱
 سبزواری ۳۵۳
 سپانلو، محمد علی ۲۴۰
 ستاری، احمد ۲۹۷
 سبحانی، عزت الله ۱۶۷، ۱۷۹، ۱۸۲، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۵۹، ۲۶۷، ۲۷۳، ۲۸۲، ۳۵۸، ۳۷۰، ۳۷۳
 سبحانی، یدالله ۴۱، ۴۲، ۳۴۳، ۳۶۷
 سحرخیز، عیسی ۳۵۸
 سرکوهی، فرج ۳۴۰، ۳۵۰
 سرمایه داری ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۴۲، ۱۴۶
 سرمایه داری عقلانی ۱۰۸
 سرمایه گذاری ۱۰۸
 سروش، عبدالکریم ۳۷، ۷۶، ۸۱، ۱۲۷، ۱۳۷، ۲۶۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۴۳، ۳۶۵، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۵
 سعیدزاده، سید محسن ۳۴۷
 سعیدی سیرجانی، علی اکبر ۳۵۰
 سعیدی، میثم ۳۷۳
 سلام (روزنامه) ۴۵، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۸۸، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۶
 سمنان ۳۷۳
 سنگل، رضا ۳۵۵
 سندیج ۲۲۷
 سوسیال دموکراسی ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸
 سوسیالیسم ۱۴۲، ۱۴۶
- زن (مجله) ۳۵، ۳۸
 زندان اوین ۹۸، ۱۲۲، ۱۵۶، ۲۳۳، ۲۶۰، ۲۶۸، ۲۹۷، ۳۵۱، ۳۶۲
 زندان توحید ۶۶
 زندان شیراز ۳۶۰
 زن (روزنامه) ۲۸۸، ۳۵۳، ۳۵۷، ۳۵۸
 زواره‌ای، سید حسن ۲۹۴
 زهدی، محمدرضا ۳۵۹
 زیباکلام، صادق ۱۱۵، ۱۱۷
 زیدآبادی، احمد ۱۷۱، ۳۷۳
 زیمبل، گئورگ ۲۵۹
 زینب کبری (س) ۳۶
- ژاپن ۲۷۹
 ژورنالیسم سطحی ۸۶
- سازگارا، محسن ۱۵۵، ۱۵۶، ۲۹۶، ۳۵۱
 سازمان قضایی نیروهای مسلح ۳۵۰
 سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ۲۷، ۱۴۱، ۲۹۳، ۳۳۳، ۳۶۴
 سازمان مجاهدین خلق ۳۳، ۲۲۵، ۲۴۵، ۲۶۸

شوروی ۱۴۸	سید جمال اسدآبادی ۳۱۵
شهرستانی، بابک ۳۴۸	سیری در نهج البلاغه (کتاب) ۲۳۵، ۲۳۳
شهرنشینی ۱۷	سیف‌زاده، سید محمد ۶۳، ۶۷، ۳۶۷
صباغیان، اصغر ۳۴۲	شاه سلطان حسین ۱۵۳
صباغیان، هاشم ۳۴۳	شایسته سالاری ۱۵۵، ۱۵۷، ۲۴۶، ۲۴۷
صبح امروز (روزنامه) ۲۷، ۳۰، ۳۱، ۴۲، ۴۷، ۲۰۹، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۴۹، ۲۱۰، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۸، ۲۸۷، ۲۹۳، ۲۹۷	۲۵۳
۳۶۴	شرکت، شهلا ۳۵، ۲۴۰، ۲۵۴، ۲۶۸، ۲۷۳
صدا و سیما ۱۷، ۸۱، ۹۳، ۱۲۲، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۶، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۹۱، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۳۹، ۳۵۳	۲۸۲
۳۵۴، ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۷۲	شریعتمداری، حسین ۶۷
صفوی، لطیف ۲۲، ۵۳، ۳۵۹، ۳۶۷	شریعتی، علی ۳۶، ۳۷، ۱۰۰، ۲۱۸، ۲۳۱
صفوی، رحیم ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۷۳	۳۱۴، ۳۱۵، ۳۴۹
صلواتی، فضل‌الله ۳۴۲، ۳۵۲	شریف، مجید ۳۴۹
صنعتی شدن جنگ ۱۱۱	شکری، کاظم ۱۷۱، ۳۶۴، ۳۷۴
صیاد شیرازی، علی ۳۴۷	شکوری، ابوالفضل ۳۴۱
طالقانی، اعظم ۳۴۳، ۳۵۶	شلمچه (هفته‌نامه) ۲۸۸، ۳۴۰، ۳۵۳
طالقانی، سید محمود ۳۶	شما (هفته‌نامه) ۳۶۴
طبرزدی، حشمت‌الله ۳۶۰، ۳۶۳	شمخانی، علی ۳۶۸
عبادی، شیرین ۳۶۱	شمس‌الواعظین، ماشاء‌الله ۲۲، ۳۹، ۴۸، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۱۵۵، ۱۵۶، ۲۵۵، ۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۷
عبدی، عباس ۱۴۴، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۸۲، ۲۹۳	۳۴۸، ۳۵۱، ۳۶۷، ۳۷۴
۲۹۷، ۳۵۵، ۳۷۳	شورای امنیت ملی ۳۱۴، ۳۲۳، ۳۴۴، ۳۶۲
	۳۷۰
	شورای شهر ۲۹۸، ۲۹۹
	شورای نگهبان ۱۴، ۱۸، ۲۲، ۴۵، ۹۴، ۹۷، ۱۳۳، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۹، ۲۶۶، ۲۸۷، ۲۹۹، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۵۲، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۷۲

عدالت ۳۱۹	فاضل میدی ۲۹۷
عدالت اجتماعی ۱۴۱	فاطمه زهرا (س) ۳۶
عدالت طلبی ۲۴۶	فتح (روزنامه) ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۸
عرضه عمومی ۲۵۲	فدرالیسم ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳
عسگر، سعید ۲۰۹، ۲۱۰	فراسنی، علی ۳۴۰
عصر آزادگان (روزنامه) ۱۱، ۴۸، ۵۱، ۵۳، ۵۷، ۶۱، ۶۸، ۷۳، ۷۸، ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۹۰، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۴۴، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۸۷، ۲۹۳، ۲۹۸، ۳۰۷	فرانسه ۷۲، ۷۹، ۱۲۹، ۲۹۳، ۳۶۷
عصر ما (دوهفته‌نامه) ۲۹۳، ۳۴۰	فرح دیبا ۳۵۷
عطریانفر، محمد ۳۵۴	فردیت رهاشده ۱۴۲، ۱۹۵
عقلانیت ۱۰۸	فردیت نهادی شده ۱۴۲
عقلانیت صنعتی ۱۰۸	فروهر، داریوش ۳۴۹
علوم انسانی ۱۲، ۲۰۷، ۲۴۸	فرهنگسرای اشراق ۳۷۱
علوم تجربی ۸۰	فضای عمومی ۱۵۲
علوم سیاسی ۲۰۲	فضای نقد ۱۵۳
علوی تبار، علیرضا ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۵۴، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۲	فکیر (نشریه) ۲۸۸
۲۹۳، ۲۹۷، ۲۹۹	فلاحیان، علی ۳۳۴، ۳۴۰، ۳۴۹
علیزاده طباطبایی، سید محمود ۳۵۳، ۳۵۴	فلسطین ۳۵۰
غروی، سید علی اصغر ۳۵۳	فلسفه تاریخ ۸۱
	فلسفه علم ۲۹۲
	قاسملو، عزالدین ۲۳۲
	قانون اساسی ۲۱، ۲۸، ۷۰، ۸۱، ۱۲۹، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۴، ۲۳۲
	۲۴۲، ۲۴۹، ۲۷۵، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۰۹، ۳۱۱
	۳۱۳، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۷۰، ۳۷۲
	۳۷۶، ۳۷۸
	قانون مطبوعات ۴۱، ۶۶
	قُبّه، غلامرضا ۳۴۱
	فنودالیسم ۱۰۸

- قتلهای زنجیره‌ای ۲۲، ۷۲، ۱۲۴، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۸۸، ۲۲۶، ۲۶۹، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۹، ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۷۸
- قدس (روزنامه) ۳۶۵، ۳۷۴
- قزوین ۳۷۳
- قفقاز ۲۴۱
- قم ۹۱، ۱۶۸، ۱۸۸، ۲۳۹، ۲۶۳، ۲۹۷، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۷۴
- قوة قضایه ۲۲، ۴۸، ۲۵۷، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۹۱، ۲۹۵، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۶۴
- ۳۷۸، ۳۷۱
- قوة مقتنه ۲۲، ۲۹۵
- کاتوزیان، محمدعلی ۳۹
- کارتیر، جیمی ۱۳۴
- کارگزاران سازندگی ۲۷
- کار، مهرانگیز ۲۴۰
- کاشانی، حسین ۳۶۰
- کاظمی، مصطفی ۳۴۹
- کانادا ۲۹۳
- کانون نویسندگان ایران ۲۴۰، ۳۴۹
- کدیور، جمیله ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۲، ۲۹۹
- کدیور، محسن ۲۲، ۷۱، ۷۸، ۱۸۰، ۲۹۷، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸
- کرباسچی، غلامحسین ۱۸، ۲۲، ۱۸۷، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۴۵
- کرج ۳۵۶
- کردستان ۷۵، ۱۲۹، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۴۶، ۱۹۴، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۱۲
- ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲
- کرمان ۳۶۰
- کرمانشاه ۲۱۱، ۳۵۵
- کمیته ملی حقیقت‌یاب ۳۳۲
- کنفرانس برلین ۲۳۹، ۲۴۵، ۲۵۴، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۹۹
- کنگاور ۳۴۴
- کوثر، نیک‌آهنگ ۳۷۴
- کیان (مجله) ۳۵، ۸۶، ۲۰۷، ۲۹۳، ۲۹۶، ۳۶۷، ۳۶۵، ۳۶۴، ۳۶۳، ۳۶۲، ۳۶۱، ۳۶۰، ۳۵۹، ۳۵۸، ۳۴۳، ۳۴۲، ۳۴۱، ۳۴۰، ۳۳۹، ۳۳۸، ۳۳۷، ۳۳۶، ۳۳۵، ۳۳۴، ۳۳۳، ۳۳۲، ۳۳۱، ۳۳۰، ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۷، ۳۲۶، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۱، ۳۲۰، ۳۱۹، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۸، ۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۵، ۳۰۴، ۳۰۳، ۳۰۲، ۳۰۱، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۳، ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱، ۰

- لاجوردی، اسدالله ۳۴۶، ۳۵۱
 لاریجانی، علی ۲۳۹، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۱، ۳۵۳
 لاریجانی، محمدجواد ۳۳۹
 لاهیجی، شهلا ۲۴۰
 لرستان ۳۴۰
 لندن ۳۹، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۷۶، ۱۰۶، ۲۴۶، ۳۳۹
 لنگرود ۳۴۳
 لیبرالیزم ۱۴۲
 لینزه‌مایر، کلاوس ۲۴۰
 مارکس، کارل ۱۰۸
 مالکیت خصوصی ۱۱۰، ۳۲۲
 مجلس ششم ۱۱، ۲۷، ۲۸، ۴۳، ۴۶، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۹، ۹۱، ۹۳، ۱۰۲، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۶، ۲۰۲، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۳۹، ۲۵۸، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۸۲، ۲۸۷، ۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۳۳، ۳۳۹، ۳۴۳، ۳۶۶، ۳۶۸
 ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۷۹
 مجمع تشخیص مصلحت نظام ۳۶۸، ۳۷۰
 ۳۷۸، ۳۷۲
 مجمع روحانیون مبارز ۲۷، ۳۷۲
 مجمع نمایندگان ادوار مجلس ۲۷
 محافظه کاری ۱۲، ۴۶
 محتشمی، علی اکبر ۳۵۲
 محسنی اژه‌ای ۳۵۰، ۳۷۱
 محمدرضا شاه ۳۵۷
 محمدی، مجید ۸۵، ۲۹۳، ۳۷۵
 محمدی، منوچهر ۳۶۳
 مختاری، محمد ۳۴۹، ۳۵۴، ۳۵۹
 مختاری، مصطفی ۳۴۲
 مدرسه حقانی ۳۶۸
 مدرنیت ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۴۶
 مدرنیته ۳۷
 مدیریت اقتصادی دولت محور ۱۴۲
 مرتضوی، سعید ۱۵۹، ۳۴۷، ۳۵۶، ۳۶۷
 مردم‌محوری ۳۶
 مردم‌سالاری ۱۴، ۱۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۶، ۲۳۴، ۳۳۲
 مردیها، سید مرتضی ۱۳، ۸۵، ۱۵۱، ۲۹۴، ۳۷۵
 مرکز اسلامی لندن ۶۵
 مرکز اسناد انقلاب اسلامی ۳۵۳، ۳۶۸
 مرکز حیاتی ۱۵۲
 مرکز مطالعات استراتژیک ۲۹۷
 مزروعی، رجبعلی ۳۶۳
 مشارکت (روزنامه) ۱۴۴، ۱۴۸، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۸
 مشارکت توده‌ای ۳۸
 مشارکت سیاسی ۲۵۱
 مشارکت نهادمند ۳۸
 مشهد ۲۳۹، ۲۶۳، ۳۴۰، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۶۵

- مصباح یزدی، محمد تقی ۴۴، ۱۶۸، ۳۵۳، ۳۶۵، ۳۷۳
 نامه مفید (نشریه) ۳۴۲
 نبوی، بهزاد ۳۴۳
 نبوی، سید ابراهیم ۳۵۱
 نبوی، مرتضی ۳۶۴
 نجف آباد ۳۴۲
 نشاط (روزنامه) ۲۹، ۳۲، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۸، ۴۹، ۵۳، ۵۴، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۸۵، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۲۸۸، ۲۹۳، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۷، ۳۵۹، ۳۶۷
 نصراللهی، محمد ۳۴۲
 نظارت استصوابی ۵۸، ۷۲، ۱۰۲، ۱۰۵
 ۱۸۵، ۲۵۱، ۳۴۵، ۳۷۷
 نظارت حداکثری ۱۳۳
 نظام آزاد و رقابتی مبتنی بر بازار ۳۲۲
 نظریه سیاسی ۱۴۵
 نعمتی، عباس ۷۴، ۷۷، ۳۶۹
 نقده ۲۱۳، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲
 نگار نو (ماهنامه) ۳۳۰
 نم نبات، محمدرضا ۳۶۹
 نوری، عبدالله ۲۲، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۸، ۹۵، ۹۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۸، ۲۹۷، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۸۰
 نوسازی (روزنامه) ۳۰۷، ۳۰۱
 نولیرالیم ۱۴۲
 نهاد بوروکراتیک ۱۵
 نهادهای مستقل از حکومت ۳۲۴
 نهضت آزادی ۱۴۱، ۳۷۰
 مصباح یزدی، محمد تقی ۴۴، ۱۶۸، ۳۵۳، ۳۶۵، ۳۷۳
 مصدق، محمد ۱۱۷، ۱۱۸، ۳۵۸
 مطهری، مرتضی ۳۶، ۲۲۵، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۳۱۵
 مظفر، محمدجواد ۱۳، ۱۷۱
 مظفری، کیانوش ۳۴۸
 معرفت شناسی ۲۹۲
 معین، مصطفی ۳۶۲
 مکارم شیرازی، ناصر ۳۷۴
 منتظری، احمد ۳۴۲
 منتظری، حسینعلی ۱۶۸، ۳۴۲، ۳۵۶، ۳۶۲، ۳۶۶، ۳۷۰، ۳۷۴
 منتظری، محمد ۳۴۲
 موج (نشریه) ۵۹، ۷۴، ۲۶۹، ۳۶۹
 موحدی ساوجی، حسن ۳۴۲
 موحدی ساوجی، علی ۳۵۴، ۳۵۵
 موسوی اجاق ۳۵۵
 موسویان، سید ابوالفضل ۳۴۲
 موسوی خوئینی ها ۷۱، ۷۸، ۲۹۷، ۳۶۱
 مهاباد ۲۱۳، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۳۰
 مهاجرانی، سید عطاءالله ۳۰۱، ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۵۸، ۳۶۴، ۳۷۴
 میانه روی ۱۲
 میردامادی، محسن ۲۹۴
 ناد، غلامحسین ۳۴۲
 ناطق نوری، علی اکبر ۴۳، ۱۷۲، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۶۹

نیازی، علی ۳۵۰، ۳۶۸	همشپری (روزنامه) ۵۰، ۱۵۷، ۱۸۸، ۲۰۰،
نیشابور ۳۵۸	۲۵۵، ۲۹۳، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۴۵، ۳۵۷
	هوفر، هلموت ۳۴۳
واحد تحلیل ۱۰۷	هویت خویش (دوهفته‌نامه) ۲۸۸، ۳۶۰
والرشتاین، امانوئل ۱۱۲	هیأت منصفه ۴۰، ۶۶، ۱۵۹، ۲۵۷، ۳۴۲
وبر، ماکس ۴۱، ۱۰۸، ۱۵۶، ۲۵۸	۳۵۱، ۳۵۶، ۳۶۱، ۳۶۷، ۳۷۸، ۳۷۹
	هیأت مؤتلفه اسلامی ۳۶۴
هابرماس، یورگن ۱۵۲	
هاشمی رفسنجانی، علی‌اکبر ۱۱۹، ۱۲۰،	یالثارات (ماهنامه) ۳۴۰، ۳۵۷، ۳۶۵
۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱،	یزد ۳۶۶
۱۵۲، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۶،	یزدی، ابراهیم ۱۶۷، ۱۸۲، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۷۳
۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۲، ۲۶۰، ۲۷۹، ۲۹۱، ۲۹۳،	یزدی، محمد ۲۹۱، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴
۲۹۶، ۲۹۸، ۳۴۵، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۷۲	۳۴۸، ۳۵۱، ۳۷۴
هاشمی، فائزه ۱۱۹	یوسفی اشکوری، حسن ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۵۹
هاشمی، محمد ۳۷۲	۲۶۸، ۲۷۳، ۲۷۵
هژمونی اسلامگراها ۲۵۳	یونسی، علی ۳۶۸
هژمونی نولیبرالها ۲۴۶، ۲۵۳	

The Hidden State

A Sociological Study on What Threatens

The Reform Movement

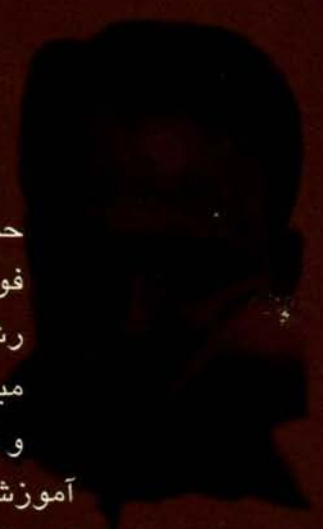
(1999-2000)

Hamid Reza Jalaeepour



Tarh-e Nō

Tehran 2000



حمیدرضا جلائی پور، متولد تهران، ۱۳۳۶، دارای لیسانس و فوق لیسانس در رشته جامعه‌شناسی از دانشگاه تهران و دکترا در رشته جامعه‌شناسی سیاسی از دانشگاه لندن است. تدریس در درس‌های مبانی جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسی سیاسی و جامعه‌شناسی انقلاب و تحقیق درباره نقش مؤلفه‌های اجتماعی در سیاست ایران، علاقه آموزشی و مطالعاتی او را تشکیل می‌دهد. از این نویسنده کتاب *پس از دوم خرداد: نگاهی جامعه‌شناسی به جنبش مدنی ایران ۷۸-۱۳۷۶* (جلد اول) چاپ شده است و دو کتاب، *یکی انقلاب و پس از آن* و دیگری *خطای راهبردی در کردستان در آستانه چاپ* است. وی در دو کتاب اخیر کوشیده است تا مباحث مورد بررسی را در یک چارچوب نظری تدوین کند و تجربیات خود را در دوران انقلاب اسلامی و در دوران مسئولیتش در کردستان به منزله شاهدی تجربی مورد توجه و ارزیابی قرار دهد. کتاب حاضر، به بررسی‌ها و تجربه جلائی پور در جنبش دوم خرداد، خصوصاً چالش‌های این جنبش با انتخابات مجلس ششم، مربوط می‌شود. در این کتاب خواننده با تحولات جنبش مدنی ایران از طریق یادداشت‌ها و مقالات او به عنوان یکی از گردانندگان اصلی روزنامه *جامعه/توس/نشاط/عصر آزادگان/نوسازی* آشنا می‌شود. مطالب این کتاب شامل موضوعات پراکنده که با رویکردهای گوناگون تفسیر شده باشد نیست، بلکه مضمون اصلی آن درباره مباحث اجتماعی - سیاسی این جنبش مدنی، در سالهای ۷۹-۱۳۷۸، است که با نگاهی جامعه‌شناسانه مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

